

شيعه و اهل بيت

مؤلف:

علامه احسان الهى ظهى رحمته

رئيس هيات تحرير مجلهى ترجمان الحديث لاهور - پاكستان

عنوان کتاب:

شیعه و اهل بیت

نویسنده:

علامه احسان الهی ظهیر رحمتہ

موضوع:

عقاید کلام - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
مقدمه	۱.....
کتاب «شیعه و سنت» ما:	۲.....
جواب او:	۳.....
این کتاب:	۵.....
مخالفت شیعه با امامان خودشان:	۷.....
برادران و دوستانم!	۸.....
مقدمه‌ی چاپ پنجم	۱۱.....
باب اول: شیعه و اهل بیت	۱۳.....
تحقیق کلمه‌ی اهل بیت:	۱۳.....
معنای حقیقی کلمه‌ی اهل بیت:	۱۶.....
دانشمندان و مفسران شیعه این معنا را تأیید می‌نمایند:	۱۸.....
موضع‌گیری شیعه در قبال این مسأله:	۲۱.....
تحقیق لفظ شیعه:	۲۱.....
زیاده‌روی شیعیان درباره‌ی امامان‌شان:	۲۴.....
ائمه از پیامبران برترند:	۲۶.....
باب دوم: شیعه و مخالفت آن‌ها با اهل بیت	۳۱.....
صحابه در قرآن:	۳۱.....
موضع‌گیری علی <small>علیه السلام</small> در برابر صحابه:	۳۷.....
تمجید مهاجرین و انصار از جانب حضرت علی:	۳۹.....

- ۴۱..... اهل شورا:
- ۴۲..... حکم مخالفت با صحابه:
- ۴۶..... موضع گیری شیعه درباره ی صحابه:
- ۵۰..... موضع گیری اهل بیت در برابر ابوبکر صدیق:
- ۵۵..... دیدگاه اهل بیت پیامبر ﷺ درباره ی ابوبکر صدیق ﷺ:
- ۶۲..... خلافت ابوبکر صدیق ﷺ:
- ۶۹..... اقتدای علی ﷺ در نماز به ابوبکر ﷺ و قبول کردن هدیه از وی:
- ۷۳..... همکاری ابوبکر صدیق در ازدواج علی با فاطمه:
- ۷۸..... خویشاوندی های سببی میان ابوبکر و اهل بیت:
- ۸۳..... قضیه ی فدک:
- ۹۱..... دیدگاه اهل بیت درباره ی عمر فاروق ﷺ:
- ۱۰۲..... تمجید عمر فاروق توسط اهل بیت:
- ۱۰۴..... علی ام کلثوم را به همسری عمر فاروق ﷺ در می آورد:
- ۱۰۷..... احترام عمر فاروق به اهل بیت و احترام آن ها به ایشان:
- ۱۱۱..... عشق و علاقه ی اهل بیت به حضرت عمر و بیعت آن ها با وی:
- ۱۲۹..... دیدگاه اهل بیت درباره ی عثمان ذی النورین:
- ۱۳۹..... بیعت حضرت علی با حضرت عثمان:
- ۱۴۲..... عثمان ذی النورین و رابطه اش با اهل بیت:
- ۱۴۶..... دیدگاه شیعه درباره ی سه خلیفه ی راشد:
- ۱۴۹..... شجاعت حضرت علی ﷺ:
- ۱۵۹..... محدثین و فقهای شیعه:
- ۱۹۰..... بدترین شما، فدیة ی بهترین شماست:
- ۱۹۳..... دیدگاه اهل بیت درباره ی دشمنان خلفای راشدین:
- باب سوم: شیعه و دروغ هایی که به اهل بیت نسبت داده اند..... ۲۰۱**
- ۲۰۴..... متعه (ازدواج موقت):
- ۲۰۷..... متعه چیست؟
- ۲۰۸..... کیفیت متعه:

- ۲۰۸..... متعه با چه کسانی جایز است؟
- ۲۰۹..... آیا متعه با زن هاشمی جایز است؟
- ۲۰۹..... ازدواج موقت با دختر بچه:
- ۲۰۹..... ازدواج موقت با دختر باکره بدون اذن ولی:
- ۲۱۰..... متعه با چند زن جایز است؟
- ۲۱۰..... اجرت آن چقدر است؟
- ۲۱۰..... متعه برای چه مدت است؟
- ۲۱۳..... عاریه گرفتن فرج:
- ۲۱۳..... اجاره کردن فرج:
- ۲۱۴..... لواط با زنان:
- ۲۱۵..... شریعت:
- ۲۲۵..... ائمه:
- ۲۲۷..... ظهور مهدی قائم:
- ۲۲۹..... مسائل شگفت انگیز:
- ۲۳۱..... چیزهای عجیب و غریب:
- ۲۳۴..... چیزهای خنده‌آور و گریه‌آور:

باب چهارم: شیعه و اهانت آن‌ها به اهل بیت ۲۳۹

- ۲۴۰..... گستاخی شیعه نسبت به خاتم الأنبياء:
- ۲۴۴..... گستاخی نسبت به پیامبران:
- ۲۴۷..... اهانت به اهل بیت:
- ۲۴۸..... اهانت به پسر پیامبر ﷺ:
- ۲۴۸..... توهین به دختران پیامبر ﷺ:
- ۲۴۹..... توهین به خود علی ﷺ:
- ۲۵۴..... اهانت به فاطمه عليها السلام، دختر پیامبر ﷺ:
- ۲۵۵..... اهانت به حسن بن علی:
- ۲۵۸..... توهین به حسین بن علی:
- ۲۶۰..... توهین به سایر اهل بیت:
- ۲۶۲..... توهین به علی بن حسین:

-
- ۲۶۳.....توهین به محمد باقر و پسرش:
- ۲۶۵.....اهانت به موسی بن جعفر:
- ۲۶۶.....اهانت به علی بن موسی:
- ۲۶۸.....توهین به امام نهم:
- ۲۶۹.....توهین به امام دهم:
- ۲۷۰.....توهین به امام یازدهم:
- ۲۷۱.....توهین به امام دوازدهم:
- ۲۷۵ اهل بیت و شیعه**
- ۲۸۵ مصادر و منابع کتاب**
- ۲۸۵.....منابع شیعه/ روافض:
- ۲۹۰.....منابع اهل سنت و جماعت:

مقدمه

الحمد لله الذي هدانا للإسلام وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والصلاة والسلام على نبيه محمد المصطفى، الذي تركنا على المحجة البيضاء، ليلها كنهارها، لا يضلّ سالكها، ولا يهتدي تاركها، وعلى آله وأصحابه نجوم الهدى، وزين الورى، ومن أحبهم إلى يوم الفناء وزوال الأرض والسماء.

بنده، نه سال قبل كتابى درباره‌ى عقايد شيعه نوشتم. اين كتاب در رد كسانى كه با نام تقريبن؛ يعنى، نزديك كردن سنى و شيعه، در كشورها و شهرهاى سنى نشين، اهل سنت را فريب مى‌دهند و در آن تقيه كه ملازم مذهب‌شان است و دروغ‌هاى كه بزرگترين آلت دست شيعه است، به كار مى‌برند، نوشتم.

سپاس خداى را كه به وسيله‌ى اين كتاب به همه، نزديك و دور، دوستان و بيگانگان فايده رساند به گونه‌اى كه اصلاً تصورش نمى‌كردم، و آن را مرجع و منبعى براى وفاداران و مخلصان اصحاب پيامبر ﷺ و سرچشمه‌ى شادى مؤمنان و پيروان گذشتگان و بزرگان اين امت قرار داد؛ همان كسانى كه پرچمداران دين خداوند در سرزمين‌هاى مختلف بودند و شوكت و قدرت دشمنان خداوند و جابران و ستمكاران را در هم شكستند و موجب شادمانى كوچك و بزرگ شدند.

اكنون همه، ماهيت شيعه را كه مدت‌هاى مديد پنهان مانده بود، مى‌شناسند؛ همان گروهى كه با حرف‌هاى باطل و بيهوده و با شعارهاى دوستى آل بيت و دعوت به سوى پيروى از آنها، مردم را فريب مى‌دهند.

همه مى‌دانند كه شيعه از دينى پيروى مى‌كنند كه غير از دين خداوند است، كه حضرت محمد ﷺ پيامبر و برگزيده‌ى خدا آن را آورده، و به كتابى ايمان دارند كه غير از قرآن نازل شده از طرف خداوند بر قلب پيامبر ﷺ توسط جبرئيل است و داراى عقايد و باورهاى هستند كه ربطى به اسلام ندارد و اسلام از آنها مبرا و بيزار است.

همچنين همه بغض و كينه توزى و دشنام شيعه نسبت به اصحاب پيامبر ﷺ را

می‌دانند.

شاید این اولین کتابی باشد که به ذکر منابع و کتاب‌های معتبر شیعه و با عبارات و اقوال خودشان همراه با ذکر صفحه و جلد و چاپ، اهتمام ورزیده باشد. همچنین همه تقیه‌ی شیعه و عقایدشان را درباره‌ی ائمه و اینکه ائمه را بالاتر از پیامبران و رسولان و حتی نزدیک به خدای یگانه و بی‌همتا قرار می‌دهند، می‌دانند. همه‌ی این‌ها را می‌دانند و خطر و مکرشان و آنچه که در پس پرده‌ی دعوت اهل سنت به تقریب و وحدت پنهان می‌کنند را، درک کرده‌اند.

کتاب «شیعه و سنت» ما:

این کتاب درد بزرگی را در میان شیعیان ایجاد کرد، چون آنان را رسوا و رازهایشان را برملا کرد تا جایی که یکی از مؤلفان‌شان که تلاش کرده ردی را بر آن بنویسد، فریاد زده است: صفحه‌ای از کتاب «الشیعة و السنة» را ورق بزن و بخوان و بنگر که چه چیزی در آن نوشته شده است، آنگاه در می‌یابی که سخن من حق است و شبهه‌ای در آن وجود ندارد. می‌بینی که مؤلف کتاب سعی می‌کند نظر همگان را علیه شیعه تحریک کند- تا آنجا که می‌گوید:- در این سال موفق شدم که حج عمره را به جای آورم و دیدم که عبارات و سخنان این شخص بر زبان برخی از علمای اهل سنت بیشتر از سال‌های قبل جاری است. آنان سخنان این شخص را تکرار می‌کردند دقیقاً به همان صورت که طوطی کلمات حفظ شده را تکرار می‌کند، آنگاه فهمیدم که این سخنان متأثر از آن کتاب است.^۱

همچنین یکی از ائمه‌ی شیعه در کاظمیه نامه‌ای به من نوشت و مرا سرزنش کرد: «در یکی از جمعه‌ها یکی از دوستان مخلص و صمیمی بغدادی خود را دیدم که طبق معمول به خطبه‌های من گوش داد اما این بار قبل از اقامه‌ی نماز، آنجا را ترک کرد. بعدها وقتی او را دیدم علت انصرافش را قبل از نماز پرسیدم. گفت: من نماز خواندن پشت سر شما را جایز نمی‌دانم. حیرتم بیشتر شد و گفتم: چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: من کتاب «الشیعة والسنة» را خواندم که یکی از علمای پاکستان آن را نوشته و در آن اعتقادات شما را خواندم که در گذشته نمی‌دانستم. من به خاطر علاقه به شما و

۱- الشیعة والسنة في الميزان، صفحه‌ی: ۲۵ و ۲۶ متعلق به صاحب لقب‌های س-خ. در صفحات بعدی گاهی از این کتاب سخن به میان می‌آید.

سخنان و خطبه‌هایتان آمدم تا به آن‌ها گوش دهم، اما برای نماز خواندن نیامده بودم».^۱

جواب او:

من همان روز جوابش را دادم: آقای س- خ اگر آنچه نوشته‌ام، دروغ و نادرست است، روشن کنید و اگر راست است، به راه حق باز گردید و عقایدی را که در دنیا برای شما ننگ است و در آخرت نیز، ننگ بیشتری دارد، رها کنید. اگر این کار را کنید اجر و پاداش این کار نزد خدای متعال است.

در سال ۸۰ میلادی در مراسم حج و در مکه‌ی مکرمه بعضی از علمای بزرگ شیعه پیش من آمدند و درباره‌ی کتابم گفتند: در چنین زمان و شرایطی نوشتن امثال این کتاب‌ها شایسته نیست. گفتم: آری، حق با شماست، اما به من بگویید آیا آنچه در این کتاب آورده‌ام، غیر از چیزی است که در کتاب‌های خود شما وجود دارد؟

گفتند: آری، تمامی این مطالب در کتاب‌های ما وجود دارد اما پخش چنین کتاب‌هایی شایسته نیست. گفتم: نظرتان چیست؟ چکار کنم؟ در حالی که به خاطر گوش کردن من به سخنانشان، پر در آورده بودند، گفتند: این کتاب را توقیف کن و بسوزان و دوباره چاپ نکن.

گفتم: موافقم اما به یک شرط.

در حالی که هنوز از فرط خوشحالی، سخن مرا تأیید نکرده بودند، گفتند: پیش از آنکه شروطت را بگویی باید شروط مقبولی باشد. گفتم باید آن را بگویم و آن فقط یک شرط است.

گفتند: خوب، شرطت را بگو.

گفتم: همه‌ی کتاب‌هایی که این خرافات و چرند و پرندها را از آن‌ها نقل کرده‌ام جمع‌آوری کنید و همه را بسوزانید تا پس از آن دیگر هیچ اختلافی میان ما نماند و دیگران از آن‌ها نقل نکنند. باید ریشه را بکنیم تا دیگر درختی از آن سر بر نیاورد. به خود آمدند و گفتند: تو می‌دانی که این مطالب در کتاب‌های مختلف پراکنده است و در دسترس هر کسی نیست، اما تو همه‌ی آن‌ها را در یک کتاب جمع‌آوری کرده‌ای تا با آن، وحدت مسلمانان را از هم بیاشی.

۱ - خطبه‌ی شیخ، خطیب جمعه کاظمیه - بغداد.

آری، من این عقاید را جمع‌آوری کرده‌ام تا در دسترس همگان قرار گیرد پس از آنکه نزد این گروه معروف و شناخته شده است و دیگران از آن بی‌خبر و ناآگاهند. تا هریک از طرفین، بر اساس دلیل و آگاهی کافی با هم روبرو شوند و هیچ‌یک از طرفین فریب نخورند و تقریب دو طرفه و حقیقی ایجاد شود نه یک طرفه. همچنان که فضل بن عباس می‌گوید:

لا تطمعوا أن تهينونا ونكرمكم وأن نكف الأذى عنكم وتؤذونا

الله يعلم أننا لا نحـبكم ولا نلومكم إن لا تحبوننا

«انتظار نداشته باشید که شما به ما توهین کنید و ما شما را اکرام کنیم و دست از آزار و اذیت شما برداریم، در حالی که شما ما را اذیت می‌کنید. خداوند آگاه است که اگر ما را دوست نداشته باشید، ما نیز شما را دوست نداریم و شما را (بر این کار) سرزنش نمی‌کنیم.»

اما اینکه ما شما و بزرگان شما و افراد برجسته و سران شما را اکرام کنیم و شما نسبت به ما و گذشتگان و پیشینیان و نیکوکاران این امت و بانیان عظمت و شکوه این امت و فاتحان جنگ‌ها و مبارزان پیروز، بغض و کینه‌توزی داشته باشید؛ ما سخنان شما را تأیید و آنچه در قلب و درون خود داریم، آشکار کنیم ولی شما تقیه را به کار برید و خلاف آنچه که در درون دارید، آشکار کنید، اصلاً منصفانه نیست و نزدیکی و تقارب ممکن نبوده و هرگز نخواهد بود.

آری، اگر در کتاب من مطالبی باشد که در کتاب‌های شما وجود ندارد و چیزی را که عقیده‌ی شما نیست، به شما نسبت داده‌ام؛ آن وقت مدیون شما خواهم بود. آیا در میان شما یا غیر شما کسی هست که بتواند آن را اثبات کند؟

پس سپاس خدای را که کسی غیر از او قابل ستودن نیست و من نمی‌توانم او را چنان که شایسته‌ی مقام و عظمت اوست، ستایش کنم، هیچکس (نه عرب و نه عجم) جرأت نکرده که به چنین کاری اقدام کند، هرچند که ردهای زیادی بر کتاب من نوشته شده است.

حتی آقای س - خ وقتی از چنین کاری درمانده شد، نامه‌ها و خطبه‌های زیادی در رد این کتاب نوشت.^۱ شاعر از قدیم گفته است:

۱ - نگاه کنید به کتاب «الشيعة والسنة في الميزان» ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

کتب القتل والقتال علينا وعلى الغايات جر الذیول

«قتل و پیکار بر ما فرض شده ولی بر زنان آوازه خوان فرض شده که دامن‌هایشان را بکشند».

عجیب این است که این نامه‌ها - به قول خودش - به پاکستان فرستاده شده ولی در لبنان به دست من رسید.

به فرموده‌ی قرآن: آنان دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند.

نمی‌توانم چیزی بگویم جز این که: ای جناب س - خ، با این ردیبه نوشتن‌ها، کار بیهوده‌ای انجام می‌دهی که خودت را خسته می‌کنی و در حقیقت علیه خودت ردیه می‌نویسی و امثال تو مثل خودت هستند.^۱

دع المکارم لا ترحل لبغيتها واقعد فإنک أنت الطاعم الکاسی

«مکارم و ارزش‌های اخلاقی را کنار بگذار و از دایره‌ی بحث آن خارج شو و سر

جای خود بنشین و به خوردن خود مشغول باش.»

به هر حال این کتاب با وجود حجم کم، فواید و نتایج بسیاری دارد و استقبال از آن شگفت‌انگیز بوده است، تا جایی که در خلال چند سال اخیر، بیش از صد هزار نسخه از آن به طور قانونی و با اجازه‌ی بنده چاپ شده، اما بدون اجازه‌ی من، خدا می‌داند که چقدر چاپ شده است.^۲ تازه این نسخه‌ها فقط به زبان عربی است و به زبان‌های دیگری از جمله فارسی و غیر فارسی که قابل شمارش نیست.

این کتاب:

این کتاب، کتابی جداگانه از کتاب «الشیعة و السنة» است و هدفم از نوشتن آن، تعریف و شناساندن شیعه و روشن‌شدن حقایق و امور پوشیده‌ی آن و بررسی شیعه و مسایل و عقایدی که ابداع کرده‌اند، می‌باشد.

چون ما درک کرده‌ایم که شیعه - به ویژه مردم عوام - مذهب حقیقی و عقاید واقعی‌شان را نمی‌شناسند.^۳ پس آن‌ها نسبت به حقیقت مذهبی که به آن معتقدند و

۱ - و کتاب‌های دیگری که رد کرده‌ای با این کتاب فرقی ندارد.

۲ - مثل آنچه در کشورهای عربی چاپ شده است.

۳ - آری، اعتقادات واقعی اما اعتقاداتی که بعضی از آنان در مقابل اهل سنت اظهارش می‌دارند از جمله: انکار تحریف قرآن و ... که از روی تقیه اظهار می‌دارند، هدفی جز فریب اهل سنت ندارند.

آن را به ارث برده‌اند، در جهل کامل و غفلت عمیق به سر می‌برند و با نام دوستی اهل بیت پیامبر ﷺ فریب خورده‌اند. آنان حتی اهل بیت را نمی‌شناسند؛ چون شیعیان، منظورشان از اهل بیت، اهل بیت پیامبر نیست بلکه در پس این کلمات، اهل بیت علی را در نظر دارند نه اهل بیت پیامبر را. حتی تمام فرزندان علی را جزو اهل بیت نمی‌دانند با اینکه فاطمه، دختر پیامبر آن‌ها را به دنیا آورده است. پس در واقع منظورشان از اهل بیت، کسانی است که تعدادشان کمتر از انگشتان یک دست است؛ همچنان که خواننده در این کتاب خواهد دید.

در اصل این کتاب را برای این فریب خوردگان نوشته‌ام؛ همان کسانی که حقیقت شیعه و اصل عقاید آن‌ها را نمی‌شناسند؛ تا شاید خداوند آن‌ها را توفیق دهد و به راه راست باز گردند و بفهمند که اهل بیت پیامبر ﷺ و حتی اهل بیت علی ﷺ موافق شیعه و عقاید آن‌ها نیستند. بلکه آن‌ها درست در مقابل هم قرار دارند. همه‌ی این مطالب از کتاب‌های شیعه و سخنان خودشان است. این در حالی است که ادعا می‌کنند، مطیع و دوستدار اهل بیت هستند.

همچنین این کتاب دلیل قاطع و برهان بُرنده‌ای در دست اهل سنت و پیروان قرآن و سنت پیامبر ﷺ و پیروان و دوستداران اصحاب و پیروان سلف صالح این امت و سالکان راه آنان و پیروانشان می‌باشد؛ همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَإِحْسَنِينَ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «و کسانی که با نیکوکاری راه ایشان را به خوبی پیمودند.»

و تا مصداق این کلام خداوند قرار گیرند: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «خداوند از آنان خشنود است و آنان از خداوند خشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده کرده که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن، رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.»

از جمله کارهای عجیب شیعه این است که از شدت بغض و کینه‌ای که نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ دارند، حتی تعلیمات ائمه‌ی خود را که آن‌ها را معصوم می‌دانند که هیچ خطا و گناهی از آنان سر نمی‌زند، و در کتاب‌های خودشان آمده نه در کتاب‌های مخالفان و دشمنانشان، رها کرده‌اند.

همان طور که روابط و رفتار ائمه با اصحاب دیگر از جمله ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین، معاویه (دایی / مامای مؤمنان) و سایر اصحاب بزرگوار و یاران و وزیران و مشاوران و شاگردان و مریدان پیامبر ﷺ که همگی در کتاب‌هایشان آمده است، را فراموش کرده‌اند.

خواننده‌ی این کتاب، شگفتی‌های بسیاری را مشاهده خواهد کرد که در نوع خود منحصر به فرد است. پس از مشاهده‌ی درستی دلایل، غبار کینه و حسدهای قدیمی و به ارث رسیده و جهل را می‌بیند که با نام اهل بیت از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است در حالی که اهل بیت، مخلص‌ترین مخلصان و پاک‌ترین دوستان رسول خدا ﷺ و اصحاب ایشان بودند که و به صحابه‌ی کرام زن می‌دادند و از آنان زن می‌گرفتند.

مخالفت شیعه با امامان خودشان:

خواننده در می‌یابد که چطور این نکات را از زوایای پنهان کتاب‌هایشان بیرون می‌آوریم؛ همان زوایایی که با غلاف‌های بسیار آن را پوشانده‌اند و از ترس رسوایی، آن را از مردم عوام مخفی کرده‌اند. خدا را شکر می‌کنم که ما برای اثبات حقیقت و ابطال امور باطل و برداشتن نقاب از چهره‌ی حقیقت به یک کتاب و یک روایت تاریخی غیر از روایات و کتاب‌های خود شیعه استناد نکرده‌ایم تا اینکه حجت، محکم‌تر باشد و الزامی برای شیعه ایجاد کند و دیگر مجالی برای فرار و تأویل و تزویر نداشته باشند. پس کتاب‌های خود شیعه علیه آنان گواهی می‌دهد و روایت‌هایشان بر ضد آنان سخن می‌گوید: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النور: ۲۴]: «در آن روزی که علیه آنان زبان و دست و پایشان بر کارهایی که کرده‌اند، گواهی می‌دهند».

امامان شیعه گواهی می‌دهند که شیعیان در حیات آنان مخالف ائمه بوده‌اند و پس از وفاتشان نیز، مخالف آن‌ها بودند، و شیعیان با رفتار و اعمال خود ثابت کرده‌اند که اکنون نیز مخالف ائمه بوده و پیوسته مخالف‌شان هستند و خلاف آنچه ائمه امر کرده‌اند، انجام می‌دهند و چیزی می‌گویند که ائمه بدان امر نکرده‌اند و با کسانی که ائمه دوست‌شان داشته، دشمنی می‌ورزند و به دامادهای آنان دشنام می‌دهند و به کسانی که ائمه مشاور و وزیرشان بودند، فحش و ناسزا می‌گویند. تازه به این‌ها اکتفا نکرده‌اند بلکه به اهل بیت خودشان هم، اهانت کرده و آن‌ها را مورد طعن و نقد و

جرح قرار داده و تحقیر کرده‌اند. و در این بی‌ادبی و دشنام‌گویی به حدی رسیده‌اند که به پیامبران و رسولان الهی نیز، گستاخی کرده و به بهترین مخلوق خدا و سرور بشر، حضرت محمد ﷺ نیز اهانت کرده‌اند. به آن‌ها دروغ می‌بندند و مسائلی را به آنان نسبت می‌دهند، که عقل آن‌ها را نمی‌پذیرد و اندیشه آن را رد می‌کند و فطرت سالم از آن سرباز می‌زند و ذوق نیز، آن را انکار می‌کند. تمامی این‌ها در کتاب‌های معتبر شیعیان وجود دارد که خودشان چاپ کرده‌اند و مراجع و منابع آن را با ذکر صفحه و جلد و چاپ و ... آورده‌ایم.

گمان نمی‌کنم کسی از شیعیان جرأت داشته باشد، گفته‌ها و اظهارات ما را تکذیب کند و آنچه که اثبات کرده‌ایم، انکار نماید. بر این باوریم که خداوند با این کتاب به مردم نفع می‌رساند و کسانی که هدایت الهی را بطلبند، با آن راه می‌یابند.

برادران و دوستانم!

به این ترتیب، کتابی که در کتاب اول مان وعده داده بودیم که به دنبال این کتاب خواهیم نوشت، به خوانندگان تقدیم می‌کنیم. این همان کتابی است که اکنون در دست خوانندگان قرار دارد. از خوانندگان گرامی خواهش‌مندیم که نظرات و انتقادات خود را پیرامون این کتاب بنویسند و برای ما بفرستند. آیا پس از این نیازی به کتاب مختصر دیگر هست تا به آنان وعده دهیم و تقدیم‌شان کنیم؟ چون ما، در اثنای مطالعه‌ی کتاب‌های شیعه، موارد گنگ و مبهمی یافتیم. از خداوند متعال می‌خواهیم که اسباب رفع این ابهامات و آشکار کردن آن‌ها برای مردم فراهم کند.

در پایان باید خاطر نشان سازم که اساتید و بزرگان و برادران زیادی که در تألیف و انتشار این کتاب، دست داشتند، از من اصرار کردند تا در این باره کتابی تألیف کنم؛ موضوعی که امروزه نیاز مردم به آن زیاد شده؛ چون نسبت به عقاید حقیقی شیعه و موضع‌گیری‌شان در قبال گذشتگان و نیکان این امت شناخت واقعی ندارند و چون نویسندگان و مؤلفان شیعه به نوشتن کتاب‌هایی علیه اهل سنت و گذشتگان و عقایدشان که مبتنی بر قرآن و سنت می‌باشد، زیاد مشغولند. اکثر این کتاب‌ها پر از نسبت دادن عیب و نقص به یاران پیامبر ﷺ و در رأس آنان، سه خلیفه‌ی راشد و مادران مؤمنان و همسران پاک آن حضرت ﷺ و نفرین و دشنام دادن به آنان و کسانی

که آنان را دوست دارند و از آنان پیروی می‌کنند، می‌باشد. همچنین به خاطر بی‌خبری اغلب اهل سنت از تهمت‌ها و دروغ‌هایی که برادران یوسف علیه السلام سر هم کردند و بی‌خبری‌شان از توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که درباره‌ی اهل سنت و علیه آنان انجام می‌گیرد، نوشتن این کتاب ضروری می‌نماید. درود و سلام خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و بر یاران و خاندان پاک آن حضرت و پیروانشان تا روز قیامت باد! والله حسبی وهو ولی التوفیق، ونعم الوکیل.

إحسان إلهی ظهیر

ابتسام کاتیج - لاهور

۸ شوال ۱۴۰۲ هـ

مقدمه‌ی چاپ پنجم

هیچ روزی اصلاً تصور نمی‌کردیم که این کتاب تا این حد مورد قبول و استقبال مردم قرار بگیرد، به گونه‌ای که به محض اینکه از زیر چاپ بیرون می‌آمد، تمام نسخه‌های کتاب در یک ماه تمام می‌شد و مجبور بودیم دوباره و با نسخه‌های بیشتری فقط برای ماه بعدی چاپ کنیم. همچنین تصور نمی‌کردیم که ماه دیگری سپری شود و به چاپ مجدد آن با تعداد نسخه‌های بیشتری از ماه اول و دوم نیاز پیدا کنیم. برآوردهای ما دوباره به خطا رفت و به چاپ چهارم نیاز پیدا کردیم. اینک این چاپ پنجم است که هنوز نه ماه از انتشار آن نگذشته است. شکر و سپاس مخصوص خداست. اوست که ما را برای این کار که جز برای کسب رضای خدا و به خاطر حب و دوستی اصحاب پیامبر ﷺ انجام ندادیم، توفیق داد.

شایان ذکر است که در طی این مدت کتابی دیگر از ما درباره‌ی شیعه به نام «الشیعة و القرآن» منتشر شده که به لطف خدا مورد قبول همگان قرار گرفته است. همچنین کتابی دیگر به نام «البریلویة» از ما چاپ و منتشر شده است. پروردگارا! به خاطر نعمت‌های بی‌شمارت و کرم و لطف نامحدودت تو را سپاس می‌گوییم و از تو می‌خواهیم که توفیق بیشتری جهت بالا بردن شأن و جایگاه دینت و دفاع از حوزه‌ی آن به ما بدهی. بار الها! بر فرستاده و پیامبرت، حضرت محمد ﷺ و کسانی که از سنت و روش وی پیروی می‌کنند، درود و سلام بفرست.

إحسان إلهی ظہیر

۲۴ / سپتامبر / ۱۹۸۳

باب اول:

شیعه و اهل بیت

شیعه گمان می‌کند که پیرو اهل بیت پیامبر ﷺ و دوستدار آن‌ها است و مذهبشان برگرفته از اقوال و افعال آن‌ها و مبنی بر آراء و روایت‌های آن‌ها می‌باشد.

تحقیق کلمه‌ی اهل بیت:

قبل از اینکه بحث را آغاز کنیم و راست یا دروغ بودن این گفته‌ها را دریابیم، می‌خواهیم در ابتدا بگوییم که اهل بیت چه کسانی‌اند و منظور شیعه از اهل بیت چه کسانی است؟ معنای شیعه چیست و منظور آنان از شیعه چه کسانی است؟ اهل بیت مرکب از دو کلمه‌ی: اهل و بیت است. صاحب قاموس می‌گوید: اهل الأمر؛ متولیان آن امر هستند. اهل البیت: ساکنان خانه و اهل المذهب: معتقدان به آن مذهب هستند. برای مرد، همسرش اهل وی است و برای پیامبر، همسران و دختران وی و دامادش، علی ﷺ اهل وی هستند.^۱ و برای هر پیامبری، امت وی اهل و آل وی می‌باشند.^۲

زبیدی می‌گوید: اهل المذهب؛ یعنی، کسانی که به آن مذهب معتقد و پایبندند. و اهل الرجل؛ یعنی، همسر آن مرد و فرزندان وی، و آیه‌ی: ﴿وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ [التقصص: ۲۹] را به زن و فرزندانش تفسیر کرده است. اهل النبی؛ زنان و دختران و داماد پیامبر ﷺ، علی ﷺ، یا زانش می‌باشد. بعضی گفته‌اند که اهل پیامبر ﷺ همان خاندان وی است

۱ - نمی‌دانم که این اهل چرا فقط از میان دامادهای پیامبر ﷺ به علی ﷺ تخصیص داده شده و به سایر دامادهای پیامبر ﷺ از جمله: عثمان ﷺ، شوهر دختر پیامبر و ابوالعاص بن ربیع، پدر امامه و همسر زینب دختر پیامبر ﷺ تعلق نمی‌گیرد. اگر بگوئیم به خاطر اینکه علی پسر عموی پیامبر ﷺ می‌باشد، خوب چرا فقط علی اهل بیت است، چرا برادران وی جعفر و عقیل اهل بیت به حساب نمی‌آیند؟ آیا کسی پاسخگو هست؟

۲ - القاموس، مصر، بای حلی، ۱۹۵۲م، ج ۳، ص ۳۲.

که شامل نوه‌ها و نتیجه‌های او نیز، می‌شود. این آیات نیز، بیانگر آن است: ﴿وَأُمُّرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّطْرِ عَلَيْهَا﴾ [طه: ۱۳۲]. «خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده و خود نیز، بر آن ثابت قدم بمان.»، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیامبر) دور کند.»، ﴿رَحِمَتْ اللَّهُ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ﴾ [هود: ۷۳]. «ای اهل بیت، رحمت و برکات خدا شامل شما می‌شود. بی‌گمان خدا ستوده‌ی بزرگوار است.» اهل هر پیامبری، امت وی می‌باشد. همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾ [مریم: ۵۵]. «و اهل خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد.»

راغب و به تبع وی مناوی گفته‌اند: اهل الرجل: کسانی هستند که نسب یا دین یا حرفه‌ی آن‌ها در یک خانه و یک شهر، مشترک باشد. و اهل الرجل کسانی‌اند که در یک خانه با هم هستند. اهل بیت فقط درباره‌ی خانواده‌ی پیامبر ﷺ به کار رفته است. آل خدا و رسولش، اولیاء و یاران وی هستند. این شعر عبدالمطلب در داستان فیل نیز، مؤید آن است:

وانصر على آل الصليب وعابديه اليوم آلك^۱

«خاندان صلیب را یاری کن و پرستش کنندگان صلیب امروز خاندان تو هستند.» ابن منظور افریقی گوید: اهل مذهب کسانی‌اند که پایبند به آن مذهب‌اند، و اهل امر، متولیان و سرپرستان آن امر هستند. اهل مرد، نزدیک‌ترین و صمیمی‌ترین افراد به او هستند و اهل بیت پیامبر ﷺ، همسران و دختران و داماد وی، یعنی علی ﷺ می‌باشند. بعضی گفته‌اند که اهل پیامبر ﷺ، همسران وی هستند. اهل هر پیامبری، امت وی می‌باشد. - تا آنجا که گوید: - اهل مرد، زن وی می‌باشد. و اهل الرجل یا اهل أهلاً وأهولاً واهل؛ یعنی ازدواج کرد. و اهل فلان امرأة یا اهل؛ هرگاه با آن زن ازدواج کند، پس زن اهل آن مرد می‌باشد. تأهل به معنای ازدواج می‌باشد. در دعا آمده است: «أهلك الله في الجنة إيهالاً»: یعنی خدا در بهشت به تو زن بدهد و تو را داخل بهشت گرداند! در سنت آمده که پیامبر ﷺ به متأهل، دو سهم و به مجرد، یک سهم می‌داد.

متأهل کسی است که زن دارد و مجرد کسی است که زن ندارد. آل مرد، همان خانواده‌ی وی هستند و آل خدا و پیامبر ﷺ، دوستان خدا می‌باشند. اصل آل، اهل می‌باشد سپس هاء به همزه تبدیل شده و بعد چون دو تا همزه کنار هم قرار گرفته‌اند، همزه‌ی اول در همزه‌ی دوم ادغام شده و آن وقت به الف تبدیل می‌شود.^۱

جوهری گوید: «أهل فلان» یعنی ازدواج کرد.

ابوزید گوید: «أهلك الله في الجنة» یعنی خدا تو را داخل بهشت گرداند و در بهشت به تو زن بدهد!^۲

زمخشری در کتاب «الأساس» گوید: «تأهَّل» یعنی ازدواج کرد، و «أهلك الله في الجنة إيهالاً» یعنی خدا در بهشت به تو زن بدهد!^۳

خلیل گوید: اهل مرد، زن وی می‌باشد، و تأهَّل به معنای ازدواج است. اهل مرد، نزدیک‌ترین افراد به آن مرد می‌باشند. و اهل بیت، ساکنان خانه و اهل اسلام، کسانی‌اند که پایبند به دین اسلام می‌باشند.^۴

راغب اصفهانی گوید: اهل مرد کسانی‌اند که به خاطر نسب یا دین یا چیزهایی از این قبیل مثل شغل و خانه و شهر آنان را گرد هم آورد. پس اهل مرد کسانی‌اند که در یک مسکن جای می‌گیرند. سپس از روی مجازی اهل بیت بر کسانی که نسب، آنان را دور هم جمع کند اطلاق می‌شود، و هرگاه کلمه‌ی اهل بیت گفته شود، فقط منظور خانواده‌ی پیامبر ﷺ است؛ چون خدای ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. و از اهل مرد به زن او و اهل اسلام به کسانی که پایبند اسلامند، تعبیر می‌شود - تا آنجا که می‌گویند: - تأهَّل یعنی ازدواج کرد و از همین کلمه گرفته شده که: أهلك الله في الجنة؛ یعنی خدا در بهشت به تو زن عطا کند!^۵

راغب اصفهانی زیر لفظ آل می‌گوید: «آل» مقلوب أهل است - تا آنجا که می‌گویند: - اهل درباره‌ی کسانی که ذاتاً به یک انسان اختصاص دارند حالا یا از طریق فامیلی نزدیک

۱ - ابن منظور افریقی، لسان العرب، بیروت، ج ۱۱، ص ۳۰-۲۸.

۲ - جوهری، الصحاح، دارالکتب العربی، مصر، ج ۴، ص ۱۶۲۹.

۳ - أساس البلاغة، مصر، ۱۹۵۳ م، ص ۱۱.

۴ - ابوالحسین احمد بن فارس زکریا، مقاییس اللغة، بیروت، ج ۱، ص ۱۵۰.

۵ - المفردات فی غرائب القرآن، کراچی (پاکستان)، ص ۲۸.

و یا از طریق موالات و دوستی، به کار برده می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَلْ عَمْرَنَ عَلَى الْعَلَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳۳]. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶]. «آل فرعون را در شدیدترین عذاب داخل کنید».

بعضی گفته‌اند: آل پیامبر، نزدیکان و بستگان آن حضرت ﷺ هستند، و بعضی دیگر گفته‌اند: کسانی‌اند که از لحاظ علم دینی به آن حضرت ﷺ اختصاص دارند؛ چون اهل دین دو دسته‌اند: دسته‌ای علم ریشه‌دار و عمیق و عمل محکم دارند که به آنان آل پیامبر ﷺ و امتش گفته می‌شود، و دسته‌ای دیگر از روی تقلید علم دارند که به آنان امت حضرت محمد ﷺ گفته می‌شود، ولی آل حضرت محمد ﷺ گفته نمی‌شود. پس هر آل پیامبر ﷺ امت وی است اما هر امت پیامبر، آل پیامبر ﷺ نیست. به جعفر صادق گفته شد: مردم می‌گویند که مسلمانان همه‌شان آل پیامبر ﷺ هستند، گفت: هم دروغ می‌گویند و هم راست می‌گویند. گفتند: این به چه معناست؟ گفت: دروغ می‌گویند از این جهت که همه‌ی امت آل پیامبر ﷺ می‌باشد و راست می‌گویند از این جهت که هرگاه شریعت پیامبر ﷺ را کاملاً اجرا کنند، آل پیامبر ﷺ محسوب می‌شوند.^۱

معنای حقیقی کلمه‌ی اهل بیت:

محمد جواد مغنیه، شیعی معاصر می‌گوید: اهل خانه در لغت به ساکنان خانه گفته می‌شود، و آل مرد همان خانواده‌ی مرد می‌باشد. و لفظ آل تنها برای افراد خانواده‌ی مرد که در آن خانه جایگاهی دارد، به کار برده می‌شود. کلمه‌ی اهل بیت در دو آیه‌ی قرآن آمده است: یکی آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی هود؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾. «رحمت و برکات خدا بر شما باد ای اهل بیت»، و دیگری آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾. «ای اهل بیت پیامبر! همانا خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور گرداند و شما را خوب پاکیزه گرداند». مفسران اتفاق نظر دارند بر اینکه منظور از اهل بیت در آیه‌ی اولی، اهل خانه‌ی ابراهیم علیه السلام و منظور از اهل بیت در آیه‌ی دومی اهل

خانه‌ی حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می‌باشد. به تبع قرآن، مسلمانان لفظ اهل بیت و آل بیت را فقط برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به کار می‌برند تا جایی که این لفظ علامت و مشخصه‌ی خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله شده است؛ به گونه‌ای که غیر از اهل خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله از این کلمه فهم نمی‌شود مگر اینکه قرینه‌ای باشد؛ همان طور که لفظ مدینه برای یثرب، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور گشته است.

مسلمان راجع به تعداد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای معتقدند که آن حضرت هیجده زن داشته و عده‌ی دیگری بر این باورند که تعدادشان یازده زن بوده است. به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله سی و هفت سال با همسرانش زیسته و در طی این مدت، پسران و دخترانی داشته که همگی در حیات مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله فوت کردند و تنها دخترش، فاطمه پس از حیات ایشان زیسته است. همچنین مسلمانان متفق القول اند که علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین، آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.^۱ از همه‌ی این‌ها چنین بر می‌آید که کلمه‌ی اهل بیت در اصل به طور خاص بر زنان اطلاق می‌شود، سپس از روی مجاز برای فرزندان و خویشاوندان به کار برده می‌شود. این چیزی است که در قرآن کریم ثابت شده؛ همان طور که در ذکر داستان حضرت ابراهیم علیه السلام موقعی که فرستادگان خدا مژده‌ی فرزند را به او دادند، آمده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ۗ قَالَ يَٰيُوسُفُ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمُهُ نَارٌ كَرِيمٌ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ۗ﴾ [هود: ۷۱-۷۳]. «همسر ابراهیم (ساره که در آنجا) ایستاده بود (از این خبر که آنان فرشتگان خداوند و خندید، ما (توسط همان فرشتگان) بدو مژده (تولد) اسحاق (از او)، و به دنبال وی (تولد) یعقوب (از فرزندش اسحاق) را دادیم. گفت: ای وای! آیا من که پیرزنی هستم و این هم (ابراهیم) شوهرم که پیرمردی می‌باشد، فرزندی می‌زایم! این چیز شگفتی (و محالی) است (مگر ممکن است از ما دو نفر انسان فرتوت و فرسوده، بچه‌ای پدید آید؟!)). گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوت)! رحمت و برکات خدا شامل شما است (پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطاء نفرموده باشد).»

پس خدا این لفظ را بر زبان فرشتگانش درباره‌ی همسر ابراهیم علیه السلام به کار برده و لاغیر.

دانشمندان و مفسران شیعه این معنا را تأیید می‌نمایند:

علماء و مفسران شیعه همچون طبرسی^۱ در مجمع البیان^۲ و کاشانی^۳ در منهج الصادقین^۴ به این امر اذعان نموده‌اند هرچند بعد از آن به تأویلات و توجیهاات نادرستی روی آورده‌اند.

همچنین خداوند در قرآن در داستان موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۚ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا ۚ قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾ [القصص: ۲۹]. «هنگامی که موسی مدّت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی را دید به خانواده‌اش گفت: بایستید من آتشی می‌بینم.»

پس منظور از اهل در آیه‌ی فوق، همسر موسی علیه السلام می‌باشد همانگونه که همه‌ی مفسران شیعه اجماع دارند که منظور از اهل در این آیه زن حضرت موسی علیه السلام می‌باشد؛ چون غیر از او کسی دیگر همراه موسی علیه السلام نبود. طبرسی در تفسیر اهل موسی در آیه‌ی: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ ۚ﴾ [النمل: ۷]. می‌گوید: یعنی زن موسی علیه السلام که همان دختر شعیب علیه السلام می‌باشد.^۵

همچنین زیر آیه‌ی: ﴿وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۚ﴾ [القصص: ۲۹]. می‌گوید: یعنی زنش را برد.^۶ همچنین قمی^۷ در تفسیرش چنین گفته است.^۱

۱ - او ابوعلی فضل بن حسن، طبرسی از بزرگان علمای شیعه در قرن ششم است.

۲ - بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۳ - او ملا فتح الله کاشانی از دانشمندان متعصب شیعه است و کتابش را فقط در رد کتاب «منهج الصادقین فی إلزام المخالفین» نوشته است.

۴ - تهران، ج ۴، ص ۴۹۳.

۵ - تفسیر مجمع البیان (سوره‌ی نمل)، ج ۴، ص ۲۱۱.

۶ - همان (سوره‌ی قصص)، ج ۴، ص ۲۵۰.

۷ - ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، پیشوا و قدیمی‌ترین مفسران شیعه و از بزرگان شیعه در قرن سوم هجری می‌باشد.

عروسی حویزی^۲ در تفسیرش، نور الثقلین^۳ و کاشانی در تفسیرش، منهج الصادقین^۴ و دیگران نیز چنین اظهار داشته‌اند.

لفظ اهل بیت در قرآن مجید در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب به همین معنا وارد شده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. و این لفظ فقط در سیاق داستان زنان پیامبر ﷺ به طور خاص وارد شده است: ﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳-۳۴]. «و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

بدیهی است کسی که در نگاه اول این آیات را قرائت می‌کند، به نظرش می‌رسد این لفظ، فقط درباره‌ی زنان پیامبر ﷺ آمده است؛ چون ابتدای این آیه و آیه‌ی قبل نیز، فقط زنان پیامبر ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد. همچنین در آیه‌ی بعدی نیز از غیر همسران پیامبر ﷺ یاد نمی‌کند.

بر این اساس ابن ابی‌حاتم و ابن عساکر با روایت عکرمه و ابن مردویه با روایت سعید بن جبیر از ابن عباس آورده‌اند که این آیه فقط درباره‌ی همسران پیامبر ﷺ نازل شده است.^۵

شوکانی در تفسیر خود بیان کرده است: ابن عباس و عکرمه و عطاء و کلبی و مقاتل و سعید بن جبیر گفته‌اند: اهل بیت مذکور در آیه‌ی فوق فقط زنان پیامبر ﷺ

۱ - نجف، ۱۳۸۶ هـ، ص ۱۳۹.

۲ - عبدالله علی بن جمعه از شیعیان متعصب است که به سال ۱۱۱۲ هجری وفات یافت.

۳ - قم، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴ - سوره‌ی قصص، ج ۷، ص ۹۵.

۵ - نگاه کنید به دائرة المعارف الإسلامية، اردو، مقالة المستشرق، A.S. THRITON، لاهور -

پاکستان، ج ۳، ص ۵۷۶.

هستند. آنان اظهار داشته‌اند که مراد از بیت، خانه‌ی پیامبر ﷺ و مسکن همسران وی است؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: ۳۴]. یعنی: و آنچه از آیات خدا و حکمت در خانه‌های شما خوانده می‌شود، یاد کنید.

همچنین سیاق آیه به همسران پیامبر ﷺ برمی‌گردد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ﴾ یعنی: ای پیامبر، به همسرانت بگو...

تا آخر این آیه که می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۴].

همچنین در حدیث آمده که پیامبر ﷺ وارد حجره‌ی عایشه رضی الله عنها شد و فرمود: السلام عليك اهل البيت و رحمة الله و عایشه جواب داد: و عليك السلام و رحمة الله و برکاته.^۱

پس منظور از بیت النبی ﷺ، خانه‌ی است که پیامبر ﷺ با همسرانش در آن زندگی می‌کردند.

در نتیجه مراد از اهل بیت پیامبر ﷺ در حقیقت و در اصل، همسران پیامبر ﷺ است که اولاد و عموها و پسر عموها نیز، از روی مجاز مشمول اهل بیت قرار می‌گیرند؛ همچنان که در حدیث آمده که پیامبر ﷺ فاطمه و حسن و حسین و علی را داخل عبایش قرار داد و فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بيتي»: «خدایا، اینان را نیز، جزو اهل بیت من اند» تا شامل این آیه بشوند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. یعنی: «خدا می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

همان طور که عمویش، عباس و فرزندان وی را زیر عبایش گرفت تا مشمول این آیه شوند.

در بعضی از روایت‌ها آمده که تمام بنی‌هاشم جزو اهل بیت پیامبر ﷺ هستند. اما شیعه برخلاف این نظر، اهل بیت پیامبر را به این چهار نفر منحصر می‌کنند: علی، فاطمه، حسن و حسین. و بقیه‌ی افراد را از دایره‌ی شمول این آیه خارج

می‌کنند. سپس روش دیگری را ابداع نموده‌اند و فرزندان علی غیر از حسن و حسین علیهما السلام را از اهل بیت خارج کرده و بقیه‌ی فرزندان از جمله: محمد بن حنفیه، ابوبکر، عمر، عثمان، عباس، جعفر، عبدالله، عبدالله و یحیی را از اهل بیت به حساب نمی‌آورند. همچنین دوازده پسر آنان و هیجده یا نوزده دختر آنان - با توجه به اختلاف روایات - را از اهل بیت به حساب نمی‌آورند. همان طور که فاطمه علیها السلام را از اهل بیت دانسته و بقیه‌ی دختران آن حضرت علیها السلام؛ زینب و ام کلثوم و فرزندان آنان را اهل بیت به شمار نمی‌آورند. همین طور اولاد حسن بن علی را داخل اهل بیت قرار نمی‌دهند و همچنین تمامی فرزندان حسین که روش آن‌ها را نداشته‌اند، جزء اهل بیت محسوب نکرده‌اند. این عجیب‌تر از اولی است.

به همین خاطر بسیاری از فرزندان حسین را به دروغ‌گویی و ظلم و ستم و حتی کفر و ارتداد متهم کرده‌اند. همچنان‌که پسر عموها و پسر عمه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان آن‌ها را و حتی فرزندان ابوطالب غیر از علی علیه السلام را دشنام داده و تکفیر می‌کنند.

موضع‌گیری شیعه در قبال این مسأله:

شایان ذکر است که شیعیان سه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از فاطمه، و شوهران و فرزندان آن‌ها را از همان ابتدا جزو اهل بیت به حساب نمی‌آورند. ما نمی‌دانیم که این تقسیم بندی را چگونه و بر چه اساس و مبنایی انتخاب کرده‌اند؟ این، حقیقتِ مفهوم اهل بیت از نظر شیعه بود. اگر بخواهیم این مطلب را باز کنیم، کلام به درازا می‌کشد؛ فعلاً به این مقدار بسنده می‌کنیم.

تحقیق لفظ شیعه:

راجع به کلمه‌ی شیعه، زبیدی می‌گوید: هر گروهی که بر امری جمع شوند و اجتماع داشته باشند، شیعه نام دارند. و هرکس انسانی را یاری و جانبداری کند، شیعه نام دارد. اصل شیعه از مشایعت گرفته شده که به معنای دنباله روی و مطاوعت می‌باشد.^۱ ابن منظور افریقی می‌گوید: شیعه گروهی هستند که بر کاری جمع می‌شوند و هر گروهی که بر امری گرد هم آیند، شیعه نامیده می‌شوند. و این اسم غالباً برای

دوستداران ح علی علیه السلام و اهل بیتش به کار می‌رود.^۱ نوبختی^۲، امام شیعیان، در کتاب «الفرق» می‌گوید: شیعه طرفداران حضرت علی بن ابی طالب هستند که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن به شیعه و پیروان علی معروف شدند و قائل به امامت حضرت علی می‌باشند. شیعه سه فرقه است: فرقه‌ای از آن‌ها معتقدند که اطاعت از امام علی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بوده^۳ و امامت در نسل وی جاری است. فرقه‌ی دیگری می‌گویند: حضرت علی از همه‌ی صحابه نسبت به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله مستحق‌تر است و پس از او خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر را قبول دارند و آن دو را اهلیت خلافت می‌دانند، و اظهار می‌دارند که حضرت علی خلافت را به آنان واگذار کرده و به این کار راضی بوده و به دلخواه خود و بدون هیچ اجباری با آنان بیعت کرد.^۴

یکی از شیعیان معروف، سید محسن امین، در کتابش به نقل از ازهری می‌گوید:

شیعه، دوستداران عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان آن‌ها هستند.^۵

همچنین از تاج الدین حسینی، رهبر حلب، اینگونه نقل می‌کند:

شیعه‌ی کسی شدن، به معنای پیرو و یاور شدن اوست. گفته می‌شود: شایعه؛ یعنی او را پیروی کرد؛ همان طور که گفته می‌شود: والاه یعنی او را دوست داشت. گویی چون شیعه از این امامان پیروی کردند و به اعتقادات آن‌ها معتقد شدند به این اسم معروف شدند؛ چون آنان یاوران و یاران و پیروان ائمه بودند.

وقتی خلافت از بنی‌هاشم به بنی‌امیه منتقل شد و معاویه بن صخر آن را از حسن بن علی گرفت و هریک از حکام بنی‌امیه، یکی پس از دیگری خلافت را به دست گرفتند، بسیاری از مهاجرین و انصار از بنی‌امیه دل‌سرد شده و به بنی‌هاشم روی آوردند. بنی‌هاشم آن زمان به دو گروه پسران علی و پسران عباس تقسیم می‌شدند.

۱ - لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۸.

۲ - ابومحمد حسن بن موسی نوبختی از علمای بزرگ شیعه و مورد اعتماد آن‌هاست که در قرن سوم هجری می‌زیست.

۳ - حسن بن موسی نوبختی، حیدریه، ۱۹۵۹م، ص ۳۹-۴۲ (به طور خلاصه).

۴ - فرق الشیعه، اثر ابومحمد حسن بن موسی نوبختی (ص ۳۹ إلى ۴۲) با اختصار، چاپ مطبعة الحیدریة ۱۹۵۹م.

۵ - أعیان الشیعه، بیروت، ۱۹۶۰م، ج ۱، ص ۱۱.

وقتی این مسلمانان به بنی‌هاشم ملحق شدند و معتقد بودند که از بنی‌امیه به خلافت شایسته‌ترند و آن‌ها را یاری و جانبداری و حمایت کردند، به شیعه‌ی آل محمد معروف شدند. در این هنگام میان بنی‌عباس و بنی‌علی اختلاف نظری وجود نداشت. اما هنگامی که بنی‌عباس بر سر کار آمدند و قدرت را از بنی‌امیه گرفتند، شیطان میان عباسیان و علویان جدایی افکند. عباسیان نسبت به حق علویان کوتاهی کردند. از این رو گروهی از شیعیان از عباسیان اعلام بیزاری کردند چون از عملکرد آن‌ها راضی نبودند؛ سپس به علویان پیوستند و معتقد بودند که علویان به ولایت شایسته‌تر و عادل‌ترند. پس اسم تشیع از آن وقت تا به امروز همراه آن‌هایی است که معتقد به امامت ائمه از میان نوادگان حضرت علی تا مهدی (محمد بن حسن) هستند.^۱

شیعه‌ای دیگر از معاصران می‌گوید: شیعه در اصل معنای لغوی‌اش، به معنای پیروی کردن و یاری کردن کسی است، و این اسم غالباً برای دوستداران حضرت علی و اهل بیت وی به کار می‌رود.

با توجه به این امور معلوم شد که شیعه، پیرو آل بیت پیامبر ﷺ نیستند، بلکه پیروان آل علی هستند. و فرق این دو بسیار روشن و واضح است.^۲

قبلاً اثبات کردیم جز اندکی از شیعیان، بقیه تابع اهل بیت علی نیستند و با آن‌ها و تعالیم حقیقی آن‌ها مخالفت می‌ورزند. همچنان که بعداً به آن می‌پردازیم.

مغنیه می‌گوید: شیعه کسانی هستند که دوستدار حضرت علی بوده و دنباله رو او می‌باشند.^۳

محمد حسین کاشف الغطاء می‌نویسد: این اسم (یعنی شیعه) غالباً برای پیروان حضرت علی و فرزندان^۴ و دوستداران آنان به کار می‌رود به گونه‌ای که این اسم مخصوص آن‌ها گشته است.^۱

۱ - أعيان الشيعة، به نقل از غاية الاختصار فی اخبار البيوتات العلية المحفوظة من الغبار، صفحة ۱۳-۱۴.

۲ - سید امیر محمد کاظمی قزوینی، الشيعة فی عقایدهم وأحكامهم، کویت، ص ۱۶.

۳ - الشيعة فی المیزان، ص ۱۷ و ۱۹.

۴ - این قول، با آنچه سید محسن امین از ازهری نقل کرده بود، در تناقض است؛ آنجا که می‌گفت: شیعه دوستداران و پیروان عترت پیامبر ﷺ هستند. جای بسی تعجب است که چنین سخنان متضاد و متناقض از معنای شیعه در کتاب‌های خودشان یافت می‌شود و هیچکدام از این

پس معنای شیعه و اهل بیت و مصداق آن‌ها روشن شد.

زیاده‌روی شیعیان درباره‌ی امامان‌شان:

شیعیان در پیروی و دوستداری و تمجید حضرت علی و فرزندانش بیش از حد مبالغه کرده‌اند به طوری که دین و مذهب خود را بر اساس همین دوستداری و تمجید آن‌ها بنا نهاده و مذهبی مستقل و دینی جداگانه از آنچه حضرت محمد ﷺ آورده، ایجاد کرده‌اند و روایات دروغین و احادیث جعلی ساخته‌اند و گفته‌اند: دین جز پیروی از علی و آل وی و دوستدارانش و محبان وی و اظهار عشق و علاقه و محبت و احترام به آن‌ها نیست؛ همچنان که در حدیثی از اصول کافی این مطلب را آورده‌اند.^۲

از ابوجعفر علیه السلام روایت شده که گفت: آیا دین چیزی جز حب و دوست داشتن است... و مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من نمازگزاران را دوست دارم اما نماز نمی‌خوانم و روزه داران را دوست دارم اما روزه نمی‌گیرم. پیامبر ﷺ به او گفت: تو همراه کسی هستی که دوستش داری و عملکرد خودت به خودت بر می‌گردد. آنگاه ابوجعفر گفت: دیگر چی می‌خواهید و دنبال چی هستید؟ اگر بلایی از آسمان نازل شود همه به پناهگاهی پناه می‌برند و ما به پیامبر خود پناه می‌بریم و شما به ما پناه می‌آورید.^۳

همچنین در کتاب اصول کافی آمده که ابوجعفر علیه السلام -امام پنجم شیعیان- گفت: دوست داشتن ما نشانه‌ی ایمان و بغض و کینه نسبت به ما، نشانه‌ی کفر است.^۴ همچنین آمده است: «کسی که حب ما را در دل داشته باشد، خدا قلبش را پاک می‌گرداند و خداوند قلب بنده‌ای را پاک نمی‌کند تا زمانی که بر ما سلام بفرستد. وقتی

نویسندگان به صراحت و آشکارا معنای تشیع را به طور جامع و مانع بیان نکرده‌اند. مگر نه اینکه همگی آن‌ها در هر زمینه‌ای گیج و سرگردان‌اند و اگر این امر ما را از موضوع دور نمی‌کرد، مطالب عجیبی را درباره‌ی امور متناقض میان خود شیعیان بیان می‌کردیم.

۱ - أصل الشيعة وأصولها، بيروت، ۱۹۶۰ م.

۲ - الكافي، الكليني، از مهم‌ترین منابع حدیثی شیعه و یکی از صحاح چهارگانه آن‌هاست که ارزش آن نزد روافض در حد صحیح بخاری در میان اهل سنت می‌باشد.

۳ - ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، الروضة من الكافي (وصیت پیامبر به امیر المؤمنین)، تهران، دار الکتب اسلامیة، ج ۸، ص ۸۰.

۴ - الأصول من الكافي (کتاب الحجة)، ج ۱، ص ۱۸۸.

که بر ما سلام بفرستد، خداوند او را از حساب سخت روز قیامت، سالم نگه می‌دارد و از ترس و وحشت قیامت، حفظش می‌کند.^۱

همچنین در کتاب کافی، به نقل از امام غائب‌شان نقل کرده‌اند که: ما برای شیعیان کافی هستیم.^۲

از ابو حمزه نقل کرده‌اند که او گفت: ابوجعفر علیه السلام به من گفت: تنها کسی خدا را می‌پرستد که او را می‌شناسد و کسی که خدا را نمی‌شناسد با حالت گمراهی او را می‌پرستد. گفتم: فدایت شوم، معرفت خداوند چیست؟ گفت: تصدیق خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروی از حضرت علی علیه السلام و اعتقاد به امامت وی و سایر ائمه‌ی هدی و برائت از دشمنانشان. این چنین است معرفت و شناخت خدا.^۳

امامان آن‌ها مقام و منصبی دارند که پایین‌تر از نبوت و رسالت نیست همچنان که خمینی رهبر ایران در کتاب «ولایت فقیه یا حکومت اسلامی» خود آورده است:

«از جمله ضروریات مذهب ما این است که هیچ مقام معنوی و روحانی حتی فرشتگان مقرب و پیامبران به مقام معنوی ائمه نمی‌رسند. همچنین روایت شده که ائمه قبل از ایجاد هستی به صورت نورهایی در زیر عرش بودند و آن‌ها (ائمه) می‌گویند که ما احوالی با خدا داریم که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبری مرسل این احوال را ندارد، و این عقاید از اصول و مبانی‌ای است که مذهب ما بر آن استوار است».^۴

آنچه خمینی گفته، مطلب جدید و عجیبی نیست بلکه عقیده‌ی شیعه درباره‌ی امامانشان است. همچنان که ابن بابویه قمی ملقب به صدوق در کتاب خود که یکی از صحاح اربعه‌ی شیعه می‌باشد، روایتی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده که جابر بن عبدالله انصاری روزی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، وضعیت ما اینگونه است، وضعیت شما و جانشیان پس از شما چگونه است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی ساکت شد و سپس فرمود: ای جابر، از امر بسیار عظیمی پرسیدی که جز انسان‌های خوشبخت تاب آن را نمی‌آورند. انبیاء و اوصیاء از نوری خلق شده‌اند که خداوند متعال نور آن‌ها را به شکل

۱ - همان، ص ۱۹۴.

۲ - منتهی الآمال، ص ۲۹۸. الصافی، ج ۱، ص ۴. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۳۲ و ۵۳۳. نهاية الدراية، ص ۲۱۹. روضات الجنات، ص ۵۵۳ (به نقل از معاصر الاصول، ص ۳۱).

۳ - الأصول من الکافی (کتاب الحجة، باب معرفة الإمام والرّد علیه)، ج ۱، ص ۱۸۰.

۴ - خمینی، ولایت فقیه در خصوص حکومت اسلامی (باب ولایت تکوینی از اصل فارسی)، تهران، ص ۵۸.

دیوارهای محکم در آنها به امانت گذاشته است و توسط ملائکه حفظ می‌شوند و خداوند با حکمت خود آنها را پرورش می‌دهد... و به عنوان خلیفه‌ی بندگانش و نور سرزمین‌هایش قرار می‌دهد و آنها را حجت و برهانی قاطع برای مردم قرار داده است. ای جابر، این‌ها از اسرار پوشیده‌ی علم است پس آن را پوشیده نگه دار و جز برای اهلس باز مگو.^۱

ائمه از پیامبران برترند:

کلینی اظهار داشته که امامت بالاتر از نبوت و رسالت و خلیل بودن است. همچنان‌که شیعه بر زبان جعفر بن محمد باقر- امام ششم شیعیان- دروغ بسته‌اند که گویا او گفت: «خداوند متعال قبل از اینکه ابراهیم را پیامبر کند وی را بنده‌ی خود قرار داد و قبل از آن که او را رسول گرداند، او را پیامبر کرد و قبل از آنکه خلیل و دوست صمیمی خود قرارش دهد، او را رسول قرار داد و قبل از آنکه امام باشد، خلیل بوده است».^۲

حر عاملی^۳ باب مستقلی را به عنوان «ائمه‌ی دوازده‌گانه که از سایر مخلوقات و انبیاء و اوصیای گذشته و فرشتگان برترند و پیامبران از فرشتگان برترند» همراه با روایت‌های بسیاری آورده است؛ از جمله از جعفر روایت کرده که گفت: «خداوند پیامبران اولوالعزم را آفریده و آنها را با علم برتری بخشیده و علمشان را به ما رسانده و ما را در علمشان بر آنان برتری داده، و به رسول خدا ﷺ چیزهایی یاد داده که به آنان یاد نداده و علم رسول الله ﷺ و علم آنان را به ما یاد داده است».^۴

۱ - من لا یحضره الفقیه (باب النوادر فی احوال الانبیاء والأوصیاء فی الولادة)، ج ۴، ص ۴۱۴ و ۴۱۵.
 ۲ - اصول کافی (کتاب الحجة)، ج ۱، ص ۱۷۵ و مثل آن را از پدرش نقل کرده است.
 ۳ - محمد بن الحسن المشغری، عاملی، متولد ۱۰۳۲ هـ در روستای مشغری از روستاهای جبل عامل به دنیا آمد. او از جمله بزرگترین علمای شیعه محسوب شده که کتاب‌های متعددی تألیف کرده است؛ از جمله‌ی آنها، کتاب «وسائل الشیعة إلی تحصیل مسایل الشریعة» است که احادیث شیعه در احکام شرعی را در هفتاد کتاب جمع آوری کرده است. او در رمضان سال ۱۱۰۴ در خراسان از دنیا رفت.
 ۴ - حر عاملی، الفصول المهمة، ص ۱۵۲.

کلینی از ابو عبدالله، نقل کرده که گفت: «آنچه علی آورده، به آن عمل می‌کنم و از آنچه که نهی کرده، دست می‌کشم. علی فضل و برتری‌ای همچون فضل و برتری پیامبر ﷺ دارد و حضرت محمد بر تمام مخلوقات خداوند برتری دارد. پس کسی که از علی پیروی کند مانند این است که از خدا و رسولش پیروی کرده باشد و کسی که در امر کوچک یا بزرگ از او پیروی نکند، در حد شرک به خداست. امیر المؤمنین دروازه‌ی رسیدن به خداست و جز از طریق او نمی‌توان به خدا رسید و کسی که از راهی غیر از این راه وارد شود، نابود می‌شود. همین جریان برای هر کدام از ائمه نیز، ادامه دارد. خداوند آن‌ها را ستون زمین و حجت و برهان برای تمامی موجودات روی زمین قرار داده است. این امیر المؤمنین بود که می‌گفت: من تقسیم‌کننده‌ی بهشت و جهنم و فاروق اکبر و صاحب عصا هستم. تمامی فرشتگان و پیامبران به مانند آنچه برای محمد ﷺ اقرار کرده‌اند، برای من نیز اقرار کردند و مانند پیامبر ﷺ به من وحی می‌شود و پیامبر ﷺ ادعای نزول وحی کرد و خود را پوشاند و من نیز، ادعا کردم و خود را پوشاندم. از او خواسته شد سخن بگویم؛ از من نیز خواسته شد که سخن بگویم. به من ویژگی‌هایی بخشید که هیچکس قبل از من آن‌ها را نداشته است. من آرزوها و دردها و نسب‌ها و فصل الخطاب‌ها را می‌دانم و کسی قبل از من این‌ها را نداشته است و چیزی از من پنهان نیست».^۱

ابراهیم قمی - امام مفسران شیعه، کسی که درباره‌ی تفسیرش گفته شده که این تفسیر اصل و اساس تفاسیر زیادی است و در حقیقت تفسیر دو امام صادق (یعنی جعفر و باقر) است که مؤلف آن در زمان امام عسکری بوده، و پدرش که این اخبار را برای پسرش روایت کرده، یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است^۲ - زیر آیه‌ی: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ﴾ [آل عمران: ۸۱]. می‌گوید: خداوند عهد پیامبرش، حضرت محمد ﷺ را از پیامبران گرفت - تا آنجا که می‌گوید: - خداوند از زمان آدم تا به حال هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه علی را یاری داده باشد، و این همان فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید: ﴿لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ﴾ [آل عمران: ۸۱]. یعنی به رسول الله ایمان

۱ - الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲ - سید طیب موسوی جزایری شیعی، تفسیر قمی، ص ۱۵.

بیاورید و ﴿وَلَنَضْرِبَنَّكَ﴾ [آل عمران: ۸۱]. منظور امیرالمؤمنین است.^۱
 عیاشی^۲ در تفسیر خود زیر این آیه آورده که خداوند هیچ پیامبر و رسولی را
 نفرستاده مگر اینکه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیده باشد.^۳
 تفصیل این نظریه را در کتاب «الشیعة والسنة» بنگرید.^۴
 پس این‌ها امامان شیعه و آنان شیعیان و پیروانشان هستند؛ کسانی که می‌پندارند
 که محبان و دوستداران ائمه هستند و خود را به آنان منسوب می‌کنند و دیگر
 مسلمانان به خاطر دوستی شیعیان با آنان و تبعیت از آراء و افکارشان و تمسک
 جستن به گفتار و کردارشان و پیروی از اوامر و فتوهایشان، با شیعیان دشمنی
 می‌ورزند.

این مطالب گزیده‌ای از گفته‌ها و روایات و ادعاهایی بود که از عبارات و کتاب‌های
 خود شیعیان برداشت شده است.

به طور خلاصه، شیعه قومی هستند که ادعا می‌کنند از یازده نفر از فرزندان علی علیه السلام
 و خود او پیروی می‌کنند و آن‌ها را مانند پیامبران و فرستادگان الهی معصوم می‌دانند.
 و حتی آن‌ها را از پیامبران و فرشتگان مقرب خداوند برتر می‌دانند و ادعا می‌کنند که
 مذهب آن‌ها بر اساس آراء و افکار آنان ایجاد شده است. البته در این پژوهش معلوم شد
 که گفته‌ی کسی که می‌گوید منظور از اهل بیت، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، صحت
 ندارد؛ چون خود شیعیان آن را انکار می‌کنند.

۱ - تفسیر قمی، نجف، ۱۳۸۶ هـ، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲ - ابوالنضر محمد بن مسعود عیاشی سلمی سمرقندی، معروف به عیاشی از علمای بزرگ شیعه که
 در اواخر قرن سوم هجری زیسته است. نجاشی درباره‌اش گفته است: او راستگو و مورد اطمینان
 بود و یکی از چشمه‌های بزرگ شیعه می‌باشد. (رجال النجاشی ص ۲۴۷، چاپ قم، ایران). ابن
 ندیم گفته است: او از فقهای شیعه‌ی امامیه و یگانه‌ی روزگار خود بود. (أعیان الشیعة ج ۱
 ص ۵۷). تفسیر وی طبق اخبار و روایت‌های اهل بیت و ارتباط و شأن نزول آن‌ها با اهل بیت، تا
 حدودی شبیه تفسیر علی بن ابراهیم است. (روضات الجنات ج ۶ ص ۱۱۹). مفسران و عالمان
 تفسیر از هزار سال قبل تا به امروز - که نزدیک یازده قرن است - این تفسیر را بدون ایراد و
 اغماض پذیرفته‌اند. (مقدمة التفسیر، اثر محمد حسین طباطبائی).

۳ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۱. البرهان، ج ۱، ص ۲۹۵. الصافی، ج ۱، ص ۲۷۴.

۴ - نگاه کنید به کتاب الشیعة و السنة، چاپ اداره ترجمان السنة، لاهور، ص ۶۵ الی ۷۶.

اما ادعای اطاعت و پیروی شیعیان از اهل بیت علی را هم، در مباحث بعدی خواهیم دید تا خداوند حقیقت را پایدار و باطل را نابود کند هرچند که خوشایند مجرمان نباشد.

باب دوم:

شیعه و مخالفت آن‌ها با اهل بیت

شیعیان سعی می‌کنند که مردم را اینگونه فریب دهند که آن‌ها پیروان و دوستداران اهل بیت پیامبر ﷺ هستند و از میان سایر گروه‌ها و مذاهب، نزدیک‌ترین‌شان به صحت و صواب و برترین آن‌ها و راه یافته‌ترین‌شان می‌باشند، و می‌پندارند که به اقوال اهل بیت تمسک جسته و سخت پایبندند و به سنت و روش آنان عمل می‌کنند و بر راه و روش آن‌ها بوده و تنها آنان پیرو اهل بیت پیامبر ﷺ و تعالیم‌شان هستند.

قبلاً به تفصیل بیان کردیم که منظور شیعه از اهل بیت، اهل بیت پیامبر ﷺ نیست بلکه منظور آن‌ها علی ﷺ و عده‌ای معدود از فرزندان وی می‌باشد.

صحابه در قرآن:

در این باب می‌خواهیم اثبات کنیم که شیعه در ادعایشان مبنی بر اطاعت و پیروی از اهل بیت پیامبر ﷺ و اهل بیت علی ﷺ راست نمی‌گویند؛ چون آن‌ها از سنت و روش اهل بیت تبعیت نکرده و به رأی و نظر آنان اقتدا نکرده و از منهج آنان پیروی نکرده و از اوامر و تعلیمات آن‌ها اطاعت نمی‌کنند بلکه آشکارا در قول و عمل، مخالف آن‌ها عمل می‌کنند و با آراء آن‌ها به خصوص آرایشان درباره‌ی خلفای راشدین پیامبر ﷺ و همسران پاک و اصحاب مخلص و پارسای ایشان که حاملان و ناشران دین و اعلام کنندگان رسالت آن جناب به تمام دنیا و علم‌داران دین الهی و اعلام کنندگان کلام الله و مبارزان راه وی و جان نثاران و بخشندگان اموال در راه رضای خدا و امیدواران به رحمت خدا و بیم دهنده‌گان از عذاب وی و شب زنده‌داران و روزه‌داران بودند، صریحاً مخالفت می‌ورزند. کسانی که خداوند در قرآن کریم درباره‌ی‌شان می‌فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (افصلت:

[۴۲]. «هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری متوجه قرآن نمی‌شود، قرآن فرو فرستاده‌ی یزدان است که با حکمت ستوده است».

درباره‌ی این اصحاب می‌فرماید: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [السجدة: ۱۶]. «پهلوهایشان از بسترها دور می‌شود، پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهایی که به ایشان داده‌ایم، می‌بخشند».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۱]. «کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و افتاده بر پهلوهایشان، یاد می‌کنند و درباره‌ی آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (می‌گویند): پروردگارا، این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؟ تو منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار».

اصحاب رسول خدا ﷺ را توصیف می‌کند و می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹]. «محمد فرستاده‌ی خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه‌ی ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های خود را بیرون زده و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده‌اند به گونه‌ای که بزرگان را به شگفت می‌آورند یا کافران به سبب آن خشمگین می‌گردند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

درباره‌ی شرکت کنندگان در غزوه‌ی تبوک می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَلَّحْنَا فِي قُلُوبِهِمُ الْيُسْرَآءَ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَائِدَةً وَآتَيْنَاهُم مِّن لَّدُننَا خُبْرًا وَمَا كُنَّا بِمُحْسِبِينَ أَنَّ لَدُنَّكَ حَزْبًا لَّهُمْ﴾ [التوبة: ۱۱۷]. «خداوند توبه‌ی پیغمبر و توبه‌ی مهاجرین و انصار را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی از پیغمبر پیروی کردند. بعد از آن که دل‌های دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود. باز هم خداوند توبه‌ی آنان را پذیرفت چرا که او بسیار رئوف و مهربان است».

همچنین درباره‌ی شرکت کنندگان در غزوه‌ی حدیبیه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾﴾ [الفتح: ۱۸-۱۹]. «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند، خدا می‌دانست آنچه در دل‌هایشان نهفته بود، لذا اطمینان خاطر به دل‌هایشان داد، و فتح نزدیکی را پاداششان کرد. همراه با غنیمت‌های بسیاری که آن را به دست خواهند آورد. خداوند چیره‌ی شکست‌ناپذیر و فرزانه‌ای است که کارهایش بر اساس حکمت است».

همچنین می‌فرماید: ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٢٥﴾﴾ [آل عمران: ۱۹۵]. «آنان که هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند، و در راه من، اذیت شدند و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان در می‌آورم که رودها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خداست، و پاداش نیکو تنها نزد خداست».

به ایمان حقیقی و ثابت آن‌ها گواهی داده و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾﴾ [الأنفال: ۷۴]. «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان حقیقتاً مؤمن و با ایمانند و برای آنان آمرزش و روزی شایسته است».

درباره‌ی اصحاب مهاجر و انصار می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِن الْمُهِاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ

تَجْرِي مَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَلِيدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «پیشگامان نخستین مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفته‌اند و راه ایشان را به خوبی پیموده‌اند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

همچنان که مهاجرین و انصار را به طور عام ذکر کرده و رستگاری و نجات را برای آن‌ها تضمین کرده و می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحشر: ۸-۹]. «همچنین غنائم از آن فقرای مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند؛ آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان درست کردارند. و آنانی که پیش از آمدن مهاجران، خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را در دل خود استوار داشتند. کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس نیاز به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، نمی‌کنند و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند».

خداوند متعال درباره‌ی مؤمنان قبل از فتح مکه و بعد از آن که انفاق کرده‌اند، می‌فرماید: ﴿يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلِ أَوْلِيكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِمَّنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقْتَلَوْا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۰﴾﴾ [الحديد: ۱۰]. «کسانی از شما که پیش از فتح بخشیده‌اند و جنگیده‌اند، برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند، اما خداوند به همه‌ی آن‌ها، وعده‌ی پاداش نیکو می‌دهد. او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید».

سپس اصحاب را همراه با پیامبر و برگزیده‌ی خود، حضرت محمد ﷺ و بدون فاصله ذکر می‌کند به گونه‌ای که آن‌ها را در یک جمله آورده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ

يَا بَرِّهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا ﴿آل عمران: ۶۸﴾. «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نموده‌اند و نیز، این پیغمبر (محمد) و کسانی که به او ایمان آورده‌اند».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [المائدة: ۵۵]. «تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنان یاور و دوست شماست».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵]. «بگو: انجام دهید که به زودی خداوند و پیغمبر و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند».

باز می‌فرماید: ﴿لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾ [التوبة: ۸۸]. «ولی پیغمبر و مؤمنانی که با او هستند، با مال و جانشان به جهاد برخاسته‌اند».

در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [المنافقون: ۸]. «عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده‌ی او و مؤمنان است، و لیکن منافقان نمی‌دانند».

همچنین می‌فرماید: ﴿بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۲]. «بلکه شما گمان بردید که پیغمبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌ای خویش بر نمی‌گردند».

نیز می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الفتح: ۲۶]. «خدا اطمینان خاطر را نصیب پیغمبرش و مؤمنان کرد».

خداوند مؤمنان را جزو امت محمد ﷺ و در رأس آن‌ها، اصحاب پیامبر ﷺ را که مؤمنان اولی و حقیقی هستند، همراه پیامبر ﷺ ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰]. «بی‌گمان کسانی که با تو پیمان می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند و در اصل دست خدا بالای دست آنان است».

همچنین خداوند متعال خروج پیامبر ﷺ از مکه و هجرت ایشان را همراه خروج اصحاب و هجرت آن‌ها ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا

يَا لَللّٰهِ رَبِّكُمْ ﴿۱﴾ [الممتحنة: ۱]. «پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است، بیرون می‌رانند».

همچنین درباره‌ی یار و یاور وی در غار می‌فرماید: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا ۗ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُۥ﴾ [التوبة: ۴۰]. «در این هنگام پیغمبر به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ماست. خداوند آرامش خود را بهره‌ی او ساخت».

درباره‌ی همسران پاک پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُنْفُسِهِمْ ۗ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. «پیغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران پیامبر، مادران مؤمنان هستند».

همچنین می‌فرماید: ﴿يٰۤاَيُّهَا النِّسَاءُ الَّتِي لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ﴾ [الأحزاب: ۳۲]. «ای همسران پیامبر، شما مثل هیچ‌یک از زنان نیستید».

و آیات فراوان دیگری که در این زمینه آمده است.

پس شیعیان را که مدعی پیروی اهل بیت و مدعی دوستداری و دنباله روی آنان هستند، ببینیم و ائمه‌ی معصوم آن‌ها- طبق گفته خودشان- می‌بینیم که درباره‌ی اصحاب رسول الله ﷺ چه می‌گویند؟ و چه اعتقادی درباره‌ی آن‌ها دارند؟

آیا اهل بیت پیامبر ﷺ اصحاب پیامبر ﷺ را دشنام و ناسزا می‌دهند؟ اصلاً آنان را تکفیر و لعن می‌کنند؟ یا با آن‌ها دوست بودند و به آن‌ها محبت می‌ورزیدند و در مشکلات کمکشان می‌کردند و با آن‌ها مشورت، و مصیبت و غم‌های خود را با آن‌ها تقسیم می‌کردند و در امور دین و دنیا با آن‌ها مشارکت می‌نمودند و در امر حکومتداری به آن‌ها خدمت می‌کردند و با امیران و سلاطین خود بیعت و در زیر پرچم آن‌ها مبارزه می‌کردند و از غنائمی که به دست می‌آمد، بهره‌ای می‌بردند. و از بین هم داماد و عروس انتخاب می‌کردند. از آن‌ها زن می‌گرفتند و به آن‌ها زن می‌دادند و فرزندانشان را به نام آن‌ها، نام‌گذاری می‌کردند و به سخن گفتن از آنان در مجالس تبرک می‌جستند. در مسائل و مشکلات خود به آن‌ها مراجعه می‌کردند و فضائل و محاسن آن‌ها را بیان می‌نمودند و به فضل و بخشش آن‌ها و به علم علمای آن‌ها و به تقوای متقیان آن‌ها و پاک‌ی و زهد عموم آن‌ها اقرار می‌کردند.

با خود عهد کرده‌ایم، هر امری را که بیان می‌کنیم به کتاب‌های خود شیعیان ارجاع دهیم تا حق، آشکار و راستی، هویدا و باطل و دروغ نابود شود. فقط برای تأیید

و استشهاد، نه به عنوان اصل و استدلال، امور نادری از کتاب‌های اهل سنت را آورده‌ام، و برای محکوم کردن طرف مقابل، فقط از کتاب‌ها و سخنان خودشان و از زبان کسانی که گمان می‌کنند امامان‌شان هستند در حالی که ائمه از آن‌ها بیزارند، استفاده کرده‌ایم. از قدیم گفته‌اند: سحر آن است که مسحور را نزدیک گرداند و حق آن است که منکر به آن گواهی بدهد.

هدف ما از این پژوهش، فقط اظهار این نکته است که ائمه‌ی حق و اهل بیت، نه در امور جزئی و نه در امور کلی با شیعه نیستند. تا شاید خدا به وسیله‌ی آن افرادی را هدایت کند که با دوست داشتن اهل بیت فریب خورده‌اند، به گونه‌ای که گمان کرده‌اند اصول و عقاید شیعه را ائمه‌ی اهل بیت وضع کرده و پایه‌های آن را بنا نهاده و ریشه‌های آن را محکم نموده‌اند. پس آنان را دوست دارند و با دشمنان‌شان که - به زعم‌شان - حق آن‌ها را غصب کرده و آن‌ها را از میراث پیامبر ﷺ محروم کرده و به آن‌ها ظلم کرده‌اند، دشمنی می‌ورزند.

موضع گیری علی علیه السلام در برابر صحابه:

با این بحث، رابطه‌ی حقیقی شیعه با اهل بیت و ارتباط اهل بیت با آن‌ها روشن می‌شود.

این علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه‌ی چهارم ما و امام معصوم اول شیعه و سالار اهل بیت - است که اصحاب را به طور کلی ذکر و آن‌ها را مدح و ستایش می‌کند و می‌گوید: «من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیدم که هیچکس شبیه به آن‌ها نیست! آن‌ها ژولیده و خاک آلود، شب را به صبح می‌رساندند و سجده کنان و ایستاده صبح را به شب می‌رساندند. و میان لباس گشاد (عبا) خود استراحت می‌کردند و هنگام ذکر قیامت، گویی که بر روی زغال افروخته ایستاده‌اند! پیشانی آن‌ها از شدت طولانی بودن سجده‌هایشان کبود می‌گشت! هنگام ذکر خداوند چشمانشان پُر از اشک بود که از لباس‌هایشان جاری می‌گشت. و از ترس عقاب و امید به ثواب مانند یک درخت در روز طوفانی می‌لرزیدند».^۱

این سرور و سالار اهل بیت است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور کلی می‌ستاید و

۱ - نهج البلاغه، بیروت، دارالکتاب، ۱۳۸۷هـ، ص ۱۳۴، به تحقیق صبحی صالح. همین مطلب نیز، در الإرشاد، ص ۱۲۶ آمده است.

آن‌ها را بر اصحاب و شیعی‌ی خود ترجیح می‌دهد. همان کسانی که در جنگ‌ها او را خوار کرده‌اند و از مواجهه با دشمن می‌ترسیدند و او را تنها گذاشتند. سپس آن‌ها را با هم مقایسه کرده و می‌گوید: «ما همراه رسول خدا ﷺ بودیم، پدران و پسران و برادران و عموهای خود را می‌کشتیم و این کار به ایمان و تسلیم و ثابت قدمی ما و صبر بر دردها و مصایب و جدیت در جنگ با دشمن می‌افزود. یکی از ما و یکی از دشمن همچون گاو نر به هم حمله می‌کردند تا اینکه کدام یک حریفش را شکست می‌دهد؟ دفعه‌ای ما پیروز می‌شدیم و دفعه‌ای دشمن. وقتی خدا صدق و راستی ما را دید، دشمن مان را خوار و شکست داد و ما را پیروز گردانید تا اینکه اسلام خوب مستقر و پایه‌هایش محکم شد. به جان خودم قسم، اگر آنچه برای ما پیش آمد برای شما پیش می‌آمد، دیگر هیچ پایه‌ی این دین بر جا نمی‌ماند و هیچ شاخه‌اش سبز نمی‌گردید، و قسم به خدا که خونریزی و پشیمانی برای دین به بار می‌آوردید».^۱

همچنین، صفات شیعیان منافق و پست خود را ذکر می‌کند و اینگونه به حال آن‌ها تأسف می‌خورد: «کجایند آن قومی که به اسلام فرا خوانده شدند و آن را قبول کردند و به خواندن قرآن دعوت شدند و به آن حکم کردند و به جنگ تشویق شدند و شمشیرها را در نیام نکردند و به نقاط مختلف زمین پیشروی کردند و بعضی‌ها کشته شدند و بعضی‌ها نجات یافتند. به زندگی دلشاد نبودند و به مرگ نیز، عزادار نبودند. چشمانشان از شدت گریه تلخ و شکم‌هایشان از شدت روزه تهی بود. لب‌هایشان از شدت دعا کردن خشک و رنگشان از شدت بی‌خوابی زرد می‌شد. بر سیمایشان گرد و غبار انسان‌های خاشع دیده می‌شد. این‌ها برادران رفته‌ی من بودند و حقیقتاً از فراقشان دردمند».^۲

صحابه را و نعمت‌های دنیا و آخرت را که به دست آورده و بهره‌ی فراوان از کرم و احسان الهی برده‌اند، یاد می‌کند و می‌گوید: «بدانید ای بندگان خدا، که انسان‌های باتقوا نقد دنیا را به نسیه‌ی آخرت می‌دهند. در امور دنیوی با دنیاداران مشارکت می‌کنند اما هرگز با اهل دنیا در آخرتشان مشارکت نمی‌کنند. در دنیا به بهترین وجه زندگی کرده‌اند و از بهترین چیزها خورده‌اند و آنچه انسان‌های مرفه از دنیا گرفته‌اند، و آنچه جابران متکبر از دنیا گرفته‌اند، می‌گیرند سپس آن را به عنوان توشه و کالای

۱ - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح) ص ۹۱، ۹۲ چاپ بیروت.

۲ - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

سودمندی برای آخرت استفاده می‌کنند. لذت زهد را در دنیایشان چشیدند و مطمئن بودند که در آخرت از مقربان خداوند هستند. خداوند دعای آن‌ها را رد نمی‌کند و سهم آنان را از لذت کم نمی‌کند».^۱

تمجید مهاجرین و انصار از جانب حضرت علی:

در جواب سؤال معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه، مهاجرین را تمجید می‌کند و می‌گوید: «پیشینیان ما با پیشینه‌ی خود رستگار شدند و مهاجرین نخستین فضلشان را بردند».^۲ همچنین درباره‌ی مهاجران می‌گوید: «در میان مهاجرین خیر بسیاری وجود دارد که تو می‌دانی. خداوند به آن‌ها بهترین پاداش را عطا فرماید».^۳ همچنین انصار را که از اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله بودند اینگونه می‌ستاید: «قسم به خدا، آن‌ها اسلام را رواج دادند و دستان بخشنده و زبانی توانگر داشتند».^۴ همچنین، اصحاب خود و معاویه را با یاران پیامبر صلی الله علیه و آله مقایسه می‌کند و می‌گوید: «ای مردم، به خدا سوگند که اهالی شهرها و قلمرو شما بسیار بیشتر از انصار عرب هستند و هیچگاه از رسول الله صلی الله علیه و آله و مهاجرین همراه وی ممانعت نکردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله بتواند پیام پروردگارش را برساند. تنها دو قبیله‌ی کوچک برای پیامبر صلی الله علیه و آله مانع ایجاد کردند و آن‌ها نیز، جزو اعراب قدیمی نبودند و تعدادشان زیاد نبود. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش را پناه دادند و خدا و دین وی را یاری کردند، تمامی عرب از هم گسیخت و یهودیان نیز، با مخالفان هم پیمان شدند و همراه آنان جنگیدند و این تنها به خاطر نصرت و یاری دین خداوند بود. و تمام قراردادهایی که میان آن‌ها با عرب بسته شده بود، قطع شد و آن را به اهالی نجد و تهامه و مکه و یمامه اعلام کردند، آنان دین را برپا کردند و بر عیاشی‌های جلادان صبر کردند تا اینکه عرب‌ها، خود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و روشنی چشمان خود را در دین وی دانستند؛ قبل از اینکه خداوند آن روشنی را از آن‌ها بگیرد. پس شما در میان مردم بیشتر از اعراب آن زمان هستید».^۵

۱ - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، ص ۲۸۳.

۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - همان، ص ۵۵۷.

۵ - الغارات، ج ۲، ص ۴۷۹ و ۴۸۰.

خود پیامبر ﷺ انصار را به گفته‌ی شیعیان تمجید می‌کند و می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ، وَأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ، وَأَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ، يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَنْصُرَ النَّاسَ بِالشَّاهِ وَالنَّعَمِ، وَفِي سَهْمِكُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱: «خدایا! انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را ببخشای! ای جماعت انصار! آیا راضی نیستید که مردم گوسفندان و چهارپایان را ببرند و در سهم شما رسول خدا ﷺ باشد؟» همچنین آن حضرت ﷺ می‌فرماید: «الْأَنْصَارُ كَرِشِي وَعَيْنِي، وَلَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا، وَسَلَكَ الْأَنْصَارُ شَعْبًا لَسَلَكَتْ شَعْبَ الْأَنْصَارِ»^۲: «انصار چشم و ابروی من هستند و اگر مردم دره‌ی بسیار وسیعی را برای زندگی انتخاب کنند و انصار راه کوچکی را انتخاب کنند، من راه کوچک انصار را انتخاب می‌کنم».

مجلسی^۳ از طوسی و از علی بن ابی‌طالب روایت کرده که او به اصحابش گفت: «شما را درباره‌ی اصحاب رسول خدا ﷺ سفارش می‌کنم، آنان را دشنام ندهید؛ چون آن‌ها یاران پیامبر شما هستند و آن‌ها کسانی هستند که در دین بدعتی ایجاد نکردند و هیچ بدعتگذاری را تأیید نکردند. آری، رسول الله ﷺ درباره‌ی این اصحاب به من

۱ - تفسیر منهج الصادقین (ج ۴ ص ۲۴۰)، همچنین کشف الغمّة. (ج ۱ ص ۲۲۴).

۲ - همان.

۳ - ملا باقر بن محمد تقی مجلسی، در سال ۱۰۳۷ هـ متولد شد و در سال ۱۱۱۰ هـ درگذشت. او از سر سخت‌ترین دشمنان اهل اسلام بود و از میان متأخرین شیعه کسی مانند او بد زبان و بد دهن نبود. هیچ‌یک از سخنان وی بدون فحش و ناسزا نبود. او را «آخرین مجتهد» و «امام امامان متأخر» نامیده‌اند. قمی می‌گوید: عنوان شیخ الاسلام و المسلمین و مروج مذهب و دین، امام علامه محقق و مدقق بر او اطلاق شد. کسی مثل او شیخ راسخ و با اراده‌ای در ترویج مذهب و اعلا‌ی کلمه‌ی حق و شکستن حمله‌ی بدعتگران و نابود کردن خرافات ملحدان و احیای سنت‌های دین مبین و نشر آثار ائمه‌ی مسلمانان نبود که از طرق مختلف و ثابت به آن می‌پرداخت. (الکنی و الألقاب، ج ۳ ص ۱۲۱). خوانساری می‌گوید: این شیخ (مجلسی) در زمان خود، امام علم الحدیث و سایر علوم بود. شیخ الاسلام مجلسی در پایتخت (اصفهان) رئیس دینی و دنیوی و امام جمعه و جماعات بود. مجلسی تألیفات متعددی از جمله: کتاب «بحار الأنوار» دارد که تمامی علوم را در آن جمع کرده است. این کتاب چندین جلد است. همچنین او کتاب‌های فراوانی به زبان عربی و فارسی تألیف کرده است. (روضات الجنات، ج ۲، ص ۷۸ و ما بعد).

سفارش کرد».^۱

همچنین مهاجرین و انصار را تمجید کرده است، به گونه‌ای که اختیار تعیین و انتخاب امام را به خودشان داده است. آنان در قرن اول در میان مسلمانان جزو اهل حل و عقد بودند و کسی بر آن‌ها ایرادی نگرفته و بدون آن‌ها تصرفی انجام نداده و نسبت به سخنان آن‌ها اعتراضی نکرده است؛ چون آنان پایه و رکن مسلمانان بودند. همچنان که به معاویه، امیر شام، نامه‌ای در ردّ ادعایش مبنی بر اینکه او امام و فرماندهی و حاکم مسلمانان نوشت که امام کسی است که توسط اصحاب محمد ﷺ انتخاب شده است. این علی بن ابی طالب ﷺ است که این حقیقت را به معاویه یادآوری می‌کند و به برحق بودن خودش به امامت، استدلال می‌کند. این سخن از کتاب‌های خود شیعه است.

اهل شورا:

علی ﷺ در این نامه که به معاویه ﷺ نوشت، اظهار می‌دارد: «شورا حق مهاجران و انصار است، هرگاه آنان بر امام بودن مردی اجماع کردند و او را امام نامیدند، رضایت خداوند در آن است. اگر کسی از روی عیب و ایراد به رأی شورا یا از روی بدعت از فرمان آنان خارج شد، او را به تبعیت از رأی شورا بر می‌گردانند. اگر خودداری کرد و از شورا تبعیت نکرد، به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان با او می‌جنگند و خدا او را به راهی که در پیش گرفته، می‌گرداند».^۲

پس موضع‌گیری شیعه در قبال حضرت علی و سخنانش چیست که:

نخست: شورا را میان مهاجرین و انصار از اصحاب پیامبر ﷺ می‌داند و حل و عقد نیز بر خلاف پندار شیعه به دست آنان بود.

دوم: توافق آن‌ها بر امام بودن شخصی نشانه‌ی رضایت خداوند و موافقت وی می‌داند.

سوم: از نظر علی ﷺ امامت در زمان مهاجرین و انصار بدون حضور آنان و بدون اختیار و رضایت آنان منعقد نمی‌شود.^۳

۱ - مجلسی، حیات القلوب، ج ۲، ص ۶۲۱.

۲ - نهج البلاغه، بیروت، ج ۳، ص ۷، به تحقیق محمد عبده و ص ۳۶۷ تحقیق صبحی صالح.

۳ - اشکال از اینجا پیدا شد که امامت و خلافت در اسلام با شوری و انتخاب است نه با تعیین و وصیت و نص. همچنان که شیعه بر خلاف نصوص ائمه و معصومین خود می‌پندارند.

چهارم: علی علیه السلام معتقد است که هیچکس نمی‌تواند از قول و حکم صحابه خارج شود مگر شخص بدعتگزار و سرکش و کسی که پیرو غیر راه مؤمنان است.

حکم مخالفت با صحابه:

پنجم: از نظر علی علیه السلام مخالف صحابه به قتل می‌رسد و حکم شمشیر درباره‌ی وی اجرا می‌شود.

ششم: علاوه بر این، چنین کسی نزد خداوند معاقبه می‌شود چون با اصحاب و دوستداران رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی، مهاجرین و انصار - رضی الله عنهم و رضوا عنه - مخالفت کرده‌اند.

علی بن حسین ملقب به زین العابدین امام معصوم چهارم شیعیان و سالار اهل بیت زمان خود- از اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله نام برده و در نمازهای خود برای آنها رحمت و آمرزش خواسته است. چون آنها برترین آفریده‌ی خداوند بوده‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در نشر دعوت توحیدی و تبلیغ رسالت الهی، یاری داده‌اند. او می‌گوید: «خداوندا، اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را بیامرز؛ همان کسانی که بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و امتحان یاری پیامبر صلی الله علیه و آله را به نیکی جواب دادند و او را به سرعت یاری دادند و خود را در راه برتری کلمه‌ی حق، و پدران و فرزندان خود را در راه تثبیت نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله، فدا کردند و آن زمان که سخت پایبند قبیله و عشیره بودند از آن جدا شدند و هنگامی که در زیر سایه‌ی قرابت پیامبر صلی الله علیه و آله جای گرفتند سایر قرابت‌ها را کنار نهادند. خداوندا، آنچه به جا گذاشتند برای تو و در راه تو بود و رضایت و خشنودی آنها در رضایت توست؛ چون از آنچه علیه تو بود، حاشا کردند و این به خاطر تو و برای توست. به خاطر ترک دیار خود و رها کردن نعمت‌های زیاد و پناه آوردن به سختی، شکرگزار تو بودند و نیز، به خاطر تقویت دین تو از کثرت جمعیت به جمعیت کمی روی آورده‌اند. خداوندا، ما را جزو پیروان آنها به نیکی قرار بده؛ کسانی که می‌گویند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ [الحشر: ۱۰]. «خداوندا، ما را و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی جسته‌اند بیامرز». آنان که قصد تعالی و آزادی داشتند. و اگر آنها را به خودشان وا می‌گذاشتی، شکی در بصیرتشان و در پیروی از آنان به خود راه نمی‌دادند و بر دین آنها و هدایت آنها می‌رفتند و به آنچه آنان به آن رسیده بودند، اتهام وارد

نمی‌کردند».^۱

یکی از ذریه‌ی وی؛ یعنی، حسن بن علی معروف به حسن عسکری-امام یازدهم شیعیان-در تفسیرش می‌گوید: «موسی کلیم الله از خداوند پرسید که آیا در میان اصحاب پیامبران فاضل‌تر از اصحاب من وجود دارد؟ خداوند فرمود: ای موسی، آیا نمی‌دانی که اصحاب محمد ﷺ بر تمام اصحاب رسولان برتری دارند، همچون محمد ﷺ که بر سایر پیامبران و رسولان برتری دارد».^۲

بعد از آن در تفسیر حسن عسکری آمده است: «اگر کسی نسبت به آل حضرت محمد و اصحاب برتر وی و یا یکی از آن‌ها کینه و بغض داشته باشد، خداوند متعال عذابی به او می‌دهد که اگر آن عذاب را بر تمامی انسان‌ها تقسیم کنی، همگی نابود می‌شوند».^۳

به همین دلیل جدّ بزرگ وی علی بن موسی ملقب به رضا - امام هشتم شیعیان - هنگام سؤال درباره‌ی این حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»^۴: «اصحاب من مانند ستارگان هستند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌یابید»، می‌گوید: این حدیث صحیح است.^۵

روایتی را نقل می‌کنیم که پسر عموی پیامبر ﷺ و پسر عموی علی ﷺ؛ عبدالله بن عباس، فقیه اهل بیت و کارگزار علی ﷺ، درباره‌ی صحابه گفته است: «خداوند پاک و منزه، اصحابی را برای پیامبرش ﷺ اختصاص داد که او را بر جان و مال خود ترجیح می‌دادند و جان خود را در هر حالتی، فدای او می‌کردند و خداوند متعال در قرآن آن‌ها را اینگونه توصیف کرده است: ﴿رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹].

(کسانی که دین را برپای داشتند و نهایت تلاش خود را در راه خدمت به مسلمانان به خرج دادند تا اینکه راه‌های دین پاک، و اسبابش قوی، و نعمت‌های خداوند آشکار شد

۱ - زین العابدین، صحیفه‌ی کامله، هند، طبع کلکته، ۱۲۴۸هـ، ص ۱۳.

۲ - تفسیر حسن عسکری، هند، ص ۶۵. البرهان، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳ - همان، ص ۱۹۶.

۴ - قابل توجه است که این حدیث از روایت‌های خود شیعه ذکر شده است، پس روایت از خود آن‌ها است و حجت علیه خودشان می‌باشد.

۵ - متن آنچه از رضا نقل شده از کتاب «عیون اخبار الرضا» از ابن بابویه قمی ملقب به صدوق، ج

۸۷/۲ می‌باشد.

و دینش، مستقر و پایه‌هایش، روشن و هویدا شد، و شرک را به وسیله‌ی آنان نابود و پایه‌های شرک را محو کرد و سخن و برنامه‌ی خدا، بالا و برنامه‌ی کفر، پایین آمد. پس سلام و درود خدا بر چنین روح‌های پاک و متعالی باد. آن‌ها در دنیا، اولیای خداوند و پس از مرگ، زنده‌اند. برای بندگان خدا خیرخواه و پند دهنده بودند. قبل از اینکه بمیرند، به دنیای آخرت رحلت کردند و در حالی که در دنیا بودند، از دنیا بیرون رفتند.^۱

پسر علی بن زین العابدین، محمد باقر روایتی را آورده که نفاق و دورویی را از اصحاب رسول الله ﷺ نفی می‌کند و ایمان و محبت خداوند متعال را برای آن‌ها ثابت می‌کند همچنان که عیاشی و بحرانی^۲ در تفاسیر خود در ضمن آیه‌ی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. آورده‌اند.

از سلام نقل شده که می‌گوید: من نزد ابوجعفر بودم که حرمان بن اعین بر او وارد شد و درباره‌ی چیزهایی از او سؤال کرد. وقتی که حرمان خواست بلند شود به ابوجعفر علیه السلام گفت: «آیا می‌دانی که خداوند شما را باقی می‌گذارد و ما را توسط شما رزق می‌دهد. من نزد تو آمده‌ام و تا قلبم لطیف نشود و روح خود را از امور دنیوی خالی نکنم و بر ما آرامش عرضه نکنی، بیرون نمی‌روم. اگر این کار را کردی، از نزد تو می‌رویم. ولی وقتی همراه مردم و تاجران باشیم، دنیا دوست می‌شویم؟

ابوجعفر گفت: این همان قلب است که گاهی سخت و گاهی نرم است. سپس ابوجعفر گفت: اما اینکه اصحاب رسول الله ﷺ می‌گفتند: ای رسول الله ﷺ، ما از نفاق می‌ترسیم. رسول خدا به آن‌ها می‌گفت: چرا از آن می‌ترسید؟ می‌گفتند: ما هنگامی که نزد شما هستیم، و مطالب را به ما یادآوری می‌کنی، این امر باعث شادی و جلای روح ما و فراموشی دنیا و باعث زهد می‌شود گویی که آخرت و بهشت و جهنم را می‌بینیم. اما وقتی از نزد تو بیرون می‌رویم و وارد خانه‌های خود می‌شویم و فرزندانمان را بغل

۱ - مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۳، ص ۵۲ و ۵۳.

۲ - بحرانی، هاشم بن سلیمان بن اسماعیل در یکی از روستاها به نام «توبلی» در نیمه‌ی دوم قرن یازدهم متولد شد و در سال ۱۱۰۷ هـ درگذشت. خوانساری می‌گوید: او فاضل و عالم ماهر و فقیه آگاه به تفسیر و عربی و علم الرجال بود. او محدث فاضلی بود که احادیث را دنبال می‌کرد و در این مسأله جز شیخ مجلسی کسی بر او مقدم نبود. از جمله تألیفات وی «البرهان فی تفسیر القرآن» است. (روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۸۱؛ اعیان الشیعة).

می‌کنیم و اهل و عیال و اموال خود را می‌بینیم، از حالی که نزد شما داشتیم، منقلب می‌شویم؛ تا جایی که گویی هیچ حالی نداشته‌ایم، می‌ترسیم این امر نفاق باشد! رسول الله ﷺ به آن‌ها گفت: هرگز نترسید؛ بلکه این از القانات شیطان می‌باشد که شما را به امور دنیا تشویق و علاقمند می‌کند. به خدا قسم اگر شما بر آن حالی که بودید، ادامه بدهید و بر آن حالی باشید که خود وصف کردید، ملائکه با شما همنشین می‌شوند و می‌توانید بر روی آب راه بروید اما اگر شما گناهکار باشید از خداوند طلب آمرزش کنید و خداوند شما را می‌آمرزد. همانا مؤمن همیشه در حال آزمایش و امتحان است و همیشه توبه می‌کند. مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾.. در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾ [هود: ۳]. «از او طلب آمرزش کنید و سپس به سوی او باز گردید.»^۱

اما پسر باقر جعفر ملقب به صادق می‌گوید: «اصحاب رسول الله ﷺ دوازده هزار نفر بودند. هشت هزار نفر از مدینه، دو هزار نفر از مکه و دو هزار نفر از مکیانی بودند که پس از فتح مکه مسلمان شدند. از میان این اصحاب، قدریه یا مرجئه و حروریه و معتزله یا صاحب رأی دیده نشده است. آن‌ها شب و روز گریه می‌کردند و می‌گفتند: پروردگارا، قبل از اینکه به رفاه برسیم، روح ما را بگیر.»^۲

همچنین علی بن موسی الرضا از رسول الله ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «من زارنی فی حیاتی او بعد موتی فقد زار الله تعالی»^۳: «کسی که در دوران زندگی من یا بعد از مرگم، مرا زیارت کند، در حقیقت خداوند را زیارت کرده است.»

خود پیامبر ﷺ که بسیار صادق، امین و سرور تمام انسان‌ها است، اصحابش را به سعادت و بهشت وعده داده است. آن طور که قمی^۴، محدث شیعیان و امام آن‌ها،

۱ - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۹. البرهان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲ - قمی، الخصال، تهران، الصدوق، ص ۶۴۰.

۳ - ابن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۵.

۴ - ابوجعفر محمد بن علی بن حسن بن بابویه قمی ملقب به صدوق، متولد اوایل قرن چهارم هجری بود که در سال ۳۸۱ هجری درگذشت. او در قم به دنیا آمد و در ری به خاک سپرده شد. وی از بزرگان شیعه و محدثان آن‌ها بود. کتاب «مَنْ لَا یَحْضَرُهُ الْفَقِیْه» او یکی از کتاب‌های چهارگانه‌ی شیعه است که از جمله مهم‌ترین و صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه در حدیث می‌باشد. همچنین او تألیفات زیادی دارد که غالباً درباره‌ی مذهب شیعه نگاشته شده‌اند. شیعیان درباره‌اش می‌گویند:

ملقب به صدوق از ابوامامه نقل کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرموده است: «طوبی لمن رآنی وآمن بی»^۱: «خوشا به حال کسی که مرا دیده باشد و به من ایمان آورده باشد». حمیری قمی^۲، مانند این روایت را از جعفر بن باقر از پدرش روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «من زارنی حياً ومیتاً کنت له شفیعاً یوم القیامة»^۳: «کسی که در حال حیات یا پس از مرگم مرا زیارت کرده باشد، در روز قیامت شفیع وی خواهم بود».

موضع گیری شیعه درباره‌ی صحابه:

این موضع گیری اهل بیت درباره‌ی اصحاب رسول الله ﷺ، برگزیدگان خلق خدا و برگزیدگان هستی، بود.

اما شیعیانی که خود را پیروان اهل بیت و دوستدار آن‌ها معرفی می‌کنند، معتقد به نظری غیر از نظر اهل بیت هستند که با این نظر مبارزات مدام و فتوحات فراوان صحابه را به زعم خویش بی‌اثر کردند و قدرت و اعتبار گذشته‌ی آن‌ها را در هم شکستند و اجتماع و احزاب آن‌ها را از هم گسستند و سرزمین آن‌ها را نابود کردند؛ صحابه‌ای که شرک مشرکان را خوار و بت‌ها را نابود کردند و ملک و سلطنت مشرکان و کاخ‌ها و منازل آن‌ها را ویران کردند و پرچم توحید و علم رفیع اسلام را بر افراشتند.

از میان علمای قم تا به حال کسی مانند او با علم و دانش زیاد و حفظ احادیث دیده نشده است. (اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۰۴ و الخلاصة، حلی).

مجلسی درباره‌اش می‌گوید: تمامی اصحاب او را ثقه دانسته اند؛ چون به صحت تمامی اخبار و احادیث آمده در کتابش حکم کردند؛ یعنی، هر آنچه از وی روایت شده است، بدون تأمل پذیرفتنی است، بلکه او رکنی از ارکان دین می‌باشد. (به نقل از خوانساری ۱۳۲۲/۲).

۱ - ابن بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲ - ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسن حمیری قمی، شیخ قمی‌ها و برجسته‌ترین آن‌ها و ثقه و مورد اعتماد اصحاب محمد عسکری علیه السلام بود. وی در سال دویست و نود و اندی به کوفه رفت و اهل کوفه از وی کسب علم نمودند. حمیری قمی کتاب‌های زیادی را تألیف کرده است؛ از آن جمله می‌توان کتاب «قرب الأسناد» را نام برد. (الکنی والألقاب ۱۷۷/۲).

او یکی از اساتید کلینی بوده که کلینی در کتاب الکافی، احادیث زیادی را از وی روایت کرده است. او مکاتباتی با ابوالحسن داشته است. همچنین با ابو محمد - از امامان مرسوم شیعه - مکاتبه داشته است. (مقدمة قرب الاسناد ص ۲).

۳ - قرب الاسناد، تهران، ص ۳۱.

پس فرزندان مجوسی و یهودی و فرزندان مشرکان هلاک شده که می‌خواستند جلو این نور را بگیرند و از سیل آن جلوگیری کنند، با هم متحد شدند در حالی که سرشار از کینه و حسد و انتقام بودند و به اسم حبّ اهل بیت - در حالی که اهل بیت از آن‌ها بیزار هستند - شمشیر قلم و زبان خود را علیه آن مبارزان نیکوکار و آن دوستان رسول الله ﷺ و اصحاب مستغرق در حب او و مطیع و پیرو او و ایثارگران جان و مال، تیز کردند. اصحابی که با کوچک‌ترین اشاره‌ی پیامبر ﷺ پدر و فرزند و جان خود را قربانی می‌کردند، اصحابی که دنباله رو پیامبر ﷺ بودند و از راه و روش ایشان پیروی می‌کردند. خداوند از همگی آن‌ها خشنود باد!

یکی از شیعیان گفته است: تمامی صحابه پس از رسول خدا ﷺ مرتد شدند به جز چهار نفر.^۱ امثال این سخنان بسیار است.

۱ - سلیم بن قیس عامری، بیروت، دارالفنون، ص ۹۲. از جمله عجایب این است که فرزندان یهودیان گناهکار امثال این کتاب‌های خبیث را که پر از عیب و ناسزا به صحابه و بهترین امت است، تألیف کرده‌اند. آن وقت از نوشتن کتاب‌هایی امثال «الشیعة و السنة» که مؤلف برای روشن شدن مذهبشان و اظهار آنچه درباره‌ی امت نیکوکار پیشین در سینه پنهان کرده‌اند، نوشته است، ایراد می‌گیرند و می‌گویند: نوشتن چنین کتاب‌هایی و چاپ و انتشار آن‌ها، شایسته نیست. مسلمانان بیشتر به اتحاد و یکپارچگی نیاز دارند. ما نمی‌دانیم که چه اتحاد و وفاقی مدّ نظر آن‌ها است؟ آنچه ما انجام می‌دهیم بر اساس رأی و نظر همگان است که شیعیان دیروز انجام دادند و امروز نیز، انجام می‌دهند؛ پس از چه چیزی می‌ترسید؟

ما نمی‌دانیم بعضی از کسانی که خود را گشاده‌رو و گشاده‌قلب و دوستدار تقریب و اتحاد با اهل سنت، می‌دانند، ابله هستند یا انسان‌های هوشمند. آن‌ها چگونه به ما اعتراض می‌کنند که ما برای احقاق حق و ابطال باطل اقدام نمی‌کنیم! ما از قومی دفاع می‌کنیم که اگر نبودند، گاو پرست یا ستاره پرست یا بت پرست بودیم یا لات و منات و عزی یا سنگ و درخت را پرستش می‌کردیم. کسانی که اگر پرچم اسلام را بر نمی‌افراشتند و پرچم توحید را حمل نمی‌کردند، ما پروردگار خود و پیامبر و رهبر خود، حضرت محمد ﷺ را نمی‌شناختیم و نمی‌دانستیم که خداوند متعال چه پیامی را برای دوست و بنده‌ی خود فرستاده و پیامبر ﷺ چه سنن و حکمت‌هایی را برای ما به جای گذاشته است و قرآنی را که نور و هدایت و رحمت است، نمی‌شناختیم.

آری، این سخن آرامش این مدعیان تقریب را به هم می‌زند. و آن‌ها از کتاب سلیم بن قیس عامری بدشان نمی‌آید که در آن جعفرشان - آری، جعفرشان، نه جعفری که ما می‌شناسیم و سراغ داریم - می‌گوید: هرکس از شیعیان و دوستداران ما، کتاب سلیم بن قیس عامری را نداشته باشد، هیچ‌یک از سنت و کردار و گفتار ما را ندارد؛ چون این کتاب سری از اسرار محمد ﷺ

چنان که گذشت، بخاری شیعیان، محمد بن یعقوب کلینی، پا را فراتر از این گذاشته و می‌گوید: مسلمانان پس از پیامبر ﷺ جز سه نفر، همگی مرتد شدند و آن سه نفر: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی بودند.^۱

مجلسی مانند همین را بیان کرده و می‌گوید: همه‌ی مسلمانان پس از وفات رسول الله ﷺ هلاک شدند، بجز سه نفر: مقداد و سلمان و ابوذر.^۲

یک نفر باید از این انسان‌های تیره بخت بپرسد که اهل بیت پیامبر ﷺ کجا رفتند که عباس عموی پیامبر ﷺ و ابن عباس پسر عموی وی و عقیل برادر علی و حتی خود علی و حسن و حسین نوه‌های پیامبر ﷺ جزو آنان بودند؟

حتی کلینی در این باره، در کتاب خود مطالب بیشتری گفته است. وی اظهار می‌دارد: وقتی می‌گوییم مسلمانان مرتد شدند، اهل سنت داد و فریاد راه می‌اندازند... آنگاه می‌گوید: مسلمانان پس از وفات پیامبر ﷺ، به زمان جاهلیت برگشتند. انصار از ابوبکر کناره‌گیری کردند، اما به خوبی کناره‌گیری نکردند. (یعنی، کارشان، انتخاب حق و ترک باطل نبود بلکه به دلیل تعصب، باطلی را به جای باطل دیگر انتخاب کردند آنگونه که محشی این روایت را آورده است). آنان شروع به بیعت با سعد کردند و این ابیات جاهلی را می‌خواندند:

یا سعد، أنت المرءأ، وشعرك المرءل! وفحلك المرءم.^۳

«ای سعد، تو امید مایی و موی سرت فردار است و گاو نرت قوی و قدرتمند است». معنای این گفته‌ها این است که کسی مسلمان باقی نمانده و همگی حتی ابوذر و سلمان و مقداد همگی مرتد شدند.

می‌باشد. این کتابی است که هیچ صفحه‌ای از صفحات و ورقه‌ای از ورقه‌های آن، نمی‌بینیم مگر اینکه پر از بدترین ناسزاها و کثیف‌ترین فحش‌ها می‌باشد. کتاب سلیم و امثال این کتاب در میان شیعیان بی‌شمار است. إنا لله وإنا الیه راجعون. به این قوم بی‌غیرت و فاقد جوانمردی می‌گوییم: تنورهای گداخته و وسیع شما فراهم شده است. ما هیچگاه چنین چیزی را تحمل نکرده و هرگز نخواهیم کرد. و به امید خدا تا زمانی که خون در رگ‌های ما و روح در کالبد ما و زبان در کام داریم، ساکت نشده و هرگز نخواهیم شد.

۱ - الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۴۵.

۲ - مجلسی، حیاة القلوب، ج ۲، ص ۶۴۰.

۳ - الروضة من الکافی، ج ۲، ص ۲۹۶.

البته یک شیعه‌ی معاصر دقیقاً برعکس آن را اظهار داشته؛ چون شیعه ادعا می‌کنند که همه‌ی صحابه - العیاذ بالله - پس از اسلام آوردن، مرتد شدند. اما یکی از باقی ماندگان این قوم، حتی اسلام آوردن صحابه را انکار می‌کند. او به عنوان رد به ما می‌گوید که ما در اتهام خود به شیعیان - به زعم خود - انصاف نداشته‌ایم، که شیعیان اصحاب رسول الله ﷺ را کافر می‌دانند و در اثنای این ردّیه گفته‌های ما را تأیید می‌کند و بدان اعتراف می‌نماید. بنگرید که چگونه با دست خود، خود را گرفتار می‌کنند. با وجود آن می‌گوییم: اعراب تنها زمانی به حضرت محمد ﷺ ایمان آوردند که ندای اسلام به گوش آن‌ها رسید.^۱ یعنی حضرت محمد ﷺ آن‌ها را به اسلام دعوت کرد که بعضی‌ها ایمان آوردند و بعضی‌ها دیر ایمان آوردند و بعضی‌ها بسیار دیرتر اسلام آوردند و بعضی‌ها تخم نفاق در اسلام کاشتند و بعضی‌ها پس از اینکه زمین بر آن‌ها تنگ شد، دچار ترس و وحشت شدند جز مؤمنان و هیچکس با استدلال عقلش اسلام نیاورد جز یک نفر^۲ که برای دستیابی به حقیقت از سرزمین خود خارج شده بود و با سختی‌ها و خطرات زیادی روبرو شد تا زمانی که حقیقت را نزد حضرت محمد ﷺ یافت و به آن ایمان آورد؛^۳ منظورم سلمان فارسی است.

۱ - به این کینه بنگرید که چگونه ریشه دوانده و به این بغض و حسدی بنگرید که چگونه به امت عرب زبان دارند؛ امتی که رسالت اسلامی را در دوران نخستینش عهده دار شدند و آن را حمل کردند و به تمام جهانیان رسانیدند.

۲ - علی و اهل بیت که بر اسلام ثابت قدم ماندند، را نیز از دایره‌ی اسلام خارج کرده‌اند؛ چون فقط از سلمان نام برده‌اند که بر اسلامش ثابت قدم مانده است.

۳ - کتاب الشیعة و السنة فی المیزان، ص ۲۰-۲۱، مؤلف مجهول معروف به س - خ چاپ بیروت؛ یعنی، کتابی که مؤلف مجهول آن سعی کرده که در ردّ کتاب «الشیعة و السنة» ما بنویسد؛ به گونه‌ای که نتوانسته در تمام آن کتاب یک عبارت غلط یا منبع غلط یا یک مسأله‌ی غلط یا یک نتیجه‌ی غلط پیدا کند. حمد و سپاس برای خداوند است که چنین توفیق و شرفی را جهت دفاع از حریم پیامبر ﷺ و مقدسات اسلام و دوستداران ملت پاک، به من داده است. خدایا! هدایت را به ما عطا بفرما و ما را از زمره‌ی کسانی قرار ده که همه‌ی سخنان را درک می‌کنند و از بهترین آن‌ها تبعیت می‌کنند. ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

قمی ذیل تفسیر آیه‌ی: ﴿وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً﴾ [المائدة: ۷۱]. می‌گوید: کتاب خداوند از اصحاب رسول خدا ﷺ خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً﴾ یعنی، آن‌ها را امتحان و آزمایشی نمی‌کند و آن‌ها را به وسیله‌ی امیر المؤمنین امتحان نمی‌کند (پس آن‌ها کر و کور شدند). سپس می‌گوید: وقتی رسول الله ﷺ در میان آن‌ها بود (آن‌ها کر و کور بودند) و هنگامی که رسول الله ﷺ وفات کرد و امیر المؤمنین علیه السلام امام و سرپرست آنان شد، آن‌ها تا زمان قیامت کر و کور شدند.^۱

امثال این سخنان زیاد است.^۲

این دیدگاه شیعه درباره‌ی صحابه بود و آن هم دیدگاه اهل بیت درباره‌ی آنان.

موضع‌گیری اهل بیت در برابر ابوبکر صدیق:

بعد از این می‌خواهیم دیدگاه اهل بیت را درباره‌ی یار غار پیامبر ﷺ و صدیق اکبر علیه السلام بیان کنیم. پسر عموی پیامبر ﷺ و داماد وی و پدر نوه‌های پیامبر علیه السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام، از بیعت با ابوبکر صدیق پس از وفات رسول الله ﷺ که با هجوم مردم مواجه شد^۳ و مردم به سرعت برای بیعت با ابوبکر می‌شتافتند، می‌گوید: «در این هنگام پیش ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم و در آن رویدادها قیام کردم تا باطل نابود شود و کلام خداوند بالاترین باشد هرچند که خوشایند کفار نباشد. پس ابوبکر ولایت امور را بر عهده گرفت و محکم و استوار به ولایت خود با میانه‌روی ادامه داد و من هم تا زمانی که از خدا اطاعت می‌کردم، از او اطاعت می‌کردم و در زمان خلافتش با دشمنان جهاد می‌کردم».^۴

در نامه‌ای دیگر که به اهالی مصر و کارگزار خود، قیس بن سعد بن عباده انصاری نوشته بود، اظهار می‌دارد:

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، از بنده‌ی خدا، علی، امیر المؤمنین به هر

۱ - علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، نجف، ۱۳۸۶هـ، ج ۱، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲ - برای مطالعه‌ی بیشتر به کتاب «الشیعة و السنة» مراجعه کنید.

۳ - یعنی: مردم از هر طرف مانند گردباد، گرد وی جمع شدند (همچنان که ابن ابی‌الحدید شارح نهج البلاغه می‌گوید).

۴ - الغارات، ج ۱، ص ۳۰۷، تحت عنوان نامه‌ی علی علیه السلام به اصحابش بعد از قتل محمد بن ابی‌بکر.

مسلمانی که این نامه به دست او می‌رسد. سلام علیکم، حمد و سپاس خدای را که یگانه و بی‌همتا است. خداوند متعال با حسن خلقت و تقدیر و تدبیر خود اسلام را به عنوان دین خود و فرشتگان و پیامبران خود قرار داد و پیامبرانی را برای دعوت به آن، فرستاد و آن‌ها را از بهترین مردم انتخاب کرد و چون خداوند متعال به این امت کرم و عنایت بیشتری داشته است، حضرت محمد ﷺ را برای آنان فرستاده تا به آن‌ها کتاب و حکمت و ادب و سنت و فرایض را بیاموزد و راه هدایت را نشان دهد و آن‌ها را کنار هم جمع کند تا تفرقه ایجاد نشود. هنگامی که این کارها را انجام داد، تقدیر الهی روحش را باز گرفت. سلام و رحمت و خشنودی خداوند بر او باد. مسلمانان پس از وی دو نفر را از میان صالح‌ترین مسلمانان انتخاب کردند که به کتاب خداوند عمل کردند و رفتار و روش نیکی داشتند و از سنت پیامبر ﷺ تجاوز نکردند. سپس آن دو نیز، از دنیا رفتند. خداوند آن‌ها را بیامرزد.^۱

همچنین درباره‌ی خلافت ابوبکر صدیق و سیره‌ی او می‌گوید: «مسلمانان بعد از پیامبر ﷺ مردی را از میان خود برگزیدند که با ترس و جدیت در حد توانش کوشید تا دین خدا اجرا شود».^۲

چرا مسلمانان ابوبکر را به عنوان خلیفه و امام خود برگزیدند؟ علی مرتضیٰ ﷺ و پسر عمه‌ی پیامبر ﷺ، زبیر بن عوام، به این سؤال پاسخ داده و می‌گویند: «چون ابوبکر شایسته‌ترین مسلمان برای خلافت بود و او یار غار پیامبر ﷺ و دومین دو نفر در غار بود و ما به خاطر سنش به او احترام می‌گذاشتیم و پیامبر ﷺ در حال حیات خود، او را به امامت نماز امر کرد».^۳

این سخن به این معناست که خلافت وی با اشاره و رهنمود رسول الله ﷺ بوده است. علی بن ابی طالب مانند این سخن را در رد ابوسفیان زمانی که او را برای

۱ - الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰، و همانند آن با اندکی اختلاف در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید و ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۴۱، ایران و مجمع البحار، مجلسی آمده است.

۲ - میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ص ۴۰۰.

۳ - ابن ابی‌الحدید الشیعی، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۳۲.

درخواست خلافت تحریک می‌کرد، گفته است؛ همچنان که ابن ابی الحدید^۱ آورده

۱ - عزالدین عبدالحمید بن ابی‌الحسن مدائنی، صاحب شرح نهج البلاغه، و یکی از بزرگان فاضل و بزرگان نخبه و ماهر و پیرو آل بیت عصمت و طهارت. این دلالت بر منزلت دینی وی و غلو در ولایت امیر المؤمنین علیه السلام می‌کند. شرح گرانقدر وی شامل مطالب ارزشمند و عجیب و حاوی تمامی رایحه‌های خوب می‌باشد.

وی در اوایل ذی الحجه سال ۵۶۸هـ به دنیا آمد. از جمله تألیفات وی شرح نهج البلاغه در ۲۰ جلد است که آن را برای خزانه‌ی وزیر مؤید الدین محمد بن علقمی نوشت. هنگامی که از تألیف آن فارغ شد آن را به دست برادر علقمی موفق الدین ابوالمعالی داد و او نیز، صد هزار دینار و یک خلعت (یک دست لباس هدیه) و یک اسب به او داد. (روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۱-۲۰) وی در مدائن به دنیا آمد و بیشتر مردم مدائن، شیعه و افراطی بودند. او نیز مذهب آنان را قبول کرد و عقاید معروف به علویات سبع را در مذهب آن‌ها به رشته‌ی نظم در آورد که در آن غلوهای بسیاری درباره‌ی شیعه آمده است:

علم الغیوب إلیه غیر مدافع	والصبح أبيض مسفر لا یدفع
وإلیه فی یوم المعاد حسابنا	وهو الملاذ لنا غداً و المفزع
ورأیت دین الاعتزال وإنسی	أهوي لأجلک کل من یتشیع
ولقد علمت بأنه لا ید من	مهديکم وليوم—ه أتوقع
تحمیه من جند الإله کتائب	کالیم أقبل زاخراً یتدفع
تا الله لا أنسی حسین وشلوه	تحت السنابک بالعراء موزع
لهفی علی تلك الدماء تراق فی	أیدی أمیة عنوة وتضیع
یأبی ابوالعباس أحمد إنه	خیر الوری من أن یطل ویمنع
فهو الولی لثأرها وهو الحمول	لعبئها إذ کل عود یضلع
والدهر طوع و الشیبة غضة	والسیف عضب و الفؤاد مشیع

«بدون تردید علم غیب از آن اوست و سپیده صبح بردمیده و آشکار است».

«در روز رستاخیز حساب و کتاب ما با اوست و پشتیبان و پناهگاه ما در آن روز اوست».

«دین و شیوه‌ی گوشه‌گیری را اختیار کردم و من به سبب حبّ تو هر شیعه‌ای را دوست دارم».

« به یقین می‌دانم که مهدی شما حتماً می‌آید و من در انتظار آن روز هستم».

«دسته‌هایی از لشکر خداوند از او پاسداری می‌کنند به سان دریا که خروشان و پرتوان روی می‌آورد».

«سوگند به خداوند که هرگز حسین و پیکر تکه تکه شده‌ی او را در زیر سم اسبان در آن دشت

فراموش نمی‌کنم».

است. ابوسفیان نزد علی علیه السلام آمد و گفت: «پست‌ترین خانه‌ی قریش را برای این امر گماردید. قسم به خدا، اگر بخواهی مردان و جنگجویان خود را می‌آورم تا آن را از او باز پس گیریم. علی علیه السلام گفت: چه بسا که اسلام و مسلمانان فریب بخورند، آن وقت چه ضرری به شما می‌رسد؟ ما نیازی به اسب و مردان تو نداریم. اگر ما ابوبکر را شایسته‌ی خلافت نمی‌دانستیم، قطعاً او را رها می‌کردیم».^۱

این سخن را بارها تکرار کرده و کتاب‌های نخستین شیعه نیز، آن را تأیید کرده‌اند؛ یعنی، حضرت علی، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما را شایسته‌ی خلافت و بهترین مردم برای این کار می‌دانست. چون او فضیلت‌های فراوان و مناقب زیادی دارد. حتی هنگامی که علی رضی الله عنه پس از آنکه این ملجم به او ضربه زد و در شرف مرگ بود، از او سؤال شد که امام و خلیفه‌ی بعد از تو کیست؟ او در جواب - آنگونه که ابوائل و حکیم از وی روایت کرده‌اند - چنین می‌گوید. در این روایت آمده که به او گفته شد: «آیا وصیت نمی‌کنی؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت نکرده من نیز، وصیت نمی‌کنم. اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر خداوند خیری را برای امت من خواسته باشد آن‌ها پس از من بر آن جمع می‌شوند».^۲

علم الهدی نیز، روایتی مانند آن را ذکر کرده است.^۳ در کتاب الشافی می‌گوید: از

«ای دروغا بر آن خون‌هایی که به دست امیه به زور ریخته و تباه شد».

«ابو العباس احمد که از بهترین مردمان است، خودداری می‌کند از اینکه نظاره‌گر باشد و باز دارد».

«او انتقام گیرنده‌ی آن خون‌ها و بر دوش کشنده‌ی آن بار است؛ زیرا هر چوبی خمیده می‌شود».

«روزگار فرمان‌بردار است و جوانی اندوه، شمشیر بران است و دل سخت هوادار».

سپس به بغداد پناه برد و چنان‌که صاحب نسخه‌ی سحر می‌گوید، در اکثر شرحش معتزله شد پس از آنکه یک شیعه‌ی افراطی باشد. در سال ۶۵۵هـ در بغداد درگذشت. آیت الله علامه حلی از پدرش و از او روایت می‌کند. (الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۱۸۵).

۱ - شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲ - طوسی، تلخیص الشافی، نجف، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳ - علی بن حسین بن موسی مشهور به سید مرتضی و ملقب به علم الهدی، در سال ۳۵۵ هجری متولد و در سال ۴۳۶ هجری درگذشت. او یکی از ارکان مذهب شیعه و بانیان آن محسوب می‌شود. شیعه در مدح برادرش شریف رضی، صاحب نهج البلاغه مبالغه‌های زیادی کرده‌اند. خوانساری درباره‌ی او گفته است: شریف مرتضی در علم و فهم و کلام و شعر و وجهت و کرامت یگانه عصر خود بوده است. اما تألیفات وی همگی ابداعی است که در شعر و وجهت و کرامت

امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که در جواب به این سؤال که «آیا وصیت می‌کنی؟» گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت می‌کرد من نیز، وصیت می‌کردم اما اگر خداوند خیر مردم را در چیزی دانسته باشد، آن‌ها را بر آن جمع می‌کند، همچنان که آن‌ها پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن جمع شدند».^۱

علی بن ابی طالب علیه السلام برای شیعیان و پیروانش آرزو می‌کند که خداوند مرد صالح و فاضلی را بر آن‌ها بگمارد. همچنان که امت اسلامی را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با مرد صالحی موفق گرداند؛ یعنی، بهترین مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر صدیق که امام هدایت بود و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به او اقتدا شد. همچنان که سید مرتضی علم الهدی در کتاب خود از جعفر بن محمد و او از پدرش روایت کرده که شخصی قریشی نزد امیر المؤمنین آمد و گفت: شنیده‌ام که تو اخیراً در خطبه‌ای گفته‌ای: خداوند! چنان که خلفای راشدین را صالح گردانیده‌ای، ما را نیز، صالح بگردان. گفت: منظور از خلفای راشدین کیست؟ حضرت علی گفت: «دو دوست من و عموهای تو، ابوبکر و عمر، دو امام هادی و دو بزرگمرد اسلام و دو مرد قریشی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن‌ها اقتدا شده است. هرکس به آن‌ها اقتدا کند، از انحراف و گمراهی، محفوظ و هرکس از آن‌ها تبعیت کند، به راه راست هدایت می‌یابد».^۲

در همین کتاب تکرار کرده که حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ی خود گفت: «بهترین افراد این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر بوده‌اند. چرا این را نگوید در حالی که حضرت علی همان کسی است که روایت کرده که ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بر کوه حراء

یگانه عصر خود و بی‌سابقه بوده است، مانند کتاب «الشافی» در امامت. گویم: همچنان که از اسمش پیداست، شفا دهنده و کفایت کننده (کافی) است، (روضات الجنات، ۲۹۵/۴ و ما بعد).
 قمی گفته است: او بزرگ علمای امت و احیاگر آثار ائمه است که از دو جهت ارزشمند است: نخست تمام علوم را که دیگران جمع‌آوری نکرده بودند، جمع‌آوری کرده و این فضیلتی است که تنها مختص اوست و همه چه مخالفان و چه موافقان بر آن اجماع دارند. او تألیفات مشهوری دارد؛ مانند الشافی درباره‌ی امامت که کسی تا به حال مثل آن را چاپ نکرده است. آیت الله علامه می‌گوید: این کتاب برای امامیه کفایت می‌کند و رکنی از ارکان تألیفات آن‌ها محسوب می‌شود. (الکنی والألقاب ۲/۴۰-۳۹).

۱ - الشافی، نجف، ص ۱۷۱.

۲ - تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۴۲۸.

بودیم، وقتی که کوه حرکت کرد، پیامبر ﷺ فرمود: ای کوه! بایست چون غیر از پیامبر و صدیق و شهید کسی بر تو نیست.»^۱

این نظر حضرت علی رضی الله عنه درباره‌ی حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود. آری این، نظر علی رضی الله عنه، چهارمین خلیفه‌ی راشد ما و امام اول شیعیان، بود؛ کسی که شیعه درباره‌ی او ادعا می‌کند هرکس ولایت او را انکار کند، کافر است. همچنان که گفته‌اند: کسی که از او پیروی کند نجات یافته و کسی که با او دشمنی کند، کافر است و کسی که غیر از او را به دوستی برگزیند، گمراه و مشرک است.^۲

آن‌ان از امامانشان نقل کرده‌اند که: «خداوند متعال در روز قیامت ابا دارد از اینکه قومی از قومی تبعیت کند که در عمل با آن‌ها مخالف باشند. هرگز، قسم به پروردگار کعبه قسم.»^۳

این قوم که ادعای پیروی از حضرت علی و فرزندانش را دارند پس باید از آراء و عقاید آنان درباره‌ی صحابه و مخصوصاً یار غار پیامبر رضی الله عنه، پیروی کنند. کسی که سخنان و نظراتش را از کتاب‌هایشان و با عبارات خودشان هم اکنون نقل کردیم. به امید خدا آرای بقیه‌ی اهل بیت را بیان خواهیم کرد.

دیدگاه اهل بیت پیامبر رضی الله عنه درباره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

ابن عباس که پسر عموی پیامبر رضی الله عنه و پسر عموی علی رضی الله عنه و یکی از کارگزاران وی بوده که جعفر بن باقر درباره‌اش گفته است: «هنگامی که ابن عباس درگذشت، پرنده‌ای سفید پرواز کنان از کفنش خارج شد و به طرف آسمان پرواز کرد و مردم به آن می‌نگریستند تا وقتی که از دیده‌ها پنهان شد. آنگاه جعفر گفت: پدرم او را بسیار دوست می‌داشت.»^۴

۱ - طبرسی، الاحتجاج.

۲ - نوبختی، فرق الشیعة، نجف، ۱۹۵۱م، ص ۴۱. تفسیر قمی، نجف، ج ۱، ص ۱۵۶ تحت آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ [النساء: ۱۳۷].

۳ - کلینی، الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۵۴.

۴ - رجال الکشی (تحت عنوان عبدالله بن عباس)، کربلاء، ص ۵۵.

مفید^۱ درباره‌اش می‌گوید: امیر المؤمنین شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی را نزد عبدالله ابن عباس سپری می‌کرد.^۲

این ابن عباس است که درباره‌ی ابوبکر صدیق می‌گوید: «خداوند ابوبکر را پیامرزد، او نسبت به فقرا بسیار مهربان و بخشنده بود و همیشه قرآن می‌خواند و از منکر نهی می‌کرد و آشنا به دین خود بود و از خدا می‌ترسید و از نهی شده‌ها منع می‌کرد و امر به معروف و شب زنده‌داری می‌کرد و روزها روزه بود، و در تقوا بر اصحاب خود برتر بود و در زهد و پاکدامنی سرور آنها بود».^۳

حسن بن علی - امام دوم معصوم شیعیان و همان کسی که به گمان شیعیان خداوند تبعیت از وی را واجب کرده است - درباره‌ی ابوبکر صدیق می‌گوید و این گفته را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد که: «إن أبابکر مني بمنزلة السمع»^۴: «ابوبکر نسبت به من مانند گوش است».

حسن بن علی ﷺ تا حدی احترام برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما قایل است که یکی از شروط برای معاویه بن ابی سفیان این شرط قرار داد که در میان مردم مطابق کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ و سیره‌ی خلفای راشدین - و در نسخه‌ی دیگری - خلفای صالح حکم کند.^۵

۱ - محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، در سال ۳۳۸ متولد و در سال ۴۱۳ در بغداد درگذشت. سید مرتضی بر او نماز خواند و او مشهور به مفید شد. چون مهدی غائب این لقب را به او داده بود. - چنان که خود می‌پندارند. - (معالم العلماء، ص ۱۰۱).

او یکی از بزرگترین علمای شیعه و رئیس و استاد آنها بوده و تمامی متأخرین شیعه از وی بهره برده‌اند. فضل وی بیشتر از آن است که مشهور به فقه و کلام و روایت باشد. مطمئن‌ترین و مورد اعتمادترین و داناترین فرد زمان خود بوده است. ریاست امامیه را در زمان خود به اتمام رسانید. او نزدیک دویست کتاب کوچک و بزرگ تألیف کرده است. (روضات الجنات ۱۵۳/۶).

می‌گویند: امام عصر (غائب وهمی) شیخ مفید را در کتابش به برادر محکم و مولی رشید خطاب کرده است. «ای مولی، مخلص در دوستی ما و ای یاریگر ما و منادی حق و دلیل حق و عبد صالح و یاریگر حق و داعی حق،...». (مقدمة الإرشاد، ص ۴).

۲ - الإرشاد، ص ۱۴.

۳ - ناسخ التواریخ (کتاب ۲)، تهران، ج ۵، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۴ - عیون الاخبار، ج ۱، ص ۳۱۳. معانی الاخبار، ایران، ص ۱۱۰.

۵ - منتهی الآمال، ایران، ج ۲، ص ۲۱۲.

از امام چهارم شیعیان، علی بن حسین بن علی روایت شده که چند نفر از عراق نزد وی آمدند و درباره‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سخن گفتند و هنگامی که فارغ شدند، علی بن حسین به آن‌ها گفت: «به من بگوئید که آیا شما از جملهی ﴿الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]. هستید؟ گفتند: خیر. گفت: آیا شما از جملهی ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]. هستید؟ گفتند: خیر. گفت: شما تبری جستید از اینکه یکی از این دو گروه باشید و من شهادت می‌دهم که شما از جمله کسانی نیستید که خداوند درباره‌شان فرموده است: ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ [الحشر: ۱۰]. از نزد من بروید، خداوند شما را از بین ببرد».^۱

از پسر زین العابدین محمد بن علی بن حسین ملقب به باقر - امام پنجم و معصوم شیعیان - درباره‌ی آراستن شمشیر سؤال شد چنان‌که علی بن عیسی اربلی در کتاب «کشف الغمة» روایت کرده است: از ابو عبدالله جعفری از عروه بن عبدالله روایت شده که گفت: «از ابوجعفر محمد بن علی رضی الله عنه درباره‌ی آراستن شمشیر سؤال کردم! او گفت: اشکالی ندارد، چون ابوبکر صدیق گاهی شمشیرش را می‌آراست. راوی گوید:

۱ - اربلی، کشف الغمة، تبریز (ایران)، ج ۲، ص ۷۸.

۲ - اربلی بهاء الدین ابوالحسن علی بن حسین فخرالدین عیسی بن ابی‌الفتح اربلی، در اوایل قرن هفتم هجری در اربل نزدیک موصل به دنیا آمد و در بغداد سال ۶۹۳ درگذشت. قمی درباره‌اش می‌گوید: اربلی یکی از علمای بزرگ امامیه بوده و عالم فاضل و شاعر و ادیب و نویسنده و محدث آگاه و معتمد گران‌قدری بود. او صاحب فضایل و محاسن بود و صاحب کتاب «کشف الغمة فی معرفة الأئمة» است. وی اشعار زیادی در مدح ائمه در کتاب کشف الغمة آورده و این کتاب، ارزشمند و جامع تمام خوبی هاست. (الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۱۵-۱۴، قم، ایران).
خوانساری درباره‌اش گفته است: او از محدثین بزرگ شیعه و علمای بزرگ سده‌ی هفتم هجری بوده است. همه‌ی امامیه اتفاق نظر دارند بر اینکه علی بن عیسی از بزرگان شیعه و از جمله علمای آن‌ها بود که هیچ غباری آن را غبار آلود نمی‌کند و او در نقل احادیث معتمد و مورد اعتماد بوده است. (روضات الجنات، ۴/۳۴۲-۳۴۱).

گفتم: می‌گویی صدیق؟ یک باره از جایش پرید و به طرف قبله ایستاد و گفت: بله صدیق. چون اگر کسی نگوید صدیق، خداوند در دنیا و آخرت هیچ‌یک از اقوال وی را تصدیق نمی‌کند.^۱

رسول الله ﷺ که وحی ناطق بوده، او را صدیق نامیده است. همچنان که بحرانی شیعی در تفسیرش، «البرهان» از علی بن ابراهیم آورده است: پدرم از برخی از روایانش از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که: «وقتی رسول الله ﷺ در غار بود به ابوبکر گفت: گویی قایقی را می‌بینم که جعفر و پیروانش در دریا بر آن نشسته‌اند و به انصار می‌نگرم که در حیاطشان خود را پنهان کرده‌اند. ابوبکر گفت: آن‌ها را می‌بینی ای رسول خدا ﷺ؟ فرمود: آری. ابوبکر گفت: به من نیز، نشان بده. پس رسول الله ﷺ چشمان ابوبکر را لمس کرد و ابوبکر آن‌ها را دید. آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: تو صدیق هستی.»^۲

طبرسی^۳ از باقر روایت کرده که گفت: «فضل ابوبکر را انکار نمی‌کنم. فضل عمر را نیز، انکار نمی‌کنم، اما ابوبکر از عمر برتر و فاضل‌تر بود.»^۴

سپس از ابو عبدالله، جعفر ملقب به صادق، - امام ششم و معصوم شیعیان - درباره‌ی ابوبکر و عمر سؤال شد چنان‌که قاضی نورالله شوشتری^۵ - شیعی اهل غلو که به سال ۱۰۱۹ کشته شد - روایت می‌کند که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «ای فرزند رسول خدا ﷺ، درباره‌ی ابوبکر و عمر چه نظری داری؟ گفت: دو امام عادل و بر

۱ - کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲ - البرهان، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳ - او ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب، اهل طبرستان است. این مرد از بارزترین پیروان متقدم ما بود و کتاب «الاحتجاج» از اوست که کتابی معروف در میان شیعه است. همچنین در کتاب «أمل الآمل» از او سخن به میان آمده که او عالم فاضل و محدث معتمد بود. کتاب «الاحتجاج» از آثار اوست. (روضات الجنات، ۶۵/۱). طبرسی شیخ عالم و فاضل کامل و فقیه و محدث بزرگ و معتمدی بود. (الکنی و الألقاب، ۴۰۴/۲).

۴ - طبرسی، الاحتجاج (تحت عنوان «احتجاج ابی جعفر بن علی الثانی» درباره‌ی انواع مختلف علوم دینی)، کربلاء، ص ۲۳۰.

۵ - نور الله بن شرف الدین شوشتری از علمای بزرگ شیعه در هند که در لاهور و در عهد جهانگیر، یکی از سلاطین مغول، قاضی بود. او محدث و متکلم و محقق فاضلی بود. کتاب‌هایی درباره‌ی مذهب شیعه و رد مخالفان نوشته است که به تهمت رافضی بودن در دولت جهانگیر در اکبر آباد - قرن یازدهم - کشته شد و عنوان شهید ثالث بر او اطلاق شد. (روضات الجنات ۱۶۰/۸).

حق بودند که در راه حق فوت کردند. رحمت و آمرزش خداوند در روز قیامت شامل آن‌ها باد».^۱

کلینی در الفروع، حدیث طولانی از امام جعفر صادق درباره‌ی ابوبکر روایت کرده که می‌گوید: «ابوبکر هنگام مرگش در جواب درخواست «وصیت کن» گفت: به خمس وصیت می‌کنم، و خمس هم زیاد است. خداوند متعال به خمس رضایت داده است. پس به خمس وصیت کرد، و خداوند به یک سوم هنگام مرگ رضایت داده است. و اگر می‌دانست که یک سوم برای وی بهتر است، به آن وصیت می‌نمود.

سپس به فضل و زهد سلمان و ابوذر پرداخته است. سلمان وقتی هدیه‌ای را دریافت می‌کرد، به اندازه‌ی غذای یک سالش از آن بر می‌داشت تا اینکه سال بعدی دوباره چیزی به او بخشیده می‌شد. به او گفتند: ای ابو عبدالله، تو که زاهدی چرا این کار را می‌کنی؟ و تو نمی‌دانی شاید امروز یا فردا بمیری. جوابش این بود که شما را چه شده که امیدی به بقای من ندارید، همان طور که از فنا نیز می‌ترسید. بدانید ای انسان‌های نادان، که نفس اگر مقدار معیشتی نداشته باشد که بر آن تکیه کند، به صاحبش می‌پیچد و آرام و قرار ندارد اما وقتی معیشت خود را به دست آورد، آرام می‌گیرد. ابوذر شتران و گوسفندان اندکی داشت که آن‌ها را می‌دوشید و هرگاه خانواده‌اش، اشتهای گوشت می‌کردند، یا مهمانی داشت، حیوانی سر می‌برید و گوشت حیوان را میان آنان تقسیم می‌کرد و خودش مانند آنان یک سهم بر می‌داشت و از آنان بیشتر بر نمی‌داشت. چه کسی از اینان پارسا تر است، و رسول خدا ﷺ آن احادیث را درباره‌شان فرموده است؟^۲

این روایت اثبات می‌کند که جایگاه ابوبکر در زهد و پارسایی در میان امت، در درجه‌ی اول است و پس از وی، ابوذر و سلمان در رده‌های بعدی قرار دارند.

اربلی از جعفر صادق روایت می‌کند که می‌گفت: «ابوبکر از دو جهت پدر من است.»^۳ چون مادرش ام فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود و مادر ام فروه، اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی‌بکر بود.^۴

۱ - شوشتری، احقاق الحق، مصر، ج ۱، ص ۱۶.

۲ - الفروع من الکافی (کتاب المعیشتة)، ج ۵، ص ۶۸.

۳ - کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴ - نوبختی، فرق الشیعة، ص ۷۸.

سید مرتضی در کتاب «الشافی» خود از جعفر بن محمد آورده که او ابوبکر و عمر را دوست می‌داشت، و بر سر قبرشان می‌آمد و در ضمن سلام کردن به رسول خدا ﷺ به آنان نیز سلام می‌کرد.^۱

برای جلوگیری از اطناب کلام به آخرین امام شیعیان؛ یعنی، حسن بن علی ملقب به حسن عسکری - امام یازدهم شیعیان - می‌پردازیم. او در توضیح واقعه‌ی هجرت پیامبر ﷺ می‌گوید: بعد از اینکه پیامبر ﷺ از علی ﷺ خواست تا در بسترش بخوابد، به ابوبکر ﷺ فرمود: «أرضیت أن تکون معي یا أبا بکر تطلب کما أطلب، وتعرف بأنک أنت الذی تحملني علی ما أدعیه فتحمل عني أنواع العذاب؟ قال أبو بکر: یا رسول الله! أما أنا لو عشت عمر الدنيا أعذب في جميعها أشد عذاب لا ينزل عليّ موت صريح ولا فرح منج، وكان ذلك في محبتك لکان ذلك أحب إلي من أن أتنعّم فيها وأنا مالک لجميع ممالیک ملوکها في مخالفتک، وهل أنا ومالي وولدي إلا فداءک، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: لا جرم أن اطلع الله علی قلبک، ووجده موافقاً لما جرى علی لسانک.. جعلک مني بمنزلة السمع والبصر، والرأس من الجسد، والروح من البدن»^۲: «آیا راضی هستی که با من باشی و آن چنان که من می‌خواهم تو نیز بخواهی. می‌دانی که تو با قبول این امر، انواع سختی‌هایی که برای من - در طول راه - پیش می‌آید، برای تو نیز، پیش می‌آید. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، اگر من به اندازه‌ی عمر دنیا زندگی کنم و در آن به سخت‌ترین عذاب‌ها دچار شوم اما در راه محبت تو باشد، این برای من از آسایش و رفاه زندگی و دارایی تمام ممالک در صورت مخالفت با تو بهتر است. خودم و اموال و اولادم همگی فدای تو باد! رسول خدا ﷺ فرمود: در حقیقت، خداوند از درون تو آگاه است و آن را موافق زیانت می‌داند و تو را به منزله‌ی گوش و چشم و سر برای بدن من، و روح برای جسم من قرار داده است».

ما این روایات را از کتاب‌های خود شیعیان از پیامبر ﷺ، امام دو هستی و رسول ثقلین، - خودم و پدر و مادرم فدایش باد - و از علی بن ابی طالب ﷺ - امام معصوم اول شیعیان - تا آخرین امام، نقل کردیم.

۱ - الشافی، ص ۲۳۸. شرح نهج البلاغه، بیروت، ج ۴، ص ۱۴۰.

۲ - تفسیر حسن عسکری، ایران، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

برای کامل کردن بحث دو روایت دیگر از اهل بیت علی‌علیه‌السلام و از کتاب‌های خود شیعه نقل می‌کنیم.

روایت اول از زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، برادر محمد باقر و عموی جعفر صادق است که درباره‌اش گفته‌اند: او همنشین و هم پیمان قرآن بود.^۱ و بسیاری از شیعیان، اعتقاد به امامت وی دارند و علت اعتقاد آن‌ها خروج و شورش وی علیه حکومت وقت بوده است.^۲

ابوالفرج اصفهانی شیعی^۳ از آشنانی از عبدالله بن جریر نقل کرده که گفت: جعفر بن محمد (یعنی جعفر صادق) را دیدم که پشت سر زید، سوار بر اسب بود و لباس‌هایش بر زین اسب آویزان بود.^۴

این همان زید بن زین العابدین است که صاحب کتاب ناسخ التواریخ^۵ از او نقل می‌کند که درباره‌ی ابوبکر گفت: «چند نفر از رؤسای کوفه و بزرگان قوم آمدند تا با زید بیعت کنند و به او گفتند: خدایت بیامرزد، نظرت درباره‌ی ابوبکر و عمر چیست؟ گفت: جز خیر درباره‌ی آن‌ها چه می‌توانم بگویم، همچنان که مانند اهل بیت پیامبر ﷺ تا به حال جز خیر درباره‌شان چیزی نشنیده‌ام. آن دو به ما و به هیچکس ظلم نکردند و به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ عمل کرده‌اند».^۶

او می‌گوید: وقتی اهل کوفه این گفته را از زید شنیدند، او را ترک کردند و به باقر

۱ - مفید، الإرشاد (تحت عنوان «ذکر اخوته»؛ یعنی، باقر)، ص ۲۶۸.

۲ - مفید، الإرشاد، ص ۲۶۸.

۳ - ابوالفرج علی بن حسین بن محمد در سال ۲۸۴ در اصفهان متولد شد. سپس به بغداد نقل مکان کرد و آنجا بزرگ شد و به درجات والا نایل آمد. وی به سال ۳۵۶ درگذشت. وی مقرب و محبوب درگاه آل بویه بود و شاید یکی از علل مقام و منزلت وی، همسو شدن با آنان در تشیع باشد. او تألیفات زیاد و مشهوری در زمینه‌ی ادبیات و شعر دارد که مشهورترین آن‌ها «الأغانی» و «مقاتل الطالبین» است که محسن امین در طبقات الشعراء شیعه و در طبقات المؤرخین ذکر کرده است. (اعیان الشیعة ۱/ ۱۷۵)

۴ - اصفهانی، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفة، ص ۱۲۹.

۵ - کتاب ناسخ التواریخ از میرزا تقی خان سپهر که معاصر با ناصر الدین شاه و پسرش مظفرالدین بود. ناسخ التواریخ او به زبان فارسی نوشته شده که مانند آن چاپ نشده است. (اعیان الشیعة، ذیل طبقات المؤرخین، بخش اول ۱/ ۱۳۲).

۶ - ناسخ التواریخ (تحت عنوان احوال امام زین العابدین)، ج ۲، ص ۵۹۰.

پناه آوردند. زید می‌گوید: امروز ما را ترک کردند و به همین علت، این جماعت به رافضی مشهور شدند.^۱

روایت دوم از شخصی است که شیعه اسطوره‌های زیادی درباره‌اش درست کرده است؛ یعنی، سلمان فارسی که درباره‌اش گفته‌اند: سلمان محمدی، او مردی از ما، اهل بیت است و به راستی سلمان از اهل بیت است.^۲ همه‌ی مسلمانان پس از رسول الله ﷺ مرتد شدند جز سه نفر: مقداد، ابوذر و سلمان (رحمهم الله).^۳

علی درباره‌اش گفته است: «سلمان دروازه‌ی خداوند بر روی زمین است. هرکس او را بشناسد، مؤمن و هرکس او را نشناسد، کافر است».^۴

این سلمان است که می‌گوید: «رسول الله ﷺ درباره‌ی صحابه‌اش می‌فرماید: ابوبکر به خاطر نماز و روزه بر شما پیشی نجسته است، بلکه به خاطر ایمان و اعتقادی که در قلب دارد بر شما پیشی گرفته است».^۵

رسول الله ﷺ درباره‌ی ابوبکر بسیار حریص بود تا حدی که وقتی ابوبکر می‌خواست در جنگ بدر با پسرش که مسلح و سواره بود، بجنگد، پیامبر ﷺ او را منع کرد و فرمود: «شم سیفک، وارجع إلى مکانک، ومتعنا بنفسک»؛ «شمشیرت را غلاف کن و به جای خود برگرد و ما را با وجود خودت نفع برسان». پیامبر ﷺ بقای ابوبکر را نعمتی برای خود دانسته است. این آخرین مطلبی بود که ما، در این باب به آن پرداختیم.

خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

پس از اینکه دیدگاه و آرای اهل بیت پیامبر ﷺ را درباره‌ی سرور خلائق بعد از پیامبران و رسولان، یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بیان کردیم، حال به این مطلب می‌پردازیم که اختلافی میان ابوبکر صدیق و اهل بیت در مسأله‌ی خلافت و فرمانروایی و امامت مسلمانان وجود نداشت و اهل بیت نیز، مانند سایرین با او بیعت کردند و همگام و

۱ - ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۹۰.

۲ - رجال الکشی، کربلاء، الاعلمی، ص ۱۸ و ۲۰.

۳ - الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۴۵.

۴ - رجال الکشی، ص ۷۰.

۵ - شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۸۹.

۶ - کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۹۰.

همراه با او بودند و در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها با وی شریک بودند و در صلاح و رستگاری امت، با وی مشارکت داشتند. علی علیه السلام یکی از مشاوران نزدیک ابوبکر رضی الله عنه بود که در مسائل دولتی و امور مردم با او مشورت می‌کرد و بر حسب فهم و نظر نهایی خود، آنچه به صلاح مسلمانان بود، انجام می‌داد. هیچ مانعی نمی‌توانست علی را از این کار باز دارد. علی علیه السلام به وی اقتدا و به دستوراتش عمل می‌کرد و به قضاوت‌های او حکم و به احکام وی استناد می‌کرد و سپس به خاطر عشق و علاقه‌ای که به او داشت، فرزندانش را به نام وی نامگذاری می‌کرد.

علاوه بر این، ابوبکر صدیق و فرزندانش با اهل بیت رابطه‌ی سببی و دامادی داشتند؛ یعنی، از آن‌ها دختر می‌گرفتند و به آن‌ها دختر می‌دادند، و عهد و پیمان‌های محکمی با هم داشتند. آن‌ها شاخه‌های یک درخت و ثمره‌ی یک درخت خرما بودند، نه چنان‌که فرزندان یهودیان کینه توز و دشمن امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حسودان و مخالفان حاملان اسلام و اعلان کنندگان برنامه‌ی اسلام و برافراشتگان پرچم اسلام، می‌پندارند.

خلافت ابوبکر صدیق و انعقاد آن به گونه‌ای است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه به صحت آن استدلال می‌کند و در رد معاویه بن ابوسفیان رضی الله عنه، امیر شام، می‌گوید: «همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند و بر همان چیزی که بیعت کردند با من نیز، بیعت کردند. هیچ حاضری بجز انتخاب شورا - حق انتخاب و رأی ندارد و هیچ غایبی نمی‌تواند آن را رد کند. شورا فقط حق مهاجرین و انصار است. اگر آن‌ها با مردی بیعت کردند و او را امام نامیدند، مورد رضایت خداوند می‌باشد، و اگر کسی از روی عیب و ایراد به رأی شورا یا به خاطر بدعتی از امر آن‌ها خارج شد، او را به توبه کردن و قبول رأی شورا امر می‌کنند. اگر از این کار خودداری کرد، با او می‌جنگند و خداوند او را به راهی که در پیش گرفته، می‌گرداند».^۱

در جایی دیگر می‌گوید: «شما بر آنچه با خلفای قبل از من بیعت کردید با من نیز، بیعت می‌کنید. و انتخاب با مردم است، قبل از اینکه بیعت کنند. اما اگر بیعت کردند، دیگر اختیاری ندارند».^۲

این نص صریح و آشکاری است که هیچ ابهام و اشکالی در آن راه ندارد که امامت و

۱ - نهج البلاغه، بیروت (به تحقیق صبحی صالح)، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

۲ - ناسخ التواریخ، ج ۳، جزء ۲.

خلافت با اتفاق نظر مسلمانان و اجماع آن‌ها بر یک شخص منعقد می‌شود. مخصوصاً در عصر اول که با اجماع انصار و مهاجرین بود؛ چون آن‌ها بر تعیین ابوبکر صدیق و عمر فاروق به عنوان خلیفه اجماع کردند و دیگر برای هیچ حاضری حق انتخاب باقی نماند و هیچ غایبی نتوانست آن را رد کند. چنان‌که به زودی دو روایت را از علی بن ابی‌طالب در الغارات ثقفی^۱ نقل خواهیم کرد که مردم سراسیمه به طرف ابوبکر صدیق شتافتند تا اینکه همگی، به خلافت و امامت وی اعتراف و اقرار کردند.

روایت دیگری در غیر کتاب «الغارات» وجود دارد که این مطلب را تأیید می‌کند. این روایت از علی علیه السلام نقل شده که او از خلافت و امامت چنین سخن می‌گوید: «ما به قضای الهی راضی و تسلیم امر او شدیم. سپس در امر خلافت اندیشه کردم، دیدم که اطاعت و پیروی از دستور خلیفه بر بیعت من با او پیشی گرفت؛ چون با پیامبر صلی الله علیه و آله عهد و پیمان بسته‌ام که گوش به فرمان خلفاء باشم».^۲

هنگامی که چنین فکری می‌کرد به طرف ابوبکر صدیق رفت و مانند مهاجرین و انصار با او بیعت کرد؛ و نه تقیه کرد و نه طبق پندارهای شیعه آنچه در درون داشت، مخفی کرد. او درباره‌ی حوادث گذشته، می‌گوید: «در این هنگام پیش ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم و در آن اتفاقات از جای برخاستم. ابوبکر ولایت امور را به عهده گرفت و کارها را سهل و هموار کرد و با میانه‌روی و عدالت رفتار کرد، من هم همواره از روی خیرخواهی با او همراه بودم و در آنچه که از خدا اطاعت می‌کرد، از وی اطاعت کردم».^۳ به همین دلیل، هنگامی که ابوسفیان و ابن عباس، خلافت را بر وی عرضه کردند او پیشنهادشان را نپذیرفت؛ چون بعد از انعقاد خلافت دیگر او حقی نداشت.

۱ - ابواسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی شیعی، در حدود سال دویست یا کمی قبل از آن به دنیا آمد و در سال ۲۸۳هـ در اصفهان درگذشت. او یکی از بزرگترین راویان شیعه بوده است، همچنان‌که نوری طبرسی، روایت کرده است. اما ابراهیم ثقفی معروف که اصحاب به او اعتماد کرده‌اند، یکی از راویان بزرگ بوده است؛ همان طور که از شرح حالش معلوم است و بزرگان از وی روایت می‌کنند. (المستدرک ۳/۵۴۹-۵۵۰).

خوانساری در روضات الجنات، او را شیخ محدث و مبلغ صالح نامیده است. او صاحب کتاب «الغارات» است که کتاب البحار، بارها از آن نقل کرده است (ص ۴) و او حدود پنجاه اثر دارد. (اعیان الشیعة، بخش دوم، ص ۱۰۳).

۲ - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، بیروت، خطبه ۳۷، ص ۸۱.

۳ - علی بحرانی شیعی، منار الهدی، ص ۳۷۳. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۵۳۲.

در نامه‌ای که به معاویه، امیر شام، نوشته بود، به خلافت خلیفه‌ی اول، ابوبکر صدیق، و افضل بودن وی اقرار کرده بود و بعد از مرگش برای وی طلب مغفرت و بخشش کرده و نسبت به وفات وی تأسف خورد؛ چنان‌که می‌گوید: «خداوند از میان مسلمانان فردی را برگزید و توسط او آن‌ها را تقویت کرد. منزلت او نزد مسلمانان به اندازه‌ی فضایلش در اسلام بود. خیرخواه‌ترین مسلمانان به خاطر خدا و پیامبر ﷺ، ابوبکر صدیق و عمر فاروق بودند. به جان خودم، جایگاه آنان در اسلام بسیار عظیم می‌باشد و مشکلات و بلاهایی که آن‌ها در اسلام با آن مواجه شدند، بسیار شدید بود. خداوند آن‌ها را بیامرزد و به بهترین وجه آن‌ها را جزای نیکو دهد!»^۱

طوسی^۲ از علی روایت کرده که وقتی در جمع شکست خوردگان جنگ جمل بود، به آن‌ها گفت: «شما با ابوبکر بیعت کردید در حالی که از من روی گردانیدید، من نیز، با ابوبکر بیعت کردم چنان‌که شما بیعت کردید. با عمر نیز، بیعت کردم و به آن وفادار ماندم. با عثمان بیعت کردید و من نیز، با او بیعت کردم. سپس سراغ من آمدید در حالی که در خانه نشسته بودم، بدون اینکه شما را دعوت کنم یا کسی را مجبور کنم»^۳

۱ - ابن میثم، شرح نهج البلاغة، ایران، ص ۴۸۸.

۲ - محمد بن حسن بن علی طوسی، در سال ۳۸۵ متولد شد و در سال ۴۶۰ در نجف درگذشت. او ملقب به شیخ الطائفة است. (تنقیح المقال ۱۰۵/۳).

طوسی، ستون و رکن شیعه است و بالاتر از تمام علمای شیعه و شیخ و بزرگ شیعیان به طور مطلق بود. وی در تمامی علوم اسلامی تألیفاتی دارد و در این زمینه، الگو و امام بود و تألیفات وی پر از چیزهای شنیدنی است. طوسی مؤلف دو کتاب از صحاح چهارگانه به نام‌های «التهدیب» و «الاستبصار» می‌باشد. وی در تمام زمینه‌های اسلامی و عقیده و اصول و فروع تألیف دارد و تمام خوش بینی‌ها به وی نسبت داده شده است. (روضات الجنات، ۲۱۶/۶).

۳ - آیا خلافت منصوص است؟ در این روایت دلیل واضحی وجود دارد که علی بن ابی طالب، به خلافت و امامت منصوص و اینکه امامت عهدی است که از جانب خداوند، از یکی به دیگری منتقل می‌شود. (الأصول من الکافی، کتاب الحجة ج ۱ ص ۲۷۷)، و اینکه عهدی است که از جانب رسول الله ﷺ از شخصی به دیگری منتقل می‌شود، اعتقاد ندارد. (الأصول من الکافی ج ۱ ص ۲۷۷). برای تفصیل این مطلب به کتاب‌های شیعه از جمله «اصل الشیعة وأصولها» از محمد حسین آل کاشف الغطاء و «الاعتقادات» از ابن بابویه قمی و «الألفین» از حلی و «بحار الأنوار» از مجلسی و ... مراجعه کنید.

چون اگر علی ﷺ اعتقادی غیر از این اعتقاد داشت، به خلافت ابوبکر اعتقاد نداشت و با او مشورت نمی‌کرد و علاوه بر این، به اهل جمل، این جملات را نمی‌گفت: «بدون اینکه من شما را

فرا بخوانم، شما برای بیعت کردن با من آمدید.» پس اگر او از طرف خداوند به عنوان امام انتخاب شده بود، حتماً مردم به طرف او می‌رفتند. چرا قبل از این، مردم برای بیعت با او نرفتند، و او چنین جملاتی نگفته بود و تنها بعد از قتل عثمان ذی النورین، مردم برای بیعت با او آمدند و او نیز، گفت: مرا رها کنید و دیگری را به عنوان امام خود انتخاب کنید. مرا به کاری وا می‌دارید که رنگ و ریا در آن بسیار است و دل‌ها به آن قوام نمی‌یابد و عقل‌ها زیر بار آن نخواهد رفت - تا آنجا که می‌گوید: اگر مرا رها کنید من نیز مانند یکی از شما هستم. و چه بسا از شما شنواتر و مطیع‌تر باشم برای کسی که ولایت امور را در دست دارد. من بهتر است که برای شما وزیر باشم تا اینکه امیر شما باشم. (سخنان حضرت علی وقتی مردم پس از شهادت عثمان ذی‌النورین از او خواستند که خلیفه شود؛ نهج البلاغة خطبة ۹۲ ص ۱۳۶، چاپ بیروت).

آیا دلیلی صادق‌تر از این، وجود دارد که علی علیه السلام خواهان خلافتی نبود که شیعه، منکران آن را کافرتر از یهودیان و مجوسیان و مسیحیان و مشرکان می‌دانند. به طوری که مفید می‌گوید: امامیه اتفاق دارند بر اینکه هرکس امامت یکی از ائمه را انکار کند و آنچه خداوند بر او واجب کرده که از آنان اطاعت نماید، انکار نماید؛ کافر و مستحق عذاب ابدی جهنم است. (بحار الأنوار، مجلسی، ج ۲۳، ص ۳۹۰، به نقل از مفید).

کلینی، محدث بزرگ شیعیان، می‌گوید: این آیه که می‌فرماید: «سأل سائل بعذاب واقع للكافرين (بولایة علی) لیس له دافع». قسم به خدا که جبرئیل آن را اینگونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده است. (کتاب الحجة من الأصول فی الکافی، ج ۱ ص ۴۲۲).

به دروغ و ناحق این سخن را به محمد باقر نسبت داده‌اند که می‌گوید: تنها کسی خدا را می‌پرستد که خدا را بشناسد و اما کسی که خدا را نشناسد، او را در گمراهی عبادت کرده است. گفتم: فدایت شوم! شناخت خدا چگونه است؟ گفت: تصدیق خداوند و تصدیق رسول وی صلی الله علیه و آله و دوستی با علی و ائمه‌ی هدایت و اعلام برائت و بیزاری از دشمنان آنها. (باب معرفة الإمام والرّد إليه من الأصول فی الکافی، ج ۱ ص ۱۸۰).

بر این اساس صدوق و ابن بابویه قمی، به صراحت می‌گویند: اعتقاد ما بر این است که هرکس امامت امیرالمؤمنین و سایر امامان پس از وی را انکار کند، مانند کسی است که نبوت تمامی انبیاء را انکار کرده باشد. و اعتقاد ما، درباره‌ی کسی که امامت امیرالمؤمنین، علی را قبول دارد و امامت یکی از امامان بعد از او را انکار نماید، همچون کسی است که نبوت همه‌ی پیامبران را قبول داشته باشد و نبوت پیامبران، حضرت محمد را انکار نماید. (الاعتقادات للقمی ص ۱۳۰).

پس چکار کنیم خود علی بن ابی‌طالب، امامت و منصوص بودن آن را به نقل از مقدس‌ترین و معتبرترین کتاب‌های شیعه انکار می‌کند؛ همان قومی که قرآن را انکار می‌کنند و قائل به تحریف و تغییر و تبدیل قرآن هستند همان طور که با ادله‌ی واضح و براهین قاطع به نقل از کتاب‌های خود شیعیان، در کتاب خودمان، «الشیعة و السنة» آن را توضیح داده‌ایم.

آری، از مقدس‌ترین کتاب‌های شیعه، که همان نهج البلاغه است. در همین کتاب خود علی مرتضی‌علیه‌السلام درباره‌ی خودش می‌گوید: بهتر آن است که من مقتدی باشم تا اینکه امام باشم. دوباره گفته‌اش را تکرار می‌کنیم که می‌گوید: مرا رها کنید و سراغ دیگری بروید، من نیز، همچون یکی از شما هستم، و شاید از شما بیشتر به دستورات امام‌تان گوش دهم و اطاعت کنم. وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر است از اینکه امیر و زمامدار باشم. (نهج البلاغه خطبه ۹۲ ص ۱۳۶، چاپ بیروت).

آنچه این امر را تأیید می‌کند که علی‌علیه‌السلام قضیه‌ی خلافت را آن طور که این اشخاص درباره‌ی ولایت او تصور می‌کنند، تصور نکرده، روایتی است که ابن ابی‌الحدید از عبدالله بن عباس روایت کرده که می‌گوید: علی‌علیه‌السلام در زمان بیماری پیامبر ﷺ به نزد مردم رفت و مردم به وی گفتند: ای ابوالحسن، رسول الله ﷺ چگونه صبح کرد؟ گفت: با حمد و ثنای خداوند، شب را به صبح رسانید. ابن عباس گفت: عباس دست علی را گرفت و بعد از سه بار قسم، گفت: ای علی، قسم می‌خورم که مرگ را در چهره‌ی پیامبر ﷺ دیدم و من مرگ در چهره‌ی فرزندان عبدالمطلب نیز، تشخیص می‌دهم. پس پیش رسول خدا ﷺ برو و این قضیه را پیش او مطرح کن که اگر میان ما کسی مستحق خلافت است به ما اطلاع دهد و اگر در میان غیر ما کسی مستحق خلافت است، ما را نسبت به او سفارش دهد. علی گفت: نه اگر امروز ابوبکر را از خلافت منع کنیم، پس از او دیگر مردم سراغ ما نمی‌آیند. ابن عباس گوید: همان روز رسول الله ﷺ وفات یافت. (شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۳۲).

ابن ابی‌الحدید پس از بیان ماجرای سقیفه و بیعت با ابوبکر اظهار می‌دارد: بدان که آثار و اخبار وارده در این باره بسیار زیادند و کسی که در این آثار و روایات بنگرد و انصاف داشته باشد، می‌داند که نص صریح و قطعی که عاری از شک و احتمال باشد، برای منصوص بودن خلافت حضرت علی وجود ندارد. (شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۳۵).

حضرت علی‌علیه‌السلام طلحه و زبیر را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: قسم به خدا من هیچ رغبتی به خلافت و هیچ میلی به ولایت ندارم. اما شما مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل کردید. (نهج البلاغه ص ۳۲۲).

همچنین نصر بن مزاحم شیعی (أبو الفضل نصر بن مزاحم التمیمی کوفی ملقب به عطار، از جمله‌ی راویان متقدم، بلکه از راویان طایفه‌ی تابعین و سه طبقه‌ی اول ائمه‌ی طاهرین می‌باشد. (روضات الجنات ج ۸ ص ۱۶۶). نجاشی درباره‌اش می‌گوید: او بر راه راست بود و رفتار و کردارش خوب بود و صاحب کتاب صفین والجمال و مقتل الحسین و دیگر کتاب‌ها می‌باشد. (النجاشی ص ۳۰۱ و ۳۰۲). او روایت کرده که معاویه بن ابوسفیان، حبیب بن مسلمة فهری و شرحبیل بن سمط و معن بن یزید را فرستاد تا از حضرت علی بخوانند قاتلان عثمان را معرفی کند. علی بن ابی‌طالب پس از حمد و بسم الله گفتن آنان را راند و گفت: خداوند متعال پیامبر ﷺ را مبعوث

برای بیعت نزد من آمدید. پس شما همچنان که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید، با من نیز، بیعت کردید»^۱.

طبرسی همچنین از محمد باقر نقل می‌کند: علی همچنان به خلافت ابوبکر، اقرار و به امامتش، اعتراف می‌کرد و همچنان در خلافت ابوبکر بر سر بیعتش بود؛ همچنان که می‌گوید: اسامه بن زید، محبوب پیامبر ﷺ، وقتی خواست به جنگ برود، آن حضرت ﷺ به ملکوت اعلیٰ پیوست. هنگامی که نامه‌ای به اسامه رسید، همراه با یارانش منصرف شد تا اینکه وارد مدینه شد. وقتی که اجتماع مردم را در مقابل ابوبکر دید، به طرف علی رفت و گفت: چه خبر است ای علی؟ گفت: می‌بینی که معلوم است. اسامه گفت: آیا با ابوبکر بیعت کردی؟ گفت: بله.^۲

یکی از شیعیان متأخر و امامی از امامان آنان، محمد حسین آل کاشف الغطاء، این مطلب را تأیید می‌کند و می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ دار فانی را به طرف دار باقی ترک کرد، گروهی از اصحاب معتقد بودند که خلافت به علت سن کم یا قریشی بودن به علی نمی‌رسد، چون نمی‌خواستند که نبوت و خلافت برای بنی‌هاشم باشد. تا آنجا که می‌گوید - وقتی حضرت علی دید که خلیفه‌ی اول و دوم در نشر کلمه‌ی توحید و آماده کردن سپاه اسلام و توسعه‌ی فتوحات اسلامی بسیار تلاش

کرد و به کمک او مردم را از گمراهی و هلاکت نجات داد و پس از جدایی آنان را جمع و متحد گردانید. سپس خداوند روح وی را باز گرفت در حالی که آن حضرت وظایف محوله را انجام داده بود. سپس ابوبکر و عمر جانشین وی شدند و آن‌ها نیز، سیره و روش نیکویی داشتند و با امت به عدالت رفتار کردند. سپس عثمان متولی امور مردم شد و او کارهایی انجام داد که مردم آن را ناپسند و نابجا می‌دانستند؛ از این رو بر او شوریدند و او را کشتند. سپس مردم نزد من آمدند و من از آن‌ها روی گرداندم. به من گفتند: با تو بیعت می‌کنیم و من خودداری کردم. دوباره گفتند: با تو بیعت می‌کنیم چون امت تنها با بیعت تو راضی هستند و من ترسیدم اگر این کار را انجام ندهم، مردم متفرق شوند؛ پس با آن‌ها بیعت کردم و خلیفه شدم. (کتاب صفین، چاپ ایران ص ۱۰۵).

این مورخ شیعه اظهار می‌دارد که ابوبکر ﷺ هنگامی که خواست عمر ﷺ را پس از خود جانشین کند، بعضی از مردم به او اعتراض کردند. علی ﷺ به طلحه ﷺ گفت: اگر ابوبکر کسی را غیر از عمر جانشین خود کند، از او اطاعت نمی‌کنیم. (تاریخ روضة الصفا فارسی، ص ۲۰۶، چاپ بمبئی).

۱ - شیخ الطایفه طوسی، الامالی، نجف، ج ۲، ص ۱۲۱.

۲ - طبرسی، الاحتجاج، عراق، ص ۵۰.

کردند و هیچگاه منزوی نشدند و منحرف نشدند، با آن‌ها بیعت کرد و روابط صمیمانه و محبت آمیزی با آنان داشت.^۱

حال این سؤال می‌ماند که چرا علی علیه السلام چند روز دیرتر با حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کرد؟ ابن ابی‌الحدید به این سؤال جواب داده می‌گوید: سپس ابوبکر برخاست و از مردم معذرت‌خواهی کرد و گفت: بیعت با من ناگهانی بود. خداوند ما را از شر آن حفظ کند و ترسیدم که فتنه‌ای ایجاد شود. قسم به خدا هرگز حریص خلافت نبوده‌ام. امر عظیمی بر دوش من گذاشته شده که طاقت و توان آن برایم سخت است. دوست داشتم که قوی‌ترین مردم جای من باشد. او همچنان از مردم معذرت‌خواهی می‌کرد. مهاجرین عذر وی را پذیرفتند. علی و زبیر گفتند: ما فقط از این ناراحتیم که با ما مشورت نشد و گرنه ابوبکر لایق‌ترین مردم به خلافت است؛ زیرا او یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله است و رسول صلی الله علیه و آله او را در حال حیانتش به جای خود به امام جماعت مردم امر کرد.^۲

ابن ابی‌الحدید روایت دیگری را در شرح خود از عبدالله بن ابی‌وفی خزاعی آورده که گوید: خالد بن سعید بن عاص از کارگزاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در یمن بود. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله درگذشت، به مدینه آمد در حالی که مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند. او مدتی با ابوبکر بیعت نکرد در حالی که مردم با وی بیعت کردند. او سراغ بنی‌هاشم آمد و گفت: وقتی شما راضی باشید ما نیز، راضی هستیم و وقتی شما خشمگین هستید ما نیز، خشمگین هستیم. به من بگوئید که آیا شما با این مرد بیعت کردید؟ گفتند: آری. گفت: با رضایت و دل خوشی همراه جماعت بیعت کردید؟ گفتند: آری. گفت: من نیز، راضی‌ام و با او بیعت می‌کنم؛ وقتی شما بیعت کردید. اما قسم به خدا ای بنی‌هاشم! شما شاخه‌ها و ثمره‌های درخت نبوت هستید. سپس با ابوبکر بیعت کرد.^۳

اقتدای علی علیه السلام در نماز به ابوبکر رضی الله عنه و قبول کردن هدیه از وی:

پس از آن بیان می‌کنیم که علی علیه السلام به خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه راضی بود و در امور و قضایای امت با وی مشارکت می‌کرد و از او هدیه قبول می‌کرد و گلابه و شکایت خود

۱ - أصل الشيعة وأصولها، بيروت، دارالبحار، ۱۹۶۰، ص ۹۱.

۲ - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳ - شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

را به وی ارجاع می‌داد. در نماز خواندن به وی اقتدا می‌کرد و با وی با محبت رفتار می‌کرد و دوستدار او بود و با کسانی که به ابوبکر بغض می‌ورزیدند، دشمنی می‌ورزید. بزرگترین دشمنان خلفای راشدین و اصحاب پیامبر ﷺ و پیروان آن‌ها، به این امر گواهی می‌دهند.

روایتی که قبلاً آن را بیان کردیم، این است که حضرت علی هنگامی که مردم از وی خواستند، خلیفه و امیر بشود، گفت: «من برای شما وزیر باشم بهتر است از اینکه امیر باشم».^۱

علی این سخن را در زمان خلافت ابوبکر و عمر فاروق رضی الله عنهما به پیروانش گفته است. همان زمانی که مشاور و گوش به فرمان این خلفا بود و سخنانش نافذ بود. همچنان که یعقوبی^۲ درباره‌ی دوران خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه می‌گوید: «ابوبکر می‌خواست با روم بجنگد، پس با گروهی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مشورت کرد و با علی بن ابی طالب نیز، مشورت کرد. علی پیشنهاد کرد که فلان کار را انجام بدهد. ابوبکر گفت: اگر انجام بدهم، پیروز می‌شوم؟ علی گفت: به کار خیری بشارت داده شده‌ام. سپس ابوبکر برخاست و برای مردم خطبه خواند و آنان را برای جنگ با روم امر کرد.^۳

در روایتی آمده که ابوبکر صدیق از علی پرسید: از کجا به تو بشارت داده شد؟ گفت: «از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که به آن امر، بشارت می‌داد. سپس ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، با آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، مرا خوشحالی کردی! خداوند تو را خوشحال کند».^۴

۱ - نهج البلاغة (تحقیق صبحی صالح)، ص ۱۳۶ .

۲ - یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر، کاتب شیعی عباسیان بود که جد وی از موالی ابومنصور بود. او مدام در حال سفر بود و سفر را دوست می‌داشت. به سرزمین‌های شرقی و غربی اسلام سفر می‌کرد و در سال ۲۶۰ وارد ارمنستان شد. از آنجا به رمنه رفت و به مصر و کشورهای غربی بازگشت. سپس در سفر به این کشورها کتاب «البلدان» را تألیف کرد. وی تاریخ معروفی به نام تاریخ یعقوبی دارد. او در سال ۲۸۴ هـ درگذشت. (الکنی و الألقاب، ۳/۲۴۶).

اما صاحب الأعیان، در طبقات مورخین او را شیعه محسوب کرده است. (اعیان الشیعة) او یک شیعی افراطی بود که در کتاب تاریخش پیداست.

۳ - تاریخ یعقوبی، بیروت، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۴ - تاریخ التواریخ (تحت عنوان «عزم ابی بکر»)، ج ۲، کتاب ۲، ص ۱۵۸.

یعقوبی می‌گوید: از جمله کسانی که در زمان خلافت ابوبکر از او فقه یاد می‌گرفتند علی بن ابی طالب و عمر بن خطاب و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود بودند.^۱

ابوبکر، علی رضی الله عنهما را بر تمام پیروانش مقدم می‌داشت و این، نشان دهنده‌ی روابط گرم و صمیمی آن‌ها با هم و مقدم کردن علی رضی الله عنه بر سایرین در مشورت و قضاوت است.^۲ این روایت را یک شیعی افراطی به نام محمد بن نعمان عکبری ملقب به شیخ مفید تأیید می‌کند به طوری که باب خاصی را در کتاب «الإرشاد» خود با عنوان: «قضایا و مسائل امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ابوبکر»، به آن اختصاص داده است.

سپس تعدادی روایات را درباره‌ی قضاوت‌های علی در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنهما ذکر می‌کند؛ از جمله: مردی را نزد ابوبکر آوردند که شراب نوشیده بود، ابوبکر خواست که حد شرعی را درباره‌اش اجرا کند. آن مرد گفت: من شراب نوشیده‌ام اما نمی‌دانستم که حرام است، چون من در میان قومی زندگی می‌کنم که آن را حلال می‌دانند و کسی تا به حال از تحریم آن خبر نداشت. ابوبکر مردد شد و نمی‌دانست که چه حکمی را درباره‌اش اجرا کند. بعضی از حاضران که در آنجا بودند، گفتند: به علی خبر بدهید. ابوبکر مردی را نزد او فرستاد تا از او سؤال کند. علی رضی الله عنه گفت: به دو نفر مسلمان معتمد بگویید که آن مرد را در مجالس مهاجرین و انصار بگردانند که آیا کسی هست که آیه‌ی تحریم را برای آن مرد خوانده باشد یا حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره برایش روایت کرده باشد؟ اگر دو شاهد به آن، شهادت دادند، حد اجرا می‌شود و اگر شهادت ندادند، از او درخواست توبه کن و آزادش کن. ابوبکر چنین کرد. هیچ‌یک از مهاجرین و انصار شهادت نداد که آیه‌ی تحریم برای او خوانده یا حدیثی از رسول صلی الله علیه و آله در این زمینه برایش روایت کرده باشد. ابوبکر از او درخواست توبه کرد و آزادش

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- در این باره روایات زیادی وجود دارد که ابوبکر در برخی مسائل با اصحاب خود و از جمله علی رضی الله عنه مشورت می‌کرد و رأی وی را بر سایر آراء ترجیح می‌داد. نکا: البداية و النهایة از ابن کثیر، ریاض النضرة از محب طبری، کنز العمال، تاریخ الملوک و تاریخ ابن خلدون و ... ولی چون ما عهد کرده‌ایم که فقط از کتاب‌های خود شیعه استفاده کنیم، این کتاب‌ها را مورد استفاده قرار ندادیم.

کرد و قضاوت علی را در این باره قبول کرد.^۱

حضرت علی از دستورات حضرت ابوبکر پیروی می‌کرد. همان طور که روایت شده که گروهی از کفار به مدینه‌ی منوره آمدند و دیدند که مسلمانان ضعیف هستند چون برای جهاد و پایان دادن به جریان مرتدها به نقاط مختلف رفته بودند. حضرت ابوبکر خطر آن‌ها را بر پایتخت اسلام و مسلمانان، احساس کرد. از این رو دستور داد از مدینه نگهبانی شود و نگهبان‌هایی را در گذرهای مدینه قرار داد تا لشکریان و سربازان استراحت کنند و به علی و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود امر کرد که این نگهبان‌ها را سرپرستی کنند و آن گروه بر همین حال ماندند تا از آن‌ها احساس امنیت کردند.^۲

برای اثبات روابط صمیمی و مهربانی و عشق و علاقه‌ی آن‌ها به همدیگر همین بس که علی، سرور اهل بیت و پدر نوه‌های پیامبر ﷺ از ابوبکر هدایایی قبول می‌نمود و این امر میان آن‌ها به صورت یک عادت در آمده بود. همچنان‌که در جنگ عین التمر، کنیز اسیر شده؛ یعنی، صهباء را از ابوبکر قبول کرد. این کنیز دو فرزند به نام‌های عمر و رقیه برای حضرت علی به دنیا آورد. عمر و رقیه از کنیزش از طایفه‌ی تغلب بود که به وی صهباء می‌گفتند و در زمان خلافت ابوبکر و امارت خالد بن ولید در عین التمر اسیر شد.^۳ نام وی، ام حبیب دختر ربیعہ بود.^۴

همچنین حضرت ابوبکر، خوله دختر جعفر بن قیس که همراه اسیران جنگ یمامه اسیر شده بود، را به حضرت علی هدیه کرد و او بهترین اولاد حضرت علی بعد از حسن و حسین؛ یعنی، محمد بن حنفیه را به دنیا آورد. او از اسیران اهل رده بود که پسرش توسط او شناخته می‌شود و محمد بن حنفیه به او نسبت داده شده است.^۵

همچنین روایت‌های متعددی وجود دارد مبنی بر اینکه علی و فرزندانش هدایای مالی و خمس و اموال فیء را از ابوبکر دریافت می‌کردند. علی خود تقسیم‌کننده و متولی

۱ - مفید، الإرشاد، ایران، ص ۱۰۷.

۲ - شرح نهج البلاغه، تبریز، ج ۴، ص ۲۲۸.

۳ - شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۱۸. عمدة الطالب، نجف، ص ۳۶۱.

۴ - الإرشاد، ص ۱۸۶.

۵ - عمدة الطالب، ص ۳۵۲. حق الیقین، ص ۲۱.

خمس و فیء در زمان ابوبکر رضی الله عنه بود.^۱ این اموال به دست علی و سپس به دست حسن و بعد به دست حسین و بعد به دست حسن بن حسن و سپس زید بن حسن بود.^۲ حضرت علی نمازهای پنجگانه را در مسجد می‌خواند و به حضرت ابوبکر اقتدا می‌کرد و به امامت وی راضی بود و اتفاق و یکدلی خود را با حضرت ابوبکر به مردم نشان می‌داد.^۳ طوسی درباره‌ی اقتدای حضرت علی به حضرت ابوبکر می‌گوید: این قضیه، امری مسلم و ظاهر و واضح است.^۴

همکاری ابوبکر صدیق در ازدواج علی با فاطمه:

ابوبکر صدیق بر علی رضی الله عنه منت گذاشت؛ زیرا واسطه‌ی ازدواجش با فاطمه رضی الله عنها شد و به او کمک کرد. به طوری که او یکی از شاهدان ازدواج وی بود که به درخواست رسول الله صلی الله علیه و آله بود. این طبق روایتی است که یکی از بزرگان شیعه معروف به شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی از ضحاک بن مزاحم آورده که گوید: من از علی شنیدم که گفت: ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند: اگر پیش رسول الله صلی الله علیه و آله رفتی، فاطمه را از او خواستگاری کن. علی گوید: من نزد وی رفتم و دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله تبسمی بر لب دارد و می‌فرماید: تو را چه شده ای علی، و چه می‌خواهی؟ علی گفت: قرابت و

۱ - ابوداود روایتی از حضرت علی رضی الله عنه را آورده که گوید: من و عباس و فاطمه و زید بن حارثه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، گفتم: ای رسول خدا، چنین صلاح می‌دانم که تو مرا متولی حق خودمان از این خمس گردانی و در زمان حیات خودت آن را تقسیم کن تا پس از شما نزاع و درگیری ایجاد نشود، پس این کار را بکن. حضرت علی گوید: آن حضرت این کار را کرد. آنگاه حضرت علی گوید: در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله آن را تقسیم کردم. سپس ابوبکر مرا سرپرست آن قرار داد و تا آخرین سال‌های خلافت عمر رضی الله عنه در اختیار من بود. مال زیادی نزد او می‌آوردند. پس حق ما را در آن سال نداد و بعداً برایم فرستاد. گفتم: امسال به این مال نیاز نداریم و مسلمانان به آن نیاز دارند، این مال را به مسلمانان بازگردان. پس عمر آن را به آن‌ها باز گرداند. (ابوداود، کتاب الخراج، مسند احمد، مسندات علی).

۲- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۱۱۸.

۳- طبرسی، الاحتجاج، ص ۵۳. کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۵۳. مجلسی، مرآة العقول، ایران، ص ۳۸۸.

۴- تلخیص الشافی، ایران، ص ۳۵۴.

سابقه‌ی اسلام را و یاری کردن اسلام و جهاد خود را برای پیامبر ﷺ یاد آوری کردم. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، تو راست می‌گویی، تو برتر از آن هستی که ذکر کردی. گفتم: ای رسول الله، ﷺ فاطمه را به عقد من در بیاور.^۱

اما مجلسی که قادر نیست نام صحابه و به خصوص ابوبکر و عمر را بیاورد مگر با چند فحش و ناسزای قبیح و القاب کثیف، مانند بد چهره و شیاطین - پناه بر خدا - همین مجلسی ملعون این واقعه را اینگونه بیان می‌کند و آن را بیشتر توضیح می‌دهد و می‌گوید:

روزی از روزها ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد رسول الله ﷺ نشسته بودند و درباره‌ی ازدواج فاطمه با هم بحث می‌کردند.^۲ ابوبکر گفت: اشراف و بزرگان قریش فاطمه را از پیامبر ﷺ خواستگاری کردند اما رسول الله ﷺ فرمود: این کار در دست خداوند متعال است - و گمان می‌کنم که فاطمه از آن علی بن ابی طالب باشد - اما علی به دلیل فقر و مشکل مالی برای این کار اقدامی نکرده است. سپس ابوبکر به عمر و سعد گفت: برخیزید با هم برویم و علی را تشویق کنیم که این درخواست را از پیامبر ﷺ بکند. او مشکل مالی دارد باید کمکش کنیم.^۳ سعد جواب داد: این بهترین نظر است. پس آن‌ها به خانه‌ی امیرالمؤمنین، علی رفتند. هنگامی که به او رسیدند، علی از آن‌ها پرسید: چرا در این وقت به اینجا آمده‌اید؟ ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، دارای ویژگی‌های خوبی هستی پس چه چیزی باعث شده که فاطمه را از پیامبر ﷺ خواستگاری نکنی؟ وقتی علی این سخن را از ابوبکر شنید، اشک از چشمانش جاری شد و گفت: این آرزویی است که مدت‌هاست آن را پنهان داشته‌ام.^۴ کیست که نخواهد با وی ازدواج کند، اما فقر و مشکل مالی مانع این کار شده است.^۵ و از ابوبکر شرم

۱ - طوسی، الامالی، ج ۱، ص ۳۸.

۲ - چقدر اصحاب رسول الله ﷺ صادقانه در کارهای پیامبر ﷺ فکر می‌کردند و هم و غم رسول الله ﷺ، هم و غم آن‌ها بود؛ چون او را دوست داشتند و به او وفادار بودند. چقدر زیباست چنین پیروی کردنی.

۳ - چقدر اصحاب پیامبر ﷺ با هم مهربان و دلسوز بودند و این بر خلاف گمان و پندار شیعه است.

۴ - این قوم حیا و شرمی ندارند تا جایی که چنین حکایت‌های خرافی و دور از شأن را می‌سازند و آن را به شخصیت‌های مبارک نسبت می‌دهند. آیا دست از این کار بر نمی‌دارند؟

۵ - فقر علی چیست؟ شیعه‌های افراطی مانند قمی و مجلسی روایت می‌کنند که وقتی رسول الله ﷺ خواست حضرت فاطمه را به عقد حضرت علی در بیاورد، زنان قریش به او گفتند که علی

داشتم که بگویم و من در این حال و وضعیت هستم ... تا آخر.^۱
علاوه بر این، ابوبکر صدیق همان کسی است که حضرت علی را به ازدواج با فاطمه تشویق کرد و همان کسی است که عملاً به حضرت علی کمک نمود و اسباب و زمینه‌ی ازدواج را برای او فراهم نمود.

همچنان که طوسی روایت می‌کند که علی زره خود را فروخت و پولش را نزد پیامبر آورد. سپس رسول الله ﷺ درهم‌ها را با دو دستش از او گرفت و به ابوبکر داد و گفت: لباس و وسایل خانگی لازم را برای فاطمه بخر. عمار بن یاسر و تعدادی از اصحاب را همراه ابوبکر فرستاد. به بازار رفتند. آنان هر چیز مناسبی را که می‌دیدند، نمی‌خریدند مگر اینکه آن را به ابوبکر نشان می‌دادند. اگر ابوبکر آن را می‌پسندید، می‌خریدند تا اینکه خرید وسایل تمام شد. ابوبکر مقداری از وسایل را برداشت و اصحاب رسول الله ﷺ که همراهش بودند، بقیه‌ی آن را برداشتند.^۲ البته ابوبکر صدیق و دوستانش به درخواست خود رسول الله ﷺ شاهد ازدواج آن‌ها بودند. همچنان که خوارزمی شیعی^۳ و مجلسی و اربلی بیان می‌کنند که ابوبکر صدیق و عمر فاروق و سعد بن معاذ وقتی علی را به نزد پیامبر ﷺ فرستادند، در مسجد منتظر وی ماندند تا از پاسخ مثبتی که

مردی چاق، با دستانی کشیده و پاهایی جمع شده، با سری طاس و چشمانی درشت است و استخوان‌های شانهاش نرم است و لبی خندان دارد اما مال و دارایی ندارد. پیامبر ﷺ این اوصاف را انکار نکرد. بلکه - طبق روایت‌های شیعه - گفت: ای فاطمه، آیا نمی‌دانی که خداوند مرا در دنیا مشرف گردانیده و از میان مردان جهان مرا برگزیده است. سپس خداوند تو را بر زنان جهانیان برتری داده است ای فاطمه. وقتی در شب معراج به آسمان بلند کرده شدم، سنگ نوشته‌ای را در بیت المقدس یافتم که روی آن نوشته بود: «لا اله الا الله محمد رسول الله ائده بوزیره ونصرته بوزیره»: «هیچ معبود برحقى جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی خداست. او را به وسیله‌ی وزیرش کمک و یاری کردم». گفتم: وزیر من چه کسی است. گفت: علی ابن ابی طالب. (تفسیر قمی، ۳۳۶/۱، جلاء العیون، ۱۸۵/۱).

۱ - مجلسی، جلاء العیون، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ص ۱۶۹.

۲ - الأمالی، ج ۱، ص ۳۹. ابن شهر آشوب مازندرانی، هند، ج ۲، ص ۲۰. جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳ - ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی شیعی، فقیه و محدث و خطیب و شاعری است که کتابی در مناقب اهل بیت دارد. وی در سال ۵۶۸ درگذشت. خوارزم نام ناحیه‌ای است و یکی از روستاهای زمخشر می‌باشد. (الکنی والألقاب، ۱۲/۲-۱۱).

پیامبر به وی می‌دهد، خوشحال شوند. پس چنان‌که انتظار داشتند، پیش آمد... علی گفت: «از پیش رسول خدا ﷺ رفتم در حالی که از خوشحالی در خودم نمی‌گنجیدم. ابوبکر و عمر به روی من آمدند و به من گفتند: چی شد؟ گفتیم: رسول الله ﷺ دخترش فاطمه را به عقد من در آورد... ابوبکر و عمر به خاطر این خبر خیلی خوشحال شدند و به مسجد بازگشتند. در این هنگام رسول خدا ﷺ به ما پیوست و از خوشحالی و شادی چهره‌اش می‌درخشید، آنگاه فرمود: ای بلال! بلال جواب داد: گوش به فرمانم ای رسول خدا ﷺ. آن حضرت فرمود: مهاجرین و انصار را جمع کن. بلال آن‌ها را جمع کرد. سپس پیامبر ﷺ یک پله از منبر بالا رفت و خداوند را حمد و سپاس گفت و فرمود: ای مردم، جبرئیل اندکی پیش نزد من آمد و به من خبر داد که پروردگارم، فرشتگانش را نزد کعبه گرد آورده و همه‌ی آن‌ها را شاهد گرفته که او فاطمه دختر رسول الله را به عقد علی بن ابی طالب در آورده است، و به من نیز امر کرد که در زمین او را به عقد علی در بیاورم و شما را بر این ازدواج شاهد گیرم».^۱

اریلی در کتاب خود شاهدان ازدواج حضرت علی با فاطمه را نام برده و می‌گوید: از انس روایت شده که او گفت: نزد رسول الله ﷺ بودم، وحی بر او نازل شد و هنگامی که به حالت عادی برگشت، به من گفت: ای انس، آیا می‌دانی که جبرئیل از نزد صاحب عرش برای من چه چیزی آورد؟ گفتم: خدا و رسول وی آگاه ترند. فرمود: مرا امر کرد که فاطمه را به عقد علی در بیاورم. برو و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و تعدادی از انصار را نزد من فرا خوان. انس گوید: من رفتم و آن‌ها را فرا خواندم. وقتی آنان به خدمت رسول الله ﷺ رسیدند، پیامبر ﷺ بعد از حمد و سپاس خدا فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که فاطمه را با مهریه‌ی چهارصد مثقال نقره به عقد علی در آوردم.^۲

هنگامی که علی و فاطمه، صاحب حسن شدند، ابوبکر صدیق، دوست پدر بزرگ حسن و یار غارش و دوست پدرش، علی و یاری دهنده‌ی آن‌ها در امر ازدواجشان، حسن را بر شانه‌هایش می‌گذاشت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت: جانم فدایت بیشتر

۱- خوارزمی، مناقب، ص ۲۵۱ و ۲۵۲. کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۵۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۸ و ۳۹. جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲- کشف الغمة، تبریز، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹. بحار الانوار، ج ۱، ص ۴۷ و ۴۸.

شبیبه پیامبر هستی تا شبیه علی.^۱

فاطمه دختر رسول الله ﷺ نیز، همین سخن را می‌گفت.^۲

روابط محکم و صمیمی آن‌ها تا جایی بود که همسر ابوبکر، اسماء دختر عمیس، در زمان بیماری فاطمه رضی الله عنها از او پرستاری می‌کرد و تا نفس‌های آخر همراه وی بود و در غسل و کفن کردن او شرکت داشت. حضرت علی خودش از فاطمه پرستاری می‌کرد و اسماء بنت عمیس حضرت علی را در امر پرستاری فاطمه کمک می‌کرد.^۳

فاطمه وصیت کرده بود که کفن و دفن و تشییع جنازه‌ی وی با اسماء باشد.^۴ اسماء همین کار را کرد. او همان کسی بود که تا نفس‌های آخر همراه فاطمه بود، و همان کسی است که علی در وفاتش، او را مدح و ثنا گفت.^۵ و او در غسل فاطمه شرکت داشت.^۶

حضرت ابوبکر صدیق مدام با حضرت علی در ارتباط بود و از حال دختر پیامبر رضی الله عنها می‌پرسید. برخلاف آنچه که شیعیان می‌پندارند.

«فاطمه رضی الله عنها مریض شد و حضرت علی نمازهای پنجگانه را در مسجد می‌خواند، وقتی که نماز تمام می‌شد، حضرت ابوبکر و حضرت عمر می‌گفتند: حال دختر رسول الله رضی الله عنه چطور است؟»^۷

از طرف دیگر، همسر ابوبکر به پرستار و مراقب معروف شده بود، چون پرستار حقیقی او بود.

وقتی فاطمه از دنیا رفت، مدینه مملو از گریه‌ی مردان و زنان شد. مردم در آن روز مانند روز وفات پیامبر رضی الله عنه ناراحت بودند. حضرت ابوبکر و حضرت عمر به حضرت علی

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲- همان.

۳- طوسی، الامالی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۴- جلاء العیون، ص ۲۳۵ و ۲۴۲.

۵- جلاء العیون، ص ۲۳۷.

۶- کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۰۴.

۷- کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۵۳.

تسلیمت عرض می‌کردند و می‌گفتند: ای ابوالحسن، پیش از ما بر دختر رسول خدا ﷺ نماز جنازه بخوان.»^۱

خویشاوندی‌های سببی میان ابوبکر و اهل بیت:

روابط میان منزل نبوت و منزل ابوبکر بسیار محکم و قوی بود به طوری که هیچ گونه اختلاف و دوری در میان آن‌ها نبود، هرچند اسطوره‌ها و اباطیلی را برخلاف این بافته‌اند: ﴿وَإِنَّ أَهْلَ الْأَبْيُوتِ لَبَيْتٌ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۱]. «به راستی که سست‌ترین خانه‌ها خانه‌ی عنکبوت است اگر بدانند».

عایشه صدیقه، دختر ابوبکر صدیق و همسر پیامبر ﷺ، از محبوب‌ترین افراد، نزد علی بود. بگذار حسودان بسوزند و مخالفان غرق شوند، اما این حقیقتی ثابت است. عایشه به شهادت قرآن، پاک و مطهر بود هرچند باطل‌گرایان و مخالفان، آن را انکار کنند.

اسماء بنت عمیس، همان کسی که اندکی قبل ذکر آن گذشت، همسر جعفر ابن ابی طالب برادر علی بود. هنگامی که جعفر درگذشت، ابوبکر با او ازدواج کرد و صاحب پسری به نام محمد شدند، که علی او را والی مصر کرده بود، و هنگامی که ابوبکر درگذشت، علی بن ابی طالب با او ازدواج کرد و از او صاحب پسری به نام یحیی شد.

یکی از نوه‌های ابوبکر صدیق با محمد باقر - امام پنجم شیعیان و نوه‌ی علی ﷺ - ازدواج کرد. همچنان‌که کلینی در اصول خود تحت عنوان فرزندان جعفر، بیان می‌کند: «ابوعبدالله ﷺ در سال ۸۳ به دنیا آمد و در شوال ۱۴۸ درگذشت. او ۶۵ سال سن داشت و در بقیع دفن شد؛ همان قبری که پدرش و جدش و حسن بن علی ﷺ و مادرش، ام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و مادرش، اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر، دفن شده بودند».^۲

ابن عنبه^۳ می‌گوید: مادر جعفر، ام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود. مادر او نیز، اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر بود. به همین دلیل امام صادق گفته است: ابوبکر دو بار مرا به دنیا آورده است.

۱- همان، ص ۲۵۵.

۲- الاصول فی الکافی (کتاب الحجة)، ج ۱، ص ۴۷۲. مانند این در کتاب الفرق از نوبختی وجود دارد.

۳- جمال الدین احمد بن علی بن حسین حسنی، صاحب کتاب عمدة الطالب می‌باشد. قمی درباره‌اش می‌گوید: او سیدی گرانقدر و علامه‌ای نسب شناس بود. وی از علمای امامیه بود، که

همچنان که قاسم بن محمد بن ابی بکر، نوهی حضرت ابوبکر رضی الله عنه بوده و علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، نوهی حضرت علی رضی الله عنه بوده است و هردو پسر خاله بودند؛ همچنان که مفید وقتی از علی بن حسین سخن به میان می‌آورد، می‌گوید: امام بعد از حسن بن علی رضی الله عنه، پسرش ابو محمد، علی بن حسین مشهور به زین العابدین رضی الله عنه بود. که او نیز، کنیه‌ی ابو الحسن داشت. و مادرش «شاه زنان» دختر یزدگرد بن شهریار بن خسرو پرویز بوده است. گفته می‌شود که اسم او شهربانو بود. امیر المؤمنین، حضرت علی حرث بن جابر حنفی را والی شرق کرده بود. او دو دختر یزدگرد بن شهریار بن خسرو را نزد علی فرستاد که یکی از آن‌ها (شاه زنان) را پسرش حسین، عقد کرد که زین العابدین از وی به دنیا آمد و دیگری را محمد بن ابی بکر عقد کرد که قاسم بن محمد بن ابی بکر را به دنیا آورد. پس قاسم و زین العابدین پسر خاله هستند.^۱

مجلسی آن را در جلاء العیون بیان کرده و روایاتی را که مفید و ابن بابویه آورده‌اند، صحیح دانسته است؛ مبنی بر اینکه شهربانو در زمان خلافت حضرت علی اسیر نشد، آن طور که مفید می‌گوید و در زمان خلافت حضرت عثمان اسیر نشد چنان که ابن بابویه قمی می‌گوید، بلکه چنان که قطب راوندی^۲ روایت کرده در زمان خلافت حضرت عمر اسیر شد. سپس بعد از آن اعتراف می‌کند که قاسم بن محمد بن ابی بکر و زین العابدین بن حسین بن علی پسر خاله بودند.^۳

نسب‌شناسان و مورخین، قرابت دیگری را ذکر می‌کنند و آن ازدواج حفصه، دختر عبدالرحمن پسر ابوبکر صدیق با حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه است که بعد یا قبل از عبدالله بن زبیر بوده است.

۱۲ سال در فقه و حدیث و نسب، شاگرد ابو معیة بوده است. وی در کرمان به سال ۸۲۸ درگذشت. (الکنی و الألقاب ۳۵۰/۱ و أعیان الشیعة ص ۳۵ تحت عنوان نسب شناسان شیعه).

۱ - مفید، الإرشاد، ص ۲۵۳، همچنین در کشف الغمة و منتهی الآمال از شیخ عباس قمی ۳/۲ آمده است.
 ۲ - سعید بن هبة الله بن حسن در قرن ششم هجری متولد شد و به سال ۵۷۳ در قم درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. او عالم متبحر و فقیه و محدث محقق و مورد اعتماد بود. وی صاحب کتاب «الخرائج و الجرائح» و «قصص الأنبياء» و «شرح نهج البلاغة» بود و از محدثین بزرگ شیعه به شمار می‌رود. (الکنی و الألقاب، ۵۸/۳).

۳ - جلاء العیون، ص ۶۷۳ و ۶۷۴.

محمد بن ابی بکر از اسماء بنت عمیس است که فرزند خوانده‌ی حضرت علی و محبوب وی بود و ولایت مصر را در زمان خود به او سپرد.

حضرت علی علیه السلام می‌گوید: محمد، پسر من از پشت ابوبکر است.^۱

از نشانه‌های محبت اهل بیت نسبت به ابوبکر صدیق و دوستی و صمیمیتی که میانشان بود، این است که آن‌ها فرزندانشان را به نام ابوبکر می‌نامیدند. نخستین آن‌ها علی بن ابی طالب است که یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده چنان‌که مفید تحت عنوان «بیان اولاد امیر المؤمنین و تعداد آن‌ها و اسامی آن‌ها و خلاصه‌ای از سرگذشت آن‌ها» می‌گوید:

«... ۱۲- محمد اصغر با کنیه‌ی ابوبکر ۱۳- عبیدالله که هردو همراه برادرشان، حسین شهید شدند و از یک مادر، به نام لیلی دختر مسعود دارمی بودند.»^۲
یعقوبی می‌گوید: علی چهارده فرزند پسر به نام‌های حسن و حسین و ... و عبیدالله و ابوبکر - این دو نفر فرزند نداشتند - داشته که مادر این دو نفر، یعلی دختر مسعود حنظلی از طایفه‌ی بنی تمیم بود.^۳

اصفهانی در «مقاتل الطالبین» تحت عنوان «بیان خبر حسین بن علی بن ابی طالب و محل شهادت وی و کسانی که از خانواده‌اش به همراه وی کشته شدند» می‌گوید: از جمله خانواده‌ی وی «ابوبکر بن علی بن ابی طالب و مادرش؛ یعلی، دختر مسعود بوده است ... ابوجعفر می‌گوید: مردی همدانی او را به قتل رساند. مدائنی می‌گوید: او در میدان جنگ پیدا شد و معلوم نبود که چه کسی او را کشته است.»^۴

آیا این‌ها دلیل بر عشق و علاقه و برادری و احترام حضرت علی به حضرت ابوبکر رضی الله عنه نیست؟

شایان ذکر است که این فرزند پس از به خلافت رسیدن حضرت ابوبکر، بلکه پس از وفات ابوبکر بود. این قضیه بدیهی و مسلم است.

۱ - دنبلی شیعی، الدرّة النجفیة. شرح نهج البلاغة، ایران، ص ۱۱۳.

۲ - الإرشاد، ص ۱۸۶.

۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۴ - ابوالفرج اصفهانی شیعی، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفة، ص ۱۴۲. مانند این در کشف الغمّة، ج ۲، ص ۶۴ و جلاء العیون از مجلسی، ص ۵۸۲ آمده است.

آیا این عشق و علاقه به ابوبکر در میان شیعیانی که ادعای عشق به علی و اولادش را دارند، وجود دارد تا فردی از خود را ابوبکر بنامند؟ آیا آن‌ها پیرو علی هستند یا مخالف او؟ می‌خواهیم توجه شما را به این نکته جلب کنیم که علی جز به دلیل مبارکی و تبرک و عشق و علاقه و وفاداری، نام فرزندش را ابوبکر نهاد به طوری که در میان بنی‌هاشم کسی قبل از علی وجود نداشت که فرزندش را به این نام، نامگذاری کند. - طبق شناخت و مطالعه‌ای که از کتاب‌های شیعه داریم.-

تنها علی، به این مبارکی و تبرک و اظهار محبت و عشق و علاقه بسنده نکرد بلکه پس از وی فرزندانیش نیز، این روند را ادامه دادند.

این فرزند بزرگ علی و پسر فاطمه و نوهی رسول الله ﷺ، حسن بن علی - امام معصوم دوم شیعیان- است که طبق آنچه یعقوبی می‌گوید، یکی از فرزندانش را ابوبکر نام می‌نهد.

«حسن هشت فرزند پسر داشت که عبارتند از: حسن بن حسن که خوله مادرش بود ... و ابوبکر و عبدالرحمن و طلحه و زبیر.»^۱

اصفهانی می‌گوید: ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی‌طالب نیز، از جمله کسانی بود که همراه حسین در کربلا شهید شد.^۲

حسین بن علی نیز، یکی از پسرانش را ابوبکر نام می‌نهد. همچنان که مورخ شیعی، مشهور به مسعودی در «التنبیه والإشراف» و هنگام بیان کشته‌شدگان کربلا به همراه حسین از او نام می‌برد.

«کسانی که در کربلاء کشته شدند و فرزند حسین بودند سه نفر بودند: علی اکبر و عبدالله که کودک بود و ابوبکر. اینان فرزندان حسین بن علی بودند.»^۳

بعضی گفته‌اند که زین العابدین کنیه‌اش ابوبکر بوده است.^۴

همچنین حسن بن حسن بن علی؛ یعنی، نوهی علی بن ابی‌طالب یکی از پسرانش را ابوبکر نام نهاد. همچنان که اصفهانی از محمد بن علی حمزه علوی روایت می‌کند که او همراه ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب کشته شد و او ابوبکر بن

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲ - مقاتل الطالبین، ص ۸۷.

۳ - التنبیه و الاشراف، ص ۲۶۳.

۴ - کشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۴.

حسن بن حسن بود.

امام هفتم شیعیان، امام موسی بن جعفر ملقب به کاظم نیز، یکی از پسرانش را ابوبکر نام نهاد.

اصفهانی می‌گوید: که پسر او، علی - امام هشتم شیعیان - نیز، کنیه‌ی ابوبکر داشت، و از عیسی بن مهران از ابوصلت هروی روایت می‌کند که گفت: روزی مأمون درباره‌ی مسأله‌ای از من پرسید و من گفتم: ابوبکر ما باید آن را حل کند. عیسی بن مهران می‌گوید: به ابوصلت گفتم: ابوبکر شما کیست؟ گفت: علی بن موسی الرضا که کنیه‌ی ابوبکر داشت و مادرش کنیز بود.^۱

شایان ذکر است که موسی کاظم یکی از دخترانش را به نام دختر ابوبکر صدیق، عایشه صدیقه نامید؛ همچنان که مفید تحت عنوان «بیان تعداد اولاد موسی بن جعفر و نگاهی به اخبار آن‌ها» آورده است.

ابوالحسن موسی علیه السلام ۳۷ فرزند دختر و پسر داشت که از جمله‌ی آن‌ها علی بن موسی الرضا علیه السلام و فاطمه و و عایشه و ام سلمه بودند.^۲

همچنان که جد وی علی بن حسین یکی از دخترانش را عایشه نامیده بود.^۳ همچنین، علی بن محمد هادی ابوالحسن - امام دهم شیعیان - یکی از دخترانش را عایشه نامیده بود. مفید می‌گوید: ابوالحسن علیه السلام در رجب سال ۳۵۴ هـ درگذشت و در خانه‌ی خود، سامراء دفن شد و فرزندان از او به نام‌های ابومحمد حسن، پسرش و ... دخترش، عایشه به جای ماند.^۴

پیش از اینکه به این بحث خاتمه دهیم، دوست داریم بگوییم: بسیاری از بنی‌هاشم خود یا فرزندان خود را ابوبکر نام نهادند. از آن جمله برادرزاده‌ی حضرت علی؛ یعنی عبدالله بن جعفر طیار بن ابی‌طالب است که یکی از پسرانش را ابوبکر نامید؛ همان طور که اصفهانی می‌گوید:

«ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب در جنگ حره در حادثه‌ی میان مسرف بن عقبه و اهل مدینه کشته شد.

۱ - مقاتل الطالبین، ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

۲ - الإرشاد، ص ۳۰۲ و ۳۰۳. الفصول المهمة، ۲۴۲. كشف الغمة، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳ - كشف الغمة، ج ۲، ص ۹۰.

۴ - كشف الغمة، ص ۳۳۴. الفصول المهمة، ص ۲۸۳.

این یکی از نشانه‌های عشق و علاقه و صمیمیت میان اصحاب بود که برخلاف پندار شیعیان امروز است؛ زیرا معتقدند میان اصحاب دشمنی و کینه‌توزی و جنگ و جدال همیشگی بوده است.

قضیه‌ی فدک:

قبل از اینکه به بحث درباره‌ی عمر فاروق رضی الله عنه و رابطه‌ی وی با اهل بیت بپردازیم، باید درباره‌ی سؤالی که پیرامون اختلاف این اصحاب گرانقدر مطرح می‌شود، کمی درنگ کنیم. سؤال این است که اگر عشق و علاقه و صمیمیت صحابه به یکدیگر این است، پس قضیه‌ی فدک چیست؟

قضیه‌ی فدک قضیه‌ای است که منافقان و دشمنان امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله جهت مقاصد پست و آمال بدشان، بزرگ جلوه داده‌اند و از آن برای تفرقه و ایجاد اختلاف شدید میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و به خصوص میان اهل بیت و میان عموم مسلمانان استفاده‌ی ابزاری کرده‌اند. از دیدگاه آن‌ها گویی اهل بیت در یک طرف و مهاجرین و انصار و سایر امت اسلامی در طرف دیگر می‌باشند.

مسأله این قدر بزرگ و پر اهمیت نبود بلکه آن‌ها آن را بهانه‌ای برای طعن و لعن قرار دادند. کل ماجرا این بوده که هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از بیعت با ابوبکر صدیق رضی الله عنه و به خلافت رسیدن وی، فاطمه، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، نزد ابوبکر رفت و میراثی را که خداوند از فدک به پیامبر صلی الله علیه و آله داده بود، از او خواست.^۱ ابوبکر جواب داد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث، ما تركنا فهو صدقة، إنما يأكل آل محمد من هذا المال يعني مال الله ... وإني والله لا أغير شيئاً من صدقات النبي صلى الله عليه وسلم التي كانت عليها في عهد النبي صلى الله عليه وسلم، ولأعملن فيها بما عمل فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم، وقال: والذي نفسي بيده لقراة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إلي من أن أصل من قرابتي»: «کسی از ما، پیامبران ارث نمی‌برد. آنچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است. آل محمد تنها از این مال؛ یعنی، مال خدا روزی می‌خورند

...

۱ - فدک روستایی در خیبر بوده است. بعضی گفته‌اند: ناحیه‌ای در حجاز است که در آن چشمه‌ها و درختان خرما وجود دارد و خداوند آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله داده بود. (لسان العرب، ۱۰/۴۷۳).

بعد ابوبکر گفت: قسم به خدا من چیزی از صدقات پیامبر را که در دوران ایشان بوده تغییر نمی‌دهم و همانگونه که رسول الله ﷺ درباره‌ی آن‌ها عمل کرده است، عمل می‌کنم. آنگاه گفت: قسم به کسی که جان من در دست اوست، خویشاوندان رسول الله ﷺ نزد من محبوب‌تر از خویشاوندان خودم است».

وقتی ابوبکر صدیق این سخن را به فاطمه گفت: فاطمه بازگشت و تا هنگام وفاتش دیگر سخنی از آن نگفت. حتی در بعضی از روایت‌های شیعه آمده که فاطمه به این پاسخ راضی و قانع شد؛ همچنان‌که ابن میثم شیعی^۱ در شرح نهج البلاغه روایت می‌کند که ابوبکر به فاطمه گفت: «مال پدرت مال توست. رسول خدا ﷺ از فدک روزی شما را می‌داد و باقیمانده را تقسیم می‌کرد و آن را در راه خدا می‌داد. تو نیز، باید همان کار را بکنی. فاطمه به این کار راضی شد و بر آن عهد بست»^۲.

دنبلی نیز، مانند همین را در شرح خود «الدرة النجفیه» آورده است.^۳

اما شیعه خوشحال نیست که فاطمه به راحتی به چنین کاری تن داده باشد، پس صفحات و اوراق بسیاری را سیاه کرده‌اند و کتاب‌های زیادی را در این باب نوشته‌اند که انباشته از طعن و سرزنش اصحاب رسول الله ﷺ و تکفیر و فاسق خواندن و مرتد دانستن و ظالم شمردن آن‌هاست و گفته‌اند که به اهل بیت ظلم کرده‌اند، و حتی

۱ - ابن میثم، کمال الدین علی بن میثم بحرانی، در قرن هفتم هجری متولد شد. او عالمی ربانی و فیلسوف، صاحب شرح‌هایی بر نهج البلاغه بوده است. از محقق طوسی روایت شده که گفته می‌شود: خواجه نصیر الدین طوسی، استاد کمال الدین بن میثم در فقه و حکمت بوده است. او در سال ۶۷۹ درگذشت و در هلتا یکی از روستاهای ماحوذ، به خاک سپرده شد. (الکنی والألقاب ۴۱۹/۱). او می‌گوید:

طلبت فنون العلم أبغی بها العلی فقصر بی عما سموت به القل.

«به دنبال رشته‌های مختلف علمی جهت رسیدن به مدارج بالا رفتم، تنها چیز اندکی به دست آوردم».

تبین لی أن المحاسن کلها فرع وأن المال فیها هو الأصل.

«برایم معلوم شد که محاسن و خوبی‌ها همه‌اش، فرع است و تنها مال و دارایی، اصل است».

او شعرهای نوی دارد که تا به حال کسی آن را نشنیده و هیچ‌یک از شخصیت‌های برجسته، به آن دسترسی نیافته‌اند. (روضات الجنات، ۲۱۸/۷ و ما بعد).

۲ - ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، تهران، ج ۵، ص ۱۰۷.

۳ - ایران، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

ابوبکر تنها به حرف اکتفا نکرده بلکه در عمل نیز، آن قضیه را دنبال کرده است. همچنان که ابن میثم و دنبلی و ابن ابی‌الحدید و شیعی معاصر فیض الاسلام علی نقی، اظهار داشته‌اند که: «ابوبکر درآمد حاصل از فدک را می‌گرفت و به اندازه‌ی نیاز به اهل بیت می‌داد و باقیمانده‌ی آن را تقسیم می‌کرد. همچنان که عمر و عثمان نیز، این کار را انجام دادند و علی نیز، این کار را انجام داد.»^۱

ولی شیعیان چگونه راضی می‌شوند؟ بزرگ آن‌ها؛ یعنی، مجلسی^۲ می‌گوید: از مصیبت‌های بزرگ و بلاهای عظیم این است که ابوبکر و عمر، فدک را از اهل بیت رسالت غصب کردند. این قضیه‌ی هولناک زمانی بود که ابوبکر خلافت را از امیرالمؤمنین غصب کرد و به زور از مهاجرین و انصار بیعت گرفت و امر حکومت را در دست گرفت. در فدک طمع کرد؛ زیرا ترسید اگر فدک در دست اهل بیت بماند، مردم به اموالشان گرایش پیدا کنند و این ظالمین (یعنی، ابوبکر و دوستانش) را رها خواهند کرد. پس خواستند که اهل بیت را مفلس و بی‌چیز کنند تا چیزی برای آن‌ها باقی‌نماند و مردم به آن‌ها گرایش پیدا نکنند و خلافت ناحقشان را باطل نکنند. به همین دلیل این روایت کثیف و دروغین را جعل کرده‌اند که ما، پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است.»^۳

عده‌ای از افراد نیز، پیرو این مسلک هستند اما آن‌ها چه کسانی هستند؟ تمام این‌ها برای این است که کینه‌ها و خشم‌ها را به سبب قضیه‌ای که اصلاً وجود ندارد،

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۴. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۱۰۷. الدرّة

النجفیة، ص ۳۳۲. علی تقی، شرح النهج (فارسی)، تهران، ج ۵، ص ۹۶۰.

۲- کمتر کسی مانند مجلسی می‌تواند در شتم و ناسزا گفتن به اصحاب، گستاخ باشد و او هیچکدام از صحابه را نام نمی‌برد مگر اینکه نام آن‌ها را همراه با لعن و کفر ذکر کند. درباره‌ی قضیه‌ی فدک نوشته که وقتی ابوبکر از فاطمه برای اثبات اینکه فدک حق وی است، طلب شهود کرد، علی به وی گفت: آیا تو شاهد می‌خواهی؟ آیا برای هر چیزی باید شاهد آورد؟ ابوبکر گفت: آری. علی به وی گفت: اگر شاهدان، شهادت بدهند که فاطمه زنا کرده، چکار می‌کنی؟ گفت: مانند سایر مردم حد شرعی را درباره‌اش اجرا می‌کنم - پناه بر خدا - (حق‌الیقین، مجلسی، ص ۱۹۳). بنگرید که با چه جسارت و گستاخی صحبت می‌کند و از توهین به دختر رسول الله نیز خجالت نمی‌کشد؟)

۳- مجلسی، حق‌الیقین (تحت عنوان «مطاعن ابی‌بکر»)، ص ۱۹۱.

بیدار کنند اما انسان‌های احمق این قوم نمی‌دانند خانه‌ای که آن‌ها ساخته‌اند، خانه‌ی عنکبوتی است و در مقابل طوفان حقیقت، چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

روایتی که از روی حسادت و کینه نسبت به ابوبکر - اگر نمی‌دانند - رد کرده‌اند، امام پنجم خودشان آن را از رسول الله ﷺ نقل کرده و در کتاب‌های خودشان موجود می‌باشد. آری در کتاب «الکافی» خودشان، که آن را جزو صحیح‌ترین کتاب‌های خود می‌دانند و درباره‌اش می‌گویند: این کتاب برای شیعه کافی است. کلینی در این کتاب از حماد بن عیسی از قداح از ابوعبیدالله رضی الله عنه روایت کرده است:

پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که راهی را جهت طلب علم پیماید، خداوند آن راه را برایش راهی جهت رسیدن به بهشت قرار می‌دهد، و فضل و برتری عالم بر عابد، مانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است. علما، وارثان انبیاء هستند و دینار یا درهمی از آن‌ها به ارث نمی‌برند بلکه علم را از آن‌ها به ارث می‌برند، پس کسی که علم را برگزیند خوشبخت است.»^۱

روایت دیگر این است که ابوعبدالله، جعفر صادق می‌گوید: «علما وارثان انبیاء هستند و کسی از آن‌ها دینار یا درهمی به ارث نمی‌برد، بلکه تنها احادیث را از آن‌ها به ارث می‌برند.»^۲

پس مجلسی و همراهانش چه می‌گویند؟ اگر این جرم است چرا در شهر خود آن را انجام می‌دهند؟

غیر از این روایت، دو روایت دیگر وجود دارد که شیخ صدوق آن را روایت کرده و این روایت را تأیید می‌کند:

«از ابراهیم بن علی رافعی، از پدرش، از جدش ابورافع روایت شده که گفت: فاطمه دختر رسول الله ﷺ با پسرانش، حسن و حسین نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، این‌ها فرزندان تو هستند. پس چیزی از ارث به این‌ها بده. فرمود: هیبت و شکوه من برای حسن، و شجاعت و بخشش من برای حسین.»^۳

۱ - الأصول من الکافی (کتاب فضل العلم، باب العالم والمتعلم)، ج ۱، ص ۳۴.

۲ - الأصول من الکافی (باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء)، ج ۱، ص ۳۲.

۳ - قمی، الخصال، ص ۷۷.

روایت دوم این است که فاطمه گفت: ای رسول خدا ﷺ، این‌ها فرزندان تو هستند، هدیه‌ای به آنان بده. رسول الله ﷺ فرمود: هدیه‌ی حسن، هیبت و شکوه من و هدیه‌ی حسین، شجاعت و بخشش من است.^۱

مجلسی و بسیاری دیگر خواسته‌اند که اثبات کنند، ابوبکر و همراهانش این امر را نمی‌دانستند و فقط می‌خواستند علی و اهل بیت را مفلس کنند تا مردم به مال و منال آن‌ها روی نیاورند. این قوم و تفکرشان بسیار تعجب آور هستند. آیا آن‌ها گمان می‌کنند که علی و اهل بیت، مانند حکومت‌طلبان و ریاست‌طلبان هستند که به وسیله‌ی مال و رشوه دنبال حکومت و قدرت باشند؟ اگر اینگونه بود آن‌ها مال زیادی داشتند؛ چون کلینی از ابوالحسن - امام دهم شیعیان - روایت می‌کند که دیوارهای هفت گانه وقف فاطمه شده و آن‌ها عبارتند از: ۱- دلال ۲- عوف ۳- حسنی ۴- صافیه ۵- آنچه مادر ابراهیم داشت ۶- مثیب ۷- برقه.^۲

آیا کسی که این دیوارهای هفت‌گانه را دارد، چیزی از مال کم دارد؟

آنان گمان می‌کنند که پیامبر ﷺ اموال دولت را، اموال و ملک خودش دانسته است؟ این چیزی است که عقل حتی در این عصر که عصر غارت و چپاول و عصر بی‌مبالاتی و عدم تمسک به دین است، به این کار راضی نیست. در چنین دوره‌ای می‌بینی که پادشاهان و حکام اگر بر سرزمینی چیره شوند و آن را فتح کنند، آن را ملک خود قرار نمی‌دهند بلکه ملک دولت قرار می‌دهند و در راه مصالح ملت و امور عام و خاص در آن دخل و تصرف می‌کنند. پس آیا رسول الله ﷺ پدر و مادر و جانم فدای ایشان باد - از دیدگاه شیعه خودشان را بر دیگران ترجیح می‌دهد؟ سبحان الله که این دروغ و بهتان‌ی بیش نیست. پیامبر بزرگوار و مهربان و بخشنده، از چنین تهمت‌ی مبرا است.

نکته‌ی دیگری که باقی می‌ماند این است که اگر فدک میراث رسول الله ﷺ است، تنها فاطمه وارث آن نبوده، بلکه دو دختر ابوبکر صدیق و عمر فاروق نیز، وارثان آن بوده‌اند. ابوبکر صدیق و عمر فاروق، از فدک چیزی به ارث دو دخترشان درنیاموردند همان طور که چیزی را به ارث فاطمه درنیاموردند. همچنین عباس، عموی پیامبر ﷺ،

۱- همان.

۲- الفروع من الکافی (کتاب الوصایا)، ج ۷، ص ۴۷ و ۴۸.

که زنده بود و بدون شک از وارثان پیامبر ﷺ بود، ولی با این وجود چیزی از فدک به ارث نبرد.

آیا تصور می‌کنی که معترضان شیعه نمی‌دانند که در مذهب خودشان، زن از زمین و اموال غیر منقول چیزی به ارث نمی‌برد؟

محدثانشان ابواب جداگانه‌ای در این زمینه آورده‌اند. به کتاب کلینی بنگرید که باب مستقلی را به نام «زنان از اموال غیر منقول چیزی به ارث نمی‌برند» با روایات زیادی در ذیل آن آورده است.

از ابو جعفر - امام معصوم چهارم شیعیان - روایت شده که گفت: «زنان از زمین و اموال غیر منقول چیزی به ارث نمی‌برند».^۱

صدوق، ابن بابویه قمی، در کتاب خود، «من لا یحضره الفقیه» از ابو عبدالله جعفر - امام پنجم شیعیان - آورده که گفت: «از جعفر سؤال کردم که زنان در چه چیزهایی ارث می‌برند؟ گفت: زنان در زمین و اموال غیر منقول ارث نمی‌برند».^۲

آنان اتفاق علمایشان مبنی بر اینکه زن در زمین و اموال غیر منقول ارث نمی‌برد^۳، ذکر کرده‌اند. پس وقتی زن در زمین و اموال غیر منقول ارث نمی‌برد، چگونه فاطمه - طبق قول شیعه - خواستار فدک بود؟ بدون شک فدک نیز، جزو اموال غیر منقول است و هیچ اختلافی در آن نیست.

اما اینکه ابوبکر، فاطمه را ناراحت کرده و فاطمه برگشته و تا زمان وفاتش دیگر با ابوبکر سخن نگفت، در جواب باید گفت که فاطمه از گرفتن فدک منصرف شد و با رضایت و دلخوشی تا آخر زندگی‌اش از این موضوع سخن نگفت.

اما راجع به غصب حقوق فاطمه توسط ابوبکر باید گفت که همین مجلسی با وجود تعصب و بددهنی‌اش ناچار می‌شود به این واقعیت اعتراف کند که: وقتی که ابوبکر متوجه شد که فاطمه از او ناراحت است، به او گفت: من فضل و نزدیکی تو را با رسول الله ﷺ انکار نمی‌کنم و جز برای پیروی از امر رسول الله ﷺ تو را از فدک منع نکردم، و خدا را شاهد می‌گیرم که من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «نحن معاشر الأنبياء لا

۱ - الفروع من الکافی (کتاب الموارث)، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲ - همان، (کتاب الفرائض و المیراث)، ج ۴، ص ۳۴۷.

۳ - به کتاب‌های فقهی شیعه مراجعه کنید.

نورث، وما تركنا إلا الكتاب والحكمة والعلم: «ما، جماعت پیامبران از خود چیزی به جای نمی‌گذاریم جز کتاب و حکمت و علم». من این کار را به اتفاق همه‌ی مسلمانان انجام داده‌ام و تنها من نیستم که این کار را می‌کنم. اگر تو مال و دارایی می‌خواهی، هر چقدر از اموال من می‌خواهی بردار، چون تو عزیز پدرت و شجره‌ی طیبه‌ی فرزندان هستی و هیچکس نمی‌تواند فضل تو را انکار کند.^۱

آیا بعد از این می‌توان گفت که ابوبکر او را ناراحت کرده و حَقُّش را غصب کرده و خواسته که او را آزار بدهد و او را مفلس کند تا به اهداف و آرزوهای خود برسد؟

مگر کسانی که قلبشان، قفل و عقلشان بسته و ذهنشان گند و حواسشان مختل باشد! بنایی که آن‌ها می‌خواستند بر پایه‌ی این اصول سست، جهت اجرای مجالس ماتم و لعن و طعن و غصب حقوق اهل بیت و اثبات کینه‌توزی و دشمنی میان خلفای پیامبر ﷺ و اصحابش با اهل بیت، برپا کنند، همان روزی که قصد ساختنش کردند، ویران شده است، و داستانی که می‌خواستند آن را از وهم و خیال بسازند، برپاد رفته و قبل از برپایی در مسیر تند بادی قرار گرفت و پراکنده شد. چنان‌که سید مرتضی ملقب به علم الهدی، از روزی که علی بن ابی‌طالب، همسر فاطمه، خلافت را به دست گرفت، سخن می‌گوید: «وقتی که این جریان به علی بن ابی‌طالب رسید، او در رد فدک سخن گفت و بیان کرد: من از خداوند خجالت می‌کشم کاری را که ابوبکر از آن منع کرده و عمر آن را تأیید کرده، بخوام.»^۲

به همین دلیل، وقتی از ابوجعفر محمد باقر در این باره سؤال شد که «ای ابوجعفر، جانم فدای تو باد! آیا معتقد هستی که ابوبکر و عمر حق شما را خورده و به شما ظلم کرده‌اند؟ گفت: خیر، قسم به کسی که قرآن را نازل کرده تا جهانیان را از عذاب قیامت بترساند، به اندازه‌ی یک دانه خردل به ما ظلم نکرده‌اند. گفتم: آیا آنان را دوست ندارم؟ گفت: آری در دنیا و قیامت آنان را دوست ندارم، و هر گناهی که به خاطر دوست داشتن آن‌ها به تو رسید، به گردن من باشد.»^۳

زید بن علی بن حسین، برادر باقر، نیز، مانند آنچه جدّ اولش، علی بن ابی‌طالب، درباره‌ی فدک می‌گوید، تکرار می‌کند و برادرش، محمد باقر، وقتی که بحتری بن

۱- حق‌الیقین، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۲- مرتضی، الشافی، ص ۲۳۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۴.

۳- ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۸۲.

حسان از او سؤال می‌کند، می‌گوید: «به زید بن علی علیه السلام گفتم که من کاری را که ابوبکر کرده، زشت می‌دانم؛ زیرا او فدک را از فاطمه گرفت. زید گفت: ابوبکر مرد مهربان و بخشنده‌ای بود و ناپسند می‌دانست از اینکه کاری را که رسول الله صلی الله علیه و آله انجام داده، تغییر بدهد. پس فاطمه نزد وی آمد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را به من داده است. ابوبکر گفت: آیا شاهی برای آن داری؟ پس علی علیه السلام را آورد و علی بر آن شهادت داد. سپس ام ایمن آمد و گفت: آیا شما شهادت نمی‌دهید که من بهشتی هستم؟ گفتند: چرا، شهادت می‌دهیم که تو بهشتی هستی. پس ام ایمن گفت: من شهادت می‌دهم که رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه داد. ابوبکر گفت: مرد یا زن دیگری بیاورید که شهادت بدهد تا مستحق آن حق شوید. سپس زید گفت: قسم به خدا اگر این مسأله برای من پیش می‌آمد، مانند ابوبکر قضاوت می‌کردم».^۱

آیا پس از این توضیحات، نیازی به توضیح بیشتر وجود دارد؟

قبل از اینکه بحث را در این باره به پایان برسانیم، می‌خواهیم دو روایت از کلینی را در اینجا بیاوریم:

روایت اول، روایتی است که وی از ابوعبدالله جعفر، روایت کرده که گفت: «انفال مادامی که سواره یا جماعتی که بر آن مصالحه کرده‌اند یا جماعتی که این مال به دستشان داده شده، به آن دسترسی پیدا نکرده باشند و هر زمین خرابه و ویرانه و درون دره‌ها، از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام بعد از وی است که به صلاحدید خود آن را خرج می‌کند».^۲

این روایت به صراحت بیان می‌کند که امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله لایق‌ترین مردم برای تصرف در این امور بوده است.

روایت دوم که می‌خواهیم بیاوریم، باز از اصول کافی روایت شده که ابوالحسن موسی - امام هفتم شیعیان - بر مهدی وارد شد و دید که او چیزهایی را که به ستم گرفته شده‌اند به صاحبانش باز می‌گرداند. گفت: «ای امیرالمؤمنین، چیزهایی که به ستم از ما گرفته شده‌اند، چه می‌شود؟ گفت: چه چیزهایی ای ابوالحسن؟ گفت: فدک. مهدی به او گفت: حدود آن را برایم مشخص کن. گفت: از کوه احد تا عریش مصر و تا

۱ - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۲.

۲ - الأصول من الکافی (کتاب الحجة، باب الفیء و انفال)، ج ۱، ص ۵۳۹.

سیف البحر و دومة الجندل.»^۱؛ یعنی، نصف دنیا. بنگرید به این قوم و دروغ‌هایشان. یکی از روستاهای خیبر کجا و نصف دنیا کجا؟

جای بسی تعجب است کارهای این قوم و دروغ‌های آنان که چگونه یک امر کوچک را بزرگ جلوه می‌دهند و همین سخنان دلیل مبالغه و بیهوده‌گویی‌های این قوم است. بدین صورت این بحث درباره‌ی فدک و فضایل امیر المؤمنین و خلیفه‌ی صادق رسول الله ﷺ و افضل بودن و برحق بودنش برای خلافت و امامت بعد از پیامبر ﷺ و محبتش نسبت به اهل بیت که در پرتو اقوال و افعال اهل بیت و از کتاب‌های خودشان بود، را به پایان می‌بریم. سپس به خلیفه‌ی دوم، عمر فاروق رضی الله عنه، جدا کننده‌ی حق از باطل می‌پردازیم.

دیدگاه اهل بیت درباره‌ی عمر فاروق رضی الله عنه:

عمر بن خطاب رضی الله عنه، قائد اسلام، امیر مؤمنان، قهرمان ملت، سنگ مرکزی آسیای مسلمانان، بانی عظمت و شوکت آن‌ها، فاتح قیصریه، شکست دهنده‌ی کسری، بالابرنده‌ی پرچم الهی، تعالی دهنده‌ی کلام خدا و رساننده‌ی اسلام از قلب جزیره‌ی العرب به نقاط دور دست دنیا، ناشر عدل و اجرا کننده‌ی احکام شریعت برای دور و نزدیک و فقیر و ثروتمند، شجاع و نترس در مقابل سرزنش سرزنش‌کنندگان، نابودکننده‌ی شرک و بدعت و کفر و گمراهی، حامی حق و شریعت، جدا کننده‌ی حق از باطل، عادل میان تمام مردم چه امیر و چه مأمور، مایه‌ی تقویت دین خدا، نابود کننده‌ی طاغوت و کفر و بت‌ها، راهنما، راستگو، امانتدار، مرشد و مصلح، محبوب اهل بیت بود همان طور که محبوب سرور فرزندان آدم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. همان کسی در حالی که بر زمین راه می‌رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرموده است: «دخلت الجنة... ورأيتُ قصرًا بفنائها جارية، فقلت: لمن هذا؟ فقالوا: لعمر بن الخطاب»^۲: «وارد بهشت شدم... و قصری دیدم که در حیات آن یک کنیز بود... گفتم: این مال کیست؟ گفتند: مال عمر بن خطاب است.

پیامبر صلی الله علیه و آله که از روی هوی و هوس صحبت نمی‌کند و تنها از روی وحی سخن

۱ - همان، ص ۵۴۳.

۲ - متفق علیه.

می‌گوید، می‌فرماید: «بینا أنا نائم رأيتني على قلب عليها دلو، فنزعت منها ما شاء الله، ثم أخذها ابن أبي قحافة الصديق، فنزع منها ذنوباً أو ذنوبين وفي نزعه ضعف، والله يغفر له ضعفه، ثم استحالت غرباً؟ فأخذها عمر بن الخطاب فلم أر عبقرياً ينزع نزع عمر حتى ضرب الناس بعطن»^۳ - وفي رواية - «حتى روى الناس وضربوا بعطن»^۴: «در حالی که خواب بودم، دیدم که دلوی بر چاهی گذاشته شده بود، هرچه خدا خواست از آن آب کشیدم. سپس ابن ابی قحافه (ابوبکر صدیق) آن را گرفت و یک دلو یا دو دلو از آن آب کشید و در کشیدنش کمی ضعف وجود داشت و خدا ضعفش را می‌بخشاید. سپس دلو به دلو عظیمی تبدیل شد و عمر بن خطاب آن را گرفت. هیچ قهرمانی ندیده‌ام که همچون عمر از چاه آب بکشد. آن قدر آب از چاه کشید که مردم شترانشان را سیراب کردند و همان جا شتران را فرو خواباندند و اطراف آب برایشان آغل ساختند- و بر اساس روایت دیگری تا اینکه مردم سیراب شدند و برای چهارپایانشان کنار آب آغل ساختند».

پیامبر ﷺ - که از روی هوی و هوس صحبت نمی‌کند و تنها از روی وحی سخن می‌گوید- می‌فرماید: «إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه»: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده است»^۵.

این عمر بن خطاب رضی الله عنه از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. این سه حدیثی که از امام دو عالم و رسول ثقلین - جانم و پدر و مادرم فدایش باد - ذکر کردیم از کتب معتبر اهل سنت بود. البته این برخلاف روش و عادت ما در این کتاب است؛ زیرا قرار بود جز از کتاب‌های خود شیعه، چیزی ذکر نکنیم؛ چون از علی بن ابی طالب رضی الله عنه، امام معصوم و اول شیعه، روایت خواهیم کرد که این حدیث را با اقوال واضح و صریح خود که در کتاب‌های شیعه روایت شده، تأیید می‌کند.

۱- دلو که در آن آب هست.

۲- دلوی بزرگ.

۳- یعنی تا اینکه شترانشان را سیراب کردند و همان جا شتران را فرو خواباندند و اطراف آب برایشان آغل ساختند. (از تعلیقات شیخ آلبانی بر مشکاة المصابیح).

۴- متفق علیه.

۵- به روایت ترمذی.

پس بنگریم که اهل بیت و سرور آن‌ها درباره‌ی این مصلح نیکوکار امت اسلامی، چه می‌گویند.

علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌گوید: فاروق و ولایت وی تصدیق‌کننده‌ی رؤیای سرور فرزندان آدم، پیامبر صلی الله علیه و آله بود که عمر بن خطاب رضی الله عنه را به آن بشارت داد: «یک والی، سرپرستی مردم را به عهده گرفت که به وسیله‌ی وی ثبات و استواری در دین ایجاد شد.»^۱

میثم بحرانی شیعی، شارح نهج البلاغه، و همچنین دنبلی در شرح سخن وی می‌گویند: این والی، عمر بن خطاب بوده و استواری وی کنایه از ثبات و استقامت و پایداری در راه دین است.^۲

ابن ابی‌الحدید معتزلی شیعی در ذیل این خطبه می‌گوید: این والی، عمر بن خطاب بوده و این سخن از سخنان علی است که در زمان خلافت طولانی عمر بن خطاب گفته است و در آن به نزدیکی وی با پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده است. تا جایی که می‌گوید: مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با رأی خود کسی را انتخاب کردند که در حد توانش میانه‌روی کرد و راستی و درستی را ایجاد کرد. سپس بعد از او خلیفه‌ای دیگر سرپرستی مردم را به عهده گرفت. پس دین را بر پای داشت و خودش ثابت قدم و استوار ماند تا اینکه دین استواری و ثبات خود را به دست آورد.^۳

پس به حضرت علی بنگرید که چگونه این اوصاف را به حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه نسبت می‌دهد و آن‌ها را دقیقاً تصدیق‌کننده‌ی رؤیای پیامبر می‌داند، و عمر فاروق را مصداق مژده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌دهد، و بنگرید که چگونه اعتراف می‌کند که دین در زمان خلافت مبارک حضرت عمر فاروق استقرار یافت و اسلام در ایام خلافتش قدرت گرفت. آیا کسی از میان شیعه پیدا می‌شود که به این سخن علی بن ابی‌طالب - امامی که از دیدگاه خود آن‌ها خطا و اشتباه نمی‌کند - تمسک جوید؟

به علاوه، خطبه‌ای که حضرت علی در آن به مدح حضرت عمر پرداخته و او را

۱ - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح تحت عنوان سخنان غریبی که نیاز به تفسیر دارند) بیروت، دارالکتاب، ص ۵۵۷. نهج البلاغه (به تحقیق شیخ محمد عبده)، بیروت، دارالمعرفة، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲ - ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴۶۳. الدرّة النجفیة، ص ۳۹۴.

۳ - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱۹.

مصدق بشارت رسول اکرم ﷺ دانسته، همان خطبه‌ای است که در ایام خلافت خود بیان کرده است، به طوری که ضرورتی برای تقیه‌ی دروغ شیعه وجود نداشت که آن را امامانشان نسبت داده‌اند.

چه بسیار خطبه‌هایی که حضرت علی در نهج البلاغه آورده و بر این مفهوم دلالت می‌کند که عمر فاروق سبب عزت دین و سربلندی اسلام و عظمت مسلمانان و توسعه‌ی سرزمین‌های اسلامی بود و او مردم را به راه روشن و راست هدایت می‌کرد و فتنه‌ها را ریشه کن و کجی‌ها را راست و باطل را نابود و سنت اطاعت از خداوند همراه با ترس را زنده کرد. به پسر عموی پیامبر و پدر نوه‌های وی بنگرید که چگونه در مدح عمر فاروق مبالغه کرده و می‌گوید: «ماشالله به فلانی! او کجی را راست نمود و بیماری را معالجه کرد و سنت را برپا داشت و تباہکاری را پشت سر انداخت و پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت. نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت. طاعت خدا را به جا آورد و از نافرمانی او پرهیز کرد و حقش را ادا نمود و پس از وفاتش مردم راه‌های گوناگون را در پیش گرفتند که هیچ گمراهی نمی‌تواند راه درست را پیدا کند و هدایت یابد و هیچ هدایت کننده‌ای به راه درستش یقین و باور ندارد».^۱

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: در اینجا منظور از فلانی عمر بن خطاب است. من نسخه‌ای را با خط ابوالحسن رضا، گرد آورنده‌ی نهج البلاغه، یافته‌ام که در زیر فلانی، نوشته شده بود: عمر. و از ابوجعفر یحیی بن ابی زید علوی در این باره پرسیدم، به من گفت: او عمر است. به او گفتم: آیا امیر المؤمنین او را ستود؟ گفت: آری.^۲

ابن میثم^۳ و دنبلی و علی نقی در الدرۃ النجفیة^۴ و شرح النهج فارسی^۵، مانند آن را آورده‌اند.

بنگرید که علی ﷺ چگونه در ملأ عام با صدای بلند درباره‌ی عمر فاروق می‌گوید: «او کجی را راست و بیماری‌ها را دوا کرد و به سنت نبوی عمل کرد و فتنه‌ها را نابود کرد و به سمت پروردگارش رفت در حالی که چیزی او را نمی‌آزرد و بهترین ولایت و

۱- نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص ۳۵۰. نهج البلاغه (تحقیق محمد عبده)، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۲.

۳- نگاه کنید به شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۴، ص ۹۶ و ۹۷.

۴- همان، ص ۲۵۷.

۵- همان، ج ۴، ص ۷۱۲.

خلافت را داشت. به طرف خدای متعال شتافت در حالی که دستش به قتل و خونریزی که میان مسلمانان رخ داد، آلوده نشد. او خدا را اطاعت می‌کرد و معصیت نمی‌ورزید و در ادای حق الله، تقوا داشت و در آن کوتاهی و ظلم نمی‌کرد».

عمر همان شخصیتی است که زیبا است درباره‌اش گفته شود: در عصر وی، دین با وجود او استواری یافت. -علی همان رهبر اهل بیت- فاروق را پناهگاه اسلام و مسلمانان و مرجع آن‌ها می‌شمارد. بنگر که چگونه او را با این اوصاف توصیف می‌کند و هنگام جنگ با روم در مشورت با او می‌گوید:

«تو خود به باطن این دشمن آگاهی، مواجهه با آن‌ها مساوی با شکست است. مسلمانان در سرزمین‌های دوردست، قدرتی ندارند و بعد از تو مرجعی نیست که به آن مراجعه کنند. یک نفر مبارز را به همراه ناصحان و مصلحان نزد آن‌ها بفرست. اگر خداوند مسلمانان را پیروز کرد، این همان چیزی است که تو دوست داری و اگر خلاف آن پیش بیاید، تو یاور و پناهگاه مسلمانان باقی می‌مانی».^۱

ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می‌نویسد: «تنکب» مجزوم است؛ زیرا بر «تسر» عطف می‌شود و «کهفة» یعنی غاری که بدان پناه برده می‌شود. «کائفة» هم روایت شده یعنی جهت و سمتی که انسان را حفظ می‌کند. «حفزت الرجل أحفزه» یعنی به شدت او را کشید. «ردأ» یعنی یاور، و «مئابة» یعنی محل امن و پناهگاه ﴿مَثَابَةٌ لِّلَّذِينَ وَآمَنًا﴾ [البقرة: ۱۲۵]. علی علیه السلام پیشنهاد کرده که عمر فاروق شخصاً به جنگ نرود از ترس اینکه مبادا بلایی سرش بیاید و همه‌ی مسلمانان به خاطر از بین رفتن او که به منزله‌ی سر برای بدن مسلمانان است، از بین بروند، بلکه به جای خود فرمانده‌ای بفرستند و خودش در مدینه بماند که اگر خدای ناکرده مسلمانان شکست خوردند، او مرجع و پناهگاه‌شان باشد.^۲

وقتی خواننده این خطبه را می‌خواند، عشق و علاقه‌ای عمیق در خلال کلمات علی و حرص بر شخصیت و حیات و امید و آرزو به بقای حکومت و خلافت عمر را احساس می‌کند تا او ذخیره‌ای برای اسلام و مسلمانان باشد. این بر خلاف پندار انسان‌های کینه‌توز و سرکش است. شایان ذکر است که عمر فاروق خود تصمیم قاطع داشت که

۱ - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، ص ۱۹۳.

۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶۹ و ۳۷۰.

همراه لشکریان اسلام به جنگ با روم برود و علی نیز، این را می‌دانست و با وجود این می‌خواست، تا جایی که می‌تواند مانع وی بشود، چرا که او باعث عزت و سربلندی اسلام و افتخار و عظمت آن بود و تا اینکه هیچ امر بدی، نتواند چهره‌ی اسلام و دولت اسلامی را دگرگون کند. تازه امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌خواست که علی رضی الله عنه را در پایتخت اسلام جایگزین خود کند.^۱ و این فرصتی طلایی برای علی رضی الله عنه بود که اگر به گمان این خیالباف‌ها حقیقت ضایع شده بود، حقیقت را بگیرد. گمانی که کتاب‌های خود را از آن انباشته کرده‌اند و چه بسا به خاطر آن گریه‌ای طولانی همچون گریه‌ی برادران یوسف داشته‌اند. در حقیقت قضیه کاملاً برعکس بود؛ چون علی‌ای که شیعیان از وی حمایت می‌کنند و خود را وکیل مدافع و حامی وی به حساب می‌آورند بلکه به جای او می‌جنگند و کاسه از آش گرم ترند، علی دقیقاً خلاف آنچه که شیعه پنداشته‌اند عمل کرد و در طول مدت خلافت عمر، همراه وی بود و مانند یک نگهبان خود را برای او به خطر می‌انداخت و مصالح و بقا و دوام او را می‌خواست. خیرخواه وی بود و صلاح امت و رستگاری آن‌ها را می‌خواست. به همین دلیل وقتی عمر رضی الله عنه درباره‌ی رفتن شخص خود به جنگ با ایران با علی رضی الله عنه مشورت کرد، علی او را از این کار منع کرد و گفت:

۱- یاری نمودن و خوار کردن این امر به انبوهی و کمی نیست و این دین خداست که آن را پیروز کرده و لشکر خداست که آن را مهیا ساخته و کمک کرده تا به مرتبه‌ای برسند که باید برسند، و جایی که باید آشکار شود آشکار شده است و ما منتظر وعده‌های خداوند هستیم.

۲- جایگاه زمامدار دین و حکمران مملکت، مانند رشته مهره‌ای است که آن را گرد آورده و به هم پیوند می‌زنند، پس اگر رشته بگسلد، مهره‌ها از هم جدا شده، پراکنده می‌گردند، و هرگز همه‌ی آن‌ها گرد نمی‌آیند.

۳- اگر چه امروز عرب اندک است، اما به سبب دین اسلام بسیارند، و به خاطر اجتماع و اتحاد و یکپارچگی شکست ناپذیرند.

پس تو مانند میخ وسط آسیاب باش و آسیاب را با عرب بگردان و آنان را به جنگ بفرست و خود به کارزار مرو؛ زیرا اگر تو از این زمین بیرون روی، عرب از اطراف و نواحی آن، عهد تو را شکسته و فساد و تباہکاری می‌نمایند، تا کار به جایی می‌رسد که حفظ و

۱ - در جای خود به طور مفصل بیان خواهد شد.

نگهبانی سرحدات که در پشت سر گذشته‌ای، برای تو از رفتن به کارزار مهم‌تر می‌گردد.

۴- ایرانی‌ها تو را ببینند، می‌گویند: این پیشوای عرب است که اگر او را از بین ببرید، آسودگی می‌یابید، و این حرص، ایشان را بر تو و طمعشان را در تو سخت‌تر و زیادتر می‌گرداند.

۵- آنچه تو راجع به آمدن ایرانی‌ها به جنگ با مسلمانان یادآوری نمودی، خداوند سبحان از آمدن ایشان بیش از تو کراهت دارد و او به برطرف نمودن آنچه از آن کراهت دارد، تواناتر است.

۶- اما آنچه راجع به تعداد بسیار زیاد ایشان ذکر کردی، پیش از این به خاطر لشکر زیادی جنگ نمی‌کردیم، بلکه به کمک و یاری خداوند متعال می‌جنگیدیم.^۱

آیا بعد از این برای کسی شکی باقی می‌ماند که علی علیه السلام، عمر فاروق رضی الله عنه را مصداق رؤیای رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانست، رؤیایی که از آن خبر داده بود و به مسلمانان مژده داده بود که اسلام در عصر و عهد وی توسعه می‌یابد و به همین دلیل علی رضی الله عنه گفت: «خداوند به ما وعده داده و او وعده‌اش را عملی می‌کند و لشکریانش را یاری می‌دهد... تا آخر کلامش».

علی به این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده که می‌فرماید: «ثم استحالت غرباً فأخذها عمر بن الخطاب، فلم أر عبقرياً ينزع نزع عمر حتى ضرب الناس بعطن»؛ «سپس این دلو به دلو بزرگی تبدیل شد و عمر بن خطاب آن را برداشت، هیچ قهرمانی را ندیده‌ام که همچون عمر آب از چاه بکشد. -آن قدر آب از چاه کشید- تا جایی که مردم کنار آب برای چهارپایان شان، آغل ساختند». رسول الله صلی الله علیه و آله راست گفت.

علاوه بر این، توجه مردم را به این کلام و وعده‌ی الهی جلب می‌کند که در کتابش که باطل در آن راه ندارد، آمده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ

۱ - نهج البلاغه به تحقیق صبحی صالح، ص ۲۰۳، ۲۰۴ تحت عنوان: از سخنان علی - علیه السلام - وقتی که عمر راجع به حضور شخصی خود در جنگ با ایران با علی مشورت کرد.

حَوْفِهِمْ أُمَّتًا ﴿﴾ [النور: ۵۵] «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده‌ی نیکو داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین قرار می‌دهد، همانگونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند».

منظور از بیان این نکته که می‌گوید: ما بر این وعده‌ی الهی هستیم، این است که خداوند به مؤمنان و صالحان قدرتمند در روی زمین وعده داده است، پس ما مؤمن هستیم و تو ای فاروق، امیر مایی؛ و خداوند وعده‌ی خود را درباره‌ی خدمت تو عملی می‌کند و لشکریانش را که زیر پرچم رهبری حکیمانه‌ی تو و توضیحات مرشدانه‌ی تو هستند، یاری می‌دهد. چون دین خداوند باید آشکار و غالب باشد؛ چون تو والی امر آن و تدبیر کننده‌ی مسائل آن هستی و تو شأن و جایگاه مخصوص خود را داری. چون اگر تو بمیری، وضعیت دین و مسلمانان آشفته و اتحاد و جمع مسلمانان متفرق می‌شود و نیروها ضعیف می‌گردند قدرت و شوکت‌شان از بین می‌رود. مردم پراکنده می‌شوند تا جایی که امیدی به اجتماع و اتحاد آنها بعد از آن وجود ندارد.^۱ پس وقتی نظم حکومت از بین برود، واحدهای آن نیز، از هم گسیخته می‌شوند. (دانه‌های تسبیح پراکنده می‌شوند و هیچ‌گاه جمع نمی‌شوند.)

همچنین به این دعای پیامبر ﷺ اشاره دارد که فرمود: «اللَّهُمَّ أَعِزِّ الْإِسْلَامَ بِعَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ»: «خداوندا، اسلام را به واسطه‌ی عمر بن خطاب عزیز و قدرتمند بفرما». مجلسی آن را در بحار الأنوار از محمد باقر روایت کرده است.^۲ دعای پیامبر ﷺ حتماً قبول می‌شود.

سالار اهل بیت خاطر نشان ساخته که عمر فاروق مانند هیچ انسان دیگری نیست. بلکه او محوری است که سنگ آسیاب اسلام و مسلمانان عرب پیرامون وی می‌چرخند. وقتی محور نباشد، سنگ آسیاب نمی‌تواند بچرخد. به همین دلیل پیشنهاد کرده که اگر تو از این سرزمین بیرون بروی عرب از اطراف و نواحی آن، عهد تو را شکسته و فساد و تباہکاری می‌نمایند. چون می‌دانند که عمر فاروق اصل است. اگر اصل از بین

۱ - همچنان که گفته بود بعد از شهادتش درهای فتنه باز شده و تا به حال نیز، بسته نشده، حدیثی در این مفهوم آمده است.

۲- بحار الأنوار (کتاب السماء و العالم)، ج ۴.

برود، اثری از فرع باقی نمی‌ماند؛ چون او محور است و اگر بشکند، سنگ آسیاب نیز، می‌شکند و نمی‌چرخد و چون تو حامی واقعی قوم هستی و حافظ عورت آن‌ها می‌باشی، ما تو را رها نمی‌کنیم که خود را به دست مردن بسپاری، چون ما و اقوام دیگر به تو نیازمندیم.

علی علیه السلام چقدر نیکو و زیبا آنچه در دل داشته گفته است و چقدر زیبا اعتقاد خود را نسبت به عمر فاروق بیان کرده است.

این علی علیه السلام است که معتقد است خداوند حقیقت را بر زبان و قلب عمر رضی الله عنه قرار داده است. او معتقد بود که حضرت عمر بیان‌کننده‌ی احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله است و به همین دلیل با سیره‌ی عملی وی حتی در امور کوچک و پیش پا افتاده هم، اختلاف ندارد. دینوری شیعی^۱ نقل کرده که وقتی علی قدم در کوفه گذاشت به او گفتند: ای امیر المؤمنین، آیا در قصر فرود می‌آیی؟ گفت: «نیازی به قصر ندارم، چون عمر بن خطاب از آن خوشش نمی‌آمد، در میدان عمومی اینجا فرود می‌آیم. سپس وارد مسجد بزرگ شهر شد و آنجا دو رکعت نماز خواند، سپس در میدان عمومی شهر فرود آمد».^۲

هنگامی که درباره‌ی رد فدک سخن گفت، حضرت علی از اینکه کاری خلاف آنچه که حضرت عمر انجام داده، بکند خودداری ورزید. این سید مرتضی است که می‌گوید: وقتی قضیه‌ی فدک به گوش علی رسید، در رد فدک گفت: «من از خداوند شرم دارم کاری را که ابوبکر از آن منع کرده و عمر آن را تأیید کرده، انجام دهم».^۳ در اینجا برای تأیید این سخن سه روایت را از کتاب‌های شیعه ذکر می‌کنیم:

۱- ابوحنیفه دینوری احمد بن داود از اهالی دینور (شهری در نزدیکی همدان) است. او در روایت‌هایش مورد اعتماد بود و چنان‌که ابن ندیم گفته، معروف به صدق و راستگویی بوده است. در سال ۲۸۱ یا ۲۸۲ یا ۲۹۰ درگذشت. بیشتر چیزهایی که روایت کرده از یعقوب بن اسحاق نحوی آورده است. چون او نیز، شیعه بود و از ایرانی‌هایی بود که امامی بودن خود را اعلام کرد. (الذریعة إلى تصانیف الشيعة، تهران، آقا بزرگ تهرانی ۳۳۹/۱).

۲- احمد بن داود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۵۲.

۳- الشافی فی الإمامة، ص ۲۱۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه.

روایت اول از حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که می‌گوید: «من ندیدم که علی در جایی با عمر مخالفت کرده باشد یا موقع رفتن به کوفه، آنچه که عمر انجام داده بود، تغییر دهد.»^۱

روایت دوم این است که اهالی نجران نزد علی آمدند تا از کارهایی که عمر در حق آن‌ها انجام داده بود، شکایت کنند. علی در جواب آن‌ها گفت: «کارهای عمر همه درست است، و من چیزی از آن‌ها را تغییر نمی‌دهم.»^۲

روایت سوم آن است که حضرت علی هنگامی که پا در کوفه گذاشت، گفت: «گره‌ای را که عمر زده، هیچگاه باز نمی‌کنم.»^۳

تمامی این‌ها نشانگر این است که حضرت علی معتقد بود، حضرت عمر کسی است که با توجه به خبر پیامبر صلی الله علیه و آله به وی الهام شده و شخصی است محکم و مصمم که حقیقت در هر جایی همراه وی است.

اما اینکه حضرت عمر بهشتی بوده است، چنان‌که در حدیثی که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کردیم، آمده است، علی بن ابی طالب و پسر عمویش و یکی از رجال معتمد و امیر معتمدان، عبدالله بن عباس رضی الله عنه، به آن شهادت داده‌اند.

ابن ابی‌الحدید، این روایت را آورده که: «هنگام ضربه خوردن عمر از ابولؤلؤ مجوسی ایرانی، دو پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله، عبدالله بن عباس و علی بن ابی‌طالب، بر او وارد شدند. ابن عباس گفت: ما صدای او و عمرای ام کلثوم (دختر علی) را شنیدیم که زن‌های دیگر همراه او بودند و از گریه‌ی آن‌ها خانه به لرزه در آمده بود. عمر گفت: وای بر مادر عمر اگر خدا عمر را نبخشد. گفتم: امیدوارم که جهنم را نبینی جز آن مقداری که خداوند در کتابش آورده است: ﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: ۷۱]. غیر از این نیست که ما می‌دانیم تو امیرالمؤمنین و سید و سالار مسلمانان هستی که مطابق کتاب خدا قضاوت می‌کردی و به صورت مساوی تقسیم می‌کردی. از گفته‌ی من خوشش آمد. پس نشست و گفت: ای ابن عباس! آیا برای من به این امر گواهی می‌دهی؟ ترسیدم و

۱- محب الطبری، ریاض النضرة، ج ۲، ص ۸۵.

۲- بیهقی، ج ۲، ص ۱۳۰. ابن اثیر، الكامل، مصر، ج ۲، ص ۲۰۱. امام بخاری، التاريخ الكبير، هند، ج ۴، ص ۱۴۵. ابن آدم، کتاب الخراج، مصر، ص ۲۳. کتاب الاموال، ص ۹۸. فتوح البلدان، ص ۷۴.

۳- ابن آدم، کتاب الخراج، ص ۲۳. بلاذری، فتوح البلدان، مصر، ص ۷۴.

لرزیدم و علی بر شانه‌های من زد و گفت: شهادت بده. در روایتی دیگر آمده است: چرا می‌ترسی ای امیر مؤمنان؟ قسم به خدا که اسلام تو قوی و امارت تو افتخار بود که زمین را از عدل پر کردی. گفت: آیا تو نیز، اینگونه شهادت می‌دهی، ای ابن عباس؟ راوی گوید: گویی ابن عباس از این شهادت خوشش نیامد و ساکت شد. علی به او گفت: بگو بله و من نیز، با تو هستم. پس ابن عباس گفت: بله، شهادت می‌دهم.^۱

علاوه بر این، حضرت علی معتقد بود که حضرت عمر بهشتی است؛ چرا که از زبان پیامبر ﷺ شنیده بود. به همین دلیل، آرزو می‌کرد که خداوند اعمالی را که حضرت عمر در زندگی انجام داده به وی القا کند. همچنان که سید مرتضی و ابوجعفر طوسی و ابن بابویه و ابن ابی‌الحدید روایت کرده‌اند:

هنگامی که عمر را غسل و کفن کردند، علی وارد شد و گفت: «سلام و درود خدا بر او باد که کسی محبوب‌تر از این شخص کفن شده که در حضور شماس، نیست. در حالی که نامه‌ی عمل خود را به خدا عرضه می‌دارد».^۲

این روایت به طور کامل در کتاب‌های اهل سنت از جمله المستدرک حاکم^۳، التلخیص ذهبی، مسند احمد و طبقات ابن سعد آمده است.^۴ و مانند آن در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است.

اما ابن ابی‌الحدید بیان می‌کند: وقتی به امیر المؤمنین، عمر ضربت زدند، مردم از نماز خواندن منصرف شدند؛ در حالی که او در خونس می‌غلغلتید، دیگر نماز صبح نخواند. گفتند: «ای امیر المؤمنین، نمازت را بخوان. سرش را بلند کرد و گفت: به خدا در اسلام کسی که نمازش ضایع بشود، خوشبخت نیست. پس خواست برخیزد ناگاه خون از جراحش جهید و گفت: دستاری برایم بیاورید. سپس زخمش را با آن بست و نماز خواند و مناجات کرد و سپس به پسرش عبدالله نگریست و گفت: صورتم را بر زمین بگذار، ای پسر عبدالله. عبدالله گفت: جرأت نکردم و فکر کردم که مقداری از

۱- ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۴۶. مانند این، در کتاب الآثار، ص ۲۰۷ و سیره عمر از ابن جوزی، ص ۱۹۳ چاپ مصر آمده است.

۲- علم الهدی، کتاب الشافی، ص ۱۷۱. طوسی، تلخیص الشافی، ایران، ج ۲، ص ۴۲۸. صدوق، معانی الأخبار، ایران، ص ۱۱۷.

۳- همان، ج ۳، ص ۹۳.

۴- احوال عمر، لیدن، ج ۳، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

مغزش روی صورتش ریخته است. بار دیگر گفت: پسر، صورتم را بر زمین بگذار. عبدالله گفت: من این کار را نکردم. بار سوم گفت: صورتم را بر زمین قرار بده. فهمیدم که مقداری از مغزش بود و مانعش شدم که او سرش را بر آن قرار بدهد، پس سرش را بر زمین گذاشتم و به ریشهایش نگاه کردم که مملو از خاک بود و هنگامی که چشمم به گلی که به چشمانش چسبیده بود افتاد، گریستم و گوش‌هایم را جلو بردم، شنیدم که گفت: وای بر مادر عمر، اگر خداوند از عمر نگذرد». در روایتی دیگر آمده که علی آمد و بالای سر او گفت: «کسی محبوب‌تر از این شخص کفن شده، نزد من نیست که نامه‌ی عمل خود را به خدا عرضه می‌دارد».^۱

آیا پس از این، مجالی باقی می‌ماند برای کسی که بگوید علی عمر را بهشتی محسوب نکرده است؟ آیا از میان مردم کسی آرزو می‌کند که عمل و کارنامه‌ی عملش، مانند عمل و کارنامه‌ی وی باشد؟

آیا بیشتر از این وجود دارد؟ چرا که حضرت علی علیه السلام شهادت داده که: «بهترین این امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر بوده‌اند».^۲

حضرت علی درباره‌ی حضرت عمر و حضرت ابوبکر در نامه‌اش می‌گوید: این دو نفر امامان هدایت و بزرگان اسلام و کسانی‌اند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان اقتدا می‌شود و هرکس به آنان اقتدا کند، از گمراهی و انحراف محفوظ می‌ماند».^۳

همچنین از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «إن أبا بكر مني بمنزلة السمع، وإن عمر مني بمنزلة البصر»:^۴ «ابوبکر برای من مثل گوش، و عمر مثل چشم است». شایان ذکر است که این روایتی که حضرت علی از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده، پسرش حسن نیز، آن را از علی روایت کرده است.

تمجید عمر فاروق توسط اهل بیت:

ابن عباس رضی الله عنهما، یکی از برجسته‌ترین افراد اهل بیت نبوت و بزرگ آنان و پسر

۱- ابن ابی الحدید، شرح النهج، ج ۳، ص ۱۴۷.

۲- کتاب الشافی، ج ۲، ص ۴۲۸.

۳- طوسی، تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۴۲۸.

۴- ابن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۳. قمی، معانی الاخبار، ص ۱۱۰. تفسیر الحسن العسکری.

عموی پیامبر ﷺ، حضرت عمر را اینگونه تمجید می‌کند: «خداوند عمر را پیامرزد، او همنشین اسلام و پناهگاه یتیمان بود و نیکی‌ها به او ختم می‌شد و جایگاه ایمان و قلعه‌ی ضعیفان و پناهگاه پاکان بود. در راه خدا صبر ورزید تا دین وی را واضح و آشکار کرد و سرزمین‌ها را فتح کرد و بندگان را امنیت داد».^۱

سایر اهل بیت نیز، در مدح و ثنای وی مبالغه کرده‌اند. همچنان‌که در سخن گفتن از ابوبکر صدیق رضی الله عنه توضیح داده شد که از زین العابدین علی بن حسین بن علی، از پسرش محمد باقر و زید شهید، از جعفر بن باقر ملقب به صادق روایت شده، و اینکه او بر مزار حضرت ابوبکر و حضرت عمر رفته و بر آن دو سلام و درود می‌فرستاد و آنان را دوست می‌داشت. تمام این مطالب، هنگام سخن از ابوبکر بن ابی‌قحافه رضی الله عنه توضیح داده شد.

قبل از اینکه به مطلب دیگری بپردازیم، روایت دیگری را به آنچه گفته‌ایم، اضافه می‌کنیم و آن روایتی است که کلینی در کتاب الروضة من الکافی، آورده است:

جعفر بن محمد-امام ششم شیعیان- تنها به دوستی با ابوبکر و عمر اکتفا نکرده بلکه پیروانش را به دوستی با آنان، نیز امر کرده است. یار و رفیق مشهور وی از نظر شیعه، یعنی ابوبصیر می‌گوید: «نزد ابوعبدالله رضی الله عنه نشسته بودم، که مادر خالد بر ما وارد شد، اجازه گرفت که پیش ابوعبدالله برود. ابوعبدالله گفت: آیا خوشحال می‌شوی که کلام او را بشنوی؟ ابوبصیر گوید: گفتم: آری. ابوعبدالله گفت: پس اجازه‌اش بده که داخل شود. ابوبصیر گفت: ابوعبدالله مرا بر روی بوریا نشانده. وی افزود: سپس مادر خالد وارد شد و سخن گفت. دیدم که زن بلیغ و ناطقی است و درباره‌ی ابوبکر و عمر سؤال کرد. ابوعبدالله گفت: آن‌ها را دوست بدار. ام خالد گفت: هنگام ملاقات با خدا می‌گویم تو مرا به دوستی با آن‌ها امر کرده‌ای؟ ابوعبدالله گفت: چشم.^۲

این همان امام ششم شیعیان است که آنان مذهب خود را به اسم او نامگذاری کرده و شریعت خود را بر اساس شریعت وی گذاشته‌اند، به طوری که خود را جعفری نامیده‌اند. سر مذهبشان، امام جعفر تنها خودش ابوبکر و عمر را دوست ندارد و بس، بلکه پیروانش را به دوستی با آن‌ها امر کرده است. رحمت خداوند بر همگی آن‌ها باد! و رحمت خداوند بر کسانی باد که از امر وی و امر اجدادش درباره‌ی دوستی با ابوبکر و

۱ - مسعودی شیعی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۱. ناسخ التواریخ، ایران، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲ - الروضة من الکافی (تحت عنوان حدیث ابی بصیر مع المرأة)، ایران، ج ۸، ص ۱۰۱.

عمر فاروق و سایر اصحاب (رضوان الله علیهم اجمعین) تبعیت کرده‌اند.

علی ام کلثوم را به همسری عمر فاروق رضی الله عنه در می‌آورد:

بر این اساس، علی بن ابی طالب رضی الله عنه دخترش را که از فاطمه، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، متولد شده بود به عقد عمر فاروق رضی الله عنه در می‌آورد. این هنگامی بود که حضرت عمر درخواست ازدواج با وی را مطرح کرده بود و حضرت علی به درخواست وی رضایت داد؛ زیرا از وی مطمئن بود و به وی اعتماد داشت و به فضایل و مناقب و محاسن و نیک رویی او اعتراف می‌کرد و روابط محکم و مبارک و صمیمانه‌ی خود را با وی اظهار می‌داشت؛ روابطی که قلب حسودان یهودی و دشمنان این امت را می‌سوزاند و آن‌ها را ناامید می‌کند. در واقع تمام مورخان و نسب‌شناسان و محدثان و فقها و بزرگان و ائمه‌ی معصوم شیعه به این ازدواج اعتراف کرده‌اند. ما روایت‌های مخصوص به آن را در کتاب «الشیعة و السنة» آورده‌ایم. برای کامل کردن مبحث، روایات دیگری را اینجا می‌آوریم که در آن کتاب نیآورده‌ایم. مورخ شیعی، احمد بن ابی‌یعقوب، در تاریخ خود تحت عنوان «حوادث سال هفدهم از خلافت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه» می‌آورد:

«در این سال عمر، ام کلثوم، دختر علی و فاطمه، را از علی خواستگاری کرد. علی گفت: او کوچک است. عمر گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: هر نسب و سببی در روز قیامت از بین می‌رود جز سبب و نسب و دامادی من. می‌خواهم داماد رسول الله صلی الله علیه و آله باشم. پس با او ازدواج کرد و ده هزار دینار مهریه به او داد.^۱

همچنین طبری در تاریخ خود «الأمم والملوک»^۲، حافظ ابن کثیر در البدایة و النهایة^۳، ابن اثیر در الکامل^۴ و طبقات ابن سعد^۵ و دیگران که زیادند، آن را آورده‌اند. صاحبان صحاح اربعه‌ی شیعه به این ازدواج اعتراف کرده‌اند و ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی آورده که علی، ام کلثوم، دخترش، را به عقد عمر بن خطاب در آورد.^۱

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲ - مصر قدیم، ج ۵، ص ۱۶.

۳ - همان، ج ۷، ص ۱۳۹.

۴ - بیروت، دارالکتاب، ج ۳، ص ۲۹.

۵ - لیدن، ص ۳۴۰.

همچنین از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت: «از ابو عبدالله علیه السلام - یعنی جعفر صادق - درباره‌ی زنی پرسیدم که شوهرش وفات کرده است که چه وقت عده‌اش تمام می‌شود؟ در خانه‌ی شوهرش بماند یا در جای دیگر؟ گفت: هر جا که بخواهد. آنگاه گفت: وقتی عمر وفات کرد، علی پیش ام کلثوم آمد و دستش را گرفت و او را به خانه‌ی خودش آورد».^۲

روایت دیگری هست که طوسی از جعفر - امام ششم شیعیان - و او از پدرش روایت کرده که او گفت: «ام کلثوم، دختر علی، و پسرش، زید بن عمر بن خطاب، در یک زمان با یکدیگر مردند و کسی نمی‌دانست که کدام یک زودتر از دیگری وفات کرده است، پس هیچکدام از دیگری ارث نبردند، و بر هر دوشان در یک زمان نماز جنازه خوانده شد».^۳

این ازدواج از طرف محدثان و فقهای شیعه از جمله سید مرتضی علم الهدی در کتاب «الشافی»^۴ و در کتاب «تنزیه الأنبياء»^۵ و ابن شهر آشوب^۶ در کتاب «مناقب آل

۱ - نکا: الفروع من الکافی، کتاب النکاح، باب تزویج أم کلثوم، ج ۵ ص ۳۴۶. دو روایت در این باب وجود دارد، و روایت‌های زیادی در کتاب‌های اهل سنت راجع به ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم آمده است. از جمله به کتاب «المستدرک» اثر حاکم، باب «النظر إلى المرأة إذا أراد أن يتزوجها»، ج ۳ ص ۱۳۰ چاپ هند مراجعه کنید. امام بخاری این ازدواج را در صحیح خود در مبحث «الجهاد»، باب «حمل النساء القرب»، و نسائی در سننش، مبحث «الجنائز»، باب «اجتماع جناز الرجال والنساء»، و ابوداود در سننش، مبحث «الجنائز»، باب «إذا حضر الرجال والنساء من يقدم» آورده‌اند.

۲ - الکافی فی الفروع، الطلاق، باب المتوفی عنها زوجها، (۱۱۶/۶-۱۱۵). در همین باب روایت دیگری را آورده است. شیخ الطائفه، طوسی این روایت را در صحیح خود، الاستبصار، ابواب عده، باب «المتوفی عنها زوجها»، (۳/۳۵۳) آورده است. و روایت دومی را از معاویه بن عمار آورده است، و آن را در تهذیب الأحکام، باب «فی عدة النساء»، (۱۶۱/۸) آورده است.

۳ - تهذیب الأحکام (کتاب المیراث، باب میراث غرق شدگان و نابود شدگان)، ج ۹، ص ۲۶۲.

۴ - ص ۱۱۶.

۵ - ایران، ص ۱۴۱.

۶ - رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی، بزرگ شیعه و مروج شریعت و احیاگر آثار مناقب و فضائل و دریای سرشار از تلاطم و استاد بزرگان امامیه و صاحب کتاب المناقب و غیره بود. او امام عصر خود و یگانه روزگار بوده و از دیدگاه شیعه، منزلتی

ابی طالب»^۱ و اربلی در «کشف الغمة في معرفة الأئمة»^۲ و ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغة»^۳ و مقدس اردبیلی در «حديقة الشیعة»^۴ و قاضی نور الله شوشتری که او را شهید ثالث نامیده‌اند در کتاب «مجالس المؤمنین»^۵ ذکر شده است.

مقداد ابن اسود می‌گوید: پیامبر ﷺ دخترش را به عثمان داد و علی دخترش را به عمر داد.^۶

همچنین این ازدواج در کتاب «مصائب النواصب»^۷ آمده است. همچنین سید نعمت الله جزائری در کتاب خود، «الأنوار النعمانية» و ملا باقر مجلسی در کتاب «بحار الأنوار»^۸ و مورخ شیعی، عباس علی‌قلی در تاریخ خود^۹ و محمد جواد شری در کتاب خود، «امیر المؤمنین»^{۱۰} و عباسی قمی در منتهی الآمال^{۱۱} و دیگران در کتاب‌های خود آورده‌اند که تعدادشان به حد تواتر رسیده و جز جاهلان بزرگ و منکران مجادله‌گر، کسی آن را انکار نمی‌کند.

فقه‌های شیعه به این ازدواج بر جایز بودن نکاح هاشمی با غیر هاشمی استدلال کرده‌اند. حلی در شرائع الإسلام می‌گوید: نکاح زن آزاده با برده؛ زن عرب با مرد عجم، و زن هاشمی با غیر هاشمی، جایز است.^{۱۲}

شارح شرائع الإسلام، زین الدین عاملی ملقب به شهید ثانی ذیل این موضوع

همچون خطیب بغدادی از دیدگاه اهل سنت دارد. وی در سال ۵۸۸ در حلب درگذشت. (الکنی والألقاب ۱/۳۲۱).

۱ - بمبئی، ج ۳، ص ۱۶۲.

۲ - ایران قدیم، ص ۱۰.

۳ - ج ۳، ص ۱۲۴.

۴ - تهران، ص ۲۷۷.

۵ - ایران قدیم، ص ۷۶ و ۸۲.

۶ - مجالس المؤمنین، ص ۸۵.

۷ - تهران، ص ۱۷۰.

۸ - باب احوال اولاد و همسران علی، تهران، ص ۶۲۱.

۹ - تاریخ طراز مذهب مظفری (باب حکایت ازدواج ام کلثوم با عمر بن خطاب).

۱۰ - تحت عنوان علی در عهد عمر، بیروت، ص ۲۱۷.

۱۱ - تحت عنوان ذکر اولاد امیر المومنین، ایران قدیم، ج ۱، ص ۱۸۶.

۱۲ - حلی، شرائع الإسلام (در فقه جعفری، کتاب النکاح).

می‌نویسد: «پیامبر ﷺ دخترش را به عثمان و دختر دیگرش، زینب را به ابو العاص بن ربیع داد که هیچکدام از بنی‌هاشم نبودند. همچنین علی دخترش، ام کلثوم، را به عمر داد و عبدالله بن عمرو بن عثمان با فاطمه، دختر حسین، ازدواج کرد و مصعب بن زبیر با خواهر فاطمه دختر حسین که سکینه نام داشت، ازدواج کرد. همگی این‌ها از غیر بنی‌هاشم بوده‌اند.^۱

می‌خواهیم این موضوع را با روایت دیگری از ابن ابی‌الحدید، معتزلی شیعی، خاتمه دهیم. در این روایت آمده است: «عمر بن خطاب پیکری را نزد پادشاه روم فرستاد. ام کلثوم، همسر عمر، چیز خوبی را به چند دینار خرید و آن را در ظرفی قرار داد و به زن پادشاه روم هدیه کرد. وقتی فرستاده‌ی عمر به نزد ام کلثوم بازگشت، دو ظرف پر از جواهر همراهش بود. عمر بر ام کلثوم وارد شد و او جواهر را بر روی سنگی ریخت. عمر گفت: این‌ها را از کجا آورده‌ای؟ جریان را برایش تعریف کرد. عمر آن‌ها را از او گرفت و گفت: این جواهر مال مسلمانان است. ام کلثوم گفت: چطور، این در مقابل هدیه‌ی من بود. گفت: پدرت، علی میان ما قضاوت کند. حضرت علی گفت: به اندازه‌ی قیمت هدیه‌ای که به او دادی، مال تو و بقیه، مال مسلمانان است؛ چون فرستاده‌ی مسلمانان آن را آورده است.^۲

نسب‌شناسان و شرح حال نویسان نیز، به این ازدواج اشاره کرده‌اند؛ مانند بلاذری در «انساب الأشراف»^۳ و ابن حزم در «جمهرة أنساب العرب»^۴ و بغدادی در کتاب «المحبر»^۵ و دینوری در «المعارف»^۶ و دیگران.

احترام عمر فاروق به اهل بیت و احترام آن‌ها به ایشان:

این روابط یک طرفه نبود بلکه هر دو طرف به این روابط توجه می‌کردند. عمر بن خطاب بیشتر از آنچه اهل بیت به وی احترام می‌گذاشتند، به آن‌ها احترام می‌گذاشت.

۱ - مسالک الأفهام (شرح شرایع الاسلام، باب لواحق)، ج ۱.

۲ - شرح نهج البلاغه، بیروت، ۱۳۷۵هـ، ج ۴، ص ۵۷۵.

۳ - مصر، ج ۱، ص ۴۲۸.

۴ - مصر، ص ۳۷ و ۳۸.

۵ - تحت عنوان دامادهای علی، دکن، ص ۵۶ و ۴۳۷.

۶ - تحت عنوان دختران علی، مصر، صفحه ۹۲، و همچنین تحت عنوان اولاد عمر بن خطاب، صفحه

او در حقوق و عطایا، آن‌ها را بر خانواده‌اش مقدم می‌داشت. تمام مورخان گفته‌اند که وقتی عمر بن خطاب مالی را از بیت المال تعیین می‌کرد، بنی‌هاشم را بر همه مقدم می‌داشت؛ چون با پیامبر قرابت داشتند و از اهل بیت بودند.

یعقوبی می‌گوید:

عمر دیوان‌ها را تدوین کرد و در سال بیست عطایا را مقرر نمود و گفت: «اموال زیاد شده است». پیشنهاد تدوین دیوان‌ها به او داده شد. پس عقیل بن ابی‌طالب و مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم بن نوفل بن عبد مناف^۱ را صدا زد و گفت: مردم را با توجه به منزلت و جایگاهشان نام‌نویسی کنید و از بنی‌عبد مناف شروع کنید. پس اولین کسانی را که نوشتند، علی بن ابی‌طالب با پنج هزار، حسن بن علی با سه هزار و حسین بن علی با سه هزار درهم بودند.^۲ و برای خود چهار هزار درهم برداشت.^۳ «اولین مالی که به علی اعطا شد توسط ابوهریره در بحرین بود^۴ که مبلغ آن هفت هزار درهم بود. عمر فاروق گفت: مردم را با توجه به منزلت و جایگاهشان نام‌نویسی کنید و از بنی‌عبد مناف شروع کنید. بعد از آنان ابوبکر و قومش را بیاورید، سپس عمر بن خطاب و قومش را بنویسید. وقتی عمر نگریست، گفت: قسم به خدا من نیز، دوست

۱- همگی فامیل‌های علی و پسر عموهای او بودند.

۲- اهل سنت در کتاب‌های خود می‌گویند که به کسانی که در جنگ بدر بوده‌اند، دو هزار درهم یا سه هزار درهم داده شد به جز حسن و حسین که برای هرکدام از آن‌ها به خاطر قرابت با رسول الله ﷺ پنج هزار درهم مقرر شد. برای عباس عموی پیامبر ﷺ نیز، به دلیل فامیلی با پیامبر ﷺ پنج هزار درهم مقرر شد. (طبقات ابن سعد، ۳/ ۲۱۴-۲۱۳، و کتاب الخراج، ابویوسف، ص ۴۴-۴۳، چاپ مصر و فتوح البلدان، ص ۴۵۵-۴۵۴ و کتاب الأموال، ابوعمید بن سلام). بلاذری و یحیی بن آدم و طرابلسی و سایرین از جعفر بن محمد باقر از محمد باقر از عبدالله بن حسن و از علی بن ابی‌طالب روایت کرده‌اند که عمر چشمه‌ای را برای علی مقرر نمود و چیزهای دیگری را به آن افزود. (فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۰ و کتاب الخراج، ص ۸، چاپ مصر و الإسعاف فی أحكام الأوقاف، اثر طرابلسی، ص ۸ چاپ مصر).

۳- با وجود این از خدا شرم نمی‌کنند و می‌گویند: عمر حقوق اهل بیت را غصب کرده است. این یعقوبی است که سیلی‌های حق را به صورتشان می‌زند. خدا توفیقش داده که به این حقیقت اعتراف کند. آن موقع، حضرت عمر، امیرالمؤمنین بود و حضرت علی از او پایین‌تر بود.

۴- آری، ابوهریره‌ای که شیعه شدیداً نسبت به وی دشمنی می‌ورزند، جز احادیثی که از زبان پیامبر درباره‌ی مناقب و فضایل اصحاب به خصوص ابوبکر صدیق و عمر فاروق شنیده، بیان نکرده است. آری! این ابوهریره است که اموال را آورد و قبل از همه از آن به علی پرداخت کرد.

داشتیم با پیامبر ﷺ چنین قرابتی داشتیم، اما از رسول الله ﷺ شروع کنید سپس به ترتیب از نزدیکان وی شروع کنید و عمر را در جایی بگذارید که خدا گذاشته است»^۱.

ابن ابی‌الحدید گفت: «نه بلکه از رسول الله ﷺ و خانواده‌اش شروع کنید و سپس از نزدیکانش به ترتیب قرابت شروع کنید. پس از بنی‌هاشم سپس بنی‌عبدالمطلب بعد عبد شمس و نوفل و سپس سایر طایفه‌های قریش شروع شد. بعد عمر اموال را بین زنان مدینه تقسیم کرد. پارچه‌ای زیبا باقی مانده بود. عده‌ای که در اطراف وی بودند، گفتند: ای امیر المؤمنین، این پارچه را به دختر رسول الله ﷺ که نزد توست (منظورشان ام کلثوم دختر علی بود) بده. گفت: ای ام سلیط، این پارچه را به ام کلثوم بده»^۲.

ثابت شد که عمر فاروق به اهل بیت احترام می‌گذاشت و احترامی که به آن‌ها می‌گذاشت به دیگران و حتی به خانواده‌ی خودش نمی‌گذاشت.

دختر یزدگرد، شاه ایران، بزرگترین پادشاه آن زمان، وقتی که همراه اسرای ایرانی اسیر شد، همراه اسرا نزد امیر المؤمنین و خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ، عمر فاروق، آورده شدند. مردم به دختر یزدگرد چشم دوختند و همه گمان کردند که عمر این دختر را به فرزند امیر المؤمنین و پسر مبارز و شجاع خودش می‌دهد؛ همان کسی که در زیر پرچم رسول الله ﷺ در غزوه‌های زیادی شرکت داشت. چون تنها او مناسب دختر یزدگرد بود اما عمر او را به خود و پسرش و خانواده‌ی خود اختصاص نداد، بلکه اهل بیت پیامبر ﷺ را ترجیح داد و او را به حسین بن علی بخشید. این دختر همان کسی است که علی بن حسین، تنها بازمانده‌ی کربلا، را به دنیا آورد و نسل وی ادامه یافت.^۳

۱ - تاریخ یعقوبی، بیروت، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲ - ابن ابی‌الحدید، نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۳ - پس کسانی که ادعا می‌کنند از نسل حسین هستند، و عمر فاروق را دشنام می‌دهند و او را ظالم به اهل بیت و مخالف آن‌ها و غاصب خلافت‌شان می‌دانند، آگاه باشند اگر او نبود، آنان اصلاً وجود نداشتند، و اگر حضرت عمر غاصب باشد، چگونه حسین به گرفتن این کنیز از حضرت عمر که در یکی از جنگ‌ها و زیر پرچم عمر و با دستورات و راهنمایی‌های وی اسیر شده، راضی شده است؟ باید اندیشید. آیا کسی هست که فکر کند؟

نسب شناس مشهور شیعی، ابن عنبه، اظهار داشته که اسم این کنیز شهربانو بود و گفته‌اند در جنگ مدائن اسیر شد و عمر بن خطاب او را به حسین داد.^۱

همچنین محدث معروف شیعه در صحیح خود، الکافی فی الاصول، از محمد باقر آورده است: «وقتی دختر یزد گرد بر عمر وارد شد، جوانان مدینه به او نگریستند و هنگام ورود شهربانو مسجد نورانی شد. وقتی عمر به او نگریست صورتش را پوشاند و گفت: وای بر هرمز. عمر گفت: آیا مرا ناسزا گفت؟ امیر المؤمنین، علی به او گفت: نه به تو چیزی نگفت. او را مخیر کن تا مرد مسلمانی را انتخاب کند تا آن مرد به جای فیء خود، او را بردارد. عمر او را مخیر کرد. شهربانو آمد و دستش را روی سر حسین گذاشت. امیر المؤمنین به او گفت: اسمت چی هست؟ گفت جهان شاه. امیر المؤمنین گفت: نه شهربانویه. سپس به حسین گفت: ای ابوعبدالله، این زن بهترین فرد روی زمین را برای تو به دنیا می‌آورد. سپس علی بن حسین از او به دنیا آمد. به علی بن حسین علیه السلام پسر دورگه می‌گفتند. رگی از عرب‌ها و بنی‌هاشم و رگی از عجم و ایرانی. روایت شده که ابواسود وائلی درباره‌ی علی بن حسین گفته است:

وإن غلاماً بین کسری وهاشم لأکرم من نیطت علیه التائم^۲

«پسری میان فارس و هاشمی است که به بالاترین درجه‌ی اکرام می‌رسد».

عمر قبل از آن، به پدرش علی علیه السلام در ازدواج با فاطمه کمک کرده بود. عمر فاروق دادن خمس و غنایم را از اهل بیت نبوت شروع می‌کرد. همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، همین طور عمل می‌کرد و پس از وی نیز، ابوبکر همین طور عمل کرده بود. قبلاً هنگام بحث از ابوبکر به مسأله‌ی فدک اشاره کردیم که ابوبکر درآمد حاصل از فدک را می‌گرفت و به اندازه‌ی کافی به اهل بیت می‌داد و باقیمانده را میان مسلمانان تقسیم می‌کرد. عمر نیز، اینگونه رفتار می‌کرد. عثمان و علی نیز، به روش آن‌ها عمل کردند.^۳

درباره‌ی اکرام و احترام عمر فاروق رضی الله عنه نسبت به اهل بیت همین بس که ابن ابی‌الحدید از یحیی بن سعید نقل می‌کند که گوید: «عمر به حسین بن علی امر کرد

۱ - عمدة الطالب فی انساب ابی طالب (تحت عنوان اولاد حسین)، ص ۱۹۲.

۲ - الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۶۷. ناسخ التواریخ، ج ۱۰، ص ۳ و ۴.

۳ - ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۰۷. الدرّة النجفیة، ص ۳۳۲. ابن ابی‌الحدید.

که برای کاری نزد وی بیاید. حسین علیه السلام، عبدالله بن عمر را دید و او از حسین پرسید: کجا می‌روی؟ عبدالله بن عمر گفت: نزد امیرالمؤمنین می‌روم. عبدالله گفت: ایشان مشغول‌اند. حسین بازگشت و فردا عمر او را دید و گفت: چه چیزی تو را از آمدن نزد من منع کرد؟ گفت: من داشتم نزد تو می‌آمدم که پسر عبدالله اجازه نداد و من بازگشتم. عمر گفت: تو نزد من مانند او هستی. آیا موهای سرتان با هم فرق دارد؟^۱

حضرت عمر درباره‌ی همه‌ی بنی‌هاشم این چنین احترام می‌گذاشت. علی بن حسین از پدرش، حسین بن علی نقل کرده که گوید: عمر بن خطاب گفت: عیادت بنی‌هاشم، سنت و دیدار با آن‌ها نافله است.^۲

طوسی و صدوق نقل کرده‌اند که عمر هرگز به سخن کسی که به علی عیب و ایراد وارد می‌کرد و از او بدگویی می‌کرد، گوش نمی‌داد و آن را تحمل نمی‌کرد. دفعه‌ای کسی در حضور عمر از علی بدگویی کرد. عمر گفت: آیا صاحب این قبر را می‌شناسی؟ علی را جز به نیکی یاد مکن؛ چون اگر او را بیازاری، صاحب این قبر را آزرده‌ای.^۳

عشق و علاقه‌ی اهل بیت به حضرت عمر و بیعت آن‌ها با وی:

اهل بیت نبوت عشق و علاقه و احترامی دو طرفه با حضرت عمر رضی الله عنه داشتند و به کسانی که درباره‌ی عمر فاروق صحبت می‌کردند یا عیب و ایرادی به ایشان وارد می‌کردند یا به نحوی از او بدگویی می‌کردند، گوش نمی‌دادند، بلکه از کسانی که چنین می‌کردند، دوری جسته و او را سرزنش می‌کردند. به امید خدا این موضوع به طور مفصل خواهد آمد.

بالتر از آن در مقابل احترام و ارزش نهادن حضرت عمر به اهل بیت، آنان نیز در مقابل به او احترام و ارج می‌نهادند تا جایی که یکی از ثمره‌های نبوت را به او بخشیده‌اند و ام کلثوم بنت فاطمه را به عقدش در آورده‌اند. از او اطاعت می‌کردند و وفادار و گوش به فرمان و خیرخواهش بودند و به بهترین امر با او مشورت می‌کردند و او آن‌ها را به وزیری گرفته و آن‌ها او را به وزیری می‌گرفتند و آن‌ها را جانشین خود کرده و آنان این را قبول می‌کردند، و در زیر پرچم وی می‌جنگیدند و در خیرخواهی به

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲- طوسی، الأمالی، نجف، ج ۲، ص ۳۴۵.

۳- طوسی، الأمالی، ج ۲، ص ۴۶. صدوق، الأمالی، ص ۳۲۴. ابن شهر آشوب، مناقب، هند، ج ۲، ص ۱۵۴.

او و خواسته‌هایش مطابق قرآن و سنت کوتاهی نمی‌کردند و تمام چیزهای ارزشمند و گرانبهای خود را فدای او می‌کردند.

علی بن ابی‌طالب در نامه‌ای که پس از قتل محمد بن ابی‌بکر، کارگزار خود در مصر، به اصحابش نوشت، به این مطلب اعتراف می‌کند. پس از بیان حوادث اتفاق افتاده بعد از پیامبر ﷺ، می‌گوید: «ابوبکر متولی امور شد ... هنگامی که درگذشت عمر جانشین او شد و ما مطیع و گوش به فرمان او و خیرخواه او بودیم»^۱ - سپس طبق عادت خود در

۱- این برخلاف تصور تمام منکران و تصور س- خ است که به دروغ پناه برده و در کتابش علیه ما رد می‌نویسد - در ردی که می‌نویسد، آنچه ما گفته‌ایم، اثبات می‌کند و به آن اعتراف می‌کند - او گمان می‌کند که ما را تکذیب نموده، اما حقایقی ثابت و قطعی که نمی‌توان از آن گریخت، را تکذیب می‌نماید. پس از ذکر فضایل ابوبکر و عمر که آوردیم، می‌گوید: اگر من پای منبر علی حاضر بودم هنگامی که گریه کرد و این خطبه‌ی مفصل را در ثنا و تمجید ابوبکر و عمر خواند، به او می‌گفتم: ای علی تنها تو ما را گستاخ کردی که با ابوبکر و عمر مخالفت نموده و ما را وادار کردی از آنان عیب و ایراد گیریم؛ چون تو و اهل بیت رسول الله ﷺ از بیعت کردن با ابوبکر خودداری کردید و عمر را مجبور کردید که چوب بیاورد و خانه‌ی شما را با کسانی که در آن هستند، بسوزاند. در حالی که دختر رسول الله ﷺ در آن بود. به او گفته شد که دختر رسول الله ﷺ در آن است. او می‌گوید: و اگر ... تا اینکه به زور تو را بیرون کرد. تو بعد از شش ماه و بعد از مرگ همسرت بیعت کردی، همسری که شبانه وی را دفن کردی؟! این به خاطر رفتار آنان نسبت به تو و فاطمه بود.

پس ای علی، وقتی می‌دانستی که جایگاه آن دو نزد رسول الله ﷺ اینگونه است، چرا تو و اصحاب و همسرت این کار را انجام دادید و ما را وادار کردید که کار آن‌ها را به خاطر ارتکاب آن کار نقد کنیم؟ سپس - ای علی - به این هم اکتفا نکردی تا خطاب به معاویه بن ابی‌سفیان که از تو به خاطر این اتفاق عیب و ایراد گرفت و اظهار داشت که ابوبکر و عمر تو را همچون شتر پیاده، بیرون کردند و تو با افتخار گفتی:

وأوجب لي رسول الله فيكم ولايته غداة غدیر خم

«رسول الله ﷺ ولایت مرا در صبح غدیر خم درباره‌ی شما واجب کرده است.»

پس چگونه ادعا می‌کنی ای علی که رسول الله ﷺ فقط رأی آن‌ها را رأی دانسته و فقط محبت و دوستی آن‌ها را محبت و دوستی دانسته است در حالی که ما، در تاریخ، مسائل زیادی را می‌بینیم که عمر نظری داشته و رسول الله ﷺ با او مخالفت کرده است. عمر بعد از جنگ بدر معتقد بود که رسول الله ﷺ عمویش عباس را جلوتر از همه گردن بزند و تو نیز، برادرت عقیل را

جلوتر از همه گردن بزنی ولی رسول الله ﷺ مخالفت کرد و در مقابل دیه آن‌ها را رها کرد. همچنین عمر در روز فتح مکه معتقد بود که رسول الله ﷺ او را به زدن گردن ابوسفیان امر کند اما رسول الله ﷺ امتناع کرد و او را آزاد گذاشت و خانه‌اش را پناهگاه قرار داد.

بالآخره پیامبر ﷺ هنگام مرگش گفت: قلم و کاغذی برایم بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر با او مخالفت کرد و گفت: کتاب خدا را داریم که در آن هر چیزی یافت می‌شود و برای ما کافی است. پیامبر ﷺ از این برخورد ناراحت شد و عمر را بیرون کرد و گفت: برخیزید و همه برخاستند. امثال این مخالفت‌ها زیادند. پس چرا حقیقت را نمی‌گویید ای علی؟

ای علی، فرض کن که می‌دانی، عمر در زمان حیات پیامبر ﷺ از امر رسول الله ﷺ تجاوز نکرده، اما چگونه مطمئن هستی که بعد از وفات وی از امرش سرپیچی نمی‌کند؟ آیا رسول خدا ﷺ این را به تو خبر داده است؟ وقتی درباره‌ی قضیه‌ی خالد بن ولید میان ابوبکر و عمر اختلاف افتاد، رسول الله ﷺ با کدام یک موافق بود؟ بدون شک علی خواهد گفت: لعن و نفرین خداوند بر دروغگو. (کتاب الشیعة والسنة فی المیزان، اثر صاحب قناع س - خ، ص ۸۸، ۸۹، ۹۰، چاپ بیروت).

آری، من هم می‌گویم: نفرین خدا بر دروغگویان خواه صاحب لقب س - خ باشد و خواه صافی باشد. علی او را تکذیب می‌کند و می‌گوید: ای گدای دروغگوی جسور که بر تختی نشستهای، به نظرم تو جز نوادگان ابن ملجم کسی نیستی، که عمر را دشنام می‌دهی و شوهر دختر من و فاطمه؛ دختر پیامبر ﷺ، را ناسزا می‌گویی و چیزی را که نگفته‌ام و نکرده‌ام به من نسبت می‌دهی، و فاروق و مرا تکذیب می‌کنی سپس ادعای دوستی و ولایت مرا می‌نمائی و می‌گویی که من تو را گستاخ کرده‌ام که به جان ابوبکر و عمر بیفتی. تو جز نوادگان ابن سبأ کسی نیستی، همان کسی که از ترس رفتار و کردار و سخنانش که دقیقاً مثل سخنان و آرای توست، وجودش را انکار می‌کنی تا رسوا نشوی و مردم از باطن و درون کثیفت آگاه نشوند. تو می‌دانی که من همان کسی هستم که ابن سبأ را چون می‌خواست در دین فتنه و فساد به پا کند و مسلمانان را آشفته و سرگردان نماید، کشتم و سوزاندم. پیشینیان و قوم تو این را گفته‌اند، اینک تو در قرن چهاردهم می‌آیی و او را انکار می‌کنی در حالی که همگی آن‌ها قبل از تو به وجود و اعمال کثیفش اعتراف کرده‌اند. لعنت خدا بر دروغگویان و منکران!

﴿لَا يَجُوبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّ مِنْ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴۸].

چه کسی دروغگو است؟ تو یا صاحبت؟

پناه بر خدا اگر بد سرشتی و بد زبانی تو به بزرگ اهل بیت رسیده باشد و چه بسیار خطبه‌های علی که تو انکارش می‌کنی و چه بسیار عبارتهایی که تو علم به آن را انکار می‌کنی. ما این خطبه‌ی علی را از کتاب‌های خودت و قومت آورده‌ایم؛ کتاب‌هایی که خودتان جمع کرده‌اید و بر آن تعلیق زده و چاپ کرده و آن را به دنیا عرضه کرده‌اید. به همین خاطر این کتاب «الغارات» و سایر کتاب‌هایش، منبع مهم و مستند شیعه شده است. از کتاب‌های معروف شیعه بسیار کم یافت

می‌شود که هنگام روایت کردن، مطلبی را با واسطه یا بی‌واسطه از آن ذکر نکرده باشند. (مقدمه الغارات، اثر ثقفی ص ع).

این بدین معناست که این کتاب از مهم‌ترین مراجع شیعه محسوب می‌شود. پس به فضل و لطف خدا و برخلاف انتظار مخالفان اثبات کردیم که حضرت علی با حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما بیعت کرده و به این بیعت وفادار مانده و خود به آن اعتراف کرده، و این پس از وفات حضرت ابوبکر و حضرت عمر می‌باشد پس انسان‌های با انصاف چه می‌گویند؟ آیا نمی‌گویند لعنت خدا بر دروغگویان باد؟

عبدالله بن سبأ

انکار کردن عبدالله بن سبأ یهودی، دقیقاً مثل انکار یک حقیقت روشن همچون انکار وجود خورشید در وسط روز است. از میان متقدمان کسی یافت نشده که وجود او را انکار کرده باشد. نمی‌دانم که کدام یک به حقایق، علم بیشتری دارند: متقدمان یا متأخران؟ متأخرانی که از ترس، مؤسس و پدر خود را مخفی می‌کنند. ما این قوم را به مبارزه دعوت می‌کنیم تا اثبات کنند یکی از متقدمان خودشان نه ما، وجود عبدالله بن سبأ را انکار کرده و او را وهمی و خیالی دانسته باشد؟ به خصوص این دوست ما که مایل است بر ما رد بنویسد. ای کاش می‌توانست رد بنویسد. هنگامی که شنیدم، کسی از آن‌ها پیدا شده و بر ما رد نوشته، بسیار خوشحال شدم و می‌خواستم بدانم که چرا بر من رد نوشته است؟ اگر راست بگوید من به اشتباه و خطا و قصور خودم اعتراف می‌کنم اما آرزو کردم که آنچه علیه ما نوشته از کتاب‌های غیر صحیح خودشان یا منابع غیرمعتبر یا عبارات منسوب و غیر صحیح یا برداشت‌های غلط نباشد. من خود را از اشتباه و خطا بری نمی‌دانم. و حتی خود علی بن ابی‌طالب به امکان صدور خطا و اشتباه از خودش اعتراف می‌کند و می‌گوید: از سخن حق و مشورت عادلانه خودداری نکنید چرا که من از اشتباه معصوم نیستم. (الکافی فی الأصول به نقل از أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۱۳۶). اگر احتمال خطا با خلافت و امامت منافات داشته باشد، حُب خطا برای امامان شما صورت گرفته است؛ چون خود ائمه در مقدس‌ترین و معتبرترین کتاب از نظر شما به این امر اعتراف کرده‌اند. پس در این صورت چه می‌گوید؟.

خداوند جهانیان را سپاس می‌گویم که تمامی این بیهوده‌گویی‌ها و دشنام‌ها و ناسزاها و بدگویی‌ها، جز اطمینان و دلگرمی و اعتماد چیزی به من نیفزود؛ چون خداوند، خود، مرا در این کار موفق گردانیده تا از اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یاران وی دفاع کنم و در حقیقت امور مخفی و پنهان این قوم را آشکار کنم و از کتاب‌های خودشان آورده‌ام تا نتوانند آن را انکار و یا تکذیب کنند؛ چون با انکار آن، کتاب‌ها و محدثان و فقهاء و امامان خود را انکار کرده‌اند.

شایان ذکر است که ما، در کتاب «الشیعة و السنة» خودمان نه به نقل از ابن حجر عسقلانی و نه از ذهبی و ابن حبان و ابن ماکولا و بخاری و... سخن نگفته‌ایم که عبدالله بن سبأ یهودی بوده است، بلکه از کشی، امام خودشان در علم رجال و نوبختی در فرق و مورخ شیعی در الروضة الصفا این را ذکر کرده‌ایم. هریک از این کتاب‌های سه گانه، بارها چاپ شده و شیعه، بارها در

تحقیقات خود از آن استفاده کرده‌اند. سپس چگونه می‌تواند که همه‌ی عقلا را نادان و گیج و همه‌ی علما را احمق بداند و بگوید: این ابن سبأ کیست؟ و این قدرت عجیب را از کجا آورده است؟ که گاهی او را در مصر و گاهی در عراق و گاهی در بصره و گاهی در کوفه می‌بینیم و او را در هر حادثه‌ای حاضر و مطلع می‌یابیم و این قدرت را از کجا آورده که هر جا بخواهد می‌رود، و چرا مؤرخان اولیه در آوردن نام وی اهمال کرده‌اند و چرا عثمان هنگام شکایت ابوذر و عمار و عبدالرحمن، از او شکایت نکرد در حالی که آن‌ها اصحاب رسول الله ﷺ بودند و چرا کاری را که با آن‌ها کرد با این یهودی نکرد؟ و چرا در احادیث و شکایات او نامی از او برده نمی‌شود؟

«این یهودی، پسر یک سیاه پوست عرب اسیر که سخنان متناقض را جمع‌آوری کرده و کسی که فقط در تصور کسانی وجود دارد که برای عثمان بن عفان عذر می‌آورند، چیز عجیبی است و عجیب‌تر آنکه اصرار بر وجود خارجی او همراه با ذکر دلایل دروغین دارند.» (کتاب الشیعة والسنة فی المیزان ص ۳۱، ۳۲ چاپ بیروت).

از چه کسی می‌پرسی ای کسی که فقط خود را عاقل می‌دانی؟ از ما می‌پرسی یا از کسی و نوبختی خود؟

ای کسانی که حقیقت را به خواری تباه کردید و باطل را به خوبی یاری کردید و ای دروغگویان و کسانی که بر دروغ گفتن اصرار می‌ورزید! آیا گمان می‌کنید که با بیان کلمات دلربا و لطیف می‌توانید دیگران را فریب و حقایق را مخفی و کاشفان آن‌ها را بهت زده کنید. پس به این سخنان نگاهی بیندازید که چقدر گرایش به باطل و دروغ دارند؟ چقدر عقل را به مسخره گرفته‌اند و دائماً سعی می‌کنند دیگران را گمراه و منحرف کنند تا انسان فریب خورده یا فرد نادان یا کسی که از اصل ماجرا و قضیه خبر ندارد، آن را بخواند و فریب بخورد. چه بسیارند این بیچارگان که به وسیله‌ی چیزهایی شکست خورده‌اند که هیچ اصل و اساس و برگ و دانه‌ای ندارد. اما چه کسی می‌تواند که شیعیان را از زور حق و قدرت آگاهان به اصل ماجرا نجات دهد؟ سپس در جایی دیگر می‌گوید:

ما شیعیان، تاریخ را درباره‌ی قضیه‌ی ابن سبأ غربال کردیم، دیدیم که این شخصیت در قرن چهارم هجری ساخته شده است. (خلاصه‌ای از آنچه که گفته است، ص ۸۳، ۸۴).

می‌گوئیم: چگونه تاریخ را غربال کردید و حقایق را وارونه جلوه دادید و چشمانت بسته که به ندرت حقیقت و راستی را می‌بینی؟ و قلبت قفل شده و بر آن مهر غفلت زده شده است؟ اگر اینگونه نبود، من چنین سخنی را بیان نمی‌کردم و چنین چیزی را نمی‌نوشتیم و تو می‌دانی که کسی از قبل از قرن چهاردهم هجری نیست که کمکت کند. اگر راست می‌گوئید، برهان خود را بیاورید.

تو در این گفته فقط از کسانی مثل خودت تقلید می‌کنی. آنان قلب‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و چشم‌هایی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. و این همان تقلیدی است که تقلید کورکورانه نام دارد و ما آن را در اصول و فروع رد می‌کنیم و همانند تقلید یهودیان

و مسیحیانی است که بدون تحقیق از راهبان تبعیت می‌کنند، آن را مذمت کرده است. خداوند از آن به عبادت و تعبد تعبیر کرده است. آن‌ها را عبادت نمی‌کردند بلکه امور حلال را برای آن‌ها حرام و حرام را حلال می‌کردند و بدون مجوز شرعی به آنچه به آن امر شده‌اند، عمل می‌کردند و از روی تقلید آن‌ها را عبادت می‌کردند در حالی که خودشان نمی‌دانستند. (ص ۴۹، ۵۰).

پس به این تناقض و تعارض بنگرید که همگی از لوازم دروغ و بهتان است که گاهی چیزی را انکار می‌کند، سپس خودشان آن را می‌آورند.

لا تنه عن خلق وتأتي مثله عار عليك إذا فعلت عظيم

«مردم را از کاری نهی مکن که خودت همان کار را انجام می‌دهی. اگر این کار را بکنی، گناه بس عظیمی مرتکب شده‌ای.»

آن‌ها این قول اهل سنت را انکار می‌کنند که قائل به عدم تحریف قرآن هستند و می‌گویند: این اعتقاد را به تقلید از گردآورندگان قرآن؛ یعنی، صدیق و فاروق و عثمان ذی النورین به دست آورده‌اند. شما نیز، از سید حیدر و محمد جواد مغنیه و وردی و شیبی و طه حسین و بعضی از مستشرقان تقلید می‌کنید در حالی که همه‌ی این‌ها فرزندان این قرن هستند. و به هیچ دلیل و برهانی جهت انکار آن استناد نکرده‌اند. اگر استناد می‌کردند، مجبور نمی‌شدی، بگویی: این شخصیت در قرن چهارم هجری ساخته شده است. چون کلمه‌ی قرن چهارم تو را به دروغ می‌اندازد و اندیشه و سخت را ابلهانه می‌کند اگر اندکی تفکر کنی، در می‌یابی منبعی که ما حکایات و داستان‌های عبدالله بن سبأ یهودی را از آن ذکر کرده‌ایم، همان منبع مورد اعتماد و مشهور شیعه است که یک قرن قبل از وی یعنی، قرن سوم هجری به وجود آمده، و آن کتاب فرق الشیعة نوبختی، اثر ابومحمد حسن بن موسی نوبختی- از علمای قرن سوم هجری - است که در زیر آن با خط مشکی - مانند سیاهی دل منکران و زورگویان - نوشته شده است.

نمی‌دانم که استاد اسد حیدر چگونه توانسته برای انکار شخصیت عبدالله بن سبأ به دلایل غیر کلامی و اقوال بی‌فایده که مبنی بر وهم و خیال است، مانند وهم و خیال وردی و شیبی و مغنیه و طه حسین و دیگران، استناد کند. می‌گوید: بسیار کم اتفاق می‌افتد که کتابی در مورد تاریخ اسلام (یا به تعبیر صحیح‌تر تاریخ شیعه) چاپ شود و عبدالله بن سبأ در آن جایگاهی نداشته باشد. (و این چیزی است که خواب‌هایشان را پریشان کرده و باعث شده وجودش را انکار کنند). - تا آنجا که می‌گوید:- اکنون وقت آن رسیده که نگاهی به عقب بیندازیم تا حقیقت پیدایش این اسطوره را دریابیم. ای استاد! چرا هیچ‌یک از متقدمین آن را کشف نکرده‌اند یا تو و همعصرانت را رها کرده‌اند تا خسته شوید؟ به هر حال متوجه عوامل این امور باطل می‌شویم که سال‌هاست بر آن مهر خاموشی زده‌اند. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة، ج ۶ ص ۴۵۶، چاپ بیروت).

ما نگاه می‌کنیم که چگونه و چطور آن را کشف کرده‌اند، اما او می‌خواهد این مسأله را بیشتر از آنچه هست، ساده جلوه دهد و می‌گوید: اشتباه می‌کند کسی که بگوید: قضیه‌ی ابن سبأ اموری است که در این عصر ناگزیر از بحث درباره‌ی آن هستیم؛ زیرا زمانه تغییر کرده و این امر از امور

مدفون شده است و درست نیست که این دفن شده‌ها را بیرون بیاوریم و در کتاب‌های مهم چاپ کنیم. ما می‌گوییم: این قضیه همان طور که خیال اندیشان می‌گویند، از جمله امور نابود شده و فراموش شده نیست. بلکه در هر زمان شاخه‌ای جدید از آن می‌روید و رشد می‌کند و از جمله منابعی می‌شود که شیعیان در عصر حاضر به آن استناد می‌کنند و ابزاری برای طعن و سرزنش علیه شیعه می‌شود. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص ۴۵۷).

آری! این مسأله همان طور که خیال اندیشان می‌گویند از مسائل فراموش شده نیست بلکه شاخه‌ی جدیدی است که هنگام بحث درباره‌ی تاریخ تشیع و اصول اعتقادی آن‌ها و بنیان‌هایی که مذهبشان بر آن استوار است، آشکار می‌شود. چون این حقیقت ثابتی است که گذشت ایام تغییری در آن ایجاد نمی‌کند هرچه دروغ‌ها زیاد و صدای انکارهای بدون دلیل بلند شوند و هر چقدر زمان بگذرد؛ چون این امر وسیله‌ای است برای کشف اصول و اساس شیعه و مؤسسان و بنیان آن و کسانی که تورهایشان را جهت شکار امت اسلامی گسترانده‌اند.

سپس بعد از سیاه کردن شش صفحه می‌گوید:

مسأله‌ی ابن سبأ در دل بسیاری از مستشرقان و دیگران جا باز کرد. پس با توجه خاصی به آن پرداختند و سخنان زیبا و دلنشینی درباره‌ی وی گفتند و آن قدر آن را تکرار کردند که مؤمن در صحت آن شک می‌کند. گویی که این امر از حقایقی است که قابل شک نیست. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص ۴۶۳).

آری، این قضیه از حقایقی است که قابل شک نیست، ولی او می‌خواهد بنایش را بر شن و ماسه بنا کند و معلوم است که چنین بنایی پابرجا نمی‌ماند. پس از سخنان طولانی می‌گوید: چه بسا تصور شود که این قضیه نظر به مشهور بودن و انتشارش، منبع معتبر و قابل اعتمادی در تعدادی از کتاب‌های تاریخ و ادبیات داشته باشد، ولی این طور نیست و هیچ منبعی ندارد که بتوان بدان استناد نمود؛ همان طور که به امید خدا این مسأله را بیان خواهیم کرد. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص ۴۶۴).

کاری از دستمان بر نمی‌آید جز اینکه بگوییم ای استاد، تمام این‌ها را رها کن و حقیقت را بیان کن. سپس به هوا می‌رود و در فضا پرواز می‌کند تا اینکه چهار صفحه‌ی دیگر را تباه می‌کند و می‌نویسد: ما خود را ملزم به بیان منبع این داستان می‌دانیم و بر منابعی که نویسندگان از آن استفاده کرده‌اند، آگاه هستیم؛ چون بعضی از نویسندگان می‌خواهند در صحت این داستان شک کنند، اما آن‌ها نمی‌توانند به صراحت بگویند چون گمان می‌کنند که روایات متعدد و متواتر از مؤرخان معتمد در این باره وجود دارند. این امری است که باعث مطرح نشدن آن می‌شود و مبالغه‌های آن را نفی می‌کند. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص ۴۶۸).

سپس بعد از یک مقدمه، صفحه‌ی کاملی را می‌آورد (عمداً این صفحات و این ارقام را بیان کردیم تا روان این گوینده شناخته شود. روانشناسان می‌گویند: انسان ضعیف و دروغگو نمی‌تواند ابتدا به سراغ مقصود و هدف برود؛ چون او از ضعف و دروغی که می‌کوشد پنهانش کند، آگاه است. از

این رو برای کتمان آن به راست و چپ می‌پیچد تا اولاً به خودش اطمینان دهد که می‌تواند با این پیچیدن و دور دادن، این ضعف را دور کند، اما انسان قوی و راستگو نیازی به این ندارد و مستقیماً و بدون تردید و بدون توجه به راست و چپ به سراغ مقصود و هدف می‌رود) و می‌گوید: آری! منبع نخست در این باره که کسی قبل از او مطرح نکرده باشد (خوب به این عبارت دقت شود؛ چون همین عبارت مقصود است و منظور اصلی ما همین است، و باید دقت شود که چگونه حرف زور می‌زند و لجاجت به خرج می‌دهد) ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای سال ۳۱۰ هجری و صاحب تفسیر طبری و مؤلف تاریخ الأمم و الملوک معروف به تاریخ طبری است. این، تنها منبعی است که به این داستان پرداخته و تمام اخبار عبدالله بن سبأ را جمع‌آوری کرده است. ابن اثیر متوفای سال ۶۳۰ و ابن کثیر متوفای سال ۷۷۴ و ابن خلدون متوفای سال ۸۰۸ و سایرین از ابن جریر نقل کرده‌اند. (ص ۴۶۹).

بعد از این استاد اسد می‌خواهد که رنج بررسی و نقد ثقه بودن و عدالت طبری و کسانی را که از او نقل کرده‌اند، تحمل کند که در بیست و چهار صفحه از کتابش آورده است و این جدای از چهارده صفحه‌ی مقدمه‌ای است که ضایع کرده بود.

ما به او می‌گوئیم: ای کسی که راه استقامت و تدبیر و نقد را در پیش گرفته ای (نگا: صفحه‌ی ۴۹۲ از این کتاب که آنجا بحث را به پایان می‌برد) ما تو را مجبور به این سختی نکرده‌ایم و تو را از رنج نگریستن به کتاب‌های رجال و اسناد بی‌نیاز می‌کنیم [اگر این استاد انصاف به خرج می‌داد و خوب به کتاب‌های رجال نگاه می‌کرد، قطعاً سه چهارم مذهبش برباد می‌رفت؛ چون مذهبش فقط بر پایه‌ی اسطوره‌ها و افسانه‌ها و داستان‌ها و اوهام و افکار غلط بنا شده و تنها دروغ‌گوییانی که امامان‌شان و صالحان و سروران اهل بیت از آن‌ها شکایت و گله کرده‌اند، آن‌ها را نقل کرده‌اند. اینک به یک روایت از ائمه نگاه کن که کشی از ابوالحسن، امام رضا نقل می‌کند: بنان بر علی بن حسین علیه السلام دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشاند، و مغیره بن سعید بر ابوجعفر علیه السلام دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشاند. محمد بن بشیر بر ابوالحسن، امام موسی دروغ می‌بست و خدا گرمای آهن را به او چشاند. ابوالخطاب بر ابوعبدالله علیه السلام دروغ می‌بست و خدا گرمای آهن را به او چشاند. کسی که بر من دروغ می‌بست، محمد بن فرات بود. ابویحیی گوید: محمد بن فرات از نویسندگانی بود که ابراهیم بن شکله او را به قتل رساند (رجال الکشی ص ۲۵۶ چاپ کربلاء). ما راه را بر تو آسان کرده‌ایم، آنچه قبلاً به آقای نقاب دار س - خ و همرا هانش گفته‌ایم، تکرار می‌کنیم؛ ما وقتی چیزی را نقل می‌کنیم از طبری و غیر طبری مثل ابن اثیر و ابن کثیر نقل نمی‌کنیم بلکه از نوبختی نقل می‌کنیم و قطعاً نوبختی نیز، از طبری نقل نکرده و هیچکدام از شیعیان نیز، نمی‌توانند او را متهم کنند که از طبری نقل کرده است؛ چون اگر نوبختی پیش از طبری نباشد، قطعاً از او متأخر نیست و نوبختی معاصر ثابت بن قره متوفای سال ۲۸۸ هجری می‌باشد (مقدمه فرق الشیعه، اثر نوبختی ص ۱۴ چاپ نجف)، و او محور و منبع

تمام کتاب‌های شیعه در زمینه‌ی فرق و مذاهب می‌باشد. سپس از رجال دان شیعی متعصب که دشنام می‌دهد و مخالفان را لعن و نفرین می‌کند؛ یعنی، از کشی معاصر ابن فولدیه، متوفای سال ۳۶۹ هجری نقل می‌کنیم. کتاب وی از مهم‌ترین و نخستین کتاب‌ها در علم الرجال به حساب می‌آید و از اصول چهار گانه‌ای است که در این کتاب به آن استناد شده است. (مقدمه رجال الکشی ص ۴).

طوسی ملقب به شیخ الطایفه در رجال خود و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و حلی در خلاصه‌ی خود و قمی در تحفة الأحباب و خوانساری در روضات الجنات و مامقانی در تنقیح المقال و مرزه در ناسخ التواریخ و تستری در قاموس الرجال و عباس قمی در الکنی و الألقاب و بسیاری دیگر قضیه‌ی ابن سبأ را آورده‌اند و همه‌شان از غیر طبری نقل کرده‌اند. پس چرا این استاد خود را خسته کرده است؟ چرا خود را مجبور به نقد و بررسی طبری و عقیده و سند او کرده است؟

کار این استاد و همراهان وی را در این زمان راحت می‌کنیم؛ زمانی که علی مرتضی علیه السلام از آن خبر داده و می‌گوید: «زمانی بعد از من خواهد آمد که هیچ چیزی مخفی‌تر از حقیقت و هیچ چیزی آشکارتر از باطل نخواهد بود.» (نهج البلاغه ص ۸۲ چاپ دار الکتاب بیروت).

آری، برای اینکه کار شما و دیگران را راحت کنیم، می‌گوییم: قبل از اینکه طبری در تاریخش درباره‌ی عبدالله بن سبأ بحث کند، ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی شیعی متعصب در کتاب «الغارات» خود آورده است. همان کسی که بیش از پنجاه کتاب برای ترویج مذهب و مسلکش تألیف کرده و این کتاب از مهم‌ترین منابع شیعه به شمار می‌رود، و ابن ابی‌الحدید و حلی و مجلسی و حر عاملی و نوری و قمی و شیرازی و خوئی و مرزه محمد تقی مقاماتی و دیگران از او روایت نقل کرده‌اند. (نگاه: مقدمه الغارات ص خط). در این کتابش آورده که عبدالرحمن بن جندب از پدرش، جندب نقل کرده که گوید: عمرو بن حمد و حجر بن عدی و حبة العوفی و حارث و عبدالله بن سبأ (همه‌شان از زمره‌ی قاتلان امام شهید، حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه بودند) بعد از فتح مصر بر حضرت علی رضی الله عنه وارد شدند در حالی که حضرت علی اندوهگین بود و به او گفتند: بگو نظرت درباره‌ی ابوبکر و عمر چیست؟ گفت: فرصت گیر آورده‌اید؟ مصر فتح شده و شیعیان من آنجا کشته شده‌اند. من نامه‌ای برای شما می‌فرستم و در آن، جواب شما را می‌دهم و از شما می‌خواهم حقی را که از من ضایع کرده‌اید، حفظ کنید و آن را برای شیعیان من بخوانید و یاریگر حق باشید. (الغارات، اثر ثقفی ص ۳۰۲، ۳۰۳ ج ۱ چاپ انجمن آثار ملی ایران).

آنچه معروف است این است که طبری تاریخ خود را بعد از سال ۳۰۰ هجری جمع‌آوری و تألیف کرد، اما ثقفی این کتابش را حدود سال ۲۵۰ هجری تألیف کرده و وفات وی سال ۲۸۳ هجری بود. او یک شیعه‌ی متعصب مشهور بود که شیعه درباره‌ی شیعه بودن و محکم بودن روایات وی داستان‌های متعددی دارند. (برای آگاهی بیشتر به شرح حالش در کتاب‌های رجال شیعه یا به مقدمه‌ی این کتاب مراجعه کنید).

پس، این کتاب، کتاب شماسست و نویسنده‌ی آن، محقق و محدث مشهور و شیعی معاصر است و چاپخانه نیز، یک چاپخانه‌ی شیعی است و ناشر آن نیز، گروهی از شیعیان هستند. آیا بعد از این نیازی به ردّ این قضیه وجود دارد و می‌توان گفت اولین و تنهاترین منبع در این باره، کتاب ابوجعفر طبری است؟ به قول شاعر که می‌گوید: «این گناهی است که در شهر شما نیز، می‌کنند». اگر این گناه باشد، مرتکبان آن از شهر شما می‌باشند.

در خاتمه، به این استادان غیرتمند و مغرور شیعه که معتقدند برای آن‌ها ننگ است که بانی و مؤسس مذهبشان عبدالله بن سبأ یهودی باشد، می‌گوییم: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا وجود وی را از روی تقیه انکار نمی‌کنید؟ (جهت اطلاع بیشتر به کتاب «الشّیعة و السنة» مراجعه شود؛ چون در این کتاب به اندازه‌ی آنچه که برای پژوهشگر کافی باشد و تشنه را سیراب و بیمار را درمان کند، آمده است و به لطف خدا رديه‌ای بر آن نوشته نشده است) از ترس اینکه مبادا رسوا شوید و حقیقت آشکار شود؟ چون شما بر دینی هستید که به گفته‌ی خودتان هر کسی آن را پنهان کند خدا او را عزیز می‌گرداند و هرکس آن را منتشر کند، خدا او را خوار و ذلیل می‌گرداند. (الکافی فی الأصول، باب التقیة، ج ۲، ص ۲۲۲، چاپ ایران). و به امام محمد باقر-امام معصوم پنجم- نسبت می‌دهید که گفت: تقیه در هر ضرورتی وجود دارد. [پس چگونه جسورانه در کتاب «الشّیعة و السنة فی المیزان» خود را حاکم قرار می‌دهد و می‌گوید: تقیه‌ای که عقل و نقل بر آن دلالت کند از جمله امور بدیهی است که نیاز به شرح و توضیح ندارد. کدام عقل به انسانی که گرگی درنده در مقابلش است می‌گوید: جلوتر برو و خود را در مقابل این گرگ قرار بده در حالی که هیچ سلاحی همراه ندارد؟ آیا کار آن‌ها بدون تقیه، مانند این عمل نیست؟ آیا نمی‌بینی که آن‌ها می‌گویند: خود و خانواده‌ات را بدون در نظر گرفتن شرافت و کرامت انسانی که شریعت و عرف برای انسان در نظر گرفته است، قربانی کن؟ (ص ۴۳).

همچنین این فرد پاکستانی و امثال وی، که شیعه را به خاطر تقیه سرزنش می‌کنند، اگر انصاف داشته باشند، می‌دانند که ائمه نیز، از دست ظلم و جورهای زمانه و بعضی حکام اسلامی به تقیه پناه آورده‌اند. اما چگونه این کار را انجام داده و آن‌ها را به خاطر ظلمشان سرزنش نکرده‌اند و مدام به ساز آن‌ها رقصیده و در مقابل از آرزوها و امیال خود دست کشیده‌اند. این فرد پاکستانی و امثال او نمی‌توانند برای این امر تأسف بخورند تا زمانی که خلفای جلاذ به آن‌ها ظلم کرده‌اند و این در حالی است که همگی در قرن بیستم، قرن آزادی و مساوات زندگی می‌کنند اما روحشان در قرن گمراهی و نادانی سیر می‌کند. (دوست داشتنی‌ترین چیز هر قومی همراه وی محشور می‌شود) خداوند دوست مرحوم ما، شیخ محمد رضا مظفر را بیامرزد، آن‌جا که در کتاب ارزشمندش «عقائد الإمامیة» - که امیدواریم تمام مسلمانان در نقاط مختلف زمین آن را بخوانند تا عقاید و مبانی و اخلاص دینی شیعه را بشناسند - می‌گوید: عقیده‌ی تقیه‌ی ما ابزاری جهت سرزنش و نفرت از امامیه شده است. گویی که هیچ چیزی آن‌ها را سیراب نمی‌کند مگر اینکه شمشیرهای خود را آخته کرده تا این عقیده را در آن عصرهایی ریشه کن کنند که کافی است در

مدح و ثنای وی مبالغه می‌کند - و عمر متولی امور شد که سیره‌ای رضایت پسند و شخصیتی مبارک داشت.^۱

ما، در بیعت با او تأخیر نکردیم و از شنیدن و اطاعت و نصیحت وی کوتاهی نکردیم، چون سیره‌اش پاک و شخصیتش مبارک بود و در کارهایش موفق و در خواسته‌هایش پیروز بود.

طوسی، شیخ الطایفه‌ی شیعه در امالی خود آورده که علی بن ابی طالب گفت: «همچنان که شما بیعت کردید، من نیز، با عمر بیعت کردم بر سر این بیعت پایدار و فادار ماندم و زمانی که کشته شد مرا ششمین شش نفر قرار داد و مرا در جایی قرار داد که خدا مرا در آنجا قرار داده بود».^۲

پس حضرت علی با حضرت عمر بیعت کرد و از او اطاعت کرد و هر آنچه او امر می‌کرد، اطاعت می‌کرد و خیرخواه او بود و جزو کمیته‌ای شد که حضرت عمر برای انتخاب خلیفه از میان آن تعیین کرده بود. حضرت علی وزیر و مشاور و قاضی حضرت عمر بود و همان طور که بیان کردیم در موارد متعددی حضرت عمر با او مشورت می‌کرد و از میان نظر مشاورانش به نظر حضرت علی عمل می‌کرد به طوری که یعقوبی، مؤرخ شیعی می‌گوید:

این عصرها گفته شود: این فرد شیعه است تا توسط دشمنان اهل بیت (امویان و عباسیان و پس از آنان عثمانیان) کشته شود. (ص ۴۶-۴۵).

ای کاش می‌دانستم که کدام یک راست می‌گویند، تابع یا متبوع؟ امام معصوم یا مقتدی گناهکار؟ و «صاحب آن بهتر می‌داند» (الکافی فی الاصول، باب تقیه، ج ۲).

آیا در اینجا شکی باقی می‌ماند که ابن سبأ وجود داشته و عقاید و افکارش پیوسته نزد شیعه بوده که آن‌ها را حفظ می‌کنند و بدان معتقد و پایبندند و بدان عمل می‌کنند. خداوند هدایت کننده به راه راست است. ما خواستیم که درباره‌ی عبدالله بن سبأ به طور مختصر اشاره‌ای کنیم.

۱- ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۳۰۷ نقیبیه به معنای نفس است. بعضی گفته‌اند به معنای سرشت است.

«رجل میمون النقیبة» یعنی «مردی پاک سرش که در تلاش‌هایش پیروز و موفق است» همان طور که ابن منظور افریقی گوید. ابن سکیت گوید: اگر کسی میمون الأمر باشد، در تلاش‌هایش موفق و پیروز است. ثعلب گوید: در صورتی که میمون المشورة باشد، در کارهایش موفق و پیروز است. در حدیث مجدی بن عمرو آمده است: او میمون النقیبة بود؛ یعنی انسانی موفق و کوشا بود و به خواسته‌هایش می‌رسید. (لسان العرب، اثر ابن منظور افریقی ج ۱ ص ۷۶۸).

۲- طوسی، الامالی، نجف، ج ۲، ص ۱۲۱.

«عمر درباره‌ی زمین‌های کوفه با بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ مشورت کرد، بعضی از آن‌ها گفتند: آن را میان ما تقسیم کن. عمر با علی مشورت کرد، علی گفت: اگر امروز آن را میان ما تقسیم کنی برای کسی که بعد از ما می‌آید، چیزی باقی نمی‌ماند، اما به نظر من آن‌ها را در دست صاحبان اراضی باقی بگذار تا در آن کار کنند که هم برای ما باشد و هم برای افراد بعد از ما. عمر گفت: خداوند تو را توفیق داد، این رأی درست است.»^۱

همچنین روایت‌های زیادی در مسائل قضائی وجود دارد که حضرت علی در یک طرف و سایر اصحاب در طرف دیگر بودند، اما عمر فاروق قضاوت و نظر حضرت علی را ترجیح می‌داد. شیخ مفید باب مستقلی را تحت عنوان «قضاوت‌هایی که علی در زمان امارت عمر انجام داد» آورده و زیر آن قضاوت‌های زیادی را آورده که حضرت عمر به قضاوت حضرت علی رضی الله عنه عمل کرده است، از جمله:

زن حامله‌ای را که زنا کرده بود، نزد عمر آوردند و عمر حکم به سنگسار وی کرد. علی رضی الله عنه به وی گفت: راهی برای جنینی که در شکمش است، پیدا کن؛ چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۶۴]. عمر گفت: زنده نمانم اگر معضل و مشکلی پیش آید و ابوالحسن نباشد. سپس گفت: با این زن چکار کنیم؟ علی گفت: از سنگسار این زن دست نگه دار تا بچه متولد شود. اگر بچه متولد شد و کسی پیدا کردی که کفالت بچه را به عهده بگیرد، حد را بر مادرش اجرا کن. پس عمر به این قضاوت علی، حکم کرد.^۲

همچنین مفید می‌گوید: عمر زنی را که مردان کنار او صحبت می‌کردند، فرا خواند.

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲ - الإرشاد، ص ۱۰۹.

۳ - خیلی واضح به نظر می‌رسد این روایت از دروغ‌های شیعه است؛ زیرا مشابه همین واقعه در زمان رسول گرامی اسلام ﷺ اتفاق افتاده بود (داستان غامدیه که مرتکب زنا شده بود) و رسول الله در مورد او همین فیصله را کردند. امکان ندارد عمر فاروق از آن واقعه‌ی مشهور بی‌خبر باشد و در این مسأله به کسی مراجعه کرده و یا از فردی نظری خواسته باشد.

و عمر رضی الله عنه خود باهوش‌تر از این بوده که موضوع ساده‌ای را متوجه نشود. روافض خواسته‌اند با جعل چنین دروغ‌های بر علم و فضل علی رضی الله عنه بیفزایند؛ اما خوشبختانه فضل او در روایات صحیح نیز ثابت شده است و نیازی به این اباطیل محسوس نمی‌شود. [مصحح]

هنگامی که فرستاده‌ی عمر نزد آن زن رفت، او ترسید و همراه آن مردان بیرون رفت و سُر خورد و بر زمین افتاد و بچه‌اش سقط شد و مرد. سپس این خبر را به عمر دادند. عمر اصحاب رسول الله ﷺ را جمع کرد و حکم این مسأله را از آن‌ها جویا شد. همگی گفتند: ما جز خیر در تو نمی‌بینیم و در این باره هیچ گناهی بر تو نیست. امیر المؤمنین علی علیه السلام نشسته بود و در این باره سخن نمی‌گفت: عمر به او گفت: نظر تو چیست ای ابوالحسن؟ حضرت علی گفت: شنیدم آنچه گفتند. عمر گفت: نظر تو چیست؟ علی گفت: شنیدم آنچه گفتند. عمر گفت: تو را قسم می‌دهم که نظرت را بگویی. حضرت علی گفت: این قوم تو را بسیار تمجید می‌کنند و فریب می‌دهند و اینان اشتباه می‌کنند، دیه بر عاقله‌ی توست؛ چون قتل کودک در اثر اشتباه تو بوده است. عمر گفت: قسم به خدا، تو از میان همه‌ی اینان خیرخواه من بودی. به خدا باید دیه را بر بنی عدی اجرا کنی. علی این کار را انجام داد.^۱

همچنین از یونس از حسن روایت شده که زنی را نزد عمر آوردند که شش ماهه بچه به دنیا آورده بود. عمر خواست او را سنگسار کند. امیر المؤمنین علیه السلام به او گفت: اگر می‌خواهی با کتاب خدا دشمنی کنی، پس این کار را بکن؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿وَحَمْلُهُ وَوَفْصَلُهُ وَثَلْثُونَ شَهْرًا﴾ [الأحقاف: ۱۵]. در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِيَ الرِّضَاعَةَ﴾ [البقرة: ۲۳۳]. پس وقتی زن بارداری شش ماه می‌باشد. عمر آن زن را رها کرد و به آن حکم نمود و صحابه و تابعین تا زمان حال نیز، به آن عمل کرده‌اند.^۲

همچنین چند نفر شاهد علیه زنی شهادت دادند که وی را در میان بعضی آب‌های عرب دیده‌اند که با مردی نزدیکی کرده و آن مرد شوهرش نبود. عمر به سنگسار زن دستور داد و آن زن شوهر داشت. زن گفت: خدایا! خودت می‌دانی که من بی‌گناهم. عمر خشمگین شد و گفت: تو گواهان را ناعادل می‌دانی. امیر المؤمنین علیه السلام گفت: این زن را بیاورید و از وی بپرسید شاید عذری داشته باشد. زن آورده شد و از وی پرسیده شد که جریان را تعریف کند. زن گفت: شوهرم شتری داشت. به دنبال شتر شوهرم

۱ - الإرشاد، ص ۱۱۰.

۲ - همان.

رفتیم. شتر شوهرم شیر نداشت. شریک ما نیز بیرون آمد و شترش شیر داشت. آب من تمام شد و از وی خواستم که کمی شیر به من بدهد تا تشنگی ام رفع شود. او خوداری کرد که شیر به من بدهد مگر به شرطی که خودم را در اختیارش بگذارم. من از این کار امتناع کردم. در این هنگام که سعی کردم خودم را نجات دهم، او به زور با من نزدیکی کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: الله اکبر ﴿فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ [البقرة: ۱۷۳]. وقتی عمر این را شنید، زن را آزاد کرد.^۱

حضرت عمر در تمامی این قضایا به قضاوت حضرت علی علیه السلام عمل کرد و هر آنچه می گفت، اجرا می کرد؛ چون حضرت عمر طبق روایت های شیعه، می گفت: علی از همه ی ما در قضاوت آگاه تر است.^۲

این ها قضاوت های حضرت علی و مشورت های وی بود. آیا بعد از این می توان گفت که علی با عمر مخالفت کرده یا میان آن ها کینه ای بوده است؟ تا جایی که گفته شود: علی و خویشاوندانش با عمر بیعت نکردند. آیا می توان تصور کرد که شخصی به ولایت و خلافت کسی اقرار نکند اما در مسائل و مشکلات مهم با او مشورت کند و رأی قاطع خود را اعلام کند و به رأی وی عمل شود؟ و میان مردم قضاوت کند و قضاوتش اجرا شود؟

بالتر از آن، اینکه حضرت علی تنها قاضی و مشاور و وزیر داماد خود و جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و خلیفه ی مسلمانان، عمر فاروق رضی الله عنه، نبود و بس، بلکه در امور حکومتی و دولتی نیز، نائب حضرت عمر بود. در سال ۱۵ هجری حضرت عمر او را جانشین خود کرد؛ آنگاه که اهل شام برای حمله به فلسطین از حضرت عمر کمک خواستند و او با اصحاب مشورت کرد، حضرت علی او را منع کرد و گفت: تو خودت بیرون نرو، چون دشمن تو سگ صفت است. حضرت عمر گفت: من پیش از مرگ عباس بن عبدالمطلب به رویارویی با دشمن می روم؛ چون اگر شما عباس بن عبدالمطلب را از دست بدهید، شر دامن شما را می گیرد - بنگرید که عشق و علاقه ی عمر فاروق به اهل بیت و به خصوص عموی پیامبر چگونه بوده است^۳ - پس حضرت

۱ - همان، ص ۳۱۲.

۲ - طوسی، الامالی، نجف، ج ۱، ص ۲۵۶.

۳ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۷۰.

عمر شخصاً به طرف شام رفت و حضرت علی علیه السلام جانشین وی در مدینه شد.^۱ مورخان بیان کرده‌اند که فاروق رضی الله عنه، علی مرتضی را سه بار در حکومت و پایتخت مسلمانان، جانشین خود کرد: یک بار در سال ۱۴ هجری هنگامی که خودش به جنگ عراق رفته بود، یک بار در سال ۱۵ هجری وقتی که به جنگ با روم رفته بود.^۲ و بار سوم هنگام خروج به طرف ایله در سال ۱۷ هجری.^۳ به همین دلیل، هنگامی که مردم می‌خواستند با حضرت علی بیعت کنند، گفت: بهتر است که من وزیر شما باشم تا اینکه امیر شما باشم.^۴ حضرت علی به وزارت خودش در دوران خلافت ابوبکر صدیق و به خصوص عمر فاروق اشاره دارد. به همین دلیل او و فرزندان و نوه‌هایش و خانواده‌اش، همگی در زیر پرچم حضرت عمر جنگیدند و از او غنیمت و هدیه و کنیز و اسیر قبول کردند. اگر خلافت حضرت عمر حق نباشد، چگونه می‌توان جنگیدن در زیر پرچم وی را جهاد نامید، و قبول کنیزان و اسیران او و استفاده از آن‌ها جایز نبود. تمام این مسائل ثابت شده همان طور که قبلاً آن را از کتاب‌های روافض بیان کردیم. همچنان که شیعه روایت کرده‌اند: حسن بن علی، نوهی رسول الله صلی الله علیه و آله زیر پرچم عمر فاروق جنگید و در دوران خلافت وی و در سایه‌ی راهنمایی‌های او در لشکری که به جنگ با ایران فرستاده شد، جهاد کرده است. آنان می‌گویند: در اصفهان مسجدی معروف به لسان الأرض (زبان زمین) بود. به این دلیل به این اسم نامیده شده است که وقتی حسن مجتبی در زمان عمر بن خطاب برای جنگ و جهاد در راه خدا و فتح این سرزمین‌ها به اصفهان رفت، در این مسجد، فرود آمدند و زمین در اینجا با وی سخن گفت. از این رو این قسمت از زمین را لسان الأرض نامیده‌اند؛ زیرا با حضرت حسن صحبت کرده است.^۵

همه‌ی این‌ها نشان دهنده‌ی صدق و راستی مطالبی است که گفته‌ایم. در پایان می‌خواهم این بحث را با نمادی به پایان برسانم که آشکارا دلالت بر عشق و علاقه‌ی اهل بیت به فاروق اعظم - رضوان الله علیهم اجمعین - دارد. آن نماد، این

۱- همان.

۲- ابن کثیر، البداية و النهایة، بیروت، ج ۷، ص ۳۵ و ۵۵. طبری، بیروت، ج ۴، ص ۸۳ و ۱۵۹.

۳- طبری.

۴- نهج البلاغه (تحقیق صبحی)، ۱۳۶.

۵- عباس قمی، تمة المنتهی، ایران، ص ۳۹۰.

است که اهل بیت به خاطر محبت و دوستی نسبت به حضرت عمر و خوش آمدن از شخصیتش و قدردانی از کارهای ارزشمند و ارزش‌های عظیم اخلاقی ایشان و خدمات گرانبهایی که به اسلام کرده و اقرار به روابط صمیمانه و محکم و خویشاوندی و دامادی که با اهل بیت داشته است، فرزندانشان را به نام فاروق یا عمر، نام نهاده‌اند.

نخستین کسی که فرزندش را عمر نامید، امام اول معصومی است که بر اساس اعتقاد شیعه اشتباه نمی‌کند. او پسرش را که از ام حبیب، دختر ربیعہ بکری که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به او بخشیده بود، عمر نام نهاد. همچنان که مفید و یعقوبی و مجلسی و اصفهانی و صاحب الفصول این را اظهار داشته‌اند. مفید در باب «بیان فرزندان امیر المؤمنین و تعداد و نام‌های آن‌ها» می‌گوید: فرزندان امیر المؤمنین ۲۷ نفر پسر و دختر بودند: ۱- حسن ۲- حسین ... ۶- عمر ۷- رقیه، که هر دوی این‌ها دوقلو بودند و مادرشان ام حبیب دختر ربیعہ بوده است.^۱

یعقوبی می‌گوید: علی ۱۴ پسر داشت: حسن و حسین و محسن که در کودکی درگذشت و مادرشان فاطمه، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بود ... و عمر که مادرش، ام حبیب، دختر ربیعہ بکریه بود.^۲

مجلسی می‌گوید: عمر بن علی رضی الله عنه از جمله کسانی بود که در کربلا همراه حسین کشته شد و مادرش ام البنین، دختر حزام کلابی، بوده است.^۳

صاحب کتاب الفصول در ذیل بیان اولاد علی بن ابی طالب می‌گوید: و عمر بن علی از زنی از طایفه‌ی تغلبی بود. این زن همان صهباء دختر ربیعہ از جمله اسیرانی بود که خالد بن ولید در عین التمر به آنان حمله کرده بود. عمر تا ۸۵ سالگی عمر کرد و نصف میراث علی را صاحب شد؛ چون تمامی برادرانش که عبدالله و جعفر و عثمان بودند، همگی قبل از وی و همراه حسین کشته شده‌اند یعنی، او همراه آن‌ها کشته نشد و از آنان ارث برد.^۴

۱- مفید، الإرشاد، ص ۱۷۶ .

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳ . مقاتل الطالبین، بیروت، ص ۸۴ .

۳- جلاء العیون (ذکر کسانی که در کربلاء همراه حسین کشته شدند)، ص ۵۷۰ .

۴- الفصول المهمة، تهران، علمی، ص ۱۴۳ . عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، نجف، ص ۳۶۱ .

تحفة الإهاب، ص ۱۵۱ و ۱۵۲ . کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۷۵ .

بعد از وی، حسن بن علی نیز، در این عشق و علاقه به عمر فاروق رضی الله عنه از پدرش تبعیت کرد و یکی از پسرانش را عمر نامید.

مفید در باب «بیان اولاد حسن بن علی رضی الله عنه و تعدادشان و نام‌هایشان» می‌گوید: «فرزندان حسن بن علی ۱۵ پسر و دختر بودند: ۱- زید... ۵- عمر ۶- قاسم ۷- عبدالله که مادرشان کنیز بود.»^۱ مجلسی می‌گوید: «عمر بن حسن، از جمله کسانی بود که همراه حسین در کربلاء شهید شد.»^۲

اما اصفهانی معتقد است که او کشته نشد بلکه اسیر شد و می‌گوید: «و خانواده‌ی حسین پس از شهادتش، اسیران را برداشتند که عمر و زید و حسن پسران حسن بن علی بن ابی‌طالب در میان آن‌ها بودند.»^۳

پسر دوم حضرت علی از فاطمه، یعنی حضرت حسین رضی الله عنه نیز، یکی از پسرانش را عمر نامید؛ همچنان که مجلسی ذیل «بیان کسانی که همراه حسین و از خانواده‌ی وی در کربلا کشته شدند» می‌گوید: از پسران حسین، علی اکبر و عبدالله - که در اناقش شهید شد - کشته شدند. بعضی می‌گویند: همچنین از پسران حسین، عمر و زید کشته شدند.^۴

پس از حسین فرزندش علی ملقب به زین العابدین نیز، یکی از پسرانش را به نام عمویش و شوهر عمه‌اش و دوست پدر بزرگش، عمر نامیده است. همچنان که مفید در باب «بیان اولاد علی رضی الله عنه» می‌گوید: فرزندان علی بن حسین ۱۵ نفر بودند: ۱- محمد با کنیه‌ی ابوجعفر، باقر که مادرش ام عبدالله، دختر حسن، بود... ۶- عمر بن علی که مادرش کنیز بود.^۵

همچنین اصفهانی می‌گوید که این عمر از برادران پدری و مادری زید بن علی بوده است. او در شرح حال زید بن علی می‌گوید: زید بن علی بن حسین بن علی بن

۱- الإرشاد، ص ۱۹۴. تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۲۸. عمدة الطالب، ص ۸۱. منتهی الآمال، ج ۱،

ص ۲۴۰. الفصول المهمة، ص ۱۶۶.

۲- جلاء العیون، ص ۵۸۲.

۳- مقاتل الطالبین، ص ۱۱۹.

۴- مجلسی، جلاء العیون، ص ۵۸۲.

۵- الإرشاد، ص ۲۶۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۰۵. عمدة الطالب، ص ۱۹۴. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۳.

الفصول المهمة، ص ۲۰۹.

ابی طالب ... که مادرش کنیز بود که مختار بن ابی عبیده او را به علی بن حسین هدیه داده بود و او زید و عمر و علی و خدیجه و ... را به دنیا آورد ... مختار کنیزی را به سی هزار درهم خرید و به او گفت: پشت کن. او پشت کرد. سپس به او گفت: رو کن. او رو کرد. سپس گفت: هیچکس را شایسته‌تر از علی بن حسین برای وی نمی‌بینم. پس او را برای علی بن حسین فرستاد، و او مادر زید بن علی است.^۱

شایان ذکر است که بسیاری از نوادگان این عمر همراه پسرعموهای خودشان علیه عباسیان شورش کرده‌اند.^۲

همچنین موسی بن جعفر ملقب به کاظم-امام هفتم شیعیان- یکی از پسرانش را عمر نامیده است، که اربلی آن را تحت عنوان اولاد وی ذکر می‌کند.^۳

پس این پنج امام معصوم شیعه، عشق و علاقه و محبتی را که نسبت به عمر فاروق در سینه داشتند، در زمان وی و بعد از وفاتش ابراز کرده‌اند.

آیا نمادی بزرگتر از این نماد وجود دارد که محبت و دوستی و علاقه به یک شخصیت بی‌نظیر اسلامی، و قهرمان اسلام، عمر فاروق رضی الله عنه را نشان دهد؟

بعد از این افراد بزرگ و مشهور، این اسم در میان فرزندان آن‌ها رواج یافت. همچنان که در کتاب‌های انساب و تاریخ و سیره آمده است. اصفهانی بعضی از آن‌ها را در «المقاتل» و اربلی در «کشف الغمة» آورده‌اند. اصفهانی می‌گوید:

از جمله کسانی که برای خواستاری حکومت شورش کردند، یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بود که در زمان مستعین شورش کرد.

یکی دیگر از آنان، عمر بن اسحاق بن حسن بن علی بن حسین که همراه حسین معروف به صاحب فخ بود که در زمان موسی الهادی شورش کرد.^۴

یکی دیگر از آنان، عمر بن حسن بن علی بن حسن بن حسین بن حسن بود.^۵

ولی ما به پنج نفر اول، اکتفا کردیم چون شیعه قائل به عصمت و امامت آن‌ها هستند.

۱ - مقاتل الطالبین، ص ۱۲۷.

۲ - توضیح این مطلب در المقاتل و سایر کتاب‌ها آمده است.

۳ - کشف الغمة، ص ۲۱۶.

۴ - اصفهانی، مقاتل الطالبین، بیروت، ص ۴۵۶.

۵ - همان، ص ۴۴۶.

این دیدگاه اهل بیت درباره‌ی یکی از اصحاب رسول الله ﷺ، عمر فاروق بود که مانند ابوبکر صدیق به او احترام می‌گذاشتند و او را دوست می‌داشتند و از او اطاعت می‌کردند و با نامگذاری فرزندانشان به نام او پس از وی، نامش را زنده نگه می‌داشتند و با او رابطه‌ی سببی و دامادی داشتند و خود را به او نزدیک می‌کردند.

دیدگاه اهل بیت درباره‌ی عثمان ذی‌النورین:

عثمان ذی‌النورین، خلیفه‌ی سوم راشد، و صاحب بخشش و حیا، محبوب رسول الله ﷺ و همسر دو دختر ایشان؛ ام کلثوم و رقیه است که در این مقام بزرگ، بی‌نظیر بوده و کسی از میان امت‌های اولیه و بعد از آن، به این مقام نرسیده‌اند. او باجناب ح علی ﷺ بود. و بعد از خلیل الله، اولین مهاجری بود که پرچم اسلام را برداشت و به مکان‌هایی که اسلام به آن نرسیده بود، رساند و شهرهای جدید و سرزمین‌های وسیعی را فتح کرد و با امدادهای بسیار مسلمانان را یاری می‌کرد. چاه رومه را برای مسلمانان خریداری کرد آن هم زمانی که آن‌ها بعد از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، چاهی نداشتند که از آن آب بنوشند. همچنین زمینی را برای ساخت مسجد خریداری کرد که آخرین مسجد پیامبران محسوب می‌شود.

کمک‌های وی به عموم مسلمانان و مصالح اجتماعی‌شان مانند آماده کردن ارتش و سربازان تنگدست و ...

تنها این امور نیست و بس، بلکه او خیر، بخشنده، نیکوکار و سخاوتمندی بود که اموال خود را به عام و خاص می‌بخشید. او به امام اول - معصومی که او را بالاتر از پیامبران و فرشتگان مقرب خدا می‌دانند^۱ در ازدواج با فاطمه، کمک کرد و تمام

۱- امامان از پیامبران برترند

محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از عبدالله بن ولید سلمان نقل می‌کند که ابوجعفر ﷺ به من گفت: ای عبدالله، شیعه درباره‌ی علی و موسی و عیسی چه می‌گویند؟ گفتم: جانم فدایت باد از چه نظر می‌پرسی؟ گفت: درباره‌ی علمشان از تو می‌پرسم. گفت: قسم به خدا، علی از موسی و عیسی عالم‌تر بود. گفت: ای عبدالله، آیا این درست است که می‌گویند: پیامبر ﷺ هر علمی داشت، علی نیز، دارد؟ گفتم: آری. گفت: با آن‌ها اینگونه نزاع کن که خداوند به موسی فرمود: ﴿وَكُنْتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاخِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۴۵]. پس ما دانستیم که همه‌ی قضیه برای موسی روشن نشده است و خداوند متعال به حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَجِئْنَا بِكَ

شَهِيدًا عَلٰی هٰٓؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتٰبَ تَبَيِّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ﴿النحل: ۱۸۹﴾. و از علی بن اسماعیل از محمد بن عمر زیات نقل شده که گفت: ابوعبدالله علیه السلام گفت: شیعه درباره‌ی عیسی و موسی و علی علیه السلام چه می‌گویند؟ گفتم: فکر می‌کنند که موسی و عیسی از علی برتر باشند. گفت: آیا فکر می‌کنی که امیرالمؤمنین آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته، می‌داند؟ گفتم: آری. اما مردم او را بر هیچ‌یک از پیامبران اولوالعزم برتری نمی‌دهند. ابوعبدالله گفت: با کتاب خداوند با آن‌ها بحث کن. گفتم: کجا و چگونه؟ گفت: خداوند به موسی فرمود: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ و خداوند به عیسی گفت: ﴿وَلَا يَبِئَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَحْتَلِفُونَ فِيهِ﴾ [الزخرف: ۶۳]. و خداوند متعال به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلٰی هٰٓؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتٰبَ تَبَيِّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾، و از علی بن محمد... نقل شده که ابوعبدالله علیه السلام گفت: خداوند پیامبران اولوالعزم را آفرید و آن‌ها را با علم فضیلت داد و علمشان را به ما داد و ما علمشان را ارث بردیم و ما را در علمشان بر آنان برتری داد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزهایی یاد داد که آنان نمی‌دانستند و علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و علم آنان را به ما یاد داد. (به نقل از الفصول الهممة، الحر العاملی، ص ۱۵۱-۱۵۲).

همچنین ابن بابویه قمی، در کتابش «عیون الأخبار» از ابوالحسن علی بن موسی الرضا از پدرش از علی علیه السلام آورده که جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند متعال می‌فرماید: اگر علی علیه السلام را خلق نمی‌کردم، چگونه برای دختری فاطمه بر روی زمین کفوی غیر از او پیدا می‌شد؟ (عیون اخبار الرضا، ۱/۲۲۵).

سید بجنوردی، تعلیقی بر آن آورده و می‌گوید: بعضی از محققان به این گروه احادیث، استناد می‌کنند که موسی و عیسی بر تمام پیامبران برتری دارند. (همان).

حر عاملی این روایت را از طوسی در «التهذیب» خود تحت عنوان باب «پیامبر و ائمه‌ی دوازده‌گانه از سایر مخلوقات و از انبیاء و اوصیاء و ملائکه و... برتر هستند»، آورده است. (الفصول المهمة، ص ۱۵۱، ایران).

و در ذیل آن، روایت دیگری را از رضا علیه السلام آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند هیچکس را برتر از من خلق نکرده و هیچکس نزد وی گرمی‌تر از من نیست. علی گفت: گفتم: ای رسول الله صلی الله علیه و آله، تو برتری یا جبرئیل؟ گفت: خداوند پیامبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرب برتری داده و مرا بر تمام پیامبران و رسولان برتری داده است و برتری بعد از من، ای علی از آن تو و امامان بعد از توست، و همانا فرشتگان، خدمتکاران ما و خدمتکاران دوستداران ما هستند- تا آنجا که می‌گوید: - چطور از ملائکه برتر نباشیم در حالی که نسبت به شناخت و تسبیح و تقدیس خداوند خود از آن‌ها جلوتر بوده‌ایم. تا آنجا که می‌گوید: خداوند متعال آدم را خلق کرد و از روح خود در وی دمید و ملائکه را به سجده برای آدم به عنوان اکرام و بزرگداشت ما امر کرد، و سجده‌ی آن‌ها برای خداوند عزّ و جل از لحاظ عبودیت است و برای آدم از لحاظ اکرام است. پس چگونه ما برتر

مخارج ازدواج را به وی داد. همچنان که خود علی بن ابی طالب به این امر اعتراف می‌کند: «وقتی من نزد رسول الله ﷺ رفتم تا فاطمه را از او خواستگاری کنم، به من گفت: زرهات را بفروش و پولش را بیاور تا با آن برای تو و دخترم فاطمه آنچه لازم است، بخرم. زره را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به چهارصد درهم به عثمان بن عفان فروختم. وقتی که درهم‌ها را از او گرفتم و او زره را از من گرفت، گفت: ای ابوالحسن! آیا تو نسبت به من برای زره و این درهم‌ها شایسته‌تر و مستحق‌تر نیستی؟ گفتم: آری. گفت: این زره، هدیه‌ی من به تو باشد. پس زره و درهم‌ها را گرفتم و نزد رسول الله ﷺ رفتم و زره و درهم‌ها را پیش وی گذاشتم و از کاری که عثمان کرده بود به او خبر دادم. پس رسول الله ﷺ برای عثمان دعای خیر کرد.^۱

بر این اساس عبدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر ﷺ، می‌گوید: خداوند به ابوعمر و (عثمان بن عفان) رحم کند! قسم به خدا او کریم‌ترین و بخشنده‌ترین نیکوکاران است و سحرگهان بیشتر از همه عبادت می‌کند و هنگام ذکر بسیار اشک می‌ریزد و هنگام هر اکرام و بخششی بیدار است و از همه بخشنندگان، جلوتر است. دوست وفادار من است و صاحب لشکری قدرتمند و داماد رسول الله ﷺ است.^۲

رسول الله ﷺ عثمان را از جمله‌ی کسانی قرار داد که بر ازدواج فاطمه با علی شاهد باشند؛ همچنان که از انس روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: بروید و ابوبکر و عمر و عثمان ... و سه نفر از انصار را بیاورید. گفت: رفتم و آن‌ها را صدا زدم. وقتی که به حضور پیامبر ﷺ رسیدند، فرمود: من شما را بر ازدواج فاطمه با علی با مهریه‌ی ۴۰۰ مثقال نقره شاهد می‌گیرم.^۳

برای حضرت علی، همین افتخار بس که پیامبر ﷺ یکی از دخترانش را به وی داده و او را جزو دامادهای خود کرده است. شیعه این امر را نشان افضل بودن حضرت علی

از ملائکه نباشیم در حالی که همگی آن‌ها برای آدم سجده کردند. (الفصول، ص ۱۵۳، عیون

اخبار الرضا، ۱/۲۶۲، تحت عنوان برتری داشتن پیامبر و امامان بر تمام فرشتگان و پیامبران).

۱ - خوارزمی، المناقب، نجف، ص ۲۵۲ و ۲۵۳. اربلی، کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۵۹. مجلسی، بحار الانوار، ایران، ص ۳۹ و ۴۰.

۲ - تاریخ مسعودی، مصر، ج ۳، ص ۵۱. مرزه محمد تقی، ناسخ التواریخ، تهران، ج ۵، ص ۱۴۴.

۳ - کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۵۸. خوارزمی، المناقب، ص ۲۵۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۸.

برای خلافت و امامت بعد از پیامبر ﷺ دانسته‌اند. پس چطور است کسی که دو دختر از پیامبر ﷺ یکی پس از دیگری گرفته باشد مستحق خلافت و امامت نیست؟ همین افتخار برای حضرت عثمان بس است که در دنیا، کسی مانند او به چنین شرف و جایگاهی نرسیده که با دو دختر پیامبر ﷺ ازدواج کرده باشد و هیچکس در این امر مهم و مبارک مثل وی نیست. چون حضرت عثمان با رقیه دختر پیامبر ﷺ در مکه ازدواج کرد و این ازدواج به فرمان الهی بوده است. چرا که پیامبر ﷺ از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. و بعد از وفات رقیه پیامبر ﷺ دختر دیگرش، ام کلثوم را به عقد حضرت عثمان در آورد. همچنان که علمای شیعه به آن اعتراف کرده‌اند. مجلسی - همان شیعی مشهور و متعصب که همیشه لعن و نفرین می‌کند - در کتاب خود حیاة القلوب، به نقل از ابن بابویه قمی و با سند صحیح نقل می‌کند که رسول الله ﷺ از خدیجه صاحب قاسم و عبدالله ملقب به طاهر و ام کلثوم و زینب و فاطمه شد و علی با فاطمه و ابوالعاص بن ربیع با زینب ازدواج کردند و ابوالعاص مردی از بنی‌امیه بود.^۱

۱ - ازدواج‌های میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم:

این ازدواج‌ها دلالت می‌کند بر اینکه میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه، کینه و نفرت و دشمنی وجود نداشت که دشمنان اسلام و مسلمانان اختراع کرده و اساطیر و داستان‌هایی پیرامون آن بافته‌اند. همچنان که دیدیم بنی‌امیه با بنی‌هاشم پسر عمو و برادر و دوست بودند و حتی از لحاظ دوستی و فکری نزدیک‌ترین افراد به یکدیگر بودند که غم و غصه‌های خود را با هم تقسیم می‌کردند و با همدیگر رابطه داشتند. حتی علمای شیعه و مورخین آن‌ها اظهار داشته‌اند که ابوسفیان که رئیس بنی‌امیه و بزرگ آن قوم بود یکی از بزرگ‌ترین پیروان حضرت علی بوده و مؤید این امر روز سقیفه است. یعقوبی آورده که ابوسفیان، از جمله افرادی بود که به بیعت با ابوبکر مخالفت می‌کرد و می‌گفت: ای بنی عبد مناف، آیا رضایت می‌دهید که کسی غیر از خودتان ولایت این امر را به دست بگیرد؟ و به علی بن ابی طالب گفت: دستت را بده که با تو بیعت کنم و در این حال گفت:

بنی‌هاشم لا تطمعوا الناس فیکم ولا سیما تیم بن مرة أو عدي

«کسی در حق بنی‌هاشم طمع نکند به خصوص اگر تیم بن مره یا عدی باشند».

فما الأمر إلا فیکم وإلیکم ولیس لها إلا أبو حسن علی

«این کار جز برای شما و به سود شما نیست، و جز ابوالحسن علی کسی شایسته‌ی آن نیست».

أبا حسن، فاشدد بها کف حازم فإنک بالأمر الذی یرتجى ملی

«ای ابوالحسن! خلافت را به دست بگیر و مصمم و دوراندیش باش؛ چون تو شاسیته و مستحق خلافت هستی».

و إن امرأ یرمی قصصاً وراءه عزیز الحمی والناس من غالب قصی
 «و کسی که به دور دست نظاره کند مردم از او حمایت می‌کنند». (تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۶)، و شرح نهج البلاغة، اثر ابن ابی‌الحدید).

ابن بابویه قمی بیان می‌کند که یاران مخلص علی، دوازده نفر از مهاجرین و انصار بودند که یکی از آن‌ها خالد بن سعید بن عاص اموی بود. و او در برابر عموم ادعا می‌کند: قسم به خدا قریش می‌داند که من بالاترین فرد از لحاظ مقام و قوی‌ترین آن‌ها از لحاظ ادب و زیباترین آن‌ها و فقیرترین آن‌ها نسبت به خدا و رسولش هستم. (کتاب الخصال ص ۳۶۱).

میان ابوسفیان و عباس، عموی پیامبر ﷺ و بزرگ بنی‌هاشم، رفاقتی مثل زنی بود.

همچنان‌که میان آن‌ها قبل و بعد از اسلام ازدواج‌هایی بوده است. رسول الله ﷺ سه دختر از چهار دختر خود را به بنی‌امیه داد که یکی ابوالعاص بن ربیع و دیگری عثمان بن عفان بود که هردو از بنی‌امیه بودند. حضرت عثمان پسر دختر عمه‌ی رسول الله ﷺ بود که همراه پدر رسول الله ﷺ، عبدالله بن عبدالمطلب، دوقلو بودند که مادرشان اروی، دختر کریم بن حبیب بن عبد شمس بود. مادر عثمان ﷺ ام حکیم بود که نامش بیضاء دختر عبدالمطلب، عمه‌ی پیامبر ﷺ، بوده است. (کتاب‌های أنساب مانند أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ج ۵ ص ۱، چاپ بغداد، المحبر، اثر بغدادی، ص ۴۰۷ چاپ دکن، طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۱۶، چاپ لیدن، أسد الغابة، ج ۵ ص ۱۹۱، المستدرک، اثر حاکم، ج ۳ ص ۹۶ و لفظ از اوست، و منتهی الآمال، ج ۱، فصل نهم).

بعد از عثمان پسرش أبان بن عثمان از بنی‌هاشم زن گرفت که ام کلثوم، دختر عبدالله بن جعفر (طیار) بن ابی‌طالب برادر علی، بود. (المعارف، اثر دینوری ص ۸۶). نوه‌ی دختری حضرت علی، سکینه، دختر حضرت حسین، با نوه‌ی حضرت عثمان، زید بن عمرو بن عثمان ﷺ ازدواج کرد و زید بن عمرو بن عثمان بن عفان همان کسی بود که سکینه دختر حسین همسرش بود. و او بعد از وفات حسین، وارث وی شد. (نسب قریش، اثر زبیری، ج ۴ ص ۱۲۰، و المعارف، اثر ابن قتیبة ص ۹۴، جمهرة أنساب العرب، اثر ابن حزم، ج ۱ ص ۸۶، طبقات ابن سعد، ج ۶ ص ۳۴۹).

نوه‌ی دوم علی و دختر حسین، فاطمه با نوه‌ی دیگر عثمان، محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان ازدواج کرد و مادرش فاطمه دختر حسین بود که عبدالله بن عمرو بعد از وفات حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب با او ازدواج کرد.

سپس نوه‌ی ابن علی، حسن بن علی با نوه‌ی عثمان، مروان بن أبان ازدواج کرد. مادر قاسم دختر حسن (دوم) بن حسن نزد مروان بن ابان بن عثمان بن عفان بود (آیا دلیلی بزرگ‌تر و صریح‌تر از این وجود دارد که عثمان وقتی به نزد ایزد شتافت، اهل بیت از او و خانواده‌اش راضی بودند و گرنه این ازدواج‌ها و فامیلی‌ها وجود نداشت. آیا کسی هست که فکر کند و منصفی وجود

دارد که انصاف داشته باشد. یا اینکه بر قلب‌هایشان مهر زده شده است؟). و محمد بن مروان را برای او به دنیا آورد. (نسب قریش، ج ۲، ص ۵۳. جمهرة انساب العرب، ج ۱، ص ۸۵. بغدادی، المحبر، ص ۴۳۸).

ام حبیبیه، دختر ابوسفیان، رئیس بنی‌امیه با سرور بنی‌هاشم و سرور فرزندان آدم؛ رسول الله ﷺ، ازدواج کرد که نیازی به اثبات ندارد.

سپس هند، دختر ابوسفیان، با حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم ازدواج کرد که محمد از آن‌ها به دنیا آمد. (الإصابة، ج ۳، ص ۵۸ و ۵۹. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۵). همچنین لبابه، دختر عبیدالله بن عباس عبدالمطلب، با عباس بن علی بن ابی‌طالب ازدواج کرد، که ولید بن عتبه (پسر برادر معاویه) بن ابوسفیان از آن‌ها به جای ماند. (المحبر، ص ۴۴۱. نسب قریش، ص ۱۳۳. عمدة الطالب، ص ۴۳ (حاشیه).

بعد از وی رمله، دختر محمد بن جعفر - طیار - بن ابی‌طالب، با سلیمان بن هشام بن عبدالمملک (اموی) ازدواج کرد که بعد از وی ابوالقاسم بن ولید بن عتبه بن ابوسفیان با وی ازدواج کرد. (المحبر، ص ۴۴۹).

همچنین رمله، دختر علی بن ابی‌طالب، با پسر مروان بن حکم ازدواج کرد. (آری، مروان بن حکمی که شیعه، او را ابزار طعنه‌های خود به امام شهید، عثمان بن عفان ﷺ، قرار داده‌اند. این، همان مروانی است که پسرش با دختر علی مرتضی - امام معصوم شیعیان به گمان خود - ازدواج کرد). و رمله، دختر علی، مادر سعید بن عروه بن مسعود ثقفی بوده است. (مفید، الإرشاد، ص ۱۸۶).

رمله، دختر علی، زن ابو الهیاج بود که معاویه بن مروان بن حکم بن ابی‌العاص از او به جای ماند. (نسب قریش، ص ۴۵. جمهرة أنساب العرب، ص ۸۷).

زینب، دختر حسن دوم، مادرش فاطمه دختر حسن بوده است و زینب دختر حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب همسر ولید بن عبدالمملک بن مروان بود. (نسب قریش، ص ۵۲، تحت عنوان بیان فرزندان حسن دوم. جمهرة انساب العرب، ص ۱۰۸، تحت عنوان بیان اولاد مروان بن حکم). همچنین نوهی علی بن ابی‌طالب با نوهی مروان حکم ازدواج کردند. نفیسه، دختر زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب، همسر ولید بن عبدالمملک بن مروان (اموی) بود که نزد وی نیز، درگذشت و مادرش لبابه، دختر عبدالله بن عباس، بود. (طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳۴. عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، ص ۷۰).

اینگونه ازدواج‌ها میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم فراوان بود و ما فقط به بیان بعضی از آن‌ها کفایت کردیم، و این برای حق‌خواهان و اندیشمندان کافی است. اما کسی که خداوند او را گمراه کرده باشد، با این مطالب هدایت نمی‌شود.

بر این اساس، علی مرتضی ﷺ در نامه‌ای به معاویه بن ابوسفیان ﷺ می‌نویسد: «عزت و سربلندی دیرینه‌ی ما، ما را از خویشاوندی با شما منع نمی‌کند، اگر می‌خواهید با ما خویشاوند باشید، پس افراد هم سطح ما با افراد هم سطح شما ازدواج کنند». (نهج البلاغه به تحقیق صبحی صالح،

همچنان که عثمان بن عفان با ام کلثوم ازدواج کرد اما قبل از همبستر شدن با وی درگذشت. سپس وقتی پیامبر ﷺ خواست که به غزوه‌ی بدر برود، رقیه را به او داد.^۱

حمیری روایتی را از جعفر بن محمد از پدرش نقل کرده که گفت: پیامبر ﷺ از خدیجه، قاسم و طاهر و ام کلثوم و زینب و فاطمه را داشت. علی با فاطمه ازدواج کرد و ابوالعاص بن ربیع که از بنی‌امیه بود، با زینب ازدواج کرد و عثمان بن عفان با ام کلثوم ازدواج کرد اما قبل از همبستر شدن با او درگذشت. سپس رسول الله ﷺ رقیه را به جای او به عثمان داد.^۲

عباس قمی نیز، روایتی را مانند این روایت، از منتهی الآمال از جعفر صادق روایت

ص ۳۸۶ و ۳۷۸ و تحقیق محمد عبده، ج ۳، ص ۳۲).

آیا بعد از این‌ها، مجالی برای گوینده باقی می‌ماند که بگوید میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم، نفرت و دشمنی و حسادت و کینه‌توزی بوده است؟ و این چیزهایی است که بعد از آن به صورت جنگ و مشاجره میان حضرت علی و پسرش، حسن با معاویه و پسرش، یزید در می‌گیرد با وجودی که این قول اصل و اساسی ندارد؟

آنچه معروف است این است که بنی‌امیه و بنی‌هاشم چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام همگی فرزندان یک پدر، و نوه‌های یک جد و شاخه‌های یک درخت بودند. همگی از یک چشمه آب خورده‌اند و از میوه‌های دین پاک و جاویدی که محمد صادق و امین ﷺ آورده است، می‌باشند. پیامبری که می‌فرماید: فرقی میان عرب و عجم و سیاه و سفید نیست و فضیلت و برتری به تقواست. و تنها مقام و نسب باعث فخر و سربلندی نیست. کسی که از تعلیمات و راهنمایی‌های رسول الله ﷺ استفاده نکرده باشد، سربلند نیست. همین پیامبر ﷺ در خطبه‌ی حجة الوداع، طبق روایت‌های شیعه می‌فرماید:

«در اسلام همه‌ی انسان‌ها با هم برابر و همگی کفه‌های یک ترازو هستند. هیچ عربی بر عجم و هیچ عجمی بر عرب برتری ندارد مگر با تقوای الهی، آیا پیام دین را رساندم؟ همگی گفتند: آری. پیامبر ﷺ: خداوندا، شاهد باش. سپس فرمود: نسب خود را نزد من نیاورید بلکه عمل خود را بیاورید. سپس گفت: مسلمان، برادر مسلمان است و او را فریب نمی‌دهد و به او خیانت نمی‌کند و غیبت او را نمی‌کند و خون مسلمانی را نمی‌ریزد. و هیچ چیز از اموالش برای دیگری حلال نیست مگر با رضایت خود فرد؛ آیا پیام دین را رساندم؟ گفتند: آری. گفت: خدایا شاهد باش. (تاریخ یعقوبی (تحت عنوان حجة الوداع)، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱).

۱- مجلسی، حیاة القلوب، ج ۲، ص ۵۸۸.

۲- قرب الاسناد، ص ۶ و ۷.

کرده که مامقانی نیز، آن را در تنقیح الرجال روایت کرده است.^۱ شری نیز، به این امر اعتراف کرده و می‌نویسد: عثمان از لحاظ همنشینی و سابقه‌ی ایمان کمتر از ابوبکر و عمر نبود. او از مسلمانان با وقار بود که دو بار داماد پیامبر شد. حضرت عثمان با رقیه، دختر پیامبر ﷺ، ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی شد که در ۶ سالگی درگذشت و مادرش قبل از وفات او نیز، درگذشته بود. پیامبر ﷺ دختر دوم خود، ام کلثوم را به وی داد که او نیز، دیری نپایید که در دوران پدرش درگذشت.^۲

مسعودی تحت عنوان «بیان اولاد پیامبر ﷺ» آورده است:

تمامی فرزندان پیامبر ﷺ جز ابراهیم همگی از خدیجه بودند. قاسم از خدیجه به دنیا آمد که کنیه‌اش، همین است و بزرگترین پسر وی می‌باشد. رقیه و ام کلثوم زنان عتبه و عتیبه بن ابی‌لهب (عموی پیامبر) بودند که آن‌ها را بر اساس روایتی که بیان آن به طول می‌انجامد، طلاق دادند و سپس عثمان با آن‌ها یکی پس از دیگری ازدواج کرد.^۳

برای رد ادعای کسانی که می‌گویند، رقیه و ام کلثوم دختران پیامبر ﷺ نیستند؛ روایتی را از کلینی و عروسی حویزی تحت عنوان فرزندان پیامبر ﷺ ذکر می‌کنیم:

پیامبر ﷺ با خدیجه ازدواج کرد در حالی که او جوانی بیست و چند ساله بود که قبل از بعثت، صاحب قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم شدند و بعد از بعثت نیز، صاحب طیب و طاهر و فاطمه علیها السلام شدند.^۴

علی بن ابی‌طالب نیز، به این امر شهادت داده است. همچنان که به ایمان و همنشینی و علم و معرفت و سابقه‌ی عثمان در اسلام، شهادت داده بود. همه‌ی این‌ها در سخنان وی، هنگام قتل حضرت عثمان و هنگامی که مردم از وی سؤال کردند، پیداست؛ «علی بر عثمان وارد شد و گفت: مردم پشت سر من هستند و از من می‌پرسند که میان تو با آن‌ها چه چیزی گذشته است. به خدا قسم نمی‌دانم چه چیزی به تو بگویم. چیزی نمی‌دانم که تو آن را ندانی؛ چون آنچه ما می‌دانیم، تو هم می‌دانی

۱- المنتهی، ج ۱، ص ۱۰۸. التنقیح، ج ۳، ص ۷۳.

۲- محمد جواد شیعی (تحت عنوان علی در عهد عثمان)، امیر المؤمنین، ص ۲۵۶.

۳- مروج الذهب، مصر، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۳۹ و ۴۴۰. عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۰۳.

و هر چیزی پیش از تو بدانیم به اطلاعات می‌رسانیم و هر مطلبی که در غیاب تو برایمان پیش آید، از آن باخبرت می‌کنیم. آنچه دیده‌ایم و شنیده‌ایم، تو هم دیده‌ای و شنیده‌ای و مثل ما رفیق و همراه رسول خدا ﷺ بوده‌ای و پسر ابوقحافه و پسر خطاب در عمل از تو شایسته‌تر نبودند. تو از ابوبکر و عمر به رسول الله ﷺ نزدیکتر بودی و بیشتر از آن دو خویشاوند آن حضرت ﷺ بودی و در دامادی پیامبر ﷺ به درجه‌ای رسیده‌ای که آنان به آن درجه نرسیده‌اند. پس مراقب خودت باش. چون - قسم به خدا - کورکورانه نمی‌نگری و جاهلانه حکم نمی‌دهی».^۱

بنگرید که خلیفه‌ی چهارم ما و امام معصوم شیعیان چه می‌گوید؟. بعد از این برای کسی شکی باقی نمی‌ماند که عثمان رضی الله عنه به رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیکتر بوده، و هم چنین ایشان عالم فاضلی بوده و کورکورانه نمی‌نگرد و جاهلانه حکم نمی‌دهد! این هم پس از اعتراف علی رضی الله عنه می‌باشد.

این در حالی است که رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت عثمان را به منزله‌ی قلب خود قرار داده است، همچنان‌که از آن حضرت روایت کردیم که فرمودند: ابوبکر نزد من به منزله‌ی گوش و عمر به منزله‌ی چشم و عثمان به منزله‌ی قلب من است.^۲

مبارکش باد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به منزله‌ی قلبش قرار داده است، و نوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و پسر سرور زنان بهشتی، حضرت فاطمه، یعنی حسین بن علی رضی الله عنه و نیز حسن بن علی از او روایت می‌کنند.^۴

از میان اهل بیت غیر از حسن و حسین و پدرشان علی بن ابی طالب، سایر آنان نیز، حضرت عثمان رضی الله عنه را تمجید کرده‌اند. همچنان‌که کلینی از جعفر بن باقر - امام معصوم ششم شیعیان - آورده که بشارت به بهشتی بودن او داده و در مدح وی گفته است: اول هر روز ندا دهنده‌ای از آسمان می‌آید که علی رضی الله عنه و پیروانش همان رستگارانند و آخر هر روز ندا دهنده‌ای می‌آید که عثمان و پیروانش رستگارانند.^۵

۱- نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص ۲۳۴.

۲- تفسیر الحسن العسکری. معانی الاخبار، ص ۱۱۰.

۳- همان .

۴- همان.

۵- الکافی فی الفروع، ج ۸، ص ۲۰۹.

جعفر همچنین جایگاه عثمان بن عفان رضی الله عنه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و اطمینان و اخلاص و نیابت و وفاداری و پیروی بی نظیر وی را بیان می کند؛ اطاعتی که یکی از ویژگی های بارز حضرت عثمان بوده است. او همان کسی است که رسول الله صلی الله علیه و آله با یکی از دست های خود به جای او بیعت کرد که در داستان صلح حدیبیه هست، به طوری که می گوید:

رسول الله صلی الله علیه و آله عثمان را فرستاد و فرمود: نزد مؤمنان قوم خود برو و به آن ها بشارت بده که خداوند به من وعده ی فتح مکه داده است. وقتی عثمان رفت، أبان بن سعد را ملاقات کرد و عثمان را با خود برد. عثمان نزد قوم رفت و پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آن ها گفت. سهیل بن عمرو نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشست و عثمان در میان لشکر مشرکان بود. رسول الله صلی الله علیه و آله با مسلمانان بیعت کرد و یک دست خود را بر دیگری زد و به جای عثمان نیز، بیعت کرد. مسلمانان گفتند: خوشا به حال عثمان طواف خانه ی خدا را کرده و سعی میان صفا و مروه را انجام داده و اکنون از احرام خارج شده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: امکان ندارد عثمان این کار را انجام دهد. وقتی عثمان برگشت: رسول الله صلی الله علیه و آله از او پرسید، آیا طواف کعبه کردی؟ عثمان گفت: چطور می توانم طواف کنم در حالی که رسول الله طواف نکرده اند؟ سپس جریان را برایشان تعریف کرد.^۱

آیا اطاعتی بالاتر از این وجود دارد که شخصی وارد حرم شود و طواف خانه ی خدا نکند به این دلیل که سرور و دوستش صلی الله علیه و آله طواف نکرده است؟

مجلسی مانند آن را در کتابش، «حیة القلوب» آورده و گوید: وقتی به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسید که عثمان کشته شده، فرمود: از اینجا تکان نمی خورم مگر اینکه با قاتلان عثمان بجنگم. پس به آن درخت تکیه زد و آنجا از مسلمانان بیعت گرفت، و آن موقع این آیات نازل شد: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾ [الفتح: ۱۸]. و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰]. سپس تمام داستان را آورد.^۲

۱ - الروضة من الكافي، ج ۸، ص ۳۲۵ و ۳۲۶.

۲ - حیاة القلوب، تهران، ج ۲، ص ۴۲۴.

این هم امام شهید و سومین خلیفه‌ی راشد بود. خدا از وی راضی باد و او را راضی و خشنود گرداند!

بیعت حضرت علی با حضرت عثمان:

حضرت علی به صحت امامت و خلافت حضرت عثمان به خاطر اجماع مهاجرین و انصار بر انتخاب وی به عنوان خلیفه، معتقد بود و خلافت وی را از رضایت خدا می‌دانست به طوری که کسی نمی‌تواند پس از آن، خلافت او را رد کند یا امامتش را انکار نماید؛ چه حاضر باشد و چه غایب؛ همان طور که در یکی از نامه‌هایش در رد معاویه بن ابی سفیان می‌گوید: «شورا فقط حق مهاجرین و انصار است. اگر آنان بر کسی اجماع کردند و او را امام نامیدند، خدا به این کار راضی است. اگر کسی از روی عیب و ایراد به نظر شورا و یا به خاطر بدعتی از دستور شورا خارج شد، او را به تبعیت از دستور شورا باز می‌گردانند، اگر از این کار سرباز زد، به دلیل تبعیت از غیر راه مؤمنان با وی می‌جنگند و خدا او را به راهی که در پیش گرفته، می‌گرداند».^۱

حضرت عثمان از جمله شش نفری بود که حضرت عمر فاروق جهت انتخاب خلیفه از میان آنان، تعیین کرده بود. وقتی عبدالرحمن بن عوف پس از آنکه با شورای مهاجرین و انصار نظرخواهی کرد و دید که شورا جز حضرت عثمان کسی دیگر را به عنوان خلیفه نمی‌خواهند، او نخستین کسی بود که با حضرت عثمان بیعت کرد. پس از عبدالرحمن بن عوف، حضرت علی با وی بیعت کرد:

«نخستین کسی که با عثمان بیعت کرد، عبدالرحمن بن عوف و پس از او علی بن ابی‌طالب بود».^۲

حضرت علی این مطلب را اینگونه بیان می‌کند: «وقتی عمر فاروق به قتل رسید، مرا ششمین شش نفر قرار داد و من ناپسند دانستم که جماعت مسلمانان را متفرق کنم و وحدت آنان را بشکافم. شما با عثمان بیعت کردید، من هم با او بیعت کردم».^۳

۱- نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص ۳۶۸.

۲- طبقات ابن سعد، لیدن، ج ۳، ص ۴۲ همچنین بخاری، باب «داستان بیعت و اتفاق علی عثمان بن عفان» آن را آورده است.

۳- طوسی، الأمالی، نجف، ج ۲، ص ۱۲۱.

وی افزود: «شما می‌دانید که من از همه نسبت به خلافت شایسته‌ترم. به خدا مادام که امور مسلمان سر و سامان گیرد، تسلیم هستم و در این کار هیچ ظلم و ستمی به من نشده و این تسلیم، اجر و پاداش دارد».^۱

ابن ابی‌الحدید معتزلی شیعی زیر این خطبه در شرح خود نوشته که عبدالرحمن بن عوف به علی گفت: با عثمان بیعت کن؛ چون اگر این کار را نکنی، از غیر راه مؤمنان تبعیت کرده‌ای... پس علی گفت: شما می‌دانید که من از همه نسبت به خلافت شایسته‌ترم... سپس دستش را دراز کرد و با عثمان بیعت کرد.^۲

حضرت علی از جمله وفاداران و مخلصان و خیرخواه حضرت عثمان بود، و در زمان خلافت حضرت عثمان، وزیر، یا قاضی بود؛ همان طور که در زمان خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر، وزیر یا قاضی بود. محدثان و مؤرخین شیعه ابواب جداگانه‌ای آورده‌اند و در آن قضاوت‌های حضرت علی در زمان خلافت حضرت عثمان را آورده‌اند. مفید در کتاب «الإرشاد» زیر عنوان «قضاوت‌های علی در زمان فرمانروایی عثمان» تعدادی از قضاوت‌هایی که حضرت علی به آن حکم کرده و حضرت عثمان آن را اجرا کرده، آورده است. می‌گوید:

«پیرمردی با یک زن ازدواج کرد و زن باردار شد. پیرمرد می‌گفت که وی با آن زن رابطه‌ی زناشویی نداشته و حمل را انکار می‌کرد. قضیه برای عثمان مبهم بود و از زن پرسید که آیا این پیرمرد با تو نزدیکی کرده یا نه؟ زن که هنوز باکره بود، گفت: خیر. عثمان گفت: حد را بر زن اجرا کنید. امیرالمؤمنین، علی رضی الله عنه گفت: زن دو سوراخ دارد: یکی مربوط به خون حیض است و دیگری مربوط به ادرار. شاید این پیرمرد با این زن نزدیکی کرده و آب منی‌اش را در سوراخی که مربوط به خون حیض است، ریخته و در نتیجه زن بر اثر آن باردار شده است. پس در این باره از مرد سؤال کن. از پیرمرد در این باره سؤال شد، در جواب گفت: من آب منی‌ام را در دُبر زن می‌ریختم بدون اینکه عمل دخول را انجام داده باشم. امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت: حمل و بچه از آن اوست، و معتقد بود که این پیرمرد باید به خاطر انکار بچه، مجازات شود. عثمان به قضاوت علی حکم کرد و از قضاوتش خوشش آمد».^۳

۱- نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص ۱۰۲.

۲- ابن ابی‌الحدید. همچنین ناسخ التواریخ، ایران، ج ۲، ص ۴۴۹.

۳- الإرشاد، قم (ایران)، بصیرتی، ص ۱۲۲، ۱۱۳.

مردی کنیزی داشت که بچه‌ای را برای او به دنیا آورد و سپس از کنیز کناره‌گیری کرد و او را به ازدواج برده‌اش درآورد. سپس صاحب برده درگذشت و کنیز به وسیله‌ی ملک پسرش آزاد شد و فرزندش از شوهر این زن ارث برد. سپس پسرش وفات یافت و از پسرش سهم ارث شوهر دومش را داد. زن و شوهر دومش با هم اختلاف داشتند و قضیه را پیش عثمان بردند. زن می‌گفت: این برده‌ام است و مرد می‌گفت: این زن من است و من از وی جدا نشده‌ام. عثمان گفت: این قضیه، مبهم است. علی رضی الله عنه نیز، در آنجا حاضر بود و گفت: از زن بپرسید که آیا بعد از ارثی که به این مرد داده، مرد با او همبستری کرده است؟ زن گفت: خیر. علی گفت: اگر می‌دانستم که مرد این کار را انجام داده، او را مجازات می‌کردم. برو که او برده‌ی توست و او حقی بر گردن تو ندارد. اگر خواستی آزادش کن یا او را بفروش، چون مال خودت است.^۱

کلینی در صحیح خود از ابوجعفر محمد باقر روایت می‌کند که گفت: وقتی که علیه ولید بن عقبه شهادت داده بودند که شراب نوشیده است، عثمان به علی گفت: میان وی و کسانی که می‌پندارند شراب نوشیده است، قضاوت کن. علی رضی الله عنه امر کرد که او را با تازیانه‌ای دو سر، چهل ضربه بزنند.^۲

یعقوبی می‌گوید: وقتی ولید نزد عثمان آمد، عثمان گفت: چه کسی او را می‌زند؟ مردم به دلیل خویشاوندی او با عثمان، چیزی نگفتند؛ چون ولید برادر مادری عثمان بود. علی بلند شد و او را تازیانه زد.^۳

این کار فقط از کسی برمی‌آید که به خلافت و صحت خلیفه اعتراف و آن را صحیح بداند و اوامر خلیفه را برآورد و در حکم با حاکم مشارکت داشته باشد. علی بن ابی‌طالب و پسرانش و بنی‌هاشم، همگی از خلیفه‌ی سوم راشد، حضرت عثمان اطاعت می‌کردند.

سخن حضرت علی رضی الله عنه بعد از شهادت آن امام مظلوم - وقتی مردم می‌خواستند با وی بیعت کنند - که در مقدس‌ترین کتاب شیعه آمده، بر آن دلالت دارد؛ آنجا که گفت: «مرا رها کنید و دنبال دیگری بروید... و اگر مرا رها کنید، من نیز، مانند یکی از شما هستم، و چه بسا که از شما بیشتر به خلیفه‌ی شما گوش بدهم و از وی اطاعت کنم».^۴

۱ - الإرشاد، ص ۱۱۳.

۲ - الکافی فی الفروع (باب آنچه حد شرب درباره‌ی آن واجب می‌شود)، ج ۷، ص ۲۱۵.

۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۴ - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص ۱۳۶.

عثمان ذی النورین و رابطه اش با اهل بیت:

هاشمی‌ها در زمان خلافت حضرت عثمان، مناصبی را از وی قبول می‌کردند؛ مثلاً مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب منصب قضاوت را در زمان وی قبول کرد.^۱ و حارث بن نوفل نیز، منصب قضاوت را قبول کرد.^۲

عبدالله بن عباس سرپرستی حج را در سال ۳۵ هجری قبول کرد.^۳ همچنین هاشمی‌ها در زیر پرچم عثمان و در ارتش و سپاه و لشکری که حضرت عثمان برای مبارزه با کفار و دشمنان امت اسلامی تدارک دیده بود، جهاد می‌کردند. پسر عموی پیامبر، عبدالله بن عباس در جنگ‌های اسلامی سال ۲۶ هجری در آفریقا شرکت کرد.^۴

حسن و حسین، فرزندان علی بن ابی‌طالب، و عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب و عموی آن‌ها و پسر عموی پیامبر ﷺ، عبدالله بن عباس رضی الله عنه، در زیر فرماندهی عبدالله بن ابی‌سرح به برقه و طرابلس و آفریقا لشکرکشی کردند.^۵

حسن و حسین و عبدالله بن عباس زیر پرچم سعید بن عاص اموی در جنگ‌های خراسان و طبرستان و گرگان شرکت داشتند.^۶ و در سایر غزوات و جنگ‌ها نیز، شرکت داشتند.

همچنین حضرت عثمان غنایم و هدایا به هاشمی‌ها می‌داد همین‌طور کنیز و خدمتکار را برایشان می‌فرستاد. مامقانی از رضا -امام هشتم شیعیان- نقل کرده که گفت: «وقتی عبدالله بن عامر بن کریز، خراسان را فتح کرد، دو دختر از دختران یزد گرد بن شهریار پادشاه ایران را دید، و آن‌ها را نزد عثمان فرستاد. عثمان یکی را به حسن و دیگری را به حسین بخشید و هر دو نزد حسن و حسین وفات یافتند.^۷

عثمان بن عفان، حسن و حسین را اکرام می‌کرد و آن‌ها را دوست می‌داشت. به

۱- الاستیعاب، اسد الغابة، الاصابة، و غیر آن.

۲- طبقات، الاصابة .

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۴- ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۴۵ .

۵- تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۰۳.

۶- تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، البدایة و النهایة، تاریخ ابن خلدون.

۷- مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، تهران، ج ۳، ص ۸۰.

همین دلیل، وقتی عثمان از طرف شورشیان محاصره شده بود، علی حسن و حسین را فرستاد و به آن‌ها گفت: با شمشیرهای خود بروید و جلو در منزل عثمان بایستید و نگذارید کسی به او نزدیک شود.^۱

همچنین عده‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ فرزندانشان را فرستادند تا مانع ورود شورشیان به منزل عثمان بشوند. از جمله مدافعانی که بر در منزل عثمان ایستاده بود، پسر عموی حضرت علی، عبدالله بن عباس، بود، و هنگامی که در این روزهای ویرانگر و سیاه، عثمان او را به حج امر کرده بود، گفت: «قسم به خدا ای امیر المؤمنین، جهاد برای من بسیار محبوب‌تر از حج است. قسم خوردم تا مرا از آن رها کنی».^۲

همچنان که خود علی مرتضی، نخستین بار برای دفاع از او حاضر شد. خود را بارها آماده کرد و شورشیان را از او دور می‌کرد و پسرانش و برادرزاده‌اش، عبدالله بن جعفر، را برای نجات او گمارد.^۳

بعد از اینکه مدتی طولانی با دست و زبان از او دفاع کرد ولی دفع شورشیان ممکن نبود، کناره‌گیری کرد.^۴ با دست و زبان و فرزندانش، شورشیان را دفع می‌کرد، اما ره به جایی نبرد.^۵

او خودش این مطلب را اظهار داشته و می‌گوید: قسم به خدا آن قدر از او دفاع کردم تا جایی که گمان کردم گناهکارم.^۶

چون عثمان آن‌ها را از دفاع کردن منع کرده بود و می‌گفت: «شما برگردید و سلاح‌تان را زمین بگذارید و در خانه‌های خود بمانید».^۷

حسن بن علی و عبدالله بن زبیر و محمد بن طلحه ... و گروهی از فرزندان انصار مانع شورشیان می‌شدند که عثمان آن‌ها را منع می‌کرد و می‌گفت: شما در زمره‌ی کسانی هستید که مرا یاری می‌کنید.^۱

۱- بلاذری، انساب الاشراف، مصر، ج ۵، ص ۶۸ و ۶۹.

۲- تاریخ الامم والملوک، اوضاع سال ۳۵ هجری.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ایران، ج ۱۰، ص ۵۸۱.

۴- شرح ابن میثم بحرانی، تهران، ج ۴، ص ۳۵۴.

۵- شرح ابن ابی الحدید، ذیل عنوان همان قومی که با ابوبکر بیعت کردند، با من نیز، بیعت کردند.

۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۶.

۷- تاریخ خلیفه بن خیاط، عراق، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

از میان اهل بیت و فرزندان صحابه، حسن بن علی و برده‌ی آزاد شده‌اش، قنبر زخمی شدند.^۲

هنگامی که شورشیان عثمان را از آب منع کردند، علی به آن‌ها گفت: «ای مردم، کاری که شما انجام می‌دهید نه شبیه کار مسلمانان است و نه شبیه کار کافران. ایرانیان و رومیانی که اسیر شدند، غذا و آب به آن‌ها داده شد. شما را به خدا قسم، آب را از این مرد قطع نکنید. و او سه ظرف پر از آب را همراه گروهی از جوانان بنی‌هاشم برای عثمان فرستاد».^۳

در پایان می‌خواهیم از مسعودی^۴ نقل کنیم که گوشه‌ای از این فاجعه‌ی هول‌انگیز و ناراحت‌کننده را بیان می‌کند: «وقتی علی متوجه شد که شورشیان می‌خواهند عثمان را بکشند؛ پسرانش حسن و حسین را با چند نفر فرستاد تا شمشیر به دست از در خانه‌ی عثمان مراقبت کنند و او را یاری دهند و به آن‌ها امر کرد که نگذارند، کسی وارد بشود. زبیر، فرزندش عبدالله و طلحه، فرزندش محمد و بسیاری از صحابه، فرزندانشان را فرستادند تا از خانه‌ی وی محافظت کنند. پس کسی که معروف به تیرانداز بود، تیری انداخت و همگی پراکنده شدند و حسن زخمی شد و قنبر خراش برداشت و محمد بن طلحه زخمی شد. پس از آن، این افراد ترسیدند که در مقابل

۱- شرح النهج، تحت عنوان محاصره‌ی عثمان و منع کردن او از آب.

۲- بلاذری، الانساب، ج ۵، ص ۹۵. البدایة، تحت عنوان قاتلان عثمان.

۳- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۳۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۹.

۴- ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی، در دهه‌ی سوم قرن سوم هجری در بغداد متولد شد و در سرزمین‌های شرقی آفریقایی گشت و گذار کرد و در سال ۳۴۲ یا ۳۴۶ درگذشت.

محسن امین در طبقات المؤرخین شیعه می‌گوید: مسعودی در تاریخ، امام بود و صاحب کتاب «مروج الذهب» و «اخبار الزمان» بود. (اعیان الشیعة، بخش دوم، ۱۳۰/۱).

قمی می‌گوید: او بزرگ مؤرخان و ستون آن‌هاست. درباره‌ی امامت و غیر از آن کتاب دارد؛ از جمله کتاب «اثبات الوصیة لعلي بن ابی طالب». او صاحب کتاب «مروج الذهب» است و نجاشی

در فهرست خود او را از روایان شیعه آورده است. (الکنی والألقاب، ۱۵۳/۳).

خوانساری اقوال عده‌ای از علمای رجال شیعه را بیان کرده که او را مدح و ثنا گفته‌اند و با اوصاف پسندیده‌ی زیادی همچون شیخ گرانقدر، معتمد، امین و شیخ متقدم امامیه، معاصر صدوق، از بزرگان علمای امامیه و از فاضلان متقدم شیعه‌ی دوازده امامی، او را تمجید کرده‌اند. (روضات الجنات، ۲۸۱/۴).

بنی‌هاشم و بنی‌امیه قرار گیرند، از این رو این افراد را در جنگ بر در عثمان رها کردند و چند نفر از آن‌ها به خانه‌ی جماعتی از انصار رفته و بالای خانه‌ها رفتند. از جمله کسانی که به عثمان رسیدند، محمد بن ابی بکر و دو مرد دیگر بودند. همسر عثمان همراهش بود و خانواده‌اش و دوستدارانش مشغول دفاع بودند. محمد بن ابی بکر، ریش عثمان را گرفت. عثمان گفت: ای محمد، قسم به خدا اگر پدرت تو را می‌دید، سرزشت می‌کرد. او دستش را پایین نهاد و از خانه خارج شد. دو نفر دیگر عثمان را دیدند و او را در حالی که قرآن در جلویش بود و آن را می‌خواند، کشتند. سپس زنش برخاست و فریاد کشید: امیر المؤمنین کشته شد. ناگاه حسن و حسین و چند نفر از بنی‌امیه داخل شدند و دیدند که فوت کرده است. پس گریه کردند. خبر به علی و طلحه و زبیر و سعد و گروهی از مهاجرین و انصار رسید. آنان «إنا لله وإنا إليه راجعون» گفتند. علی داخل خانه شد و خیلی ناراحت و اندوهگین به پسرانش گفت: امیر المؤمنین چگونه کشته شد در حالی که شما جلوی خانه بودید؟ یک سیلی به حسن زد و به سینه‌ی حسین زد و محمد بن طلحه را سرزنش کرد و عبدالله بن زبیر را نفرین کرد.^۱

سپس علی و خانواده‌اش، شبانه او را به خاک سپردند و بر او نماز خواندند؛ همچنان که ابن ابی‌الحدید شیعی معتزلی می‌گوید:

افراد کمی از خانواده‌اش به همراه حسن بن علی و ابن زبیر و ابو جهم بن حدیفه در فاصله‌ی بین نماز مغرب و عشاء، جنازه‌ی عثمان را بیرون بردند و در یکی از زمین‌های مدینه معروف به «حش کوب» که خارج از بقیع است^۲، به خاک سپردند و بر او نماز جنازه خواندند.^۳

از جمله نشانه‌های دوستی اهل بیت با عثمان ذی‌النورین این بود که آن‌ها دخترانشان را به پسران وی می‌دادند، همچنان که پیامبر ﷺ، دو دختر خود را به عثمان داده بود و فرزندان‌شان را به نام وی می‌نامیدند. همچنان که مفید می‌گوید: یکی از پسران علی بن ابی طالب رضی الله عنه، عثمان نام داشت. فرزندان امیر المؤمنین ۲۷ نفر پسر

۱ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، ج ۲، ص ۳۴۴.

۲ - فعلا این زمین در وسط قبرستان بقیع در مدینه قرار دارد. [مصحح]

۳ - ابن ابی‌الحدید، شرح النهج، ایران، ج ۱، ص ۹۷. همان، بیروت، ج ۱، ص ۱۹۸.

و دختر بوده‌اند: ۱- حسن ۲- حسین... ۱۰- عثمان که مادرش ام البنین دختر خرام بن خالد بن ورام بوده است.^۱

اصفهانی می‌گوید: او همراه برادرش در کربلاء کشته شد.

«عثمان بن علی در حالی که پسری ۲۱ ساله بود، کشته شد. ضحاک گفت: خولی بن یزید او را با تیری زد و وی را از پای در آورد و مردی از بنی‌أبان بن دارم او را زد و کشت و سرش را برداشت.»^۲

بنابراین، عثمان بن عفان رضی الله عنه داماد پیامبر صلی الله علیه و آله، دوست وی در دنیا و آخرت، دوستدار اهل بیت، پسر عمو و پسر عمه‌ی آنها بود که آنها را دوست می‌داشت و آنها نیز، مانند ابوبکر و عمر او را دوست می‌داشتند. او از نظر قرابت و خویشاوندی از ابوبکر و عمر به رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود و در دامادی به درجه‌ای رسید که ابوبکر و عمر به آن درجه نرسیده بودند.^۳ همچنان که علی بن ابی‌طالب این را اظهار می‌دارد. این دیدگاه اهل بیت درباره‌ی ابوبکر و عمر و عثمان، سه خلیفه‌ی راشد بود که از کتاب‌های خود شیعه و منابع اصلی و معتبر آنها با ذکر صفحه و جلد بیان کردیم.

دیدگاه شیعه درباره‌ی سه خلیفه‌ی راشد:

اما شیعه که خود را دوستدار و پیرو اهل بیت می‌پندارند و مذهب خود را به آنها نسبت می‌دهند و ادعای پیروی از آنها را دارند، کاملاً بر عکس اهل بیت هستند؛ آنان مخالف ابوبکر و عمر و عثمان هستند و به شدت نسبت به آنها کینه‌توزی دارند و آنها را دشمن می‌پندارند و فحش و ناسزا می‌گویند و حتی آنها را کافر و فاسق می‌دانند، و این سرزنش‌ها و لعن و نفرین‌ها را بهترین ابزار نزدیکی به خداوند می‌دانند و ویند این کار بزرگ‌ترین ثواب را نزد خداوند دارد. هیچ کتاب و رساله‌ای نیست که مملو از سرزنش و طعن و نفرین درباره‌ی خالص‌ترین مخلصان رسول خدا صلی الله علیه و آله و بهترین مردمان و باتقواترین آنها و دوست داشتنی‌ترین آنها و حاملان شریعت و رسانندگان رسالت و نایبان و شاگردان پیامبر برگزیده و نخبگان این امت - رضوان الله علیهم اجمعین - نباشد.

۱ - مفید، الإرشاد (تحت عنوان ذکر اولاد امیر المؤمنین)، ص ۱۸۶.

۲ - مقاتل الطالبین، ص ۸۳. عمدة الطالب، نجف، ص ۳۵۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۳ - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص ۲۳۴.

ملا محمد کاظم در کتابش آورده است:

از ابو حمزه ثمالی - و او به دروغ از زین العابدین - نقل می‌کند که گوید: «کسی که ابوبکر و عمر را یک بار لعنت کند، خداوند هفتاد هزار هزار حسنه برای او می‌نویسد و هزاران هزار گناه او را پاک می‌کند و هفتاد هزار هزار درجه، او را بالا می‌برد و کسی که شبانه آن‌ها را یک بار لعنت کند نیز، چنین است. مولای ما علی بن حسین گفت: بر مولای خود ابو جعفر محمد باقر وارد شدم، گفت: ای سرورم، حدیثی را از پدرتان شنیده‌ام. گفت: ای ثمالی، آن را بازگو. حدیث را گفتم: گفت: آری ای ثمالی، آیا می‌خواهی بر آن بیفزایم؟ گفتم: آری سرورم. سپس گفت: کسی که هر صبح یک لعنت بر آن‌ها بفرستد، تا آخر همان شب، گناهی برای او نوشته نخواهد شد و کسی که شب بر آن‌ها یک لعنت بفرستد تا صبح گناهی بر وی نوشته نخواهد شد. راوی گوید: ابو جعفر رفت و سپس بر مولایم صادق وارد شدم و گفتم: حدیثی را از پدر و جدت شنیده‌ام. گفت: آن را بیاور ای ابو حمزه. حدیث را برایش خواندم، گفت: این حقیقت دارد. آنگاه گفت: و هزار هزار درجه بالاتر می‌رود. سپس گفت: خداوند بسیار بخشنده و کریم است».^۱

سپس به آن نیز، امر کرده‌اند: «ما قوم بنی‌هاشم بزرگ و کوچک خود را به لعن و فحش بر آن‌ها و اعلام بیزاری از آن‌ها امر می‌کنیم».^۲

بنابراین، هیچ فحش و ناسزایی نمانده که آن را بر این اصحاب برگزیده علیهم‌السلام نثار نکنند. این عیاشی آن‌هاست که در کتاب تفسیر خود و در تفسیر سوره‌ی براءت از ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که گفت: «به امام گفتم: دشمنان خداوند چه کسانی هستند؟ گفت: بت‌های چهارگانه. گفتم: چه کسانی هستند؟ گفت: ابوالفصیل و رمع و نعثل و معاویه و کسانی که بر دین آن‌ها هستند. پس هرکس با این‌ها دشمنی کند با دشمنان خدا، دشمنی کرده است».^۳

سپس درباره‌ی این سه اصطلاح از جزری نقل می‌کند که گفت: مراد از ابو الفصیل، ابوبکر است چون بکر به فصیل نزدیک است و شتر جوان را نیز، فصیل می‌نامند. فصیل به بچه شتری می‌گویند که از شیر مادرش گرفته شده باشد. در کلام بعضی

۱- ملاکاظم، أجمع الفضائح. ضیاء الصالحین، ص ۵۱۳.

۲- رجال الکشی، ص ۱۸۰.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۱۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۷.

آمده است که چون ابوبکر زمانی شتر چران بود به ابوالفصیل معروف شده است و بعضی از اهل لغت می‌گویند: ابوبکر بن ابی‌قحافه در سال سوم عام الفیل، متولد شد و اسم او را عبدالعزی- نام بتی است - نهادند و کنیه‌ی وی در زمان جاهلیت، ابوالفصیل بوده و هنگامی که اسلام آورد، عبدالله نام گرفت و به ابوبکر معروف شد. اما کلمه‌ی رمع، همان عمر است که برگردانده شده است و در حدیث آمده که اولین کسی که شهادت برده را رد کرده، رمع (عمر) بود و اولین کسی که ارث را عول داده، رمع (عمر) بوده است. اما نعثل، اسم مردی است که ریش زیادی داشته باشد. جوهری می‌گوید: عثمان وقتی نزدیک او می‌شد، بسیار به آن شبیه بود.^۱

بنگرید که این قوم چطور با بی‌حیایی نام‌بت‌ها را بر این اصحاب بزرگوار می‌نهند. آیا کسی نیست که بپرسد، این کجا و سخن محمد باقر - امام پنجم معصوم شیعه - کجا که در جواب کسی که پرسید: «آیا آن‌ها حقی را از شما ضایع کرده‌اند؟ گفت: خیر، قسم به کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا جهانیان را از عذاب خدا بترساند، به اندازه‌ی خردلی، حق ما را ضایع نکرده‌اند».^۲

اگر آن‌ها کافر بودند، چرا علی علیه السلام دخترش را به عمر بن خطاب رضی الله عنه داد و چرا رسول الله صلی الله علیه و آله دو دختر خود را به عثمان بن عفان رضی الله عنه داد؟ چرا علی و اهل بیت، آن‌ها را مدح و ثنا گفته‌اند و چرا او و پسرانش از او دفاع کرده‌اند و یکی از آن‌ها زخمی شد در حالی که او نیز، از دیدگاه شیعه امام معصوم بوده است؟ آیا کسی هست که جواب بدهد؟ اگر عثمان رضی الله عنه کافر بود، چرا علی رضی الله عنه برادرزاده‌اش را از ازدواج دخترش با ابان بن عثمان منع نکرد؟ و چرا مانع ازدواج سکینه دختر حسین با نوه‌ی حضرت عثمان، زید نشد؟ و چرا حضرت علی پسرش را به نام عثمان نام نهاد؟

عیاشی که در بغض و کینه‌توزی نسبت به خلفای راشدین زیاده‌روی می‌کند، خرافات و دروغ‌ها و داستان‌هایی را سر هم کرده و می‌گوید: وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت، اختلافاتی میان مسلمانان ایجاد شد و عمر آن‌ها را رفع و اصلاح کرد و با ابوبکر بیعت کرد در حالی که هنوز رسول الله صلی الله علیه و آله به خاک سپرده نشده بود. وقتی علی دید که مردم با ابوبکر بیعت کردند، ترسید که فتنه‌ای ایجاد شود، پس به کتاب خدا

۱ - تفسیر العیاشی، تهران، ج ۲، ص ۱۱۶.

۲ - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه.

مشغول شد و خواست که آن را در یک کتاب جمع کند. ابوبکر سراغ او فرستاد که بیعت کند. علی گفت: تا این قرآن را جمع‌آوری نکنم، بیرون نمی‌آیم. بار دیگر سراغ وی فرستاد و علی گفت: تا از این کار فارغ نشوم، بیرون نمی‌آیم. بار سوم پسر عموی خود را که قنفذ نام داشت، سراغ وی فرستاد و فاطمه برخاست و میان او و علی ایستاد و قنفذ او را زد و رفت و علی را با خود نبرد و ترسید که مردم دور علی جمع شوند، از این رو دستور داد که اطراف خانه‌ی علی هیزم جمع کنند. پس عمر رفت و خواست که خانه‌ی علی را آتش بزند در حالی که علی و فاطمه و حسن و حسین در آن بودند. وقتی علی چنین دید، بیرون رفت و به زور و برخلاف میلش بیعت کرد.^۱

شجاعت حضرت علی علیه السلام:

این در حالی است که روایت کرده‌اند علی گفته است: «به خدا قسم اگر من تنها باشم و آن‌ها به اندازه‌ی تمام زمین باشند، نمی‌ترسم و وحشت نمی‌کنم».^۲

علی کسی است که ابو وائله درباره‌اش می‌گوید: من با فلانی - یعنی، عمر که مجلسی در حیاة القلوب، اسم وی را آورده است - می‌رفتم که ناگاه همه‌های را از او شنیدم، به او گفتم: «چه شده فلانی؟ گفت: وای بر تو، آیا آن شیرزاد و آن سخت گیرنده بر ظالمان، با دو شمشیر و یک پرچم را نمی‌بینی؟ نگاه کردم و دیدم علی است. گفتم: ای فلانی، اینکه علی بن ابی طالب است. گفت: نزدیک‌تر بیا تا درباره‌ی شجاعت و قهرمانی وی برایت بگویم. پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد با ما عهد بست که فرار نکنیم و هرکس که فرار می‌کرد، گمراه بود و هرکس که کشته می‌شد، شهید بود. و پیامبر صلی الله علیه و آله، خود فرمانده جنگ بود. وقتی که صد قهرمان از دشمن، علیه ما شمشیر برداشتند که در زیر پرچم هرکدام نیز، صد نفر یا بیشتر بودند، پس ما از نابود شدن خود ترسیدیم و دیدم که علی همچون شیر از پیشروی آن‌ها جلوگیری کرد و مشتی سنگریزه برداشت و بر صورت ما پرتاب کرد، آنگاه گفت: صورت‌های سست و پریشانی را می‌بینم، کجا می‌خواهید فرار کنید؟ به جهنم؟ ما باز نمی‌گردیم. پس بر ما یورش آورد در حالی که تخته سنگی در دستش بود که بوی مرگ از آن به مشام می‌رسید و گفت: شما عهد کردید و سپس عهد خود را شکستید. قسم به خدا، شما به مرگ سزاوارتر

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۰۷ و ۳۰۸. البحار، ج ۸، ص ۴۷.

۲- نهج البلاغه (تحقیق صبحی)، ص ۴۵۲.

هستید. سپس به چشمانش نگریستم، گویی آتش در آن‌ها روشن بود یا گویی دو ظرف پر خون بودند. پس فکر کردم که [تخته سنگ را] بر همه‌ی ما انداخت. من از میان اصحاب خودم به طرف علی رفتم و گفتم: ای ابوالحسن، عرب‌ها یورش آوردند و فرار کردند و یورش، فرار را نقض می‌کند. گویی که او خجالت می‌کشید و چهره‌اش را از من برگردانید. این ترس، مدام در دلم هست، قسم به خدا آن ترس تا به امروز نیز، از دلم بیرون نرفته است»^۱.

درباره‌ی شجاعت علی علیه السلام مبالغه‌های زیادی کرده‌اند؛ از جمله آنچه قطب راوندی روایت کرده که به علی خبر رسیده بود که عمر درباره‌ی شیعیان وی صحبت کرده است. پس در راه به استقبال او رفت در حالی که کمانی در دست علی بود، گفت: ای عمر، به من خبر داده‌اند که تو درباره‌ی شیعیان من صحبت کرده‌ای. سپس با کمانش به زمین زد به ناگاه همچون اژدهایی ماند که دهانش را در مقابل عمر باز کرده تا او را بلعد و عمر فریاد زد: مواظب باش ای ابوالحسن، دیگر بعد از این تکرار نمی‌کنم، و شروع به گریه کرد. علی با دستش به کمان زد و به حالت عادی برگشت و عمر همچنان ترسان به خانه برگشت.^۲

همچنین سلیم بن قیس عامری شیعی که دوستان خدا را خیلی لعن و نفرین می‌کند، می‌گوید که علی عمر را ناسزا گفته و او را تهدید کرده و گفته است: قسم به خدا ای ابن صهاک! اگر این را پرتاب کنی، دست راستت را به تو بر می‌گردانم؛ اگر شمشیرم را آخته کنم، تا جانت را بگیرم، آن را غلاف نمی‌کنم. عمر ترسید و ساکت شد و دانست که اگر علی قسم بخورد، راست می‌گوید. پس علی گفت: ای عمر، آیا تو همان نیستی که رسول الله صلی الله علیه و آله به تو مشغول بود و دنبال من فرستاد و با شمشیرم آدمم و سپس خواستم که تو را بکشم که این آیه نازل شد: ﴿فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا﴾ [مریم: ۸۴]. ابن عباس می‌گوید: آن‌ها با هم اتفاق نظر داشتند و به یکدیگر متذکر شدند و گفتند: تا زمانی که این مرد زنده است، هیچ‌یک از کارهای ما راست نمی‌شود. پس ابوبکر گفت: چه کسی از ما او را می‌کشد؟ عمر گفت: خالد بن ولید. دنبال خالد فرستادند و گفتند: ای خالد، نظرت درباره‌ی این کاری که به تو

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲- الخرائج و الجرائح، بمبئی، ۱۳۰۱هـ، ص ۲۰ و ۲۱.

می‌سپاریم، چیست؟ گفت: هر کاری که می‌خواهید به من بسپارید، قسم به خدا اگر مرا به قتل علی بن ابی‌طالب امر کنید، انجام می‌دهم. گفتند: قسم به خدا ما چیزی غیر از این را نمی‌خواستیم. گفت: کجا او را بکشیم؟ ابوبکر گفت: وقتی ما مشغول نماز صبح شدیم تو در کنار او بایست و شمشیر در دستت باشد و هنگامی که سلام داد، گردنش را بزن. گفت: چشم. پس پراکنده شدند. سپس ابوبکر فکر کرد که اگر مردم بفهمند که چه کسی علی را کشته است، جنگ سختی شروع می‌شود. پس از این کار خود پشیمان شد و آن شب نخوابید تا وقتی که به مسجد آمد و نماز اقامه شد. او امام جماعت شد و در حالی امامت می‌کرد، در فکر بود و نمی‌دانست که چه می‌گوید. خالد بن ولید آمد و شمشیر به دست نزد علی ایستاد و علی با هوشیاری، متوجه بعضی از این مسائل شده بود. وقتی که تشهد ابوبکر تمام شد قبل از سلام دادن فریاد زد ای خالد، چیزی که به تو امر کرده‌ام، انجام نده و گرنه می‌کشمت؛ سپس به راست و چپ سلام داد. سپس علی جستی زد و یقه‌ی خالد را گرفت و شمشیر را از دستش گرفت سپس او را زمین زد و بر سینه‌اش نشست و شمشیرش را گرفت تا او را بکشد. اهالی مسجد گرد او جمع شدند تا خالد را نجات دهند. عباس گفت: علی را به خاطر صاحب این قبر سوگند بدهید تا آزادش کند. او را به خاطر صاحب این قبر سوگند دادند و رهایش کرد. خالد برخاست و به منزلش رفت.^۱

شیعیان درباره‌ی شجاعت حضرت علی بسیار مبالغه کرده و گفته‌اند: «او بسیار قدرتمند بود تا جایی که روزی پایش را بر زمین کوبید و زمین لرزید».^۲

روزی زمین لرزید و علی بر زمین تاخت تا اینکه زمین آرام شد. همچنان که صافی به دروغ از فاطمه نقل کرده که گوید: زلزله‌ای در زمان ابوبکر ایجاد شد، مردم ترسیدند و نزد ابوبکر و عمر رفتند، دیدند که آن‌ها نیز، ترسیده و پیش علی رفته‌اند. مردم راه افتادند تا به در خانه‌ی علی رسیدند. علی به استقبال آن‌ها بیرون رفت در حالی که به غم و غصه‌ی آن‌ها اعتنایی نداشت. او رفت و مردم او را دنبال کردند تا به تپه‌ای رسیدند. علی و همراهانش بر روی آن نشستند و به دیوارهای مدینه نگریستند که می‌لرزید. سپس علی به آن‌ها گفت: گویی شما از آنچه دیده‌اید وحشت کرده‌اید؟ گفتند: چگونه وحشت نکنیم در حالی که تا به حال چنین چیزی ندیده‌ایم؟ پس علی

۱- سلیم بن قیس عامری، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

۲- تفسیر البرهان، ص ۷۴.

لب‌هایش را تکان داد و با دستان مبارکش زمین را زد و گفت: تو را چه شده است؟ چرا آرام نمی‌گیری؟ پس به اذن خدا زمین آرام شد. مردم این بار از اولین باری که نزد وی آمده بودند و او به طرف آنان رفت، بیشتر تعجب کردند. علی به آن‌ها گفت: از کار من تعجب می‌کنید؟ گفتند: آری. گفت: من همانم که خداوند درباره‌اش فرموده است:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۙ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۙ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۙ﴾^۱

[الزلزلة: ۱-۳]. من همان انسانی هستم که خداوند درباره‌اش می‌گوید: ﴿يَوْمَئِذٍ نُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾ [الزلزلة: ۴]. هر حادثه‌ای^۱ که باشد، زمین برای من نقل می‌کند.

علاوه بر این، علی علیه السلام روزی با قدرت، ابلیس را بر زمین زد. همچنان که ابن بابویه قمی در «عیون اخبار الرضا» روایت کرده است.^۲

امثال این چرندها در کتب شیعه زیادند.

حال که ما این بحث را شروع کردیم، می‌خواهیم با بیان حکایت عجیب دیگری آن را تکمیل کنیم که دلالت بر دروغ‌ها و اسطوره‌هایی دارد که شیعه بافته و اساس مذهب و عقاید خود را بر آن گذاشته‌اند. این داستان را از کتاب «الأنوار النعمانية» اثر نعمت الله جزائری^۳ نقل می‌کنیم. او می‌گوید:

«برسی در کتاب خود هنگام توصیف جنگ خیبر روایت می‌کند که فتح خیبر توسط علی علیه السلام انجام شد، و جبرئیل علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و از قتل مرحب به او مژده داد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله از بشارت او پرسید. جبرئیل گفت: ای رسول خدا، وقتی که علی شمشیر را بالا برد تا مرحب را بزند، خداوند متعال به اسرافیل و میکائیل امر کرد که بازوهایش را در هوا بگیرند تا با قدرت تمام نزند؛ با وجود این، او و لباس‌های آهنین و اسبش را نصف کرد و شمشیرش به لایه‌های زمین رسید. خداوند به من گفت: ای جبرئیل، به زیر زمین برو و نگذار که شمشیر علی به قعر زمین برسد و گرنه زمین

۱- الصافی، ص ۵۷۱.

۲- ج ۲، ص ۷۲.

۳- نعمت الله بن عبدالله حسینی جزائری، از بزرگان علمای متأخر و فضلی متبحر ماست که دارای قلبی سالم و سرشتی استوار است و او صاحب کتاب «الأنوار النعمانية» است که حاصل یک عمر است. حر عاملی می‌گوید: او فاضل، عالم، محقق علامه و گرانقدر است. به سال ۱۱۱۲ هـ درگذشت. او از شاگردان مجلسی بوده است. (روضات الجنات، خوانساری، ۱۵۰/۸).

دگرگون می‌شود. پس رفتیم و در آنجا قرار گرفتیم. بعد چیزی سنگین‌تر از مدائن قوم لوط بر شانه‌هایم فرود آمد. مدائن قوم لوط هفت شهر است که از هفت زمین ریشه گرفته و بر یک ریشه بالا رفته و تا نزدیک آسمان رسیده است. همچنان تا سحر منتظر شدم تا خداوند به من امر کرد که آن را دگرگون کنم. سنگینی آن مانند سنگینی شمشیر علی نبود. پیامبر ﷺ از او پرسید: چرا در یک زمان آن را دگرگون نکردی و آن را بلند نکردی؟ جبرئیل گفت: ای رسول خدا ﷺ، در میان آن‌ها پیرمردی کافر بود که بر پشتش خوابیده و ریشش رو به آسمان بود و خداوند شرم کرد از اینکه آن‌ها را عذاب دهد. وقتی سحر سپری شد، آن پیرمرد برعکس شد و خدا مرا به عذاب وی امر کرد. در همان روز نیز، وقتی که قلعه‌ی خیبر فتح شد و زنانشان اسیر شدند، در میان آن‌ها زنی به نام صفیه بود که دختر صاحب قلعه بود. نزد پیامبر ﷺ آمد در حالی که در صورتش اثر شکستگی پیدا بود. پیامبر ﷺ درباره‌ی آن شکستگی پرسید، او گفت: وقتی علی وارد قلعه شد و یکی از برج‌های آن را تکان داد، تمام قلعه تکان خورد و تمام چیزهای آویخته از قلعه فرو ریخت و من نیز، بر تخت نشسته بودم و از روی آن به پایین پرت شدم و به تخت اصابت کردم. پیامبر ﷺ به او گفت: ای صفیه، وقتی علی عصبانی شد و قلعه را تکان داد، خداوند به خاطر خشم او عصبانی شد سپس همه‌ی آسمان‌ها را لرزاند تا اینکه ملائکه همگی ترسیدند و بر صورت‌هایشان افتادند. علی شجاعت ربانی دارد. اما دروازه‌ی خیبر که چهل نفر با هم همکاری می‌کردند تا شبانه آن را ببندند. وقتی علی وارد قلعه شد سپر وی از کثرت ضربه از بین رفته بود؛ سپس دروازه را از جا کند و آن را به عنوان سپر خود قرار داد و جنگید تا اینکه قلعه را فتح کرد.»

این روایت با روایت یعقوبی منافات دارد که می‌گوید: «ابوبکر و عمر متوجه شدند که گروهی از مهاجرین و انصار گرد علی بن ابی‌طالب جمع شده‌اند، پس همراه جماعتی به خانه‌ی علی یورش بردند و علی شمشیر به دست خارج شد. عمر شمشیر او را انداخت و با علی درگیر شد و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و وارد خانه شدند. فاطمه بیرون آمد و گفت: بیرون می‌روید یا موهام را آشکار کنم. پس آن‌ها و همراهانشان بیرون رفتند و این قوم ایامی را بدین سان گذراندند و سپس یکی پس از دیگری بیعت کردند».^۱

واقعاً نمی‌دانیم که کدام یک از شیعیان راست می‌گوید: نعمت الله جزائری یا سلیم بن قیس عامری^۱؟ یا قطب راوندی یا قمی یا مجلسی یا عیاشی یا یعقوبی؟ بلکه واقعیت اینست که همه‌شان دروغ می‌گویند و به دروغ این روایت‌ها را نقل می‌کنند و نمی‌دانند که اهل بیت این‌ها را نگفته‌اند و اصلاً چنین نبوده‌اند و اگر این چنین بودند یا این چنین می‌گفتند، درباره‌ی ابوبکر نمی‌گفتند که صدیق است و درباره‌ی عمر نمی‌گفتند که نگهبانی مبارک و سیرت و روشی رضایت بخش داشت و فرزندان‌شان را به نام آن‌ها نمی‌نامیدند و با آن‌ها ازدواج و معاشرت نداشتند و بعد از مرگشان آن‌ها را مدح نمی‌کردند. بعد از این همه روایت نمی‌توانیم چیزی جز این بگوییم که اهل بیت در اعمال و افعال خود صادق بوده‌اند و کارهایشان و گفته‌هایشان مصداق این راستی است، اما شیعه بر آن‌ها دروغ بسته‌اند و در عقیده با آن‌ها مخالفند و با دوستان و نزدیکان و رهبران و امرا و حکام آن‌ها دشمن هستند. همان کسانی که اهل بیت خالصانه از آن‌ها اطاعت می‌کردند و با آن‌ها مشورت می‌نمودند. همچنان که پیش از این به تفصیل بیان کردیم.

وگرنه آیا خردمندان است که کسی مانند آن مرد شجاع و قهرمان و دلاور، ابوبکر او را به زور وادار به بیعت کند و عمر با دختر وی ازدواج کند و عثمان از او پیشی بگیرد و فرزندان‌ش را به نام آن‌ها بنامد و یاوران آن‌ها همان یاوران وی باشند؟ هرچند شیعیان در ظاهر، اظهار دوستی با اهل بیت می‌کنند اما در کینه‌ای که نسبت به خلفای راشدین و اصحاب برگزیده‌ی پیامبر ﷺ دارند، با اهل بیت مخالفت

۱- سلیم بن قیس عامری هلالی کوفی، تقریباً در سال ۹۰ درگذشت. درباره‌ی او می‌گویند که او از اصحاب علی بن ابی طالب بوده است. خوانساری درباره‌اش می‌نویسد: او از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و نویسنده‌ی کتاب مشهوری است که کتاب بحار الأنوار و غیره از آن نقل می‌کند. وی از علمای متقدم اهل بیت بوده و پنج نفر از ائمه‌ی معصوم را ملاقات کرده است، که عبارتند از: علی، حسن، حسین، زین العابدین، باقر. (روضات الجنات، ۶۶/۴).

قمی می‌گوید: او کتاب معروفی دارد که علما و محدثان اهل بیت از آن نقل کرده‌اند و اولین کتابی است که در میان محدثین شیعه، معروف شده است. شیخ کلینی و صدوق و سایر قدمای به آن تکیه کرده‌اند. (الکنی و الألقاب، ۲۴۸/۳).

می‌کنند؛ همان اصحابی که رسول الله ﷺ درباره‌شان فرمود: خوشا به حال کسی که مرا دیده و به من ایمان آورده است.^۱

در هر حال ما با توجه به دشمنی این قوم نسبت به اقوام و دامادهای پیامبر ﷺ، مخالفت آن‌ها را با اهل‌بیت بیان می‌کنیم. عیاشی درباره‌ی عثمان ذی‌النورین می‌گوید: آیه‌ی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ [البقرة: ۲۶۴]. درباره‌ی عثمان نازل شده است.^۲

اما قمی که در لعنت‌کردن و طعنه‌زدن و فاسق و کافر خواندن اصحاب، کمتر از عیاشی نیست، در ذیل این آیه می‌گوید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾ [الأنعام: ۱۱۲]. خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه در امتش دو شیطان بوده‌اند که او را اذیت می‌کنند که از اصحاب محمد، حبت و زریق بوده‌اند.^۳

در کتاب «الشیعة و السنة» خود روایت‌های زیادی را از او نقل کرده‌ایم.

بحرانی هم مانند آن‌ها، ذیل این آیه می‌نویسد: ﴿ثَانِيًا أَتَيْنَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ [التوبة: ۴۰]. در حالی که به همراهی ابوبکر صدیق با پیامبر ﷺ در سفر مکه به مدینه و مهاجرت در راه خدا حسادت می‌ورزند، می‌گوید: پیامبر ﷺ به علی امر کرد که در جای وی بخوابد و پیامبر از ابوبکر ترسید که دشمن را از رفتن آنان آگاه کند، از این رو او را همراه خودش به غار برد.^۴

بر ابوجعفر دروغ می‌بندد و می‌گوید که او گفت: «رسول الله ﷺ در غار به ابوبکر گفت: آرام باش، خداوند با ماست - تا آنجا که می‌گوید - می‌خواهی اصحابم را که در مجلس انصار نشسته‌اند و صحبت می‌کنند، به تو نشان دهم و جعفر و اصحابش را به تو نشان دهم که در دریا هستند؟ ابوبکر گفت: آری. رسول الله ﷺ دستی بر صورتش کشید و سپس او انصار را دید که در مجلس نشسته‌اند و به جعفر و اصحابش نگاه کرد

۱- الخصال، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۷. البحار، ج ۸، ص ۲۱۷.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۴- البرهان، ج ۲، ص ۱۲۷.

که در دریا شنا می‌کنند. در آن لحظه در دل خود گفت که پیامبر ﷺ جادوگر است.^۱ اما عمر فاروق که آتش مجوسی را خاموش کرد و بت‌های کسری و شوکت آن‌ها را شکست و عظمت یهودی و قدرت آن‌ها را نابود کرد، کسی که نزد حبیب خدا محبوب و نزد دشمنانش و دشمنان امت، فرزندان یهود و مجوس منفور است، بحرانی درباره‌اش زیر این آیه: ﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾ [الفرقان: ۲۹]. می‌گوید: شیطان همان خلیفه‌ی دوم است. و آیه‌ی: ﴿يُوَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۸]. منظور، خلیفه‌ی دوم است. و فرموده‌ی: ﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي﴾ [الفرقان: ۲۹]. منظور، ولایت است.^۲

او به غلو خود و به فحش و بدگویی ادامه می‌دهد و می‌گوید: ابلیس و آنچه در معنای آن آمده، به خلیفه‌ی دوم تأویل شده است؛ چون مسمای هردو یکی است. و در بعضی روایت‌ها از اصبع بن نباته نقل شده که علی علیه السلام همراه گروهی که حذیفه بن یمان نیز، همراهشان بود به طرف جبانه بیرون رفتند و معجزه‌ای را از او ذکر کرده‌اند تا آنجا که می‌گوید: علی علیه السلام گفت: ای فرشتگان پروردگار من، اکنون ابلیس‌ترین ابلیس‌ها و فرعون فراغنه را نزد من بیاورید. قسم به خدا، در یک لحظه او را حاضر کردند و در حالی که او را نزد علی محکم گرفته بودند، گفت: وای بر تو از ظلمی که به آل محمد علیهم السلام کرده‌ای. سپس گفت: سرورم! به من رحم کن؛ من توان چنین عذابی را ندارم. علی گفت: خداوند به تو رحم نکرد و تو را نبخشید ای کثیف نجس، شیطان خبیث. سپس به ما نگریست و گفت: او را رها کنید تا به شما بگوید که کیست؟ گفتند: تو کیستی؟ گفت: من ابلیس‌ترین ابلیس‌ها و فرعون این امت هستم و کسی هستم که سید و مولای خود و امیر مؤمنان و خلیفه‌ی خدا را و آیات و معجزات وی را انکار کردم. ظاهراً مراد وی، خلیفه‌ی دوم بود؛ زیرا او سردسته‌ی مفسدان بود و کسی است که در قرآن شیطان به او تأویل شده است.^۳

درباره‌ی نیکوکارترین مسلمانان، عثمان بن عفان، نوشته است که رسول الله صلی الله علیه و آله به

۱- همان، ص. ۱۲۵. الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۶۲.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۶۶.

۳- البرهان، ص ۹۸.

او گفت: اسلام خود را نابود کردی؛ برو که خداوند درباره‌ی تو این آیه را نازل کرده است: ﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا﴾ [الحجرات: ۱۷].^۱

او کینه‌توزی خود را به همه‌ی اصحاب نشان می‌دهد و ذیل این آیه می‌گوید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ﴾ [النساء: ۴۹]. مراد کسانی هستند^۲ که خود را صدیق و فاروق و ذی‌النورین نامیده‌اند.^۳

او به زور حکم می‌کند که مراد از «من ثقلت موازین» علی و شیعیان وی و مراد از «من خفت موازین» خلفای سه گانه و پیروانشان هستند.^۴

در بدگویی و مسخره کردن اصحاب رسول الله ﷺ و همسران وی زیاده روی می‌کند و می‌گوید: آیه‌ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ﴾ [النور: ۱۱]. درباره‌ی عایشه و حفصه و ابوبکر و عمر نازل شده وقتی که به ماریه‌ی قبطی تهمت زنا زدند.^۵

چهارمین مفسر آن‌ها، کاشانی، که در خبثات و سرزنش کمتر از سایر نوادگان این قوم نیست، زیر این آیه‌ی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ [النساء: ۱۳۷]. می‌نویسد: این آیه درباره‌ی خلفای اول و دوم و سوم و چهارم (یعنی معاویه) و عبدالرحمن و طلحه نازل شده است.^۶

و ذیل آیه‌ی: ﴿وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ﴾ [التوبة: ۷۴]. می‌نویسد: روزی که رسول الله ﷺ دست علی را در غدیر خم بلند کرد، مقابل هفت نفر از منافقان بود که عبارتند بودند از: ابوبکر، عمر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن

۱- همان، ج ۴، ص ۲۱۵.

۲- حسادت و کینه و جهل او را کور کرده به طوری که نمی‌داند که هیچ‌یک از این سه نفر خود را به این نام‌ها نخوانده‌اند بلکه امت اسلامی و واقعیت زندگی ایشان را به این القاب ملقب نموده است. این فرد کینه‌توز و فحاش نمی‌داند که آنچه در کتاب‌ها و روایت‌های خودشان آمده، این است که علی ﷺ خود را به این نام‌ها نامید و آن‌ها را بر خود اطلاق کرد و گفت: من صدیق و فاروق هستم. (الاحتجاج، الطبرسی، ۹۵/۱) پس بفهم و تدبر کن.

۳- البرهان، ص ۱۷۲.

۴- همان، ص ۳۳۳.

۵- همان، ص ۱۲۷.

۶- کاشانی، تفسیر صافی، ایران، ص ۱۳۶.

ابی وقاص، ابو عبیده، سالم مولای ابو حذیفه و مغیره بن شعبه. عمر گفت: نمی بینید که چشمانش مانند چشم دیوانه هاست - منظورش، پیامبر ﷺ بود - برخاست و گفت: پروردگارم به من گفت: - پناه بر خدا از نقل این خرافات و کفر و لعنت خدا بر دروغگویان باد-^۱

پنجمین: دشنام دهنده‌ی شیعه که خود را مفسر نامیده، عروسی حویزی است که اصحاب را سرزنش می کند و زیر آیه‌ی: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ﴾ [الحجر: ۴۴]. از ابوبصیر روایتی نقل کرده که گوید: جهنم هفت در دارد: در اول برای ظالم که همان زریق (ابوبکر) است و در دوم برای حبتر (عمر) و در سوم برای عثمان و در چهارم برای معاویه و در پنجم برای عبدالملک و در ششم برای عسکر بن هوسر و در هفتم برای ابوسلامه. این‌ها دروازه‌ی پیروان خود هستند.^۲

این حاشیه نویسی ملعون بر این نام‌ها تعلیقی آورده و می گوید: مجلسی گفته است: زریق کنایه از اولی است؛ چون عرب چشم کبود را بد می داند، و حبتر که روباه است شاید به دلیل حيله و مکر وی باشد و در اخبار دیگر بر عکس این آمده است که حبتر اولی است، و ممکن است در اینجا نیز، مراد همین باشد و خلیفه‌ی دوم مقدم شده است؛ چون او بدبخت‌تر و گناهکارتر است. عسکر بن هوسر کنایه از بعضی خلفای بنی امیه یا بنی عباس است. ابوسلامه نیز کنایه از ابوجعفر دوانیقی است. احتمال دارد که عسکر کنایه از عایشه و سایر اهل جمل باشد؛ چون اسم شتر عایشه عسکر بود و روایت شده که شترش شیطان بوده است.^۳

ذیل آیات: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۱۰﴾ أَمْ وَاتُّ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [النحل: ۲۰-۲۱]. می گوید: کسانی که غیر خدا را می خوانند، خلیفه‌ی اول و دوم و سوم هستند. آنان به زبان رسول الله ﷺ دروغ بسته و می گویند: با علی دوست باشید و از وی پیروی کنید، اما آنان با علی دشمنی کردند و با او دوستی نکردند و مردم را به ولایت خود خواندند، و این همان فرموده‌ی خداوند است که می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ

۱ - الصافی (تک جلدی)، ص ۲۳۶ و (چند جلدی) ج ۱، ص ۷۱۵.

۲ - نور الثقلین، ایران (قم)، ج ۳، ص ۱۸.

۳ - همان، ص ۱۸.

يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ ﴿۲۱﴾ [النحل: ۲۰-۲۱]. «کسانی که غیر خدا را می‌خوانند چیزی آفریده نمی‌توانند بلکه خود آفریده شده هستند، مردگان هستند و زنده نمی‌باشند...» و ﴿وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ [النحل: ۲۲]. آنان مستکبرانند؛ یعنی، از ولایت علی خودداری می‌کنند.»^۱

محدثین و فقهای شیعه:

این‌ها مفسران شیعه بودند که لعن و نفرین و دشنام می‌دهند و اصحاب حضرت محمد ﷺ و افراد برگزیده‌ی ایشان و خلفای راشدین بعد از او را کافر می‌دانند. این‌ها کتاب‌های تفسیر شیعیان است که پر از لعن و نفرین و سرزنش است. این لعن و نفرین و تهمت‌ها را نثار چه کسانی می‌کنند؟ نثار کسانی می‌کنند که خداوند به پاک‌ی و اخلاص و صفای آن‌ها شهادت داده و رستگاری و بهشت و رضایت خود را به آن‌ها بشارت داده، یاران رسول خدا ﷺ و دوستان و شاگردان و مریدان وی که همراه او زیستند و با او بیعت کردند و او را یاری داده و همراه وی هجرت کرده‌اند و خویشاوندان و قبیله و فرزندان و اموال و دیار و وطن خود را به خاطر پیامبر ﷺ رها کردند و پیرو نوری شدند که بر وی نازل شد و در زیر پرچم وی جهاد کردند و تمام چیزهای ارزشمند و گرانبهای خود را به یک اشاره‌ی پیامبر ﷺ بخشیدند و پرچم وی را بعد از وفاتش برداشته بر قلل کوه‌ها برافراشته و به آن سوی دریاها رسانده‌اند. آنان کسانی جز ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین رضی الله عنهم نیستند؛ کسانی که اهل بیت قدر آن‌ها را می‌دانستند و در عظمت و بزرگی و اکرام آن‌ها مبالغه می‌کردند و در حال حیات و بعد از وفاتشان نیز، آن‌ها را مدح و ثنا گفته‌اند و ثمره‌های قلب خود و جگرگوشه‌های خود را تقدیم آن‌ها می‌کردند و هدیه‌های آنان را بر روی چشم می‌گذاشتند و از روش و مسلک آنان پیروی می‌کردند.

شیعه که خود را دوستدار و پیرو آن‌ها می‌پندارند، بر عکس این عمل می‌کنند و با آن‌ها به صراحت مخالفت می‌کنند به طوری که هیچ‌یک از کتاب‌های آن‌ها خالی از پست‌ترین و زشت‌ترین سخنان نسبت به آن‌ها نیست، همان طور که از مفسرانشان

نقل کردیم. در حالی که علم تفسیر از آن‌ها میراست و خیلی بعید است که مفسران واقعی مثل اینان باشند.

محدثین و فقهای شیعه نیز، مانند همین مفسرانند و کتاب‌های آن‌ها نیز، خالی از چنین بیهوده‌گویی‌ها و افتراها نیست. آن‌ها نیز، به طور کامل با اهل بیت پیامبر ﷺ و اهل بیت علی ﷺ مخالفت می‌کنند. نسبت به دوستانان رسول خدا ﷺ و دوستانش کینه‌توز هستند و خویشان وی و دامادها و همسرانش را نفرین می‌کنند.

نگاهی کوتاه به دیدگاه محدثان و فقهای شیعه می‌اندازیم. کلینی، بزرگ این قوم و محدث آن‌ها، عقیده‌ی خود را اظهار و اعماق قلب خود را اینگونه آشکار می‌کند که ذیل این کلام خداوند می‌گوید: ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيْمَنَ وَرَيْتَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ [الحجرات: ۷]. - منظور، امیر المؤمنین، علی است - و ﴿وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾ [الحجرات: ۷]. منظور خلیفه‌ی اول و دوم و سوم است.^۱

بیشتر از این می‌گوید: وقتی رسول الله ﷺ تیم و عدی و بنی‌امیه^۲ را دید که بر منبر وی سوار شده‌اند، ترسید. سپس خداوند این آیه‌ای را برای آرامش وی فرو فرستاد: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾ [البقرة: ۳۴]. پس به او وحی کرد ای محمد، من به تو امر می‌کنم که وقتی از تو اطاعت نمی‌کنند، نگران نباش چرا که هنگام تعیین جانشین نیز، از تو اطاعت نخواهند کرد.^۳

و ذیل آیه‌ی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾ [محمد: ۲۵]. می‌نویسد: فلانی و فلانی و فلانی به خاطر ترک ولایت امیر المؤمنین ﷺ مرتد شدند. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ﴾ [محمد: ۲۶]. وی گوید: قسم به خدا این آیه درباره‌ی ابوبکر و عمر و پیروانشان نازل شده است. و این همان کلام خداوند است که جبرئیل آن را برای پیامبر ﷺ آورده است: ((ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ - فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - سَنُطِيعُكُمْ فِي

۱ - الأصول من الكافي، ج ۱، ص ۴۲۶.

۲ - مراد ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین است؛ چون ابوبکر از قبیله‌ی تیم، فاروق از قبیله‌ی عدی و ذی‌النورین و امیر معاویه ﷺ از بنی‌امیه بودند.

۳ - الأصول من الكافي (کتاب الحجة)، تهران، ج ۱، ص ۴۲۶.

بعض الأمر)).^۱

از عبدالملک بن اعین روایت می‌کند که گوید: به ابو عبدالله گفتم: «درباره‌ی آن دو مرد (یعنی ابوبکر و عمر) به من خبر بده؟ گفت: آنان حق ما، اهل بیت را ضایع کردند و فاطمه را از ارث پدری‌اش محروم کردند که ظلمشان تا امروز باقی است و - به پشتش اشاره کرد - و کتاب خدا را پشت انداختند».^۲

همچنان که از کمیت اسدی روایت شده که گفت: گفتم: «درباره‌ی آن دو مرد (یعنی ابوبکر و عمر) به من خبر بده؟ بالشت را برداشت و آن را به سینه‌اش چسباند و گفت: قسم به خدا ای کمیت، هیچ خون ریخته شده‌ای نیست و هیچ مال برداشته شده‌ای نیست و هیچ سنگ شکسته‌ای نیست جز آنکه بر گردن این دو نفر می‌باشد».^۳

همچنین به دروغ از حنان بن سوید آورده که از پدرش روایت کرده که گفت: از ابوجعفر درباره‌ی ابوبکر و عمر پرسیدم، گفت: «ای ابوالفضل، چرا از آن دو می‌پرسی؟ هرکدام از ما که مرده‌ایم از دست آن دو خشمگین بودیم و به کوچک و بزرگ گفته شده که آن‌ها حق ما را خوردند و ما را از ارث محروم کردند. آن دو اولین کسانی بودند که بر گردن ما سوار شدند و بر ما تف انداختند و تا زمانی که قائم ما نیاید و سخن نگوید و مردم را روشن نکند، وضع همین گونه است».^۴

با صراحت می‌گوید: رسول الله ﷺ یک روز صبح ناراحت و نگران بود، علی به وی گفت: چرا شما را ناراحت می‌بینم؟ گفت: چطور ناراحت نباشم در حالی که خواب دیدم، بنی‌تیم و بنی‌عدی و بنی‌امیه از منبر من بالا می‌روند و مردم را از اسلام بر می‌گردانند.^۵

همچنان که از ابوجعفر روایت شده که گفت: فرزندان یعقوب انبیاء نبودند بلکه نوادگان انبیاء بودند. خوشبخت از دنیا رفتند؛ چون از کاری که کردند به خود آمدند و توبه کردند؛ اما ابوبکر و عمر بدون توبه از دنیا رفتند و از کاری که با امیر المؤمنین کردند، به خود نیامدند. پس لعنت خدا و ملائکه و همگی مردم بر آن دو نفر باد.^۶

۱ - الحجة من الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲ - الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۱۰۲.

۳ - الروضة، ص ۱۰۳.

۴ - الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۱۰۲.

۵ - الروضة من الکافی، ص ۳۴۵.

۶ - همان، ص ۲۴۶.

ابن بابویه قمی یکی از نویسندگان صحاح اربعه‌ی شیعه و ملقب به صدوق با طعنه به صدیق اکبر و فاروق اعظم می‌نویسد: وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند، یاران علی به طرف علی رفتند و درباره‌ی آن قضیه سخن گفتند. علی به آن‌ها گفت: امتی بر این کار اجماع کرده‌اند که فرموده‌ی پیامبر ﷺ را رها کردند و بر زبان خدا دروغ بستند. من راجع به این قضیه با اهل بیت خودم مشورت کردم، آن‌ها جز سکوت چیزی نگفته‌اند؛ چون از کینه‌ی این قوم نسبت به اهل بیت رسول الله ﷺ خبر داشتند و همین افراد هستند که خواهان خون جاهلی‌اند. به خدا اگر شما چنین کاری را انجام بدهید، شمشیر ایشان برای جنگ آماده است؛ همچنان که چنین کردند تا مرا عصبانی کنند. اما نزد این شخص بروید و از آنچه از پیامبرتان ﷺ شنیده‌اید، به او خبر بدهید و او را روشن کنید تا دیگر شبهه‌ای نداشته باشد؛ تا این کار حجت بزرگی علیه او باشد و بیشتر او را شکنجه دهد؛ چون او پروردگارش را نافرمانی کرد و از امر پیامبرش سرپیچی کرد. گفت: آنان رهسپار شدند تا اینکه روز جمعه اطراف منبر رسول خدا ﷺ را گرفتند ... اولین کسی که شروع به حرف زدن کرد و بلند شد، خالد بن سعید بن عاص بود به خاطر نزدیکی‌ای که با بنی‌امیه داشت - تا آنجا که می‌گوید - عمر گفت: ساکت باش ای خالد، تو از اهل شورا نیستی و از کسانی نیستی که سخنش رضایت بخش باشد. خالد گفت: تو ساکت باش ای ابن خطاب، قسم به خدا تو خودت می‌دانی که با زبان دیگری سخن می‌گویی و به چیزهای دیگری پناه می‌بری. قسم به خدا قریش می‌داند که من از لحاظ حسب برتر هستم و ادب بیشتری دارم و بی‌نیازترین شما هستم، حال آنکه تو هنگام جنگ، ترسو و هنگام بخشش، بخیل هستی و بدجنسی و هیچ افتخاری در میان قریش نداری.^۱

درباره‌ی عثمان ذی النورین می‌گوید: در تابوت پایی شش نفر از امت‌های اول و شش نفر از امت آخر وجود دارند؛ شش نفر از امت آخر، عثمان، معاویه، عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری است. محدث دو نفر دیگر را فراموش کرده است.^۲ در جای دیگری از کتاب خصال اظهار داشته است: بدترین امت‌های نخست و امت آخر، دوازده نفرند: شش نفر از امت‌های نخست و شش نفر از امت آخر. -سپس شش

۱- الخصال، تهران، صدوق، ص ۴۶۳.

۲- همان، ص ۴۸۵.

نفر از امت‌های نخست را نام می‌برد: - پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که اسمش در میان امت‌های نخست آمده است اما در آخر زمان خروج می‌کند، و شش نفر از امت آخر عبارتند از: گوساله، که همان عثمان است، فرعون که همان معاویه است، هامان این امت که همان «زیاد» است و قارون این امت که همان سعید می‌باشد و سامری آن که ابوموسی عبدالله بن قیس است؛ چون او همچون سامری قوم موسی گفت: جنگی در کار نیست، و ابتر که همان عمرو بن عاص است.^۱ وی می‌افزاید: دوست داشتن اولیای خداوند و ولایت آن‌ها واجب است و براءت از دشمنان آن‌ها نیز، واجب است. دشمنان‌شان کسانی‌اند که به آل محمد ظلم کردند و حجاب آن را دریدند و فدک را از فاطمه گرفتند^۲ و میراثش را از او منع و حقوق او و همسرش را غصب کردند و به آتش زدن خانه‌اش همت گماشتند.^۳ ظلم را بنا کردند و سنت رسول الله را تغییر دادند. پس براءت از پیمان شکنان و ظالمان واجب است و براءت از پیشوایان گمراهی و رهبران جور، همه‌شان اول و آخرشان واجب است.^۴

بر زبان پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق و عایشه‌ی صدیقه، دروغ می‌بندد و هرچه بغض و کینه و حسد در دل دارد، نثار آن‌ها می‌کند و این حکایت کثیف و باطل را می‌بافد که رسول الله ﷺ به علی گفت:

ای علی، هرکس تو را دوست بدارد و ولایت تو را قبول داشته باشد، مشمول رحمت خداوند می‌شود، و هرکس تو را دوست ندارد و با تو دشمنی ورزد، مشمول لعنت خداوند می‌شود. عایشه گفت: ای رسول خدا، از خداوند بخواه که من و پدرم را جزو دشمنان علی قرار ندهد. پیامبر ﷺ گفت: ساکت باش. اگر تو و پدرت از جمله پیروان و دوستداران علی باشید، مشمول رحمت خدا می‌شوید و اگر به وی بغض و کینه داشته باشید و دشمن او باشید، مشمول لعنت خدا می‌شوید. پدرت اولین کسی است که به علی ظلم می‌کند و تو از زمره کسانی هستی که با او می‌جنگند.^۵

۱- همان، ص ۴۵۸ و ۴۵۹.

۲- بنگرید چگونه به صدیق می‌تازد در معامله‌ای که فاطمه، دختر رسول الله ﷺ، به آن راضی بود، اما قوم عبدالله بن سبأ یهودی که سعی در تفرقه و نابودی وحدت مسلمانان دارد، راضی نیست.

۳- داستان باطل و جعلی و ابداعی که فقط برای طعنه و سرزنش فاروق ساخته شده است.

۴- الخصال، تهران، حیدری، ج ۲، ص ۶۰۷.

۵- همان، ص ۵۵۶.

می‌گوید: از جعفر پرسیده شد که چرا امیر المؤمنین با فلانی و فلانی و فلانی نمی‌جنگد؟ گفت: به دلیل آیه‌ی: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الفتح: ۲۵]. گفتند: منظور از تزییل چیست؟ گفت: نطفه‌های مؤمنان در پشت قوم کافران.^۱

وی می‌افزاید: چرا به مدت بیست و پنج سال بعد از رسول الله ﷺ با دشمنانش نجنگید اما در ایام خلافت خود با آن‌ها جنگید؟ دلیلش این است که او در ترک جهاد با مشرکان، به رسول الله ﷺ اقتدا کرده است؛ چون پیامبر ﷺ سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه با مشرکان نجنگید، و این به دلیل کمبود اصحاب بوده است. علی^۲ نیز، به دلیل همین کمبود اصحاب با آنان نجنگید.^۳

به این اسطوره‌ها بنگرید که چگونه ساخته شده‌اند و این داستان‌ها چگونه اختراع شده‌اند. از اینکه خلفای راشدین را امامان گمراه و ظالم و داعیان جهنم نامیده‌اند، سیر نمی‌شوند، بلکه بر تعدی و غلو خود نسبت به خلفای راشدین افزوده و آن‌ها را به مشرکان مکه و دشمنان پیامبر ﷺ و دینش، تشبیه می‌کنند.

آری، این چنین این نیکان و برگزیدگان و حاملان پرچم الهی و رسانندگان کلام الهی و ناشرین دین وی و دوستداران و دوستان رسول الله ﷺ، به مشرکان و دشمنان دین تشبیه شده‌اند؛ همان اصحابی که در عصر خود بشارت‌های پیامبر ﷺ را تحقق بخشیدند، همان بشارت‌هایی که نشانه‌ی صدق نبوت پیامبر ﷺ و رسالت ایشان می‌باشد - جانم فدای او و دوستانش - بشارت‌هایی که این شخص دروغگو در کتاب خودش از براء بن عازب، نقل کرده که گفت:

«وقتی رسول الله ﷺ به حفر خندق امر کرد با سنگ سخت و بزرگی در عرض خندق مواجه شدند که کلنگ در آن تأثیری نداشت. سپس رسول الله ﷺ آمد لباسش را در آورد و کلنگ را برداشت و گفت: بسم الله و یک ضربه زد که یک سوم آن شکست

۱- ابن بابویه، علل الشرائع، نجف، ص ۱۴۷.

۲- از جمله عجایب این است که این قوم، نام هیچکدام از ائمه‌ی خود را بدون ذکر کلمه‌ی «العلیه» یا «علیه» نمی‌آورند، اما برای پیامبر ﷺ گاهی بعد از آن هیچ علامتی نمی‌گذارند و گاهی تنها به حرف ص اکتفا می‌کنند. این نشان دهنده‌ی میزان اعتقاد این امت به ائمه و پیامبر ﷺ می‌باشد.

۳- علل الشرائع، ص ۱۴۷.

و بعد گفت: الله اکبر، کلیدهای شام به من داده شد. قسم به خدا کاخ‌های سرخ آن را می‌بینم. سپس ضربه‌ای دیگر زد و گفت: بسم الله و یک سوم دیگر از سنگ شکست. بعد گفت: الله اکبر، کلیدهای ایران به من داده شد. قسم به خدا، کاخ‌های سفید مدائن را می‌بینم. سپس ضربه‌ی سوم را زد و بقیه‌ی سنگ را شکست و گفت: الله اکبر، کلیدهای یمن به من داده شد. قسم به خدا درهای صنعاء را از اینجا می‌بینم».^۱

پس در زمان خلافت چه کسی این اخبار محقق شد؟ و این چه کسی بود که پیامبر ﷺ از وی این چنین تعبیر می‌کند: کلیدهای شام و ایران و یمن به من داده شد؟ این چه کسی است که پیامبر ﷺ او را قائم مقام خود قرار داده تا جایی که دادن کلیدها به او را به منزله‌ی دادن کلیدها به خودش دانسته است؟ آیا کسی هست جواب بدهد؟

این صدوق است که کتاب‌های وی طبق پندار روافض به عنوان صحیح‌ترین کتاب‌ها شناخته شده است، البته قبل از کتاب خدا، چون کتاب خدا طبق اعتقادشان تحریف شده و تغییر کرده است و ما به عمد سعی کرده‌ایم که بر یکی از کتاب‌های آن‌ها - که همگی در دروغ مثل هم هستند - تمرکز کنیم، تا خواننده دریابد که این کتاب‌ها پر از حسد و کینه نسبت به بهترین خلق خدا بعد از انبیاء و رسولان است.

قدیمی‌ترین محدث شیعه - همچنان که خود او را به این نام، نامیده‌اند - کسی که کلینی و صدوق و دیگران در کتاب‌هایشان از وی روایت کرده‌اند، همان سلیم بن قیس است. او هیچ دشنام و ناسزایی را نمی‌بیند مگر اینکه آن را درباره‌ی اصحاب به کار برده است تا جایی که جسارتش به حدی رسیده که به دروغ از علی نقل کرده که گفت: «آیا می‌دانی اولین کسی که با ابوبکر بیعت کرد - هنگامی که از منبر بالا رفت - چه کسی بود؟ گفتم: نه، اما پیرمرد بزرگی را دیدم که بر عصایش تکیه داده بود و از منبر بالا می‌رفت. او اولین کسی بود که بالای منبر رفت، گریه کرد و گفت: سپاس خدای را که مرا نمیراند تا تو را در اینجا ببینم، دستت را بیاور. ابوبکر دستش را باز کرد و با او بیعت کرد و سپس گفت: امروز مانند روز آدم است. سپس پایین آمد و از مسجد خارج شد. علی علیه السلام گفت: ای سلمان، فهمیدی که این چه کسی بود؟ گفتم: نه.. اما سخنانش مرا رنج می‌داد؛ گویی که از مرگ رسول الله صلی الله علیه و آله خوشحال بود. علی گفت: او ابلیس بود... - تا آنجا که می‌گوید - ﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ﴾

فَاتَّبِعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۰﴾ [سبأ: ۲۰].

در نکوهش و سرزنش خلفای راشدین و اصحاب رسول الله ﷺ داستان‌هایی بافته‌اند که حتی انسان‌های نادان و کودکان نیز، به آن می‌خندند. بلی، پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «از جمله سخنان پیامبران گذشته که به مردم رسیده این است که: وقتی حیا نداری هرکاری می‌خواهی بکن».

پس بنگرید که چگونه این داستان را بافته‌اند و این قصه‌ی طولانی را که مملو از دشنام و فحش است، اختراع کرده‌اند: «وقتی علی دید که مردم او را خوار کرده‌اند و دست از یاری او برداشته‌اند و با ابوبکر توافق کرده و او را تعظیم کرده‌اند، در خانه ماند. عمر به ابوبکر گفت: چه چیزی مانع شده که دنبال او بفرستی تا با تو بیعت کند؛ چرا که کسی غیر از او و این چهار نفر کسی نمانده که بیعت نکرده باشد؟ ابوبکر از عمر و عثمان قلبی نرم‌تر و لطیف‌تر داشت و مهربان‌تر و ساده‌تر بود اما عمر از هر دویشان، سخت‌گیرتر و ظالم‌تر و خشن‌تر بود. ابوبکر به او گفت: چه کسی را دنبال او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را دنبال او می‌فرستیم و این مرد، شخصی بسیار ستمکار و سختگیر و از آزاد شدگان بنی‌عدی بن کعب است. سپس او را به همراه چند نفر فرستادند. آن‌ها رفتند تا از علی اجازه بگیرند. علی به آن‌ها اجازه نداد. همراهان قنفذ به سوی ابوبکر و عمر برگشتند در حالی که آن دو در مسجد نشسته بودند و مردم پیرامون آنان بودند. گفتند: به ما اجازه نداد. عمر گفت: دوباره بروید اگر به شما اجازه داد، وارد شوید؛ در غیر این صورت بدون اجازه وارد شوید. آن‌ها رفتند و اجازه گرفتند، فاطمه گفت: من نمی‌گذارم که شما بدون اجازه وارد خانه‌ی من شوید. دوباره بازگشتند و گفتند: فاطمه چنین و چنان گفته و ما را از ورود بدون اجازه به خانه‌اش منع کرد. عمر عصبانی شد و گفت: ما با زنان کاری نداریم. سپس به چند نفر امر کرد که چوب و هیزم بیاورند و آن‌ها همراه عمر چوب و هیزم جمع کردند و آن را اطراف منزل فاطمه و علی و فرزندانش گذاشتند. سپس عمر با صدای بلند ندا داد تا علی و فاطمه بشنوند: به خدا قسم، اگر بیرون نیایید و با خلیفه‌ی رسول الله ﷺ بیعت نکنید، شما را آتش می‌زنم. فاطمه گفت: ای عمر، ما را چه به شما. گفت: در را باز کنید و گرنه خانه را با شما آتش می‌زنم. فاطمه گفت: ای عمر، آیا از خدا نمی‌ترسی که بدون اجازه‌ی من وارد خانه‌ام می‌شوی؟ عمر خودداری کرد که برگردد. عمر گفت: آتش بیندازید، آتش را بر در خانه روشن کرد. سپس آن را پرت کرد و داخل خانه شد.

فاطمه رو به عمر آمد و فریاد زد: ای پدر! ای رسول خدا! عمر شمشیر را بلند کرد و آن را در پهلوی فاطمه فرو کرد. فاطمه فریاد زد: ای پدر! عمر تازیانه را برداشت و با آن بازوی فاطمه را زد. فاطمه فریاد زد: ای رسول خدا ﷺ، ابوبکر و عمر بدترین جانشینان تو هستند. علی جستی زد و یقه‌اش را گرفت و با او درگیر شد و او را بر زمین زد و بینی و گردنش را گرفت و خواست که او را بکشد، این فرموده‌ی رسول الله ﷺ به یادش افتاد که به او وصیت کرده بود. پس گفت: قسم به کسی که نبوت را به محمد بخشیده است ای ابن صهاک، اگر کتابی از جانب خداوند نیامده بود و عهدی با رسول الله ﷺ نبسته بودم، می‌دانستم که با تو چه کنم. عمر شروع به پوزش و التماس کرد. مردم وارد خانه شدند و علی به طرف شمشیرش رفت. قنفذ نزد ابوبکر بازگشت و او می‌ترسید که علی شمشیرش را بیرون آورد؛ چون می‌دانست که علی چقدر نیرومند و قدرتمند است. ابوبکر به قنفذ گفت: برگرد و اگر بیرون رفتی خانه را بر سرش خراب کن و آتش بزنی. قنفذ ملعون و اصحابش بدون اجازه وارد خانه شدند. علی به طرف شمشیرش رفت اما قنفذ و یارانش پیش از علی به طرف شمشیر رفتند و بر او چیره شدند چون تعدادشان زیاد بود و طنابی در گردنش انداختند و فاطمه میان آن‌ها واقع شد. قنفذ ملعون او را با تازیانه زد و هنگامی که درگذشت در بازویش دملی بود که در اثر همین ضربه بود. سپس علی را نزد ابوبکر برد و عمر شمشیر به دست، ایستاده بود. خالد بن ولید و ابوعبیده بن جراح و سالم آزاد شده‌ی ابوحدیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر مردم پیرامون ابوبکر بودند و شمشیر همراهشان بود. راوی گوید: به سلمان گفتم: آیا آنان بدون اجازه وارد منزل فاطمه شدند؟ سلمان گفت: آری و به خدا قسم فاطمه پوشش بر سر نداشت و فریاد زد: ای پدرم! ای رسول خدا! ابوبکر و عمر بدترین جانشینان تو هستند و چشمان تو در قبر کور نشده و می‌بینی که اینان چکار کرده‌اند. او با صدای بلند فریاد می‌زد. دیدم که ابوبکر و اطرافیان همه گریه می‌کنند جز عمر و خالد و مغیره بن شعبه، و عمر می‌گفت: ما، در هیچ چیز مثل زنان نیستیم و نظرم‌مان مثل آنان نیست. راوی گوید: پس این جماعت، علی را به نزد ابوبکر بردند. علی گفت: قسم به خدا اگر شمشیر در دست من بود، شما اکنون زنده نبودید؛ اما به خدا قسم من در جهاد با شما خود را ملامت نمی‌کنم و اگر بیشتر از چهل نفر هم، بودید از پس شما بر می‌آمدم اما لعنت خدا بر آن قومی که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار کردند. ابوبکر وقتی این

چنین دید، فریاد زد: راهش را باز کنید. علی گفت: ای ابوبکر، چرا با عجله حقی را که رسول الله ﷺ ثابت کرده بود، ضایع کردید؟ به چه حقی مردم را به بیعت با خود فرا می‌خوانی، در حالی که آن‌ها دیروز به امر خدا و رسولش با من بیعت کردند؟ قنغد ملعون فاطمه را با تازیانه زد و این هنگامی بود که بین علی و قنغد قرار گرفته بود و عمر به او گفته بود که اگر فاطمه میان شما قرار گرفت او را بزن. قنغد او را به گوشه‌ای از خانه کشاند و به دو پهلویش زد و جنینی که در شکمش بود، سقط شد و دیگر بعد از آن هیچگاه صاحب فرزندی نشد و به همین دلیل شهید محسوب می‌شود. راوی گوید: وقتی قنغد علی را نزد ابوبکر آورد، عمر بر سر او داد کشید و گفت: این حرف‌های باطل را رها کن و بیعت کن. علی گفت: اگر این کار را نکنم چه خواهید کرد؟ گفتند: تو را به خواری و پستی می‌کشیم. گفت: شما بنده‌ی خدا و برادر رسولش را می‌کشید؟ ابوبکر گفت: بنده‌ی خدا که بله، اما اینکه برادر رسول خدا باشی، این را قبول نداریم. علی گفت: آیا انکار می‌کنید که میان من و پیامبر ﷺ پیمان برادری بود؟ ابوبکر گفت: آری، و این سخن را سه بار تکرار کرد. سپس علی علیه السلام رو به مردم کرد و گفت: ای جماعت مسلمانان و ای مهاجرین و انصار! شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از رسول خدا ﷺ نشنیدید که در روز غدیر خم چنین و چنان گفت. علی ﷺ چیزی از فرموده‌ی پیامبر ﷺ را نینداخت و همه‌اش را تکرار کرد. گفتند: آری. ابوبکر وقتی ترسید که مردم او را یاری کنند و از وی حمایت کنند، پیش از همه‌ی حاضرین گفت: هر آنچه حق بود، با گوش و دل شنیدیم، اما من بعد از این سخنان از رسول الله ﷺ شنیدم که گفت: ما، اهل بیت هستیم که خداوند ما را برگزید و اکرام کرد و برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده است. خداوند برای اهل بیت، نبوت و خلافت را با هم جمع نکرده است. علی گفت: آیا کسی از اصحاب رسول خدا ﷺ به این امر شهادت می‌دهد؟ عمر گفت: خلیفه‌ی رسول خدا راست می‌گوید آنچه گفت، من هم از رسول خدا شنیدم. ابو عبیده و سالم آزاد شده‌ی ابو حذیفه و معاذ بن جبل گفتند: ما نیز، آن را از رسول الله ﷺ شنیدیم. پس علی علیه السلام گفت: شما نامه‌ای را که در کعبه امضا کردید، نابود کردید؛ پیمانی مبنی بر اینکه اگر رسول الله درگذشت، این امر را اهل بیت به ارث ببرند. ابوبکر گفت: تو از کجا این را می‌دانی؟ چه کسی تو را از آن باخبر کرده است. علی علیه السلام گفت: تو ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای ابوذر و تو ای مقداد، در راه

خدا از شما می‌خواهم که بگویید آیا شما آن را از رسول الله ﷺ نشنیدید؟ شما گوش می‌دادید که فلانی و فلانی ... (تا این پنج نفر را نام برد) بودند و برای آن‌ها نامه‌ای را نوشت و آنان بر سر آن عهد بستند و نامه را امضا کردند؟ گفتند: آری، ما شنیدیم که رسول الله ﷺ فرمود: شما شاهد باشید و قول بدهید که اگر من کشته شدم یا مُردم، علی جانشین من باشد. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا ﷺ، وقتی چنین شد، دستور می‌دهی که چکار کنم؟ فرمود: اگر یار و یاورى داشتی با آن‌ها جهاد کن و اگر یاورى نداشتی، بیعت کن و خونت را نریز. علی رضی الله عنه گفت: قسم به خدا اگر این چهل نفر با من بیعت می‌کردند، با شما می‌جنگیدم، و قسم به خدا هیچ‌یک از نسل شما تا روز قیامت به خلافت نمی‌رسید. از جمله چیزهایی که نشان می‌دهد شما بر رسول خدا ﷺ دروغ بسته‌اید، این آیه است: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾ [النساء: ۵۴]. پس کتاب، نبوت است و حکمت، سنت پیامبر و ملک، خلافت است و ما، آل ابراهیم هستیم. مقدار برخاست و گفت: ای علی، ما را به چه امر می‌کنی؟ قسم به خدا اگر ما را به جنگ امر کنی، با شمشیرم می‌جنگم و اگر به جنگ‌نکردن امر کنی، جنگ نمی‌کنم. علی گفت: ای مقدار! دست نگه دار و عهد رسول الله ﷺ را به یاد آور و آنچه به تو وصیت کرده است. برخوایم و گفتم: قسم به کسی که جان من در دست اوست، اگر می‌دانستم که ظلمی را دفع می‌کردم و دین خدا را عزت می‌دادم، شمشیرم را بر گردنم می‌گذاشتم و آرام آرام آن را می‌زدم. آیا به برادر رسول الله ﷺ و وصی و جانشین او در میان امتش و پدر فرزندش پایبند هستید؟ به بلا و مصیبت بشارت بدهید و از رفاه و آسایش ناامید کنید. ابوذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبر ﷺ سرگشته و حیران مانده‌اید و به سبب نافرمانی خوار شده‌اید! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعَالَ إِبْرَاهِيمَ وَعَالَ عِمْرَانَ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ [آل عمران: ۳۳-۳۴].

علی، وصی اوصیاء و امام متّقین و رهبر وضوگیرندگانی است که دستان و پاهایشان بر اثر وضو در روز قیامت می‌درخشد و او همان صدیق اکبر و فاروق اعظم و جانشین محمد، وارث علم او و نسبت به مؤمنان از خودشان مقدم‌تر است. همچنان که خداوند

متعال می فرماید: ﴿التَّيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۶]. پس هرکس خدا را جلو می اندازد، جلو بیندازید و هرکس او را عقب می اندازد، عقب بیندازید و ولایت و وراثت را برای کسی قرار بدهید که خدا قرار داده است. عمر برخاست و به ابوبکر - که بالای منبر نشسته بود - گفت: چرا روی این منبر نشسته ای، در حالی که این شخص محارب نشسته و بلند نمی شود تا با تو بیعت کند؟ دستور بده تا گردنش زده شود. حسن و حسین ایستاده بودند وقتی که این سخن عمر را شنیدند، گریستند. علی آن ها را به سینه ی خود چسباند و گفت: گریه نکنید، قسم به خدا آنان نمی توانند پدر شما را بکشند. ام ایمن کنیز رسول الله ﷺ جلو آمد و گفت: ای ابوبکر، چرا این قدر زود حسادت و نفاق خود را نشان دادی؟ عمر امر کرد که او را از مسجد بیرون ببرند و گفت: ما را با زنان کاری نیست. بریده اسلمی برخاست و گفت: ای عمرا آیا به برادر رسول خدا ﷺ و پدر فرزندش حمله می کنی و تو همان کسی هستی که تو را در میان قریش می شناسیم. آیا شما نبودید که رسول خدا ﷺ به شما گفت: نزد علی بروید و امارت مؤمنان را به او تحویل دهید و شما گفتید: آیا این قضیه، دستور خدا و پیامبر است، آن حضرت ﷺ فرمود: بله؟ ابوبکر گفت: بله اینگونه بود اما رسول الله ﷺ بعد از آن گفت: خلافت و نبوت در اهل بیت من جمع نمی شود. بریده اسلمی گفت: قسم به خدا رسول الله ﷺ چنین نگفته است. قسم به خدا در سرزمینی که تو امیر آن باشی، زندگی نمی کنم. عمر امر کرد که او را بزنند و بیرون کنند. سپس گفت: ای ابن طالب!، برخیز و بیعت کن. گفت: اگر این کار را نکنم، چه؟ عمر گفت: در این صورت قسم به خدا گردنت را می زنیم. علی سه بار علیه آنان حجت و دلیل آورد. سپس دستش را دراز کرد بدون اینکه کف دستش را باز کند. ابوبکر بر دستش زد و به همین هم رضایت داد. علی علیه السلام قبل از اینکه بیعت کند، ندا سر داد: «ای پسر مادرم، این قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند.»^۱

از این اندازه ی کثیفی و از این بیهوده گویی سیر نشده و دروغ های دیگری را بدان افزوده و می گوید: زبیر وقتی که با ابوبکر بیعت کرد، به عمر بن خطاب گفت: «ای ابن

صهاک، اگر این افراد ظالم و سرکش را یاری کنی، شمشیر را بر تو می‌کشیم و سرزشت می‌کنیم. عمر عصبانی شد و گفت: آیا از صهاک سخن به میان می‌آوری؟ گفت: صهاک کیست؟ چه اشکالی دارد از وی سخن به میان آورم؟ صهاک زن زناکاری بود یا آن را انکار می‌کنی؟ آیا او یک کنیز حبشی از آن جدم عبدالمطلب نبود که جد تو نفیل با وی زنا کرد و پدرت خطاب را به دنیا آورد و عبدالمطلب بعد از زنا، او را به جد تو بخشید، و او را به دنیا آورد و او برده‌ی جدم، و زنازاده است.^۱

تنها به این بسنده نکرده و بنابر خباثت و نجاست و یهودی بودنش می‌گوید: علی به سلمان گفتم: ای سلمان، آیا با ابوبکر بیعت کردی و چیزی نگفتی؟. گفت: بعد از بیعت گفتم: مردم در دوران بعد، شما را نفرین می‌کنند و می‌فهمند که شما چه خطاها و اشتباهاتی کرده‌اید و همچون امت‌های گذشته مرتکب تفرقه و اختلاف شدید و از سنت پیامبرتان منحرف شدید تا جایی که شما را از معدن این اشتباهات بیرون می‌آورند. عمر گفت: ای سلمان، اگر تو و رفیقت بیعت کنید، هر آنچه می‌خواهی بگو و انجام بده. سلمان گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که گفت: همانا تو و رفیقت که با او بیعت کرده‌ای، به اندازه‌ی گناهان امت پیامبر ﷺ تا روز قیامت و به اندازه‌ی عذاب همه‌شان، گناه و عذاب دارید. به او گفت: هر چه می‌خواهی بگو. مگر بیعت نکردی و خدا چشمانت را روشن نکرد که رفیقت به خلافت برسد. گفتم: شهادت می‌دهم که در بعضی از کتاب‌های نازل شده، خوانده‌ام که به نام و صفت و نسب تو در جهنم وجود دارد. به من گفت: هر چه می‌خواهی بگو، آیا خداوند آن را از اهل بیتی که شما آن‌ها را ارباب خود می‌دانید، بر نداشته است؟ به او گفتم: گواهی می‌دهم که از رسول الله ﷺ وقتی درباره‌ی این آیات از او پرسیدم: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۖ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ﴾ [الفجر: ۲۵-۲۶]. شنیدم که می‌گفت که این تو هستی. عمر به من گفت: ساکت شو، خداوند ساکتت کند ای ختنه‌ننده! علی به من گفت: تو را به خدا ساکت شو. سلمان گفت: قسم به خدا اگر مرا به سکوت امر نمی‌کردی هر آنچه درباره‌ی او نازل شده بود و هر آنچه از رسول خدا ﷺ درباره‌ی او و رفیقش شنیده‌ام، می‌گفتم. وقتی عمر مرا دید که ساکت‌م گفت: تو مسلمان مطیعی هستی. وقتی ابوذر و مقداد بیعت کردند، چیزی نگفتند. عمر گفت: ای ابوذر، آیا تو نیز، می‌خواهی مانند

دوستان ساکت باشی. تو بیشتر از آن دو نسبت به اهل بیت محبت بیشتری نداری و بیشتر از آن دو به حقوق اهل بیت احترام نمی‌گذاری. همان طور که می‌بینی آنان از مخالفت دست برداشتند و بیعت کردند. ابوذر گفت: ای عمر، آیا تو از ما به سبب حب و دوستی آل محمد و تعظیم و بزرگداشت ایشان عیب و ایراد می‌گیری؟ لعنت خدا بر کسانی که بغض آن‌ها را در دل دارند و لعنت خدا بر کسانی که به آن‌ها دروغ و بهتان می‌بندند و به آن‌ها ظلم می‌کنند و این امت را به انحطاط کشانده‌اند. عمر گفت: آمین، لعنت خدا بر کسانی که حق آن‌ها را پایمال کردند. قسم به خدا آن‌ها حقی در خلافت ندارند و مردم نیز، در این امر مساوی هستند. ابوذر گفت: پس چرا انصار با آن‌ها دشمنی می‌ورزند. علی به عمر گفت: ای ابن صهاک، ما حقی در آن نداریم و این برای شما و مگس خواران است. عمر گفت: صبر کن ای ابوالحسن، حال که بیعت کرده‌ای، و همه‌ی مردم به خلافت ابوبکر راضی هستند و به خلافت تو راضی نیستند، گناه من چیست؟ علی گفت: اما خداوند متعال فقط به خلافت من راضی است. پس مژده‌ی عذاب و خشم و رسوایی از جانب خدا برای تو و رفیقت و پیروانتان باد! وای بر تو ای این خطاب، اگر بدانی که چه کاری کرده‌ای و چه ظلمی بر خود و یاورانت کرده‌ای؟^۱

به علاوه، دوازده نفر؛ شش نفر از امت‌های نخست و شش نفر از امت آخر در صندوقی از آتش در سیاه چالی بر روی صخره‌ای در اعماق جهنم قرار دارند و در صندوق محکم قفل شده است. وقتی خدا اراده کند که جهنم را بسوزاند، آن صخره از آن سیاه چال جدا می‌شود و جهنم از حرارت آن سیاه چال می‌سوزد. اما افراد امت آخر، دجال و این پنج نفر، نویسندگان و گردآورندگان قرآن می‌باشند. علی به عثمان گفت: - البته علی از این سخن مبراست - «به پروردگار کعبه قسم، از رسول الله شنیدم که تو را نفرین کرد و برایت طلب آمرزش نکرد». آنگاه افزود: همه‌ی مسلمانان پس از رسول خدا مرتد شدند، جز چهار نفر. مردم بعد از رسول الله ﷺ به منزله‌ی هارون و پیروان وی و نیز به منزله‌ی گوساله و گوساله‌پرستان شدند. علی شبیه هارون و عتیق شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است.^۲ - از خدای متعال به خاطر نقل این هذیان‌ها و کفرها بخشش می‌طلبم -

۱ - کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۰ و ۹۱.

۲ - همان، بیروت، ص ۹۱ و ۹۲.

به دروغ و بهتان از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که به مردم امر کرد: بر برادر و وزیر و وارث و جانشین من سلام بفرستید که ولایت مؤمنان را دارد؛^۱ چون او مرکز زمین است که بر آن قرار دارید و اگر او را از دست دهید، زمین و ساکنان آن را انکار کرده‌اید. گوساله و سامری این امت را دیدم که نزد رسول الله ﷺ رفتند و گفتند: حق از جانب خدا و رسول وی است؟ سپس رسول الله ﷺ عصبانی شد و فرمود: حق از جانب خدا و رسول وی است. آن دو گفتند: این مرد را چه شده است، مدام فرومایگی پسر عمویش را بر می‌دارد.^۲

این شخص ملعون با کمال جسارت به اهل بیت پیامبر ﷺ و همسرش مادر مؤمنان - که خود علی و خانواده‌اش در میان مؤمنان هستند؛ چون آنان جزو مؤمنان هستند، و همسران پیامبر ﷺ مادران مؤمنان اند - عایشه‌ی صدیقه، که به شهادت قرآن پاک و بی‌گناه بود، بهتان می‌زند و می‌گوید:

علی عليه السلام بر رسول الله ﷺ و عایشه وارد شد در حالی که عایشه پشت سر او نشسته بود. علی میان رسول خدا و عایشه نشست. عایشه عصبانی شد و گفت: آیا جایی را غیر از اینجا نیافتی که بنشینی. رسول الله ﷺ عصبانی شد و گفت: ای حمیراء، مرا با آزار علی، نیازار چرا که او خلیفه‌ی مسلمانان و امیرالمؤمنین و پیشوای وضوگیرندگانی است که بر اثر وضو، دستان و پاهایشان نورانی است، و خدا او را بر روی پل صراط قرار می‌دهد، و او تقسیم‌کننده‌ی آتش جهنم است که اولیای خود را به بهشت و دشمنانش را وارد جهنم می‌کند.^۳

در خاتمه آنچه درباره‌ی سه خلیفه‌ی راشد آورده، نقل می‌کنیم:

علی بن ابی‌طالب نامه‌ای به معاویه بن ابی‌سفیان نوشت^۴: «رسول الله ﷺ دوازده

۱ - آیا عاقلانه است که رسول الله ﷺ کسی را به عنوان امیر المؤمنین بگذارد در حالی که هیچکس در سقیفه و هنگام ماجرای انصار و مهاجرین از آن خبر ندارد؟ اما این قوم مغز و قلبی ندارند که با آن بیندیشند و احساس کنند و چشمی ندارند که با آن ببینند. اینان مانند حیوانات و حتی گمراه‌تر از آن‌ها هستند.

۲ - کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۶۷.

۳ - همان، ص ۱۷۹.

۴ - ابوسفیان بن حرب شخصیتی که در سال فتح مکه ایمان آورد و پیامبر ﷺ درباره‌اش فرمود: کسی که وارد خانه‌ی ابوسفیان شود در امان است. (کتاب الخصال، ابن بابویه قمی، ۱/۲۷۶).

امام گمراه را دید که بر منبرش نشسته‌اند که مردم را گمراه می‌کنند و آنان را به جاهلیت برمی‌گردانند. از این دوازده نفر، دو نفر از قریش و ده نفر از بنی‌امیه هستند که اولین نفر از این ده نفر، همان همنشین و یاور توست که به خونخواهی وی آمده‌ای. منظورش، عثمان بود»^۱.

امثال این سخنان زشت و بی‌ارزش در این کتاب خیلی زیاد است؛ کتابی که روی جلد آن نوشته شده: «از میان شیعیان و دوستداران ما، کسی که کتاب سلیم بن قیس عامری را نداشته باشد، چیزی از اوامر ما را ندارد و این کتاب یکی از اسرار محمد ﷺ است» امام صادق.

کتابی که مجلسی درباره‌ی آن گفته است: حقیقتاً این کتاب یکی از اصول معتبر است.^۲

ابن ندیم شیعی در «الفهرست» درباره‌ی آن می‌گوید: قیس استاد بزرگ و نورانی بود و اولین کتابی که برای شیعه آشکار شد، کتاب سلیم بن قیس است.^۳

شیخ بزرگ و گراند شیعیان، محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی در کتاب «الغیبة» خود که در ایران چاپ شده، می‌گوید: در میان تمام علما و راویان شیعه در این زمینه اختلافی وجود ندارد که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی از بزرگترین کتاب‌های اصول است که اهل علم و حاملان احادیث اهل بیت -علیهم‌السلام- آن را روایت کرده‌اند؛ چون تمامی روایت‌های این کتاب فقط از رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ و مقداد و سلمان فارسی و ابوذر و هم‌فکران آن‌ها که رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین را دیده‌اند و از آن‌ها شنیده‌اند، نقل شده است. این کتاب از اصولی است که شیعیان به آن‌ها مراجعه و تکیه می‌کنند.^۴

آیا بعد از این مجالی برای این گوینده‌ی فریبکار باقی می‌ماند که بگوید:

متهم کردن شیعه به دشنام و تکفیر صحابه، نظریه‌ای است که سیاستمداران ظالم آن را طراحی کرده‌اند و برای تقویت آن از مردم خود فروخته‌ای که خود را به بهای کم می‌فروشند، استفاده کردند و دشمنان دین نیز، از این فرصت بهره بردند و دایره‌ی

۱- همان، ص ۱۹۶.

۲- مقدمه‌ی کتاب، ص ۱۳.

۳- همان، ص ۱۳.

۴- همان، ص ۱۲.

جدایی را توسعه دادند تا به اهداف خود برسند و از دست اسلام و مسلمانان خیالشان راحت شود. آنان همایش‌هایی را برای شعله‌ور کردن آتش فتنه میان مسلمانان، برگزار کردند در حالی که قلب‌هایشان پر از کینه و نفرت بود.

شیعه به حکم و زور سیاست شکل گرفت که به هر شخصیت بزرگی می‌تازد و او را با تهاجمات زشت دور می‌کند و طمعکاران از این فرصت استفاده می‌کنند تا ولایت خود را بر کرسی بنشانند. به این ترتیب، شیعه جزئی از حیات عقلی امت محسوب شده و آنان خودشان را فریب می‌دهند.

آنان دروازه‌ی بررسی و مناقشه‌ی علمی را باز نکردند و مردم را از نقد علمی و آزادی اندیشه محروم کردند و به قبول تفکرات شیعه و دوری از مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) واداشتند. اگر کسی حقیقت را از آنان بی‌پرسد و آن‌ها بخواهند توضیح بدهند، جوابی ندارند. اکنون ما از آن‌ها می‌پرسیم:

۱- کجا هستند این امتی که تمام صحابه را تکفیر می‌کنند و از آن‌ها براءت می‌جویند؟

۲- کجایند امتی که ادعای ربوبیت برای ائمه‌ی اهل بیت دارند؟

۳- کجایند امتی که تعالیم خود را از این مجوسی گرفته و آن را با عقیده‌ی خود آمیختند؟

۴- کجایند امتی که قرآن را تحریف کرده و ادعای تغییر و نقص آن را دارند؟

۵- کجایند امتی که مذاهبی را خارج از دین اسلام ابداع کردند؟

آن‌ها نمی‌توانند جواب این سؤالات را بدهند؛ چون دولت این اتهامات را تأیید کرده و امکان مخالفت با آن وجود ندارد، و با زبان علم نمی‌توان آن‌ها را قانع کرد. اگر مقداری فکر کردن و ذره‌ای انگیزه‌ی آگاهی و ترس از خدا و حمایت از دین خدا می‌بود، خیلی زود حقیقت را می‌شناختند.^۱

ما به او می‌گوییم، ای استاد نظریه پرداز! آیا این نظریه را سیاستمداران ظالم طراحی کرده‌اند؟ یا حقیقت گسترده و واضحی است که بارها ثابت شده و کتاب‌های خود شما آن را آورده هرچند که سعی دارید آن را پنهان کنید؟

آیا پس از انتشار چنین کتاب‌های کثیفی باز می‌خواهید مسلمانان را فریب بدهید که شما فرقه‌ای اسلامی و گروهی از گروه‌های اسلامی هستید هرچند منحرف باشد؟ نه، قسم به خدا، هیچکس با این امور بیهوده فریب نمی‌خورد، مگر کسی که برای رسیدن به اهداف خاصی بخواهد خود را فریب بدهد یا شخص جاهل و نادانی که چیزی از حق و حقیقت نمی‌داند.

جیره‌خواران بسیاری هستند که قلم‌های خود را برای ظالمان و اشراری به کار می‌برند که به اصحاب رسول الله ﷺ دشنام می‌دهند و به حکومت اسلامی و مبلغان آن طعنه می‌زنند و از این ظالمان دفاع می‌کنند و سخنان و کتاب‌های آن‌ها را با تأویلاتی توجیه می‌کنند که عقل حیران می‌ماند. اینان درون خود را به چند درهم فروخته‌اند و با شعار وحدت امت و اتفاق و اتحاد، فریب خورده‌اند. آیا وحدت و نزدیکی با افرادی که به خلفای راشدین و همسران پیامبر، بی‌احترامی و توهین می‌کنند، ممکن است؟ آیا امکان دارد که همه‌ی مسلمانان با هم جمع شوند در حالی که چنین کتاب‌هایی چاپ و منتشر می‌شوند؟ و مانند این عقاید به اطلاع همه رسیده و با صدای بلند به گوش همه می‌رسد؟

یا به شخص زخمی گفته شود: آه و ناله مکن و به شخص مضروب گفته شود: مگو اف. اگر چنین باشد، واقعاً این قسمت ناعادلانه‌ای است.

پس کجایند این غافلان اهل سنت که داعی تقریب‌اند یا کسانی که دینشان را به دنیا فروخته‌اند؟ این‌ها کجا هستند؟ آیا به امثال این کتاب‌ها و عقاید این قوم، نمی‌نگرند و خوب در آن تأمل نمی‌کنند؟

چون هیچ‌یک از کتاب‌های اصلی شیعه نیست مگر اینکه انباشته از سبّ و دشنام و ناسزا و لعن و نفرین است، مانند کتاب سلیم بن قیس.^۱

بعضی از عبارات این کتاب‌ها را ذکر کردیم و در اینجا نگاهی مختصر به سایر کتاب‌های شیعه می‌اندازیم.

از میان کتاب‌های حدیث و رجال شیعه، کتابی قدیمی و مهم به نام «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين» از ابو عمرو محمد بن عبدالعزیز کشی وجود دارد.^۱

۱- ما می‌دانیم که بعضی از آن‌ها تنها کتاب‌هایی از شیعه را خوانده‌اند که با تقیه و برای فریب اهل سنت نوشته شده است، مانند «اصل الشیعة واصولها» از محمد حسین آل کاشف الغطاء و کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعة از اسد حیدر.

کتابی که به رجال کشی معروف است. ویژگی دیگر این کتاب این است که گفته‌اند: شیخ الطائفه، ابوجعفر طوسی - که دو کتابش، «الإستبصار» و «التهذیب» جزو صحاح اربعه‌ی شیعه می‌باشد - آن را خلاصه و تنظیم کرده است. بدین صورت این کتاب مال دو نفر است: یکی، محدث و بزرگ شیعه در علم رجال و حجت و مرجع و تکیه‌گاشان، کشی، و دیگری امام و بزرگ و استادشان، شیخ الطائفه، طوسی.

از همین کتاب برخی از روایت‌هایی را می‌آوریم که از خرافات و بیهوده‌گویی‌های شیعه و حسادت و کینه‌توزی‌شان نسبت به این برگزیدگان و یاران پیامبر ﷺ و خلفای راشدین و جانشینان هدایت یافته‌ی آن حضرت ﷺ خبر می‌دهد.

در این کتاب می‌نویسند: محمد بن ابی بکر با علی بیعت کرد و از پدرش اعلام براثت و بیزاری نمود.^۲ همچنین او به علی گفت: «شهادت می‌دهم که تو امامی هستی که اطاعت از تو واجب است و پدرم در جهنم است».^۳

صهیب برده‌ی بدی بود که برای عمر گریست.^۴ درباره‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌گوید: هیچ خونی ریخته نمی‌شود و هیچ حکم مخالف با حکم خدا و پیامبر و حکم علی صادر نمی‌شود مگر اینکه گناهش بر گردن ابوبکر و عمر است.^۱

۱- قمی درباره‌ی او گفته است: ابو عمرو، شیخ گرانقدر و متقدمی بوده که شیخ طوسی درباره‌اش می‌گوید: ثقه و مورد اطمینان بوده و از اخبار و رجال آگاهی داشت. اعتقاد صحیحی داشت و همراه عیاشی بود که از او نقل کرده است. خانه‌ی وی محل رجوع اهل علم بود. او از علمای بارز به شمار می‌رود که نام کتابش «معرفة الناقلين عن الائمة الصادقين» است. شیخ الطائفة آن را مختصر کرده و آن را «اختیار الرجال» نام نهاده است. گروهی می‌گویند که کتاب متداول و مشهور از عصر علامه تا عصر حاضر کتاب اختیار شیخ است. کشی منسوب به منطقه‌ی کش در ماوراء النهر است. (الکنی و الألقاب ۳/۹۵-۹۴). او در قرن چهارم هجری متولد شد و در همین قرن نیز، وفات کرده است. این کتاب رجال الکشی معروف است. ویژگی دیگری دارد که شیخ طوسی، کتاب‌های الاستبصار و التهذیب خود را که از صحاح اربعه‌ی شیعه است، تحت آن گنجانیده و آن را تنظیم و خلاصه کرده است. بنابراین، این کتاب از دو محدث بزرگ رجال، کشی و امام و شیخ شیعیان، طوسی است. در این کتاب روایت‌هایی آمده که نشان از خرافات شیعه و کینه‌توزی و حسادت آن‌ها نسبت به صحابه و خلفای راشدین رضی الله عنهم دارد.

۲- رجال الکشی (ذیل شرح حال محمد بن ابی بکر)، کربلاء، ص ۶۱.

۳- همان.

۴- همان (ذیل شرح حال بلال و صهیب)، ص ۴۱.

همچنین می‌گوید: در اسلام هر خونی که ریخته شود و هر مالی که برداشته شود و هر نکاح حرامی که انجام شود، بر گردن این دو نفر است تا روزی که مهدی می‌آید. ما جماعت بنی‌هاشم بزرگ و کوچک مان را به فحش و دشنام دادن به آن دو و برائت از آن‌ها امر می‌کنیم.^۲

درباره‌ی حضرت عثمان می‌گوید:^۳ آیه‌ی ﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا﴾ [الحجرات: ۱۷].

۱ - همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰ .

۲ - همان، ص ۱۸۰ .

۳ - علی برتر است یا پیامبر؟ ما نمی‌دانیم که از دیدگاه شیعه اصل در برتری پیامبر است یا علی علیه السلام؟ چون اگر شرف و فضل و برتری علی به سبب پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که داماد و فامیل وی است، پس چرا دیگرانی که اینگونه با پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دارند از این فضل و شرف بی‌بهره اند؛ چون هرکس با پیامبر نسبت داشت و او را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و اطاعتش کرد و او را دوست داشت و بر پدر و مادر و فرزندش مقدم کرد، او بزرگ و محترم است و بر حسب شأن و مقام پیامبر صلی الله علیه و آله این مقام و عزت را به دست آورده است. علی شوهر فاطمه است، و چنان‌که علی روایت کرده است: عثمان به منزله‌ی قلب پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پس چرا نباید بزرگ و محترم باشد در حالی که پسر دختر عمه‌ی حقیقی او و اولین مهاجر در راه خدا بود. پس انصاف داشته باشید ای بندگان خدا. ما می‌بینیم که شیعه، پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان اصل ندانسته‌اند که علی به سبب او قدر و منزلت یابد بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر علی بزرگ می‌دانند و به او احترام می‌گذارند؛ زیرا او دخترش را گرفت و او را حبیب و فامیل خود کرد. پس هرکس به علی نزدیک باشد و او را یاری کند، شیعه‌ی او شده و فضیلت می‌یابد. از این رو، روایت عجیب و غریب و جعلی و باطلی را درست کرده‌اند: «صدوق از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که گفت: سه چیز به من دادند که علی در آن شریک بود و به علی سه چیز دادند که من در آن شریک نبودم. گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن سه چیزی که علی با تو شریک بود، چیست؟

گفت: پرچم حمد و سپاس، مال من است که علی حامل آن است، کوثر مال من است که علی ساقی آن است، بهشت و جهنم مال من است که علی تقسیم کننده‌ی آن است. اما سه چیزی که به علی داده شد و من در آن شریک نبودم، این است که به علی شجاعتی داده شده که من ندارم و به علی فاطمه زهراء داده شده که من مثل او را ندارم، و به او حسن و حسین داده شده که من ندارم. (الأنوار النعمانية، نعمت الله جزائری).

مجلسی به این نیز، قانع نشده و افزوده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: خدیجه مادر زن تو بود که من مثل آن را ندارم و من پدر زن تو هستم در حالی من مانند خود را ندارم. جعفر برادر توست و من

درباره‌ی عثمان نازل شده است.^۱

این هم کشی و طوسی شیعه‌اند که چنین عقیده‌ای دارند. اما عاملی نباتی^۲ که بخش مستقلی از کتابش را به لعن و طعن اختصاص داده، بابی بابی را به عنوان «باب طعنه به کسانی که با ظلم و دشمنی از علی پیشی گرفتند و حوادثی که در زمان آن‌ها اتفاق افتاد» باز کرده و در ذیر این باب می‌نویسد: «این باب بر حسب این سه شیخ، به سه دسته تقسیم می‌شود^۳:

در نوع اول به زبان رافضی مانند خود می‌نویسد:

قالوا أبابکر خليفة احمد كذبوا عليه ومنزل القرآن.

«گفته‌اند ابوبکر جانشین پیامبر ﷺ است. به نازل کننده‌ی قرآن قسم که بر او دروغ بسته‌اند».

ما كان تيمى له بخليفة بل كان ذاك خليفة الشيطان^۴.

«تیمی نمی‌تواند خلیفه‌ی پیامبر باشد بلکه او خلیفه‌ی شیطان است».

و با دل پر از حسد و کینه‌ی خود درباره‌ی اصحاب رسول الله ﷺ و یار غار وی، به زبان محمد بن ابی‌بکر به دروغ می‌گوید:

من و عمر و عایشه و برادرم، نزد پدرم بودیم که سه بار صدای وای بر تو آمد و گفت: این رسول الله ﷺ است که مرا به آتش جهنم وعده می‌دهد و در دستش نامه‌ای

برادری مثل او را ندارم و فاطمه هاشمی مادر توست و من مانند او را ندارم. (بحار الأنوار، مجلسی، ص ۵۱۱، چاپ قدیم هند).

این روایت - که امثال آن‌ها بسیار است - بر حقیقت عقاید شیعه دلالت می‌کند که آن‌ها علی را اصل و پیامبر ﷺ را فرع می‌دانند. همچنان‌که به صراحت می‌گویند: علی برتر از رسول الله ﷺ است. این چیزی است ظاهر و آشکار که شکی در آن نیست.

۱- رجال الکشی، ص ۳۴.

۲- ابو محمد زین الدین علی بن یونس عاملی که در اوایل قرن نهم هجری متولد و در سال ۸۷۷ درگذشت. او فقیه و محدث و مفسر بوده است. (معجم المؤلفین، ۲۶۶/۷). وی از فقهای جبل عامل بود و از علمای نافذ و ستون‌های شریعت و مردان فاضل بود. (مقدمة الصراط، ۱۹/۲).

کتاب «الصراط المستقیم» از بزرگترین آثار مؤلف و مهم‌ترین تألیفات وی می‌باشد.

۳- عاملی نباتی، الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم، ج ۲، ص ۲۷۹، چاپ حیدری و نشر مکتبه مرتضویة.

۴- الصراط المستقیم الی مستحق التقديم، ج ۲، ص ۲۹۹.

است که ما با او عهد بستیم. پس آن‌ها خارج شدند و من ماندم و گفتند تو نیز، بیا. گفتم: هذیان می‌گویی؟ گفت: نه به خدا قسم، خداوند بر ابن صهاک لعنت فرستاده است. او مرا از ذکر تو باز داشت.^۱

این چیزی بود که این فرد فحاش نوشته بود. خداوند او را با دشمنان و کینه توزان رسول الله ﷺ محشور گرداند!

به قهرمان اسلام و فاتح روم و نابود کننده‌ی شوکت ایرانیان، فراری دهنده‌ی یهودیان از جزیره‌ی العرب و داماد علی بن ابی طالب، شوهر ام کلثوم، افترا بسته که وی در نفس‌های آخر عمرش چنین می‌گوید:

«ای کاش قوچی بودم که خانواده‌ام گوشتم را می‌خوردند و استخوانم را می‌شکستند، اما مرتکب گناهی نمی‌شدم.»^۲

این شخص ملعون ذیل عنوان «سخن در باب خساست و بد سرشتی او» چیزهایی می‌نویسد که فاسقان فاجر از گفتن آن شرم دارند. می‌گوید: آیات ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْحَيِّثُ وَالطَّيِّبُ﴾ [المائدة: ۱۰۰]. و ﴿الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ﴾ [النور: ۲۶]. درباره‌ی او نازل شده است.^۳

بیشتر جسارت به خرج داده و فاروق اعظم را به قعر جهنم رسانده و می‌گوید:
إِذَا نَسَبْتُ عَدِيًّا فِي بَنِي مُضَرَ فَقَدْ مَدَدْتُ الدَّالَّ قَبْلَ الْعَيْنِ فِي النَّسَبِ.
«هرگاه عدی به طایفه‌ی بنی مضر نسبت داده شود، در نسب حرف دال قبل از عین آورده می‌شود.»

وقدم السوء والفحشاء في رجل وغد زعيم عتل خائن النسب^۴..
«و بدی و فحشاء در مرد زنازاده و بدخوی و خیانتکار به نسب، مقدم نما.»
درباره‌ی ابوبکر صدیق و عمر فاروق می‌گوید:
و كل ما كان من جور و من فتن ففی رقابها فی النار طوقان^۵.

۱ - همان، ص ۳۰۰.

۲ - ج ۳، ص ۲۵ (خلیفه‌ی دوم).

۳ - الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۸.

۴ - همان، ص ۲۹.

۵ - همان، ص ۱۳.

«تمام جور و فتنه‌هایی که ایجاد شده، به صورت دو حلقه در جهنم در گردنشان است.».

درباره‌ی صاحب بخشش و حیا، شوهر دو دختر رسول الله ﷺ، عثمان ذی النورین، می‌گوید:

در نوع سوم نوشته شده است:

«او را نعل نامیده‌اند؛ چرا که شبیه قورباغه است، چون موی زیادی دارد. گفته می‌شود که نعل، بز بزرگی است که ریش زیادی دارد.» کلبی در کتاب «المثالب» گفته که عثمان از کسانی بود که با او بازی و شوخی می‌کردند و دف می‌زد.^۱ او می‌افزاید: «جز کافر هیچ اسم دیگری برای عثمان بر زبان مردم نبود.»^۲

درباره‌ی سه خلیفه‌ی راشد گفته است: آیه‌ی: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ﴾ [محمد: ۲۳]. درباره‌ی این سه خلیفه نازل شده است.^۳ همچنین زهر خود را اینگونه می‌ریزد:

فكن من عتيق ومن غندر أياً بريئاً ومن نعل
«از عتیق (ابوبکر) و غندر (عمر) و نعل (عثمان) اعلام برائت و بیزاری کن.».

كلاب الجحيم خنازيرها أعادي بني أحمد المرسل
«اینان سگ‌ها و خوک‌های جهنم و دشمنان پیامبر ﷺ هستند.».

این‌ها عقاید شیعه درباره‌ی اصحاب رسول الله ﷺ به طور عام و به خصوص خلفای سه گانه بود، و کسی نگوید که این مطالب قدیمی است و شیعیان متأخر این چنین نمی‌گویند. هیچ فریب خورده‌ای فریب نمی‌خورد و هیچ جاهلی به قول بعضی‌ها گمراه نمی‌شود که می‌گویند: «غالب آنچه به شیعه نسبت داده‌اند مثل عیب و ایراد از پیشینیان یا یکی از صحابه، چیزی است که غیر شیعه علیه شیعه بافته‌اند. شیعه می‌گویند: احترام به اصحاب پیامبرمان درست مثل احترام به پیامبرمان است. پس ما

۱ - همان، ص ۳۰.

۲ - همان، ص ۳۶.

۳ - همان، ص ۴۰.

۴ - الصراط المستقیم (ج ۳ ص ۴۰).

به خاطر احترام به پیامبر ﷺ به همه‌ی صحابه احترام می‌گذاریم.^۱ فقط قدما چنین هذیان‌هایی نگفته‌اند بلکه متأخرین نیز، به نوبت خود به این مسائل رو آورده‌اند که ما آن‌ها را از متقدمین و متأخرین و مفسرین و محدثین و فقهاء نقل کردیم.

این کتاب‌هایی که متقدمان شیعه تألیف کرده‌اند، توسط این متأخران چاپ شده و بر آن‌ها تعلیق می‌زنند و درباره‌ی آن تحقیق می‌کنند و آن‌ها را تمجید و ستایش می‌کنند و در مدح و ثنای آن‌ها مبالغه می‌کنند. اگر متأخرین به مطالب موجود در این کتاب‌ها راضی نبودند، به چاپ و نشر آن اقدام نمی‌کردند و نویسندگانشان را تمجید نمی‌کردند. آیا اهل سنت می‌توانند کتابی که در آن تکفیر و تفسیق است، چاپ کنند و به حضرت علی و دو نوه‌ی رسول خدا ﷺ حسن و حسین - رضی الله عنهما - طعنه بزنند. معاذ الله! تازه تنها چاپ نیست و بس، بلکه به مدح و ثنای آن‌ها نیز، می‌پردازند.

به مثالی که در کتاب‌های شیعه وجود دارد، دقت کنید. این قوم تنها به چاپ و نشر آن در میان مسلمانان اکتفا نکرده‌اند، بلکه آن را به عنوان بهترین کتاب‌های خود در مبحث امامیه، قرار داده‌اند و آن را با دلایل نقلی و عقلی و احادیث صحیح و آیات صریح، آمیخته‌اند که به قول خود هیچ تأویل و تفسیری بر نمی‌دارد.^۲ دیگری می‌گوید: این کتاب در موضوع خود، جالب است. علامه صاحب «الروضات» می‌گوید: پس از کتاب الشافی از سید مرتضی علم الهدی، کتابی مثل این ندیده‌ام حتی در بعضی جهات بر آن برتری دارد.^۳ مانند این مطالب را از کحاله^۴، قمی^۵، خوانساری^۶، اصفهانی^۷، حر عاملی^۱ و دیگران نقل کرده‌اند که همگی این‌ها از متأخرین هستند.

۱- أعيان الشيعة، بيروت، ج ۱، ص ۶۹.

۲- متن نوشته‌ی جناب حجت کبیر، آیت الله امام شیخ آقا بزرگ تهرانی، یکی از مجتهدان برجسته در نجف اشرف، صاحب کتاب «الذریعة» و دیگر کتاب‌ها. نگاه: مقدمه، ج ۲، ص ۲۴.

۳- شهاب الدین مرعشی نجفی، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۹.

۴- معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۲۶۶.

۵- الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۱۰۱.

۶- روضات الجنات، ج ۱، ص ۴۰۰.

۷- ریاض العلماء، ص ۵۸۶.

راجع به اینکه برخی از شیعیان می‌گویند: که شیعه از صحابه عیب و ایراد نمی‌گیرند و معتقدند احترام به صحابه درست مثل احترام به پیامبر ﷺ است، این تنها یک نیرنگ و فریب است که می‌خواهند اهل سنت را با آن فریب بدهند، و تقیه‌ای است که خلاف آنچه را که در دل دارند و بدان معتقدند، اظهار می‌کنند.

بهترین دلیل آن، قصیده‌ای مدحی است که سید محسن امین در تعریف و تمجید از این کتاب کثیف نوشته و آن را در کتاب بزرگ خود موقع سخن از این کتاب و زیر شرح حال مؤلفش آورده است. این در حالی است که ادعا می‌کند، احترام به صحابه درست مثل احترام به پیامبر ﷺ است.

بنگرید که چه می‌گوید:

هذا الكتاب مبشر— برشاد من يسلك طرائقه بغیر خلاف

«این کتاب بدون شک به هدایت کسی که راه‌های هدایت را طی کرده مزده می‌دهد».

فكأنه المبعوث أحمد إذ أتى في آخر الأديان بالإنصاف

«گویی او احمد است که در آخر ادیان مبعوث می‌شود و عدالت را با خود به ارمغان می‌آورد».

و كأنه من بين كتب الشيعة الـمـتـقـدمـين كسورة الأعراف

«گویی این کتاب از بین کتاب‌های متقدم شیعه، مثل سوره‌ی اعراف از بین سوره‌های قرآن است».

ينبيك عن حال الرجال وما رووا بعبارة تغني و قول شاف

«تو را از حال و اوضاع راویان و روایت‌شان با عبارتی رسا و روان خبر می‌دهد».

فهو الصراط المستقيم و منهج الدين القويم لسالكه كاف

«پس این کتاب راه راست و دین استوار است که برای سالکان این راه کفایت می‌کند».

تأليف من شهدت له آراؤه بكمالـه في سائر الأوصاف

«این کتاب تألیف کسی است که آرای او به سایر اوصاف آن گواهی می‌دهد».

للشیخ زین الدین قطب زمانه رب المکارم عبد آل مناف
 «اثر شیخ زین الدین، قطب زمان خود، صاحب مکارم و فضایل، بنده‌ی خاندان
 مناف است.»

فلقد أنار منار شیعة حیدر وأباد من هو للنصوص منافی
 «او چراغ‌های شیعه و پیروان حیدر را نورانی کرده و کسانی را که مخالف نصوص
 هستند، از بین برده است.»

فجزاؤه من أحمد ووصیه أهل السباحة معدن الأشراف^۱
 «جزایش از جانب پیامبر و وصی پیامبر، آن بزرگوار و معدن بزرگواری هاست.»
 شاید این تذکری برای غافلان و فریب‌خوردگان و نصیحتی برای سهل‌انگاران
 باشد. ﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ﴿١٢﴾﴾ [عبس: ۱۱-۱۲]. «آری این تذکری است
 برای کسی که بخواهد حقیقت را بفهمد.»

آنچه ذکر کردیم برای شناخت کینه و بغض شیعه نسبت به پیشینیان این امت و
 نیکوکاران آن‌ها کافی است اما برای کامل کردن بحث چند روایت را از کتاب‌های دیگر
 و از علما و فقهای شیعه می‌آوریم.

از جمله‌ی اینان اردبیلی^۲ است. او بخشی از کتابش را به طعن و تکفیر و تفسیق
 اصحاب رسول الله ﷺ به طور عام و سه خلیفه‌ی راشد به طور خاص اختصاص داده
 است که در باب مطاعن خلفای سه گانه می‌نویسد: «خلفای سه گانه از لشکر اسامه و
 دستور پیامبر ﷺ سرباز زدند و مستحق کفر و نفرین شدند.»^۳

۱ - أعيان الشيعة (به نقل از شرح حال نباتی تهرانی)، ج ۴۲، ص ۳۲.

۲ - احمد بن محمد اردبیلی - اردبیل شهری در آذربایجان - است که در قرن دهم هجری متولد و در
 سال ۹۹۳ درگذشت. او متکلم و فقیهی عالی قدر و بلند مرتبه بود و از جمله کسانی بود که امام
 زمان را دیده بود. او تألیفات خوبی دارد از جمله: «آیات الأحكام» و «حديقة الشيعة» (الکنی و
 الألقاب، قمی ۱۶۷/۳).

او در شب وقتی برخی مسایل برایش مبهم می‌بود، به سر قبر امام می‌رفت و جواب مسایل را
 دریافت می‌کرد، و بسیاری اوقات امام زمان وقتی که در مسجد کوفه بود، این مسایل را برایش
 حل می‌کرد. (روضات الجنات ج ۱ ص ۸۴).

۳ - حديقة الشيعة، تهران، ص ۲۳۳.

درباره‌ی صدیق و فاروق می‌گوید:

فَاللّٰهُ يَعْلَمُ اَنْ الْحَقَّ حَقَّهُمْ لَا حَقَّ تَيْمٍ.. لَا وَلَا حَقَّ الْعَدِيّينَ
 «خدا می‌داند که حق با آن‌هاست نه با تیم و عدی».

لَا تَظْلَمُنْ اَخَاتَيْمِ اَبَا حَسَنٍ اِذْ خَصَّهُ اللهُ مِنْ بَيْنِ الْوَصِيِّينَ
 «ای فرد تیمی (ابوبکر) بر ابوالحسن ظلم مکن؛ زیرا خداوند او را از میان وصی‌ها
 انتخاب کرده است».

خَصَّ النَّبِيُّ عَلِيًّا يَوْمَ كَفَرَكُم بِالْعِلْمِ وَالْحِلْمِ وَالْقُرْآنِ وَالِدَيْنِ.^۱
 «پیامبر روزی که شما کافر بودید، علم و حلم و قرآن و دین را به علی اختصاص داد».
 تحت عنوان عیب‌های مخصوص عمر می‌نویسد:

عمر آن قدر عیب و نقص دارد که قابل شمارش نیست.^۲
 درباره‌ی عثمان تحت عنوان عیب‌ها و نقص‌های مخصوص عثمان می‌نویسد:
 «مسلمانان وقتی که در جنگ احد شکست خوردند، عثمان خواست به شام فرار کند تا
 در آنجا کنار یک دوست یهودی پناهنده شود و طلحه خواست در آنجا کنار یک دوست
 مسیحی پناهنده شود. پس یکی‌شان می‌خواست، یهودی و دیگری می‌خواست مسیحی
 شود».^۳

می‌نویسد: عثمان بر باطل بوده و ملعون است.^۴
 ابن طاووس حسنی^۵ همان کسی که سرپرستی هلاکو را پذیرفت و مسلمانان را به
 قتل رساند و اطاعت عباسیان را قبول نکرد، کینه‌ی خود را نسبت به صدیق اکبر نشان

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۶۶.

۳- حذیقة الشیعة، ص ۲۶۶.

۴- همان، ص ۲۷۵.

۵- علی بن موسی بن طاووس، در حله و در سال ۵۸۹ به دنیا آمد و در همان جا رشد کرد و به مدت
 پانزده سال در زمان عباسیان به بغداد رفت سپس به حله بازگشت و دوباره به بغداد برگشت که
 اقتضای مصلحت‌های دولت مغول بود و رهبری طالبین را در عراق به مدت سه سال و یازده ماه
 از جانب هولاکو در سال ۶۶ به عهده گرفت، هرچند که در زمان مستنصر از ولایت نقابت وی به
 شدت منع شد. وی در سال ۶۶۴ هـ درگذشت. (مقدمه کتاب به نقل از البحار ۴۴/۱۰۷). تفرشی
 گفته است: او از بزرگان شیعه است و ارزش و منزلتی والا داشته است. (نقد الرجال ص ۱۴۴).

داده و می‌گوید: چگونه به ابوبکر اجازه‌ی خلافت دادند در حالی که عباس و علی و سایر بنی‌هاشم بودند و بنی‌هاشم از بنی‌تیم و عدی به پیامبرشان نزدیک‌تر بوده‌اند. پس چگونه شخص نزدیک‌تر و افضل، از شخص دورتر و پایین‌تر، منزلتی پایین‌تر دارد.^۱ همچنین رسول الله ﷺ به علی امر کرد که در جای وی بخوابد از ترس اینکه مبادا ابوبکر قریش را از رفتن پیامبر و از مکانش باخبر کند، از این رو او را با خود به غار برد.^۲ درباره‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: او قبل از اسلام، چوبدار الاغ بود و می‌گوید: مادربزرگش، صهاک حبشی بود که او را از طریق زنا به دنیا آورده است. سپس روایت می‌کنند که زنا زاده نجیب نیست. سپس با وجود این تناقض ادعا می‌کنند که عمر نجیب بوده و در همان حال خودشان را تکذیب می‌کنند. اگر عقل داشتند، زشت می‌دانستند که یک خلیفه را قبول داشته باشند و سپس گواهی بدهند که او زنازاده است.^۳

به این تعبیر زشت و عبارت کثیف وی بنگرید:

«در حالی که عمر این وضعیت را داشت او را به عنوان خلیفه برگزیدند. او که چوب حمل می‌کرد و جسدها را لخت می‌کرد و خرها را می‌فروخت. بعد از وفات پیامبر ﷺ به این فکر افتاد که چه کار کند، پس با سوءاستفاده و عمل زشت، با پیامبر ﷺ رفتار می‌کرد و با اهل بیت پیامبر ﷺ اینگونه به بدی رفتار می‌کرد.»^۴

درباره‌ی عثمان، سومین خلیفه‌ی راشد می‌نویسد:

«سومین خلیفه مثل کلاغ بلند شد. وای بر او اگر بالش کوتاه می‌شد و سرش قطع می‌شد، برایش بهتر بود.»^۵

حجت شیعیان و مجدد و فقیه و محدث آن‌ها ملا باقر مجلسی که او را خاتم المحدثین و امام الأخباریین نامیده‌اند که امام شیعیان در دروغ و لعن و طعن می‌باشد. او جزو اولین افرادی است که بهتان و افتراء و هذیان را آغاز کرد و از تمام حدود اخلاقی و غیر اخلاقی فراتر رفت. در کتاب خود «حق‌الیقین» باب مستقلی را تحت عنوان «بیان کفر ابوبکر و عمر» آورده است و می‌نویسد:

۱- ابن طاوس، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، خیام، ۱۴۰۰هـ، ص ۴۰۱.

۲- همان، ص ۴۱۰.

۳- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ص ۴۶۸ و ۴۶۹.

۴- همان، ص ۴۱۷.

۵- همان .

بدیهی است که حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، ابوبکر و عمر را منافق و ظالم و غاصب و دروغگو و مدعی بر خلاف حق و اذیت کنندگان می‌دانسته‌اند. پرواضح است هرکس از جماعت مسلمانان جدا شود و از اطاعت امام سرپیچی کند بر حالت جاهلیت مرده است. همچنین روایت شده که هرکس بمیرد و در گردنش اطاعت امام نباشد یا به اندازه‌ی یک وجب از جماعت مسلمانان جدا شود، بر حالت جاهلیت مرده است. همچنین معلوم است که فاطمه صدیقه نیز، در حالی که از ابوبکر راضی نبود از دنیا رفت.^۱ و او را درگمراهی و بطلان می‌دید. تنها این نیست و بس، بلکه هرکس به

۱- این دشمن خدا دروغ می‌گوید و به یاد ندارد که خودش روایت کرده که فاطمه قبل از وفاتش از ابوبکر و عمر راضی بود، همچنان که قبلاً ذکرش رفت و بعداً بیان خواهد شد: فاطمه از علی ناراحت شد، این در حالی است که رضایت و عدم رضایت وی نشانه‌ی اسلام و کفر نیست. چون فاطمه از علی نیز، ناراحت شده و کسی نگفته که علی با این کار از اسلام خارج شده است.

خود شیعه این مطلب را در کتاب‌هایشان آورده‌اند:

از جمله روایتی است که این بابویه قمی ملقب به صدوق در کتاب خود از ابوعبدالله، جعفر - امام ششم شیعیان - روایت کرده که از وی سؤال شد: آیا تشییع جنازه با آتش، درست است، و. درست است که جنازه با فانوس و آتشدانی که با آن راه را روشن کنند، تشییع شود؟

راوی می‌گوید: چهره‌ی ابوعبدالله تغییر کرد و نشست و سپس گفت: یکی از بدبخت‌ها به طرف فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آیا می‌دانستی که علی از دختر ابوجهل خواستگاری کرده است. گفت: آیا آنچه می‌گویی راست است؟ گفت: آنچه می‌گویم راست است و سه بار این جمله را تکرار کرد. غیرتی به او دست داد که نتوانست خودش را کنترل کند. - زیرا خداوند غیرت را بر زنان و جهاد را بر مردان مقرر نموده است. و برای زنی که خویشتن داری می‌کند و صبر پیشه می‌کند، به اندازه‌ی مردی که در راه خدا هجرت کرده، اجر و پاداش قرار داده است - راوی گوید: غم فاطمه بر اثر آن بیشتر شد و تا شب همچنان فکر می‌کرد. شب فرا رسید و حسن را بر طرف راست و حسین را بر طرف چپ خود حمل می‌کرد و با دست راستش، دست چپ ام‌کلتوم را گرفت. سپس به اتاق پدرش رفت. علی وارد اتاق خود شد و فاطمه را ندید و بر اثر آن غمش بیشتر شد و خیلی سختش آمد. نمی‌دانست قضیه چیست. شرم کرد که از منزل پدرش او را فرا بخواند. پس به طرف مسجد رفت و بسیار نماز خواند. سپس مقداری از شن‌های مسجد را جمع کرد و بر آن تکیه کرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله اندوه و نگرانی فاطمه را دید کمی آب بر او ریخت. سپس لباس‌هایش را پوشید و وارد مسجد شد. و مدام نماز می‌خواند و هر دو رکعت که می‌خواند، دعا می‌کرد که خداوند غم و اندوه فاطمه را بزداید. وقتی که پیامبر از پیش فاطمه بیرون رفت:

فاطمه دگرگون و پریشان بود و آرام و قرار نداشت. پیامبر به او گفت: برخیز. دخترم، او برخاست. پیامبر ﷺ حسن را برداشت و فاطمه، حسین را و دست ام کلثوم را گرفتند و به طرف علی رفتند. دیدند او در خواب است. پیامبر ﷺ پاهایش را به پای علی زد و گفت برخیز ای ابو تراب، چه کسی تو را آزرده است؟ ابوبکر را از خانه‌اش برایم صدا بزن و عمر و طلحه را نیز، برایم صدا بزن. علی رفت و آنان را از منزلشان بیرون کشید و همگی نزد رسول الله ﷺ جمع شدند. پیامبر گفت: ای علی، می‌دانی که فاطمه، پاره‌ی تن من است، هرکس او را بیازارد، مرا آزرده است. [از جمله چیزهای عجیب این است که این روایت تنها از طریق علی روایت شده است، اما آن‌ها، آن را به ابوبکر صدیق، نسبت می‌دهند. بر این اساس، شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: اگر این تهدیدی باشد که ملحق به فاعلش بشود، باید این تهدید شامل علی بن ابی‌طالب بشود و اگر تهدید ملحق به فاعل آن نباشد ابوبکر نسبت به این تهدید دورتر از علی است. (المنتقى، ذهبی)] و هرکس مرا بیازارد، خداوند را آزرده است، و کسی که بعد از مرگ من فاطمه را بیازارد، مانند این است که در زمان حیات من او را آزرده و کسی که در زمان حیات من او را بیازارد، مانند کسی است که او را بعد از مرگ من آزرده است. (قمی، علل الشرائع، نجف، ص ۱۸۵ و ۱۸۶. همچنین این روایت را مجلسی در کتاب «جلاء‌العیون» آورده است).

همچنین بار دیگر فاطمه از دست علی عصبانی شد و آن زمانی بود که علی را در اتاق کنیزی دید که از طرف برادرش به او هدیه داده شده بود. متن ماجرا از این قرار است:

قمی و مجلسی از ابوذری روایت می‌کنند که گوید:

من و جعفر بن ابی طالب به سرزمین حبشه مهاجرت کردیم؛ کنیزی را که قیمتش چهار هزار درهم بود، به او هدیه دادم و هنگامی که به مدینه رسیدیم، آن را به علی هدیه کرد تا خدمتگزار وی باشد. علی او را در منزل فاطمه گذاشت. یک روز فاطمه وارد خانه شد و به سر علی در اتاق آن کنیز نگاه کرد. گفت: ای ابوالحسن، آن کار را کردی؟ [به رکیک بودن تعبیر و حماقت این قوم بنگرید و به بهتان و افتراپی که به اهل بیت نبوت می‌زنند، آن هم از طرف همین قوم که ادعای محبت اهل بیت و دوستداری آن‌ها را دارند ولی اهل بیت از امثال چنین اعمال زشتی مبرا هستند]. علی گفت: قسم به خدا هیچ کاری نکردم. منظورت چیست؟ فاطمه گفت: به من اجازه می‌دهی که به منزل پدرم رسول الله ﷺ بروم؟ علی به فاطمه گفت: اجازه می‌دهم. فاطمه لباس‌هایش را پوشید و به طرف منزل پدرش رفت. (علل الشرائع، نجف، ص ۱۶۳. بحار الانوار، باب چگونگی معاشرت با علی، ص ۴۳ و ۴۴).

طبق روایت‌های شیعه، فاطمه برای بار سوم نیز، از علی عصبانی شد. ماجرا از این قرار است:

فاطمه وقتی فدک را از ابوبکر مطالبه کرده بود و ابوبکر از پس دادن آن خودداری کرد، فاطمه با حالتی خشمگین و ناراحت بازگشت و از علی عصبانی شد که چرا او را یاری نداده و گفت: ای پسر ابوطالب، سختی کار را به من واگذار کرده‌ای و خود بعد از اینکه مردان شجاع را هلاک کردی در گوشه‌ای از خانه نشست‌های و مغلوب این چند نفر شده‌ای. این ابن قحافه، فدکی را که پدرم به من

امامت ابوبکر معتقد باشد بر مرگ جاهلی مرده و گمراه است و عمر نیز، چنین است.^۱
 وی مدام بر غلو و دشمنی خود با اصحاب رسول الله ﷺ ادامه می‌دهد و می‌نویسد:
 «یک بار درباره‌ی کلاله از ابوبکر سؤال شد، او جواب داد و سپس گفت: اگر درست
 باشد از جانب خداوند است و اگر اشتباه باشد از طرف من و شیطان است. ابوبکر چه
 خوب گفته که خود را همنشین شیطان دانسته و همنشین او نیز در جهنم خواهد
 بود. شاید منظورش از شیطان، عمر باشد.»^۲

داده بود به زور و ظلم از من گرفته و کسی نیست که در این راه مرا یاری دهد و شفیع و وکیلی
 ندارم. خشمگین رفتم و اندوهگین آمدم. گرگ‌ها آمدند و رفتند و تو حرکتی نکردی. ای کاش، قبل
 از این مرده بودم و فراموش می‌شدم و من از آن‌ها به نزد پدرم شکایت می‌کنم و نزد پروردگار نیز،
 آن‌ها را دشمن می‌پندارم. مجلسی، حق الیقین (بحث فدک)، ص ۲۰۳ و ۲۰۴. (مانند این در
 «الاحتجاج» از طبرسی و «الأمالی» چاپ نجف، صفحه‌ی ۲۹۵ آمده است.)
 وقایع دیگری نیز، اتفاق افتاده که هرکدام از مجلسی و طوسی و اربلی و ... روایت شده است و این
 وقایع میان علی و فاطمه اتفاق افتاده که سبب اذیت و آزار فاطمه و ناراحت شدن وی از دست
 علی شده است.

نمی‌دانیم این قوم چه جوابی به این وقایع می‌دهند که فاطمه از دست علی ناراحت شده است؟ و
 انسان‌های منصف درباره‌ی آن‌ها چه حکم می‌کنند؟ ما آن‌ها را در مقام قاضی، قبول داریم و
 می‌خواهیم که جواب بدهند. پس جواب آن‌ها درباره‌ی علی چیست؟ همان جواب ما درباره‌ی
 ابوبکر و عمر خواهد بود.

اگر بگویند: فاطمه بعد از ناراحت شدن از علی دوباره از او خشنود شده است، در جواب می‌گوییم
 فاطمه وقتی که از ابوبکر و عمر ناراحت شد، دوباره از آن‌ها خشنود شد. ابوبکر نزد فاطمه رفت و
 برای عمر شفاعت کرد، پس فاطمه از عمر راضی شد. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت،
 ج ۱، ص ۵۷. حق الیقین، تهران، ص ۱۸۰. ابن میثم، شرح النهج، تهران، ج ۵، ص ۵۰۷. دنبلی،
 شرح النهج، تهران، ص ۳۳۱).

۱- مجلسی، حق الیقین، ایران، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲- حق الیقین، ص ۲۰۶. آیا یکی از این داعیان فریب خورده و جاهل و خود فروش تقریب وجود
 دارد که غیرتش از این سخن زشت و فحش بسیار بد به حرکت در آید؟ یا اینکه غیرتی در آن‌ها
 نمانده است و همچنین جوانمردی اسلامی و شجاعت اصیل شرعی در وی وجود ندارد. پس
 کسی که نسبت به ام المؤمنین غیرت نداشته باشد، نسبت به مادرش نیز، غیرت ندارد. و کسی
 که نسبت به دوستان محبوب پیامبر ﷺ غیرت نداشته باشد، نسبت به خودش نیز، غیرت ندارد.

این شخص ملعون باب مستقلی را تحت عنوان «بیان گوشه‌ای از بدعت‌ها و اعمال زشت و ناپسندی که عمر، خلیفه‌ی دوم مرتکب شد» آورده است.^۱ سپس می‌گوید: عیب و نقص‌ها و ایرادهای چنین فردی بسیار زیاد است که کتاب‌های بزرگ و مفصل گنجایش آن را ندارند، پس چگونه در این کتاب می‌گنجد؟ او در تمامی معایب و بدی‌هایش شریک ابوبکر است. خلافتش یکی از جرم‌های اوست.^۲ عمر معروف به کافر و منافق و دشمن اهل بیت بود. (پناه بر خدا از این بیهوده گوی کثیف) و گناه تمامی شهداء بر گردن اوست.^۳

بدترین شما، فدیة‌ی بهترین شماست:

در اخیر سبّ و دشنام و طعن درباره‌ی فاروق اعظم را با این کلام به پایان می‌رساند: اما آنچه از پستی نسب و حسب عمر و زنازاده‌بودن او در کتاب‌های مبسوط گفته شده، در این مختصر نمی‌گنجد.^۴ سپس آنچه درباره‌ی ابوبکر و عمر گفته، درباره‌ی عثمان ذی النورین نیز، می‌گوید: بزرگان صحابه بر تفسیق و تکفیر وی اتفاق نظر دارند - دروغ می‌گویی ای دشمن خدا و ای یهودی زاده‌ی مجوسی - و همگی به کافر بودن او شهادت می‌دهند. حدیفه می‌گفت: «سپاس خدای را که من در کفر عثمان شکی ندارم. اما در این شک دارم که آیا قاتل وی کافر بود یا مؤمن، تا اگر مؤمن باشد، ایمانش از همه‌ی مؤمنان بیشتر است». همچنین هرکس معتقد باشد عثمان به مظلومی کشته شده، گناه وی بیشتر از گناه گوساله‌پرست‌ها است.^۵

۱- کسی نیست به این زوزه کش بگوید: کسی که او را خلیفه‌ی سنت نامیده است، علی بن ابی طالب و فرزندان و عموها و برادران و خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها و تمامی خانواده‌اش بوده‌اند. و او خود یکی از مشاوران و وزیران و قاضیان او بوده است. همچنان‌که دخترش را به وی داد و علی به اعمال او غبطه می‌خورد. همچنان‌که پیش از این با ذکر منابع و مراجع بیان کردیم.

۲- مجلسی، حق‌الیقین، ایران، ص ۲۱۹.

۳- همان، ص ۲۲۳.

۴- مجلسی، حق‌الیقین، ص ۲۵۹.

۵- حق‌الیقین، ص ۲۷۰.

دلیل واضح برای کفر عثمان، این است که علی علیه السلام قتل او را مباح دانسته و اشکالی در آن ندیده است.^۱

دلیل اینکه امیرالمؤمنین، عثمان را کافر می‌پنداشت، این بود که جسد او را رها کرد تا سگ‌ها بخورند. این سگ‌ها او را با یک پا می‌کشیدند. - دشمنی و کینه‌ی یهودیت را بنگرید که چگونه این کلمات نیش دار را برای اثبات حبّ علی و اهل بیتش، به کار می‌برند که نشان دهند علی و اهلش از آن‌ها بیزارند - و جسدش تا سه روز، مانند جسد سگ در زباله‌دان پرت شده بود تا سگ‌ها آن را بخورند.^۲

- آری! سگ‌هایی مثل تو - و علی بر جسد وی نماز نخواند.^۳

دروغ‌های دیگری مثل این دروغ‌ها، آن قدر زیادند که قابل شمارش نیستند و من حتی نمی‌توانم آن‌ها را نقل کنم. سپس این سگ پا بریده، هرگاه اسم ابوبکر و عمر و عثمان و حتی امهات المؤمنین - عایشه و حفصه که به نص قرآن، مادران مؤمنانی چون علی و سایر مؤمنان بنی‌هاشم بوده‌اند - را می‌آورد، آن‌ها را با نفرین و ناسزا توصیف می‌کند و بسیار کم پیش می‌آید که آن‌ها را بدون این صفات زشت نام نبرد.

قبل از بیان چند مثال در این باره، از تمام شیعیانی که شعور و درک دارند، می‌پرسیم: آیا ممکن است شخصی حلال زاده باشد و مادر خود را دشنام و فحش و لعن بدهد؟

پس این فرد چگونه توانسته مادر تمام مؤمنان و اهل بیت را دشنام بدهد؟

۱- همان، ص ۲۷۱.

۲- پروردگارا مرا ببخش و توبه می‌کنم که این عبارات زشت و ناپسند را علیه بنده‌ای از بندگان صالحت نقل می‌کنم که در زمان حیات‌شان به بهشت مزده داده شدند. علیه کسی که فرستاده‌ی تو که وحی را بر زبان می‌آورد، به خواست تو دو دختر و نور چشمانش و پاره تنش را به ازدواج وی درآورد. بارالها! از تو طلب بخشش می‌کنم و تو می‌دانی که قصد من از نقل این عبارات، فقط بیان مذهب و عقیده‌ی شیعه و کینه توزی‌شان نسبت به مسلمانان و پیشوایان دینی‌شان و رهبران‌شان به سوی بهشت می‌باشد. هرکس آنان را دوست بدارد، به خاطر محبت تو و محبت پیامبرت، او را دوست می‌دارم و هرکس آنان را دشمن بدارد، به خاطر دشمنی پیامبر هدایت‌گرت و دین خوبت، او را دشمن می‌دارم. پس ما را از آنان قرار نده و ما را به سبب آنچه که جهت اطلاع بندگانت از این یهودی‌های پلید و کثیف، نقل کردیم، بازخواست مکن.

۳- همان، تهران، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

آیا لعنت کننده‌ی علی یا اهل بیت، مؤمن و مسلمان است؟ پس عدالت داشته باشید ای بندگان خدا! یا منکر ولایت علی بن ابی طالب کافر است؟ او خود مصداق همین انکاری است که خود شیعه اظهار می‌دارند، و منکر مادرش است و او را دشنام می‌دهد و لعن و تکفیر می‌کند. پس درباره‌ی او چه می‌گویید؟ اینک داستان جدیدی را می‌آوریم که هیچکس جز این مجلسی دروغگو و گناهکار و افترا زننده نیاورده است، می‌گوید:

عیاشی با سند معتبر از صادق علیه السلام روایت کرده که عایشه و حفصه - لعنت خدا بر آن‌ها و پدرانشان باد- (وای پروردگارا، تا کی اینان اجساد این پرهیزگارانِ خوب را می‌خورند و تا کی آنان را مهلت می‌دهی و عذاب سختت و زورت را شامل حالشان نمی‌کنی؟) رسول الله صلی الله علیه و آله را با زهر کشتند.^۱

این یکی از هزاران هزار خرافات این قوم است. هیچ کتابی از کتاب‌های آن‌ها را نمی‌توان یافت که خالی از دشنام صریح و تفسیق آشکار و تکفیر خلفای راشدین و امهات المؤمنین باشد.^۲

مگر آنچه از روی نفاق و تقیه و فریب مسلمانان و اظهار دوستی و نزدیکی به مسلمانان نوشته شده است.

فَلَمْ أَرِ دَهْمًا إِلَّا خُدَاعًا و لم أَرِ دِيْنَهُمْ إِلَّا نِفَاقًا

«دوستی آن‌ها را جز نیرنگ و دینشان را جز نفاق ندیده‌ام».

این دین و عقیده‌ای است که آن‌ها به آن معتقدند. این دیدگاه شیعه درباره‌ی ابوبکر، عمر، عثمان و خلفای هدایت یافته است که عقیده و دیدگاهی کاملاً مخالف کتاب خداوند-ثقل اکبر از نظر شیعه- و مخالف تعالیم اهل بیت -ثقل اصغر از نظر شیعه- می‌باشد. چون آنان هستند که به آنان گفته می‌شود همان طور که در کتاب‌های خودشان روایت می‌کنند:

اما ثقل اکبر را رها کردید و با این گفته‌تان که قرآن تحریف شده و تغییر کرده و

۱- مجلسی، حیات القلوب، تهران، ج ۲، ص ۷۰۰.

۲- قمی به دروغ گفته که آیه‌ی: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: ۶]. درباره‌ی عایشه نازل شده است. (تفسیر قمی، ۳۱۹/۲). البته بهتان‌هایی بیشتر از این در دین روافض بر علیه بهترین امت وجود دارد.

بسیاری آیات از آن کم شده و در بعضی جاها ناقص است، و نسخه‌ی اصلی آن تنها در دست امام غایب است، از آن روی گردانید؛ امام غایبی که هزار سال است ظهور نکرده و هرگز ظهور نخواهد کرد. همچنان که با دلایل قاطع، آن را در کتاب «الشیعة و السنة» خود اثبات کردیم و کسی نمی‌تواند آن را رد کند.^۱

ثقل اصغر را نیز، تکذیب کرده و با آن مخالفت کرده‌اید؛ چون اهل سنت خلفای سه گانه را دوست می‌دارند و تمجید می‌کنند ولی شما آنان را دشمن می‌دارید و به آنان ناسزا می‌گویید، و اهل بیت آنان را دوست می‌دارند و از آنان پیروی می‌کنند ولی شما با آن‌ها دشمنی می‌ورزید و از آن‌ها بیزار هستید. اهل بیت خلفا را به سبب اسلامشان می‌ستایند اما شما خلفا را تکفیر و اسلامشان را انکار می‌کنید. اهل بیت با خلفا بیعت و آن‌ها را ائمه‌ی حق و عدالت می‌دانند اما شما آن‌ها را غاصب و ظالم و خائن می‌خوانید. اهل بیت دخترانشان را به ازدواج خلفا در می‌آوردند و فرزندانشان را به نام آن‌ها می‌نامند اما شما به آن‌ها تهمت‌هایی می‌زنید که عوام نیز، به آن نمی‌پردازند، چه برسد به خواص، و از نام و نسب آن‌ها بدتان می‌آید. پس شما در یک طرف و اهل بیت در طرف دیگر هستند.

دیدگاه اهل بیت درباره‌ی دشمنان خلفای راشدین:

علم الهدی شیعی در کتاب «الشافی» خود روایت کرده است:

علی در خطبه‌ای گفت: «بهترین افراد این امت بعد از پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر می‌باشند و در بعضی از روایات آمده که علی زمانی که شخصی را که به ابوبکر و عمر دشنام می‌داد، به نزد او آوردند، همین سخن را گفت و بعد از اینکه جمعی بر آن شهادت دادند، او را فرا خواند و مجازاتش کرد».^۲

این محبت و علاقه‌ی علی ﷺ نسبت به امیر المؤمنین و خلیفه‌ی مسلمانان، ابوبکر صدیق و نسبت به قهرمان اسلام، و نیکوکار امت ستوده، عمر فاروق ﷺ، بوده، و این هم دیدگاه وی نسبت به آن دو و نسبت به دشمنانشان.

۱- صدوق از کسانی است که تحریف را در قرآن‌های اولیه انکار می‌کند، می‌گوید: هشتاد آیه درباره‌ی علی نازل شده که در کتاب خداوند است و هیچکس با او شریک نیست. (کتاب الخصال، قمی، ملقب به صدوق، ۵۹۲/۲) پس این آیات کجا هستند؟

۲- علم الهدی، الشافی، ص ۴۲۸.

بر این اساس وقتی پس از بیعت مردم با ابوبکر صدیق، ابوسفیان نزد علی آمد و علی را به رویارویی با ابوبکر تشویق می‌کرد- بنا به روایت خود شیعیان- علی در رد او گفت: «وای بر تو ای ابوسفیان، این از حيله‌های توست. در حالی که مردم پیرامون ابوبکر جمع شده‌اند، تو همچنان می‌خواهی اسلام را به جاهلیت بکشانی».^۱

اما عثمان همان کسی بود که علی دو پسرش را برای دفاع از وی در مقابل مفسدان و فتنه‌انگیزان فرستاد؛ همچنان که پیش از این گفتیم.

حضرت علی پس از مدح حضرت ابوبکر درباره‌ی کینه‌توزان و دشمنان وی می‌گوید: «خشم و غضب خدا بر کسی که از ابوبکر نقص و ایراد می‌گیرد یا به وی طعنه می‌زند».^۲

پس از مدح و ثنای عمر فاروق درباره‌ی کینه‌توزان وی می‌گوید: «لعنت خداوند تا روز قیامت بر کسانی که از او عیب و نقص می‌گیرند».^۳

پس از ذکر اوصاف زیبا و اخلاق حمیده‌ی عثمان درباره‌ی دشمنانش می‌گوید: «لعنت خداوند بر کسی که او را لعنت می‌کند».^۴

نوه‌ی علی مرتضی، علی بن حسین - امام معصوم چهارم شیعیان - بر اساس سنت پدرانش با محاربان خلفای راشدین، می‌جنگید و با دشمنانشان، دشمنی می‌ورزید و کسی را که از آن‌ها تبری جسته و به بدی از آنان سخن می‌گفت، از مجلس بیرون می‌کرد.

اربلی شیعی روایت کرده که گروهی از اهل عراق بر علی بن حسین وارد شدند و درباره‌ی ابوبکر و عمر به بدی سخن گفتند. وقتی سخنشان تمام شد، علی بن حسین به آن‌ها گفت: به من بگویید آیا شما جزو مهاجران نخستین هستید که ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]. گفتند: خیر. گفت: آیا شما جزو ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]. هستید؟ گفتند: خیر. گفت:

۱- همان، ص ۴۲۸.

۲- مرزه محمد تقی لسان الملك شیعی، ناسخ التواریخ، ج ۵، ص ۱۴۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۰.

۳- ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۶۰.

۴- همان.

شما تبری جستید از اینکه جزو یکی از این دو گروه باشید و من شهادت می‌دهم که شما جزو این گروه نیز، نیستید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الحشر: ۱۰]. از پیش من بروید خدا از بین‌تان ببرد!^۱

پسرش زید نیز، مانند او بود. آری زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ همان کسی که شیعه در مدح و تمجیدش مبالغه کرده و ابواب زیادی را در کتاب‌هایشان به مدح وی اختصاص داده‌اند. او نیز، از همان روش پدرش، علی بن حسین و جدش، علی بن ابی طالب و روش حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله استفاده می‌کرد که می‌گفت: اصحابم را برایم صدا بزنید.^۲

شیعه روایت کرده‌اند که وقتی زید خارج شد، اصحابش درباره‌ی ابوبکر و عمر از او پرسیدند، او گفت: جز خیر چیزی درباره‌ی آن‌ها نمی‌گویم و از اهل بیت خود نیز، جز خیر درباره‌ی آن‌ها ننشیده‌ام. گفتند: تو از اصحاب ما نیستی، و از او جدا شدند و او را ترک کردند. زید گفت: امروز ما را ترک کردند. پس، از آن روز اسم رافضی بر آنان اطلاق شد.^۳

مرزه تقی بر آن می‌افزاید:

زید آن‌ها را از عیب و ایراد به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله منع می‌کرد. وقتی که فهمیدند زید از ابوبکر و عمر تبری نمی‌جوید، او را ترک کردند و از وی جدا شدند و پس از این حادثه، این واژه درباره‌ی هر کسی که در مذهب شیعه غلو و زیاده روی کند و طعن به اصحاب را جایز بداند به کار برده شد.^۴

سپس محمد باقر بن علی بن حسین - امام پنجم شیعیان - همین سخن آن‌ها را تکرار می‌کند و نظر آنان را دارد. به همین خاطر بر کسی که لقب صدیق را بر ابوبکر انکار می‌کرد، می‌جهد و به شدت او را سرزنش می‌کند و می‌گوید: آری، صدیق. هرکس

۱- اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۷۸.

۲- قمی، عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۷.

۳- ناسخ التواریخ (تحت عنوان «اقوال زین العابدین، عمدة الطالب، تحت عنوان، اخبار زید بن علی»)،

ج ۳، ص ۵۹۰.

۴- همان.

به او صدیق نگوید، خداوند در دنیا و آخرت هیچ سخن وی را راست نمی‌داند.^۱
 آیا عاقلانه است که علی و فرزندان، ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را تکفیر کنند و بعد با آن‌ها بیعت کنند و پشت سر آن‌ها نماز بخوانند و با آن‌ها به خوبی معاشرت و رفت و آمد داشته باشند؛ دوستی کنند و رابطه‌ی سببی و دامادی ایجاد کنند و با آنان جنگ و مجادله نکنند. حضرت علی حتی کسانی را که با او جنگ و جدل می‌کردند و اصحابش را می‌کشتند، تکفیر نمی‌کرد.

نهج البلاغه، پر از مطالبی است که علی رضی الله عنه اصحابش را از فحش و دشنام و تکفیر و تفسیق، در جنگ صفین منع می‌کند. حتی آن‌ها را از فحش دادن به جنگجویان صفین نیز، منع می‌کرد. عنوان خطبه این است: از سخنان علی رضی الله عنه موقعی که از اصحابش شنید که اهل شام را در ایام جنگ صفین، ناسزا و بد و بی‌راه می‌گویند:

«من بدم می‌آید از اینکه شما به همدیگر فحش و دشنام بدهید و اگر اعمال و احوال همدیگر را توصیف کنید، بهتر از فحش و ناسزا است و بهترین بهانه و عذر است. به جای فحش و ناسزا بگویید: خداوندا، از ریختن خون ما و خون آن‌ها جلوگیری کن و رابطه‌ی میان ما و آن‌ها را نیکو بگردان و آن‌ها را از گمراهی نجات بده تا حق از ناحق معلوم شود. کسانی که دل‌بسته‌ی ظلم و دشمنی هستند از آن دست بردارند».^۲

دینوری نیز، مانند آن را آورده و تصریح کرده که این فحاشان، همان کسانی بودند که امام مظلوم، عثمان بن عفان رضی الله عنه را شهید ساختند. همین طور تصریح کرده که آن‌ها معاویه و یارانش را لعن می‌کنند. میان آن‌ها و علی سؤال و جوابی رد و بدل شده است. دینوری این داستان را به طور کامل آورده است: علی خبردار شد که حجر بن عدی و عمرو بن حمق، به معاویه و اهل شام، فحش و ناسزا می‌گویند. پس دنبال آن‌ها فرستاد و آن‌ها را از این کار بازداشت. آن‌ها آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان، آیا ما بر حق نیستیم و آن‌ها بر باطل؟ علی گفت: آری قسم به پروردگار کعبه. گفتند: پس چرا ما را از فحش و لعن آن‌ها منع می‌کنی؟

۱- کشف الغمة، تبریز (ایران)، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲- نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص ۳۲۳.

گفت: بدم می‌آید از اینکه شما فحاش و لعن کننده باشید، بلکه بگویید: خداوند، خون‌های ما و آن‌ها را پایمال نکن و رابطه‌ی میان ما و آن‌ها را نیکو گردان.^۱

این علی بن ابی‌طالب است که به لعن و نفرین اهل شام و جنگ با معاویه بن ابوسفیان راضی نیست و آن‌ها را از این کار منع می‌کند. پس چطور می‌توان از او توقع داشت که اهل مدینه و پیامبر و اصحاب او را لعن و نفرین کند؟

بلکه او به اسلام و ایمان اهل شام تصریح کرده با وجودی که آنان با علی جنگیدند و معتقد بود که آنان کافر و مرتد نبوده و از دایره‌ی اسلام خارج نیستند.

همین طور جعفر از پدرش نقل کرده که علی علیه السلام به جنگجویان می‌گفت: ما به دلیل کفر با آن‌ها نمی‌جنگیم و آن‌ها نیز، به دلیل کافر دانستن ما، این کار را نمی‌کنند. اما ما می‌گوییم که ما بر حق هستیم و آن‌ها می‌گویند که خودشان بر حق هستند.^۲

حضرت علی در خطبه‌اش در حضور یاران و مخالفانش می‌گوید:

«ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و جنگ با پداران و فرزندان و برادران و نزدیکان بود. در هر بلا و مصیبتی جز ایمان و پایداری بر حق و تسلیم قضا و قدر و صبر بر دردهای زخم، چیزی به ما نمی‌افزود. ولی اینک در زمانی قرار گرفته‌ایم که با برادران مان صرفاً به خاطر انحراف و شبهه و تأویلی که دارند، می‌جنگیم».^۳

صریح‌تر از آن می‌گوید:

«ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم؛ چون تقوا بهترین چیزی است که می‌توان به آن توصیه کرد و عاقبت نیک کارها در دست خداوند است. دروازه‌های جنگ میان شما و اهل قبله گشوده شده است».^۴

حتی بالاتر از این، آن‌ها را در ایمان به خدا و تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله همچون خود می‌دانست و همچنین برائت و بی‌گناهی خود را از خون عثمان رضی الله عنه اعلام می‌کرد و به مناطق مختلف نامه‌هایی می‌فرستاد که در آن ماجرای میان خود و اهل صفین را توضیح می‌دهد:

۱- الاخبار الطوال (ذیل عنوان واقعه صفین)، قاهره، ص ۱۶۵.

۲- همان.

۳- نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص ۱۷۹.

۴- همان، ص ۲۴۸.

«آغاز جنگ ما اینگونه بود که ما با اهل شام مواجه شدیم و در ظاهر خدای ما و پیامبر ما، یکی است و دعوت ما، در اسلام یکی است، و در ایمان به خدا و تصدیق رسولش نه ما بر آن‌ها برتری داریم و نه آن‌ها بر ما. فقط اختلاف ما، در خون عثمان است که ما از آن مبرا و بی‌گناهیم.^۱ پس گفتیم: بیاید ... تا آخر خطبه».^۲

پس به علی علیه السلام بنگرید که چقدر عادل و منصف بوده است، و به این شیعیان بنگرید که چقدر از علی و از حق در قول و عمل، دورند؟

این علی و دیدگاهش درباره‌ی دشمن‌ترین دشمنان به نسبت او بود. حال دیدگاه وی و اهل بیتش درباره‌ی دوستداران آن‌ها و خلفای رسول الله صلی الله علیه و آله و دوستانشان چگونه می‌باشد؟ همان کسانی که اهل بیت را دوست داشتند و اهل بیت نیز در مقابل آنان را دوست می‌داشتند. همچنین دیدگاهشان درباره‌ی مادران مؤمنان چگونه باید باشد؟

این باب را با این سؤال خاتمه می‌دهیم: آیا حضرت علی و اهل بیتش مؤمن بودند یا خیر؟ اگر مؤمن بودند که بدون شک بوده‌اند، مشمول این کلام خداوند می‌شوند که می‌فرماید: ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُمْ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶].

پس به حکم قرآن و خالق هستی، عایشه مادر اهل بیت و مادر مسلمانان می‌باشد. بنابراین، آیا می‌توان تصور کرد که شخصی ادعای دوستی اهل بیت داشته باشد اما به مادرش دشنام بدهد؟

آنچه ما می‌دانیم این است که انسان شریف و کریم، ممکن است وقتی دشنام و فحش به او داده شود، گذشت نماید اما هرگز گذشت نمی‌نماید از اینکه فردی به مادرش فحش و ناسزا بگوید.

آیا مادر علی و اهل بیتش را دشنام می‌دهید به گمان اینکه کار خوبی انجام می‌دهید؟

۱- نمی‌دانم مجلسی - که ادعای دوستی با اهل بیت را دارد، چگونه جسارت کرده که می‌گوید: علی قتل عثمان را مباح دانسته و اشکالی در آن ندیده است. سپس به علاوه، نهج البلاغه مملو از اقوال امام اول و معصومی است که به قول خودشان اشتباه نمی‌کند. از جمله سخنان علی علیه السلام در نهج البلاغه این است که او از قتل عثمان علیه السلام و قاتلانش مبرا و بی‌گناه است. هرکس نهج البلاغه را بخواند، بر این امر گواهی می‌دهد اما از این قوم چه کسی نهج البلاغه را می‌خواند؟ زیرا حسد، قلب‌هایشان را خورده و چشمانشان را کور کرده، و کسی که خداوند نوری برایش قرار نداده باشد، نوری نمی‌بیند.

۲- نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص ۴۴۸.

این دیدگاه شیعه درباره‌ی عموم صحابه به ویژه خلفای راشدین بود و آن هم دیدگاه اهل بیت درباره‌ی آن‌ها و دشمنانشان است که به کلی مخالف دیدگاه کسانی می‌باشد که به دروغ و فریب و نفاق خود را به آن‌ها نسبت می‌دهند. پس شیعه دوستدار و مطیع اهل بیت نیستند بلکه دشمن و مخالف آن‌ها هستند، و این مطلبی است که ما می‌خواهیم در این باب آن را از طریق کتاب‌های خودشان اثبات کنیم؛ تا کسی که قبلاً حقیقت را نشناخته، اینک بشناسند و به راه راست هدایت یابد.

باب سوم:

شیعه و دروغ‌هایی که به اهل بیت نسبت داده‌اند

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹]. «کسانی که

دینشان را فرقه فرقه کردند و دسته دسته شدند، در هیچ چیز جزو آنان نیستی».

دسته‌ای شیعه شدند که ادعای دوستی و حبّ اهل بیت و پیروی از آن‌ها را می‌کنند در حالی که از کینه توزان اهل بیت و دشمنان آن‌ها هستند که مخالف اوامر و نواهی آن‌ها عمل می‌کنند و از معروف، نهی و به منکر، امر می‌کنند و به دوستان آن‌ها کینه می‌ورزند و دشمنانشان را دوست می‌دارند. از هوای نفس، پیروی و هیچگاه از آن سرپیچی نمی‌کنند. علاوه بر این، داستان‌ها و اسطوره‌ها و دروغ‌هایی را خلق کرده و به اهل بیت نسبت می‌دهند و در پس این اقدامات، اهداف بزرگی دارند تا مذهبشان را رواج دهند و اراذل و اوباش را به دینی که خود خلق کرده‌اند، جلب کنند. پس در دنیا و آخرت ضرر می‌کنند که ضرر اخروی واقعی است. چون اهل بیت صالح، سخنی مخالف قرآن و سنت رسول الله ﷺ نمی‌گویند و شایسته نیست اموری که مخالف قرآن و سنت است، به آن‌ها نسبت داده شود؛ چون اهل بیت، مانند سایر مسلمانان به هر آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبرش آمده است، عمل می‌کنند و به آن تمسک می‌جویند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ [النساء: ۵۹]. ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبَعْتُمْ تَسْمَعُونَ﴾ [الأنفال: ۲۰]. ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۲]. ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶]. در سنت ثابت نبوی آمده است: «ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتن بهما: کتاب الله وسنتی»: «دو چیز را در میان شما به جای می‌گذارم که با تمسک به آن، گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت من.»

چیزی که علی و اولادش به آن اعتراف کرده‌اند، همچنان که از ثقفی در کتاب

«الغارات» روایت شده است: علی نامه‌ای به مسلمانان مصر نوشت که آن را توسط قیس بن سعد بن عبادہ انصاری - او را کارگزار مصر کرده بود- فرستاد و آن‌ها را اینگونه به بیعت با خود دعوت کرد: «حق شما بر ما این است که ما به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کنیم».^۱

سپس می‌گوید: وقتی قیس بن سعد بن عبادہ انصاری، نامه را خواند، بلند شد و خدای را سپاس گفت و گفت: «برخیزید و بر اساس کتاب خدا و سنت رسولش بیعت کنید. اگر ما به کتاب خدا و سنت رسولش عمل نکردیم، بیعتی میان ما و شما نیست. پس آن‌ها برخاستند و بیعت کردند و مصر استوار شد».^۲

همین طور علی علیه السلام نامه‌ای را با همین عبارت به بصره نوشت: «از بنده‌ی خدا، امیر المؤمنین، به تمام ساکنان مسلمان و مؤمن بصره که این نامه برای آن‌ها خوانده می‌شود. سلام علیکم، اما بعد ... اگر بیعت مرا بپذیرید و نصیحت مرا قبول کنید و بر سر اطاعت من ثابت قدم و پایدار باشید، طبق کتاب خدا و سنت رسولش با شما رفتار می‌کنم».^۳

علی علیه السلام گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ قول و سخنی جز با عمل شناخته نمی‌شود و هیچ قول و عملی جز با نیت درست نمی‌شود و هر قول و عمل و نیتی، در صورت مطابقت با سنت، درست است».^۴

یکی از پسران علی علیه السلام و امامی از امامان شیعه، امام ششم شان، می‌گوید: «هیچ چیزی درست نیست مگر اینکه در آن کتاب یا سنت آمده باشد».^۵

همچنین می‌گوید: «هر کس با کتاب خدا و سنت حضرت محمد مخالفت کند، کافر است».^۶

۱- ثقفی، الغارات (تحت عنوان «ولایت قیس بن سعد»)، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- الغارات، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

۳- ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۴۰۳.

۴- کلینی، الکافی فی الاصول (کتاب فضل العلم)، ج ۱، ص ۷۰.

۵- الکافی فی الاصول، ج ۱، ص ۵۹، باب رجوع به کتاب و سنت و اینکه هیچ حلال و حرامی بدون رجوع به آن‌ها درست نیست. همچنین مانند آن را از پدرش در کتاب الشیعة فی المیزان، ص ۵۶ نقل کرده است.

۶- الأُصول من الکافی، ج ۱، ص ۷۰.

از پدرش باقر - امام پنجم شیعیان - نقل کرده که گفت: «هرکس از سنت تجاوز کند، به سنت برگردانده می‌شود».^۱

از پدرش علی بن حسین - امام چهارم شیعه - نقل شده که می‌گوید: «بالاترین اعمال نزد خداوند، اعمالی است که طبق سنت انجام شود، هر چند کم باشد».^۲ به این امر اکتفا نکردند و بیشتر از این نیز، گفته‌اند؛ چنان‌که کشی از جعفر بن باقر روایت کرده که گوید:

تقوای خداوند داشته باشید و آنچه مخالف قول پروردگار و سنت پیامبر ما، محمد ﷺ است، از ما قبول نکنید؛ چون ما وقتی حدیثی را روایت می‌کنیم، می‌گوییم: خداوند ﷻ و رسول الله ﷺ چنین فرموده‌اند».^۳

به همین خاطر پیروان خود را امر می‌کند: «هیچ حدیثی را از ما قبول نکنید مگر اینکه موافق قرآن و سنت باشد».^۴

قبل از او نیز، پدرش این گفته را اظهار داشته؛ آنجا که گوید: «به امر ما و آنچه از ما نقل می‌کنند، بنگرید؛ اگر در قرآن چیزی موافق آن یافتید، پس به آن عمل کنید و اگر چیزی موافق آن نیافتید، آن را نپذیرید».^۵

پیش از او علی بن ابی طالب این قاعده‌ی اصولی را بیان کرده که می‌گوید: «آنچه موافق کتاب خدا باشد، بپذیرید و آنچه موافق نبود، رها کنید».^۶ مانند آن را باقر از رسول الله ﷺ آورده که فرمود:

«إِذَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثَ فَاعْرَضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّتِي، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَلَا تَأْخُذُوهُ»^۷: «وقتی حدیثی را به شما عرضه می‌کنند آن را با کتاب خدا و سنت من بسنجید؛ پس آنچه موافق قرآن و سنت من بود، بپذیرید و آنچه مخالف بود، نپذیرید».

۱- همان، ص ۷۱.

۲- همان، ج ۱، ص ۷۰.

۳- رجال کشی (ذیل شرح حال مغیره بن سعید)، کربلاء، ص ۱۹۵.

۴- همان، ص ۱۹۵.

۵- طوسی، الأمالی، نجف، ج ۱، ص ۲۳۷.

۶- همان، ص ۲۲۱.

۷- طبرسی، الاحتجاج، ص ۲۲۹.

این دستور خدا و رسولش ﷺ و تعالیمی بود که از اهل بیت و امامان معصوم شیعه - طبق پندار خودشان - نقل کردیم.

در پرتو این مطالب از شیعه می‌پرسیم: شما چه اعتقادی دارید و چه چیزی را به اهل بیت نسبت می‌دهید؟ آنچه به آن‌ها نسبت داده‌اید، آیا درست است یا نادرست؟ آیا شما راست‌گویید یا دروغگو؟ آیا آنچه نگفته‌اند به آن‌ها نسبت می‌دهید و آنچه تصورش نکرده‌اند به آن‌ها دروغ می‌بندید؟

پس از سرور دو عالم و رسول ثقلین و صاحب دو حرم شروع می‌کنیم؛ چون دروغ‌ها و سخنان زیادی و زشت‌ترین افتراها را به ایشان نسبت داده‌اند، و با این کار جایگاه خود را از جهنم آماده کرده‌اند.

متعه (ازدواج موقت):

از جمله دروغ‌های زشت و کثیفی که به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند، این است که پیامبر ﷺ فرمود:

«من خرج من الدنيا ولم يتمتع جاء يوم القيامة وهو أجدع»^۱: «کسی که از دنیا برود و ازدواج موقت نداشته باشد، روز قیامت با گوش و بینی بریده می‌آید».

زشت‌تر و قبیح‌تر از این به رسول الله ﷺ بهتان زده‌اند که فرمود: «من تمتع مرة واحدة عتق ثلثة من النار، ومن تمتع مرتين عتق ثلثة من النار، ومن تمتع ثلاث مرات عتق كلة من النار»^۲: «کسی که یک بار ازدواج موقت (صیغه) داشته باشد، یک سوم بدن وی از آتش جهنم نجات می‌یابد و کسی که دو بار ازدواج موقت داشته باشد، دو سوم و کسی که سه بار ازدواج موقت داشته باشد، تمام بدن او از آتش جهنم در امان می‌ماند».

بنگرید که این قوم چقدر زشت و ناپسند به پیامبر ﷺ بهتان می‌زنند و چقدر از شریعت گرانقدر اسلام و تعالیم پاک آن به دورند و چگونه به نام دین و شریعت، به لذت‌ها و شهوات خود رنگ دینی می‌دهند و چطور آن‌ها را به رسول صادق و امین و ناهی از منکرات، نسبت می‌دهند؟

۱- ملا فتح الله کاشانی، منهج الصادقین، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲- تفسیر منهج الصادقین، ص ۴۹۲ به نقل از شیخ علی بن عبد العالی، در رساله‌ای که در باب متعه نوشته است.

این قوم در پس این اعمال می‌خواهند که دین خدا را بازیچه‌ی فاسقان و فاجران کنند تا مسخره‌کنندگان آن را مسخره کنند. عملی که این افراد از یهودیان کینه توز به ارث برده‌اند؛ همان یهودیانی که این مذهب و این عقاید را تأسیس کردند.^۱ آیا عاقلانه است که دینی پیروان خود را از تمام قید و بندها و واجبات و سختی‌ها و رنج‌ها، آزاد بگذارد و رهایی از عذاب خداوند را در گرو شهوت پرستی و لذت پرستی بداند؟

شیعه، دشمن اهل بیت و پیامبرمان، حضرت محمد رسول الله ﷺ، به این دروغ اکتفا نکرده‌اند بلکه تا حد اهانت مبالغه کرده و گفته‌اند: - از ذکر این کفر به خدا پناه می‌برم - پیامبر ﷺ فرمود: «من تمتع مرة أمن من سخط الجبار، ومن تمتع مرتين حشر مع الأبرار، ومن تمتع ثلاث مرات زاحمني في الجنان»^۲: «هرکس یک بار صیغه بکند از خشم خداوند رهایی می‌یابد و هرکس دو بار ازدواج موقت بکند همراه نیکوکاران محشور می‌شود و هرکس سه بار ازدواج موقت بکند، در بهشت همراه من است.»^۳ تنها به گفتن این امور اکتفا نکرده‌اند بلکه آشکارا اهل بیت را ذکر کرده‌اند؛ همان کسانی که آن‌ها را ابزاری جهت رسیدن به اهداف خود و در معرض شمشیرها و تعابیر زشت و دروغ خود قرار داده‌اند.

به پیامبر ﷺ تهمت زده و می‌گویند که گفته است:

«من تمتع مرة كانت درجته كدرجة الحسين عليه السلام - الإمام الثالث المعصوم حسب زعمهم - ومن تمتع مرتين كانت درجته كدرجة الحسن عليه السلام - الإمام الثاني المعصوم المزعوم - ومن تمتع ثلاث مرات كانت درجته كدرجة علي بن أبي طالب عليه السلام^۳ - الإمام المعصوم الأول لديهم، ختن رسول الله وابن عمه - ومن تمتع أربع مرات فدرجته

۱- برای تحقیق بیشتر به کتاب «الشیعة و السنة» مراجعه کنید.

۲- تفسیر منهج الصادقین، ج ۲، ص ۴۹۳.

۳- پس معنای سخن این فرد چیست که می‌گوید: اهل نجف و تمام سرزمین‌های شیعه نشین، متعه را عیب می‌دانند، حتی اگر حلال باشد، و هر حلالی را که نباید انجام داد. (اعیان الشیعة، سید محسن امین، ص ۱۵۹) این‌ها با اقوال ائمه که درباره‌ی وجوب متعه و ثواب آن ذکر شد، منافات دارد. پس کدام یک راست می‌گویید: شما یا امامتان؟

کدرجتي^۱: «هرکس، یک بار صیغه بکند، درجه‌اش مانند درجه‌ی حسین علیه السلام - امام معصوم سوم شیعه - است و کسی که دو بار ازدواج موقت بکند، درجه‌اش، مانند درجه‌ی حسن علیه السلام - امام معصوم دوم شیعه - است و کسی که سه بار ازدواج موقت داشته باشد، درجه‌اش، مانند درجه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام است. و کسی که چهار بار ازدواج موقت داشته باشد، درجه‌اش مانند درجه‌ی من (پیامبر) است».

بنگرید به دروغ‌هایی که بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله بافته‌اند و بهتان‌هایی که به او نسبت می‌دهند و به بنای اسلام بنگرید که چگونه نابود شده و به شریعت بنگرید که چگونه تعطیل شده و به اهل بیت بنگرید که چگونه با هواپرستان برابر شده‌اند. اکنون با این فاسقان فاجر، چگونه باید رفتار کرد؟

آیا بعد از این شیعه ادعا می‌کند که محب و طرفدار اهل بیت هستند؟ این قوم مطالب بسیار زشتی در این باب دارند که به اهل بیت و سرور آن‌ها تهمت زده‌اند، که ما گوشه‌ای از آن را بیان می‌کنیم. از جمله‌ی آنچه اختراع کرده‌اند و به محمد باقر - امام پنجم شیعیان - نسبت داده‌اند، این است که گوید: «وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در واقعه‌ی معراج به آسمان رفت، گفت: جبرئیل را ملاقات کردم که گفت: ای محمد! خداوند متعال می‌فرماید: من زنان امتم را که ازدواج موقت کرده‌اند، می‌بخشم».^۲

طوسی به ابوالحسن - امام دهم شیعیان - افترا می‌بندد که علی سائی به او گفت: فدایت شوم، من قبلاً ازدواج موقت می‌کردم و بعداً از آن بدم آمد. با خدای خود عهد بستم که ازدواج موقت نکنم و اگر این کار برایم سخت باشد و پشیمان شدم، در کفاره‌ی سوگندم نذر و روزه را انجام بدهم. ولی من توانایی دارم که ازدواج دائم بکنم. ابوالحسن به من گفت: با خدا عهد بستی که از وی اطاعت نکنی! به خدا اگر از وی اطاعت نکنی، بدان که از وی نافرمانی کرده‌ای».^۳

همچنین طوسی از ابوعبدالله جعفر صادق، روایت کرده که گفت: «متعّه در قرآن نازل شده و در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شده است».^۴

۱- تفسیر منهج الصادقین، ج ۲، ص ۴۹۳.

۲- ابن بابویه قمی (ملقب به صدوق - کذب -)، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۶۳.

۳- طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۵۱. الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۵۰.

۴- طوسی، الاستبصار (باب تحلیل متعه)، ج ۳، ص ۱۴۲.

همچنان که بر علی بن ابی‌طالب دروغ بسته‌اند که گفت: «اگر آنچه قبل از عمر بود، باشد؛ تنها انسان‌های بدبخت زنا می‌کنند».^۱

در این باره داستان زیبایی را آورده‌اند که از درون و باطن آن‌ها خبر می‌دهد و راوی آن، محدث بزرگ قوم، محمد بن یعقوب کلینی، است که از مردی قریشی آورده که گوید: دختر عمه‌ام به دنبال من فرستاد که مال زیادی داشت. او گفت: تو می‌دانی که من خواستگارهای زیادی دارم و با هیچکدام ازدواج نکرده‌ام؛ زیرا علاقه‌ای به مردان ندارم فقط به من خبر رسیده که خداوند متعه را در قرآن حلال و پیامبر ﷺ نیز، در سنت خود حلال کرده است، اما زفر-منظورش، حضرت عمر است همان طور که در پاورقی بدان تصریح کرده است - آن را حرام کرده است. پس من دوست دارم که فرمان خدا و رسولش را به جای آورم و از امر عمر سرپیچی کنم. پس با من ازدواج موقت بکن. به وی گفتم که باید با ابوجعفر مشورت کنم. پیش وی رفتم و جریان را برایش تعریف کردم، گفت: «این کار را بکن».^۲

به این کار زشت و ناپسند آن قدر تشویق کرده‌اند که به جعفر بن محمد باقر نسبت داده‌اند که گفت: «کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد و متعه‌ی ما را حلال نداند، از ما نیست».^۳

متعه چیست؟

شیعه به جعفر صادق تهمت زده‌اند که از او درباره‌ی متعه سؤال شد: «چی به زن بگویم وقتی که با او خلوت کردم؟ گفت: می‌گویی: آیا بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ و بدون داشتن وارث و موروث، به مدت فلان روز و اگر بخواهی فلان سال و فلان درهم با من ازدواج متعه می‌کنی؟ و مقداری اجر که بر آن توافق کرده‌اید، کم یا زیاد، نام می‌بری».^۴

۱- بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۶۰. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۲۳. تفسیر صافی،

ج ۱، ص ۳۴۷. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۴۸. طبرسی، مجمع البیان، ص ۳۲.

۲- کلینی، الفروع من الکافی (باب نوادر)، ج ۵، ص ۴۶۵.

۳- کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۳۴۷. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۵۸.

۴- الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۵۵.

کیفیت متعه:

می‌گویند: از ابو عبدالله - امام ششم شیعه - درباره‌ی مردی که بدون شاهد با زنی ازدواج موقت کرده، سؤال شد: گفت: مگر این به طور علنی نیست که دختران جوان خود را به ازدواج در می‌آوریم و همه را بر سر سفره‌ای جمع می‌کنیم و می‌گوییم: فلانی، فلانی را به عقد فلانی در می‌آوری؟ او هم می‌گوید: بله.^۱

متعه با چه کسانی جایز است؟

از جعفر صادق روایت کرده‌اند که گفت: «اشکالی ندارد که شخصی با زن مجوسی ازدواج موقت بکند».^۲

همچنین از ابوالحسن رضا نقل کرده‌اند که گوید: «اشکالی ندارد که با زن یهودی و مسیحی ازدواج موقت کرد».^۳ ازدواج موقت با زنان بدکار و هرزه نیز، مانعی ندارد؛ زیرا او را از کار بد باز می‌دارد - به گمان خودشان -^۴ حتی با زن زناکار نیز، مانعی ندارد، چنان که خمینی به آن تصریح کرده است.^۵

از ابوالحسن درباره‌ی ازدواج موقت با خدمتکار سؤال شد، اجازه‌ی آن را داد.^۶

دو روایت عجیب نیز، وجود دارد که از حقیقت متعه خبر می‌دهد:

روایت اول را طوسی و دیگران از فضل، آزاد شده‌ی محمد بن راشد روایت کرده‌اند که او به جعفر صادق گفت: «من با زنی ازدواج موقت کردم و به دلم افتاد که ممکن است این زن شوهر داشته باشد. تحقیق کردم، دیدم که شوهر دارد. جعفر گفت: چرا تحقیق کردی؟^۷ بعد گفت: این وظیفه‌ی تو نیست، بلکه وظیفه‌ی تو این است که به او باور کنی».^۸

روایت دوم: روایتی است که کلینی از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: «به

۱- همان، ج ۵، ص ۲۴۹.

۲- تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۵۶. الاستبصار، ج ۳، ص ۱۴۴.

۳- جعفر بن الحسن، تهذیب الأحکام و شرائع الإسلام، ص ۱۸۴.

۴- تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۵۳.

۵- خمینی، تحریر الوسیلة، قم (ایران)، ص ۲۹۲.

۶- الاستبصار، ج ۳، ص ۱۴۴.

۷- تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۵۳.

۸- الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۶۲.

ابوعبدالله گفت: من در بعضی مسیرها زنان زیبارویی را می‌بینم اما مطمئن نیستم که شوهر دارند یا نه؟ گفت: این وظیفه‌ی تو نیست که تحقیق کنی آیا شوهر دارد یا نه، بلکه وظیفه‌ی تو آن است که به او باور کنی.^۱

آیا متعه با زن هاشمی جایز است؟

در جایی از جعفر بن باقر سؤال شد که آیا متعه با زن هاشمی جایز است؟ گفت: «بله، جایز است».^۲

در جایی دیگر طبق روایتی از این قوم، آن را مقید کرده است. عبدالله بن عمر لیشی، نزد ابوجعفر آمد و گفت: «درباره‌ی متعه‌ی زنان چه نظری داری؟ گفت: در کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ تا روز قیامت حلال شده است. گفت: امثال تو چنین می‌گویند، حال آنکه عمر آن را حرام و از آن نهی کرده است. گفت: به خدا پناه می‌برم از آنچه عمر حرام کرده است. آنگاه گفت: تو بر نظر رفیقت باش و من نیز، بر نظر رسول الله ﷺ هستم و آنچه رسول الله گفته حق و آنچه رفیق تو گفته، باطل است. راوی گوید: عبدالله بن عمر آمد و گفت: آیا خوشحال می‌شوی که زنان و دختران و خواهران و دختر عموهایت چنین کاری بکنند؟ راوی گوید: هنگامی که نام زن و دختر عموهای او را آوردم، ابوجعفر از او روی گرداند».^۳

ازدواج موقت با دختر بچه:

«از ابوجعفر سؤال شد: آیا جایز است با کنیز ازدواج موقت کرد؟ گفت: آری! مگر این که دختر بچه‌ای باشد که فریب می‌خورد. گفت: خداوند تو را صالح گرداند، حدی را تعیین کن که بچه هرگاه به سن بلوغ رسید، فریب نخورد؟ گفت: دختر ده ساله».^۴

ازدواج موقت با دختر باکره بدون اذن ولی:

همان طور که جعفر می‌گوید: «ازدواج با دختر باکره‌ای که خودش راضی باشد،

۱ - همان.

۲ - تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۷۲.

۳ - الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۴۹. تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۵۱. الصافی، ج ۱، ص ۲۴۶.

۴ - طوسی، الاستبصار، ج ۳، ص ۱۴۵. تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۵۵. جعفر هم چنین گفته است:

الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۶۳.

بدون اذن ولیّ اش جایز است».^۱

حلی در کتاب فقهی مشهورش می‌گوید: دختر بالغ و رشید می‌تواند خودش را به ازدواج موقت دیگری درآورد و ولیّ او، حق اعتراض ندارد خواه باکره باشد یا بیوه.^۲

متعّه با چند زن جایز است؟

می‌گویند: ابوجعفر گفت: «متعّه منحصر به چهار زن نیست. چون طلاق داده نمی‌شود و از او ارث برده نمی‌شود و او هم ارث نمی‌برد، بلکه او تنها اجاره‌ای است».^۳
 نزد پسرش ابوعبدالله از متعّه سخن به میان آمد و به او گفته شد: «آیا متعّه منحصر به چهار زن است؟ گفت: با هزار تا هم ازدواج موقت بکن؛ چون آنان فقط زنان اجاره‌ای هستند».

اجرت آن چقدر است؟

از ابوجعفر روایت کرده‌اند که از او درباره‌ی متعّه‌ی زنان سؤال شد، در جواب گفت: «حلال است و اجرت آن یک درهم به بالا است».^۴ پسرش، جعفر می‌گوید: «اجرت آن یک کفه ترازو گندم است».^۵ و یک کف غذا: آرد یا قاوت یا خرما است».^۶

متعّه برای چه مدت است؟

از ابوالحسن - امام دهم شیعیان - روایت کرده‌اند که از او سؤال شد: «کمترین مدت متعّه چقدر است؟ آیا جایز است که مرد فقط به شرط یک دفعه از وی بهره ببرد؟ گفت: آری، و از جدم ابوعبدالله نقل شده که کمترین آن یک بار آمیزش است. گفت: اشکالی ندارد اما بعد از اتمام آمیزش، باید رویش را از زن برگرداند و به او ننگرد».^۷
 مرد می‌تواند چندین بار با وی ازدواج موقت بکند، همان طور که از جعفر صادق درباره‌ی مردی که با یک زن چندین بار ازدواج موقت می‌کند، سؤال شد و او گفت:

۱- تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۵۴.

۲- نجم الدین حلی، شرائع الاسلام، تهران، ۱۳۷۷هـ، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳- الاستبصار، ج ۳، ص ۱۴۷.

۴- الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۵۷.

۵- تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۶۰.

۶- الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۵۷.

۷- همان، ج ۵، ص ۴۶۰. الاستبصار، ج ۳، ص ۱۵۱.

«اشکالی ندارد هرچند بار که با وی ازدواج موقت کند». پدرش، محمد باقر نیز بدان تصریح کرده و از وی روایت کرده‌اند که گوید: «آری، هرچند بار می‌تواند با او ازدواج موقت بکند؛ چون او اجاره‌ای است و اجرت می‌گیرد».^۱

مرد متعه کننده می‌تواند در مقابل اجرتی که به زن متعه شده می‌دهد، از زن حساب بکشد تا آن مدتی که قرار بوده با هم باشند، زن رعایتش کند و در صورت عدم رعایت شرط، می‌تواند از اجرت زن کم کند؛ همان طور که از ابوالحسن روایت کرده‌اند که از وی سؤال شد: «مرد با زن ازدواج موقت می‌کند به شرطی که زن هر روز پیش مرد بیاید تا اینکه به شرطش وفا بکند، یا مرد شرط می‌گذارد که زن روزهای مشخصی نزد مرد بیاید، اما زن عذر می‌آورد و بر اساس شرطی که گذاشته شده، پیش مرد نمی‌آید، آیا مرد می‌تواند زن را در مقابل روزهایی که پیش مرد نیامده، بازخواست کند و از او حساب بکشد و به حساب این چند روزی که پیش مرد نیامده، از اجرتش کم کند؟ گفت: بله، به مقدار روزهایی که قرار بوده زن پیش مرد بیاید اما نیامده، توجه می‌شود و به آن مقدار از اجرتش کم می‌شود^۲، بجز ایام قاعدگی؛ چون این ایام حق زن است که پیش مرد نیاید».

این متعه‌ی شیعه است که آن را واجب می‌دانند، و روایات و احادیثی را به دروغ از پیامبر ﷺ ساخته‌اند که مؤمن کامل نمی‌شود^۳ تا زمانی که متعه نکند.^۱ ابوعبدالله در

۱- الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۶۰.

۲- آیا از خدا شرم نمی‌کنند که این حماقت و بی‌بندوباری را نکاح می‌نامند؟! آیا نکاح چنین است که در مقابل روزهایی که زن پیش مرد نیامده، از مهریه کم می‌شود؟ ای بندگان خدا کمی انصاف داشته باشید!

۳- نمی‌دانم چگونه شیعه برای جواز متعه دلیل می‌آورند که متعه برای مسافران و کسانی که توانایی ازدواج دائم را ندارند، ضروری است؛ چون غالباً در صورت عدم جواز متعه، تبعات و آثار ناگواری به بار می‌آید. (أصل الشیعة وأصولها، اثر محمد حسین کاشف الغطاء ص ۱۴۶، چاپ بیروت ۱۹۶۰م). همان طور که درک نمی‌کنیم این چه عذری است که می‌آورند: شیعیان سوریه و لبنان و عرب‌های عراق ازدواج موقت نمی‌کنند. ولی نقل شده که برخی از زنان سن بالا در شهرهای ایران ازدواج موقت می‌کنند، اما بر اساس قاعده‌ای که بیان کردیم. به رغم آن شیعیان سوریه و لبنان و عراق ازدواج موقت نمی‌کنند و متعه در مناطق آنان رایج نیست. (الشیعة فی المیزان، اثر مغنیه، ص ۳۵۸، چاپ بیروت).

جواب کسی که از متعه پرسیده بود، گفت: «من بدم می‌آید از مرد مسلمانی که از دنیا برود و متعه نکند».^۲

همچنین از ابو جعفر سوال شد:

«آیا کسی که ازدواج موقت می‌کند، ثواب دارد؟ گفت: اگر به خاطر رضای خدا و مخالفت با منکران متعه باشد، در مقابل هر کلمه‌ای که با زن متعه شده بر زبان می‌آورد، خداوند ثواب حسنه‌ای را به او می‌دهد. و هر بار دستش را به سوی زن دراز کند، خداوند حسنه‌ای را به او می‌دهد. و هر بار به او نزدیک شود، خداوند گناهی را از او می‌بخشد و هرگاه غسل کند، خداوند به اندازه‌ی آبی که بر موهایش می‌ریزد، گناهانش را می‌بخشد. گفتم: به تعداد موها؟ گفت: آری! به تعداد موها».^۳

امثال این روایات بسیار زیاد است.

این بحث را با آوردن روایت دیگری که در کتاب‌های تفسیر و حدیث و فقه شیعه آمده، خاتمه می‌دهیم. این روایت یکی دیگر از افتراهای شیعه است که به جعفر بسته‌اند. گویا وی گفته است:

«متعه، جزو دین من و اجداد من است پس کسی که به آن عمل کند به دین ما عمل کرده و کسی که آن را انکار کند، دین ما را انکار کرده است. متعه باعث نزدیکی به پیشینیان و محافظت از شرک است و بچه‌ی حاصل از متعه برتر از بچه‌ی حاصل از نکاح است. منکر متعه، کافر و مرتد است و اقرارکنندگان به آن، مؤمن و موحد هستند؛ چون متعه دو اجر دارد: اجر صدقه‌ای که به آن زن متعه شده داده می‌شود و اجر متعه».^۴

کسی نیست بپرسد اگر آن را ثواب می‌دانید پس چرا همیشه از آن استفاده نمی‌کنید؟ و مادام که معتقدید ایمان با آن کامل می‌شود و فاعل آن اجر می‌برد، چرا آن را انجام نمی‌دهید؟ اینکه آن را انجام نمی‌دهید، آیا این امر نشان نمی‌دهد که دل انسان به این کار راضی نیست و این کار نادرستی است؟ و گرنه چرا عرب و عجم آن را انجام نمی‌دهند؟ سپس چرا برای تعلیل آن مسافران را می‌آورند؟ اگر متعه از مکملات ایمان و سبب رفع درجات است، فرق میان گشاد دست و تنگدست و مسافر و مقیم چیست؟ در حالی که بزرگان شما گفته‌اند: لازم است فرد در صورتی که به آن نیاز ندارد از آن خودداری کند. در این سخنان، عبرت‌هایی برای خردمندان است.

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۶.

۲- همان، ج ۳، ص ۴۶۳.

۳- همان، ج ۳، ص ۳۶۶.

۴- ملا کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ج ۲، ص ۴۹۵.

دلیل اینکه متعه بهتان و تهمت به اهل بیت است، این است که تا به حال در هیچ‌یک از کتاب‌های شیعه نام زنی که یکی از امامان شیعه با او ازدواج موقت انجام داده باشد، نیامده است. در حالی که تمام زنان ائمه ذکر شده‌اند و نام‌های آنان در کتاب‌هایی که در سیره و زندگینامه‌ی آنان تألیف کرده‌اند، آمده است. از علی بن ابی‌طالب تا حسن عسکری و امام غائب موهوم آن‌ها، ثابت نشده که یکی از فرزندان آن‌ها مولود نکاح موقت باشد در حالی که کتاب‌های تاریخ و انساب و سیره، پر از اسطوره و چیزهای باطل است.

این از جمله مسائلی است که هیچ‌یک از آن‌ها از کوچک‌ترین‌شان گرفته تا بزرگ‌ترین‌شان جوابی برای آن ندارند. پس اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید؟

عاریه گرفتن فرج:

همچنین شیعه عاریه گرفتن فرج را مباح دانسته و آن را به دوستان می‌بخشند. طوسی از ابوالحسن طارئ نقل کرده که گفت: «از ابوعبدالله درباره‌ی عاریه گرفتن فرج پرسیدم؟ گفت: اشکالی ندارد».^۱

از پدرش نیز، مانند آن را روایت کرده‌اند؛ همچنان که طوسی از زراره نقل می‌کند که گفت: به ابوجعفر گفتم: آیا کنیز کسی برای برادرش حلال است؟ گفت اشکالی ندارد».^۲

اجاره کردن فرج:

از جمله دروغ‌های زشتی که به جعفر باقر می‌بندند این است که گفت: «زنی نزد عمر آمد و گفت: من زنا کردم، پاکم کن. عمر دستور داد که او را سنگسار کنند. علی علیه السلام از این امر باخبر شد و گفت: چگونه زنا کردی؟ گفت: از بیابان گذشتم که تشنگی شدیدی بر من چیره شد، از یک بادیه نشین طلب آب کردم و او خودداری کرد آب به من بدهد مگر اینکه خودم را در اختیارش بگذارم. وقتی تشنگی مرا عاجز کرد و از جانم ترسیدم او مرا سیراب کرد و من خودم را در اختیارش نهادم. سپس علی علیه السلام گفت: قسم به پروردگار کعبه، این ازدواج بوده است».^۳

۱- طوسی، الاستبصار، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲- همان، ص ۱۳۹.

۳- الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۶۸.

بنگرید که این قوم چگونه دروازه‌های فحشا و بی‌غیرتی و بی‌آبرویی را با امثال چنین دروغ و تهمت‌هایی باز کرده‌اند؟

لواط با زنان:

از جمله دروغ‌هایی که به اهل بیت نسبت داده‌اند، این است که از آن‌ها نقل کرده‌اند که لواط با زن جایز است. کلینی از رضا روایت کرده که صفوان بن یحیی از او پرسید: «مردی از پیروان تو از من درخواست کرد که از تو سؤال کنم. امام رضا گفت: چه چیزی درخواست کرد؟ گفتم: آیا مرد می‌تواند از پشت با زن نزدیکی کند؟ گفت: می‌تواند این کار را بکند. به او گفتم: آیا تو نیز، این کار را انجام می‌دهی؟ گفت: ما چنین کاری را انجام نمی‌دهیم».^۱

از جعفر روایت کرده‌اند که مردی راجع به یک مرد که از پشت با زن نزدیکی می‌کند - و در خانه جماعتی بودند - از او پرسید؟ صدایش را بلند کرد و گفت: «رسول الله ﷺ گفته است: هرکس مملوکش او را به کاری مکلف کند که توانش را ندارد، او را بفروشد - منظورش این است که این را برای فریب مردم گفته است - سپس به چهره‌ی حاضرین نگریست، و در گوش من گفت: اشکالی ندارد».^۲

همچنین از نوه‌اش ابوالحسن رضا - امام هشتم شیعه - روایت کرده‌اند که با عبارتی بسیار زشت‌تر از عبارت طوسی آورده که مردی درباره‌ی نزدیکی با زن از پشت، از وی سؤال کرد، او در جواب گفت: از قول لوط علیه السلام در آیه‌ای از کتاب خداوند آن را حلال کرده است: ﴿هَتُوْلَاۤءِ بَنَاتِي هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ﴾ [هود: ۷۸]. پرواضح است که منظور آن‌ها، فرج بوده است».^۳

همچنین به صراحت از جعفر از عبدالله بن ابی‌یعفور روایت کرده‌اند که گفت: از ابوعبدالله درباره‌ی مردی که از پشت با زنش نزدیکی کند، پرسیدم؟ او در جواب گفت: «اگر زن راضی باشد اشکالی ندارد. گفتم: پس منظور این قول خداوند چیست که

۱- کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۰. الاستبصار، ج ۳، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲- طوسی، الاستبصار (کتاب النکاح)، ج ۳، ص ۳۴۳.

۳- طوسی، الاستبصار، ج ۳، ص ۲۴۳. تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۱۵.

می‌فرماید: ﴿فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. گفت: این برای طلب فرزند است.^۱

از یونس بن عمار روایت کرده‌اند که گفت: من گاهی با کنیزم از پشت نزدیکی می‌کنم و با خود وعده می‌کنم که هر بار یک درهم صدقه بدهم و این برای من سنگین است. گفت: بر تو حقی نیست و نزدیکی از پشت حق توست.^۲

این در حالی است که رسول الله ﷺ فرموده است: «مأش^۳ نساء أمتي علی رجال أمتي حرام»^۴: «دبر زنان اتم بر مردان اتم حرام است».

شریعت:

از جمله افتراهایی که به پیامبر ﷺ و اهل بیتش زده‌اند: احادیث و روایاتی است که برای تعطیل کردن شریعت اسلامی و دور کردن مسلمانان از عمل به اوامر و نواهی آن و جذب اراذل و اوباش و انسان‌های سفیه ساخته‌اند. کسانی که در حدود خداوند اهمال ورزیده‌اند و به اوامر الهی عمل نمی‌کنند و به ارشادات و تعالیم وی اهتمام نمی‌ورزند. عده‌ای معتقدند که عبادت‌های نماز و روزه و حج و زکات برای آن‌ها گناه است و قدرتی فراتر از توان آن‌ها می‌خواهد و باعث تباه شدن وقت و مال آن‌ها می‌شود. همچنان که معتقدند، اطاعت از اوامر شریعت در معاملات و غیره از جمله مسائل غیر ضروری زندگی است که بیهوده واجب شده است. آنان زمام نفس را برای شهوات و لذت‌ها و غرق شدن در امور منکر و گناه به طور مطلق، آزاد گذاشته‌اند. آنان برای سیرکردن نفس کثیف از لذت‌ها و برای آزاد کردن آن از حدود و قیود دینی و اخلاقی، زنا را به نام متعه جایز و مباح دانسته‌اند هرچند که هزار زن برای یک مرد باشد و بر عکس. متعه‌ای که جز بدکاری محض نیست. البته به زودی از طریق کتاب‌های خود شیعه، اثبات خواهیم کرد که چگونه عمل صالح و انجام فرایض شرعی و سنت‌های آن را برداشته‌اند و به سایر مسائل دنیوی پرداخته‌اند.

۱- طوسی، تهذیب الأحكام (باب آداب خلوت)، ج ۷، ص ۴۱۴. الاستبصار، ج ۳، ص ۲۴۳.

۲- الاستبصار، ج ۳، ص ۲۴۴.

۳- جمع محشه که به معنای دُبر است.

۴- من لایحضره الفقیه (کتاب النکاح، باب النوادر)، ج ۳، ص ۴۶۸.

بر این اساس به خداوند متعال نیز، دروغ بسته و گفته‌اند که خداوند متعال فرموده است:

علی بن ابی طالب حجت من بر مردم و نور من در سرزمین‌هایم و امانتدار من بر علمم است. هرکس او را بشناسد، وارد دوزخش نمی‌کنم هرچند که از اوامر من سرپیچی کرده باشد و هرکس او را انکار کند، وارد بهشتش نمی‌کنم هرچند که مرا اطاعت کرده باشد.^۱

معنایش این است که معصیت خداوند برای ورود به بهشت و جهنم اعتباری ندارد، بلکه عشق به علی ملاک است. پس کسی که او را دوست داشته باشد چه به دستورات اسلام و اوامر الهی عمل کرده باشد چه نکرده باشد، وارد بهشت می‌شود. پس بر انسان واجب است که علی را دوست بدارد و بعد هر کاری را که می‌خواهد بکند؛ زیرا بازخواست نمی‌شود.

تنها به این امر کفایت نکرده‌اند بلکه می‌گویند: وقتی حکم به جهنمی بودن کسی داده شود و به طرف جهنم برده شود و به خاطر ارتکاب گناه از بهشت رانده شود، اگر شیعه باشد به بهشت بازگردانده می‌شود و از حوض کوثر می‌نوشد.

همچنین بر خداوند متعال افترا بسته‌اند - «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» [الأنعام: ۲۱]. کیست ظالم‌تر از کسی که بر خداوند دروغ می‌بندد- و در یک روایت ساختگی می‌گویند: از ابوجعفر روایت شده که گفت: «وقتی روز قیامت بر پا شد، همه‌ی مردم در یک جا به صورت برهنه جمع می‌شوند و در محشر می‌مانند تا به شدت عرق کنند و به اندازه‌ی پنجاه سال در آن جا می‌مانند، و این همان کلام خداست که می‌فرماید: ﴿وَحَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ [طه: ۱۰۸]. سپس ندا دهنده‌ای از بالای عرش ندا می‌دهد که پیامبر امی من کجاست؟ پیامبر رحمت، حضرت محمد بن عبدالله امی کجاست؟ رسول الله ﷺ از مقابل همه‌ی مردم می‌گذرد تا به حوض برسد که طول آن به اندازه‌ی فاصله‌ی بین ایله و صنعاء است و آنجا می‌ایستد. آن موقع دوست شما ندا داده می‌شود. پس علی از مقابل مردم پیش می‌آید و در کنار او می‌ایستد و بعد به مردم اجازه می‌دهند که بروند. به گروهی اجازه‌ی ورود به حوض داده می‌شود و به گروهی اجازه داده نمی‌شود. وقتی رسول الله ﷺ می‌بیند

۱- بحرانی، مقدمة البرهان فی تفسیر القرآن، ص ۲۳. قمی، الخصال، ج ۲، ص ۵۸۳.

گروهی از محبان ما از ورود به حوض منع شده‌اند، گریه می‌کند و می‌گوید: پروردگارا، شیعه‌ی علی از ورود به حوض منع شده‌اند؟ خداوند فرشته‌ای را نزد محمد می‌فرستد و می‌گوید: چرا گریه می‌کنی ای محمد؟ می‌گوید: برای گروهی از شیعیان علی. فرشته به او می‌گوید: خداوند متعال می‌فرماید: ای محمد، شیعیان علی را به تو بخشیدم و به خاطر محبت آن‌ها نسبت به تو و عترت تو از گناهانشان گذشتم و آن‌ها را به شما ملحق می‌کنم و در زمره‌ی شما قرار می‌دهم و وارد حوضشان می‌کنم. ابوجعفر گفت: در آن روز بسیاری از انسان‌های گریان می‌گویند: ای محمد!

وقتی که چنین می‌بینند، و در آن روز کسی باقی نمی‌ماند که پیرو ما و محب ما باشد و از دشمن ما برائت بجوید و نسبت به آن‌ها کینه داشته باشد، مگر اینکه وارد جمع ما می‌شود و کنار حوض کوثر می‌آید.^۱

همچنین بحرانی در تفسیر خود به نقل از مفید در «الاختصاص» آورده است: از ابو سعید مدائنی نقل شده که گفت: به ابو عبدالله گفتم: معنای این آیه چیست: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا﴾ [الفصص: ۴۶]. او گفت: ای ابوسعید، خداوند قبل از آنکه خلقت خود را آغاز کند در دو هزار سال پیش، نامه‌ای به ما نوشت و آن را در عرش یا زیر عرش خود نگه داشت که در آن آمده است: ای شیعه‌ی آل محمد، قبل از اینکه گناهی انجام بدهید، شما را بخشیدم.^۲ کسی که منکر ولایت محمد و آل محمد نباشد او را به رحمت خود وارد بهشت می‌کنم.^۳

همچنان که بر رسول امین و صادق علیه السلام دروغ بسته‌اند که گویا فرموده‌اند: «کسی که خداوند حبّ ائمه را روزی وی قرار داده باشد، خیر دنیا و آخرت نصیبش می‌شود و کسی شک نکند که او بهشتی است».^۴

به علی علیه السلام دروغ بسته‌اند که گفت: «کسی که مرا دوست داشته باشد، خوشبخت است و در زمره‌ی اولیاء حشر می‌شود».^۱

۱- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۵۵. الصافی، ج ۲، ص ۷۸.

۲- این قوم تنها ائمه را معصوم نمی‌دانند بلکه خود را نیز، در عصمت آن‌ها شریک می‌دانند، به طوری که خداوند قبل از ارتکاب گناه آن‌ها را بخشیده است و کسی که اینگونه باشد، معصوم است. پس عصمت، هم برای ائمه و هم برای خود شیعه می‌باشد.

۳- البرهان، ج ۳، ص ۲۲۸.

۴- تفسیر نور الثقلین، قم (ایران)، ج ۲، ص ۵۰۴.

پس نیازی به قرآن خواندن، نماز، زکات، روزه، حج و خسته کردن خود و روح خود نمی باشد، بلکه تنها حبّ او نسبت به اهل بیت کافی است و بر خدا واجب است که او را نجات بدهد و وارد بهشتش گرداند. این صدوق آن ها - البته بسیار دروغگو - است که به ناحق بر رسول خدا افترا بسته که گویا آن حضرت ﷺ خطاب به علی گفتند: «ای علی! هرکس قلباً تو را دوست داشته باشد، مثل آن است که یک سوم قرآن را خوانده باشد و هرکس قلباً تو را دوست داشته باشد و با زبان تو را یاری دهد، گویی که دو سوم قرآن را خوانده است، و هرکس تو را قلباً دوست داشته باشد و با دست و زبان تو را یاری کند، گویی که کل قرآن را خوانده است».^۲

اما درباره ی نماز و زکات و حج از جعفر صادق نقل کرده اند که گفت: «خداوند به وسیله ی کسانی از شیعیان ما که نماز می خوانند، عذاب را از شیعیان ما که نماز نمی خوانند، دفع می کند و به وسیله ی کسانی از شیعیان ما که زکات می دهند، عذاب را از شیعیان ما که زکات نمی دهند، دفع می کند، و به وسیله ی کسانی از شیعیان ما که حج می گذارند، عذاب را از شیعیان ما که حج نمی گذارند، دفع می نماید».^۳

پس بر هیچ یک از شیعیان واجب نیست که نماز و زکات و حج به جای آورند چون به جای یکدیگر انجام می دهند و این واجبات را با حبّ اهل بیت و زیارت آن ها و گریه کردن بر کشته ها و مرده های آن ها و زیارت قبرهایشان بعد از مرگشان عوض می کنند.

پس دین شیعه دینی ابداعی و جدید است که بویی از اسلام نبرده است؛ اسلامی که دین عمل به واجبات و فرائض و دین عبادات و معاملات و دین اوامر و نواهی است. دینی که بر زبان پیامبر صادق و امین ﷺ، جاری شد که به اهل بیت خودش گفت: رهایی شما از آتش جهنم تنها با تمسک به ریسمان الهی و عمل به دستورات خدا و رسولش و دوری از منهیات خدا و رسولش می باشد. همچنان که رسول خدا ﷺ اهل بیت و عمو و عمه و دختر و بستگان خود را به اسم، مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «یا بنی عبد المطلب! یا بنی عبد مناف! یا فاطمة بنت رسول الله! یا عباس بن

۱ - الخصال، ج ۲، ص ۵۷۸.

۲ - همان، ص ۱۸۰.

۳ - علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۴. محمد بن مسعود سلمی (معروف به عیاشی)،

تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۵.

عبد المطلب! یا صفیة عمه رسول الله! افتدوا أنفسکم من النار، فإني لا أغني عنکم من الله شيئاً^۱: «ای بنی عبدالمطلب، ای بنی عبد مناف، ای فاطمه، دختر رسول الله ﷺ، ای عباس بن عبدالمطلب، ای صفیه عمه‌ی پیامبر، خود را از آتش جهنم برهانید؛ چرا که من در پیشگاه خداوند برایتان کاری از دستم بر نمی‌آید». در وایتی دیگر آمده است: «اعملوا اعمالوا، وسلوني من مالي ما شئتم، فإني لا أغني عنکم من الله شيئاً^۲: «تلاش کنید، تلاش کنید، و از مال من هر چه می‌خواهید، درخواست کنید؛ چون از جانب خدا چیزی برایتان از دستم بر نمی‌آید».

اینان اهل بیت نبوت هستند که تنها با عمل صالح و اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ در تمامی امور؛ چه امور دنیا و چه امور آخرت از عذاب خدا نجات می‌یابند و داخل بهشت می‌شوند و رسول الله کاری از دستش بر نمی‌آید و نمی‌تواند کاری برایشان بکند.

این چیزی است که قرآن نازل شده از آسمان بر حضرت محمد ﷺ آن را تأیید می‌نماید؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۶۴]، ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾^{۳۱} وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ﴾^{۳۲} ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ﴾^{۳۳} [النجم: ۳۹-۴۱]. ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ﴾^{۳۴} وَعَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾^{۳۵} فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^{۳۶} وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^{۳۷} فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^{۳۸} [النازعات: ۳۷-۴۱]. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ﴾^{۳۹} وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾^{۴۰} [الأعلى: ۱۴-۱۵].

خداوند متعال در کتابی که باطل در آن راه ندارد، می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۷ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۸ [الزلزلة: ۷-۸]. در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَلِيعُونَ﴾^۲ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾^۳ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾^۴ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾^۵ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾^۶ فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾^۷ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^۸ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾^۹ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾^{۱۰} الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا

۱ - تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۸۸.

۲ - همان.

خَلِّدُونَ ﴿۱۱﴾ [المؤمنون: ۱-۱۱]. خداوند متعال در قرآنی که آن را دستور و راهنما و هدایت و رحمت برای مؤمنان قرار داده می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿۳۸﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿۳۹﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۴۰﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۴۱﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿۴۲﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿۴۳﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ ﴿۴۴﴾ وَكُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿۴۵﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۴۶﴾ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿۴۷﴾ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفَاعِينَ ﴿۴۸﴾ [المدثر: ۳۸-۴۸]. از زبان پیامبر خود، حضرت نوح علیه السلام آنگاه که پسرش را دید که غرق می‌شود و پروردگارش را نداد داد، می‌فرماید: ﴿رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿۴۹﴾ قَالَ يَبُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخَافُ أَنْ تُكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۵۰﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۵۱﴾ [هود: ۴۵-۴۷]. همچنان که از ابراهیم علیه السلام و پدرش نقل می‌کند که به او گفت: ﴿يَتَأْتِبَتِ إِيَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿۵۲﴾ يَتَأْتِبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿۵۳﴾ يَتَأْتِبَتِ إِيَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿۵۴﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَتَّبِعُهُمُ الْبَرِّهِيمُ لَنْ لَّمْ تَنْتَه لَأَرْحَمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي مَلِيًّا ﴿۵۵﴾ قَالَ سَلَّمَ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿۵۶﴾ [مریم: ۴۳-۴۷]. در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اسْتَغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿۱۱۴﴾ [التوبة: ۱۱۴].

خدای متعال در این آیات مبارک از کتاب خودش بیان کرده که نجات و رستگاری تنها در سایه‌ی تمسک به ریسمان الهی و عمل به کتاب خدا و انجام اوامر و اطاعت از پیامبرش و نزدیکی جستن به او توسط عباداتی همچون نماز و روزه و زکات و حج و دوری از محارم و گناهان می‌باشد و غیر از این‌ها فایده‌ای ندارد. حتی اگر قرابت نسبی و سببی با اولیای خدا و صالحان و پیامبران داشته باشد، باز فایده‌ای برایش ندارد؛ چون همگی این‌ها یکسان هستند و تنها با عمل صالح محک زده می‌شوند.

این ابولهب عموی/اکاکای حقیقی رسول الله ﷺ و داماد دو دختر ایشان و از طایفه و نزدیکان وی می‌باشد که درباره‌اش این آیه نازل شده است: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۚ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۚ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۚ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۚ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۚ﴾ [المسد: ۱-۵]. ابوطالب، عموی دوم پیامبر ﷺ است که وقتی پیامبر برای وی طلب مغفرت کرد، این آیه نازل شد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۚ﴾ [التوبة: ۱۱۳]. این امر بر تمام کسانی که در قرآن تأمل می‌کنند، پوشیده نیست که اساس نجات همان اقرار به وحدانیت خداوند متعال و رسالت پیامبر گرامی وی ﷺ و عمل به اوامر قرآن و سنت است: ﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ۙ﴾ وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿۷۱﴾ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿۷۲﴾ وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿۷۳﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿۷۴﴾ أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿۷۵﴾ خَلَائِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿۷۶﴾ [الفرقان: ۷۰-۷۶]..

این برخلاف اعتقاد شیعه است که می‌گویند: حب علی حسنه‌ای است که هیچ گناهی به آن ضرر وارد نمی‌کند.^۱

«عشق ما به اهل بیت، گناهان ما را می‌زداید همچنان که باد شدید برگ درختان را جدا می‌کند».^۲

همچنان که بر رسول الله دروغ بسته‌اند که گویا ایشان فرمودند:

«إن الله تعالى جعل لأخي علي بن أبي طالب فضائل لا تحصى كثرة، فمن ذكر فضيلة من فضائله مقرأ بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر، ومن كتب فضيلة من فضائله؛ لم تزل

۱ - تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، ص ۱۱۰ .

۲ - همان، ج ۸، ص ۱۱۱ .

الملائكة تستغفر له ما بقي لتلك الكتابة أثر و رسم، و من استمع إلى فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها من السماع، و من نظر إلى كتاب من فضائله غفر له الذنوب التي اكتسبها من النظر»^۱: «خداوند متعال فضیلت‌های بی‌شماری را برای برادرم علی بن ابی طالب قرار داده است پس کسی که فضیلتی را از آن‌ها در ذهن داشته باشد و به آن اقرار کند، خداوند تمام گناهان گذشته و آینده‌ی او را می‌بخشد. کسی که یکی از این فضایل را بنویسد تا زمانی که اثری از آن باقی باشد، ملائکه برای وی طلب مغفرت می‌کنند و کسی که به یکی از فضایل وی گوش فرا داده باشد خداوند گناهی را که از راه گوش مرتکب شده، می‌بخشد و کسی که به فضیلتی از فضایل نوشته شده‌ی وی بنگرد، خداوند گناهی را که از راه چشم مرتکب شده، می‌بخشد».

راجع به عمل صالح به صراحت گفته‌اند که نیازی به انجام کارهای نیکو نیست؛ همچنان‌که به دروغ از جعفر روایت کرده‌اند که او شیعه را مورد خطاب قرار داده و گفت: «قسم به خدا هیچ‌یک از شما وارد جهنم نمی‌شود».^۲ او به شیعه گفته است: کارنامه‌ی شما پر است اما بدون عمل.^۳ حتی در روز قیامت در درجه‌ی انبیاء همراه آنان هستید».^۴

به رسول خدا ﷺ دروغ بسته‌اند که گویا فرموده‌اند: «هرکس حسین را پس از مرگش زیارت کند، بهشت نصیبش می‌شود».^۵ همچنین به ابوالحسن رضا - امام هشتم و معصوم شیعیان - نسبت می‌دهند که گفت: «قلم گناه از شیعه‌ی ما برداشته شده است. هیچ‌یک از شیعیان ما نیست که گناهی مرتکب شده باشد و آن گناه محو نشده باشد، هرچند که به اندازه‌ی قطرات باران و به اندازه‌ی ستارگان و خارها و درختان گناه کرده باشد».^۶

۱- احمد بن محمد (معروف به مقدس اردبیلی)، حدیقة الشیعة، تهران، ص ۲. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۱۲.
 ۲- کلینی، الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۷۸.
 ۳- همان .
 ۴- مقدمة البرهان، ص ۲۱ .
 ۵- الإرشاد، اثر مفید، ص ۲۵۲.
 ۶- ابن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۶ .

پس کسی که چنین جایگاهی دارد چه نیازی است که خود را خسته کند، کافی است که به حب و دوستی آل علی اعتراف کند و بعد هر کاری که خواست انجام دهد؛ زیرا قلم گناه از او برداشته شده و گناهان و اشتباهات وی آمرزیده شده و بهشت به وی عطا شده است و کار ناپسند به او ضرری نمی‌رساند و ایمان و عمل نیز، آن را نمی‌افزاید. اظهار این حبّ و علاقه به اهل بیت اینگونه است که باید قبر حسین یا رضا یا یکی از ائمه را زیارت کند و مجوز رضایت و مغفرت و بهشت را از آن‌ها بگیرد. به همین دلیل گفته‌اند: زیارت قبر حسین، معادل صد حج مقبول و صد عمره‌ی مقبول است.^۱

به رسول الله ﷺ تهمت زده‌اند که فرموده است: «من زار الحسین بعد موته فله الجنة»^۲: «کسی که حسین را پس از مرگش زیارت کند، بهشتی است».

کسی که نمی‌تواند او را زیارت کند، برای شهادتش گریه کند تا بهشت را ببرد؛ همچنان که از باقر بن زین العابدین روایت شده که گفت: «هر قطره اشکی که برای حسین ریخته می‌شود، خداوند گناهانی را با آن می‌زداید هرچند به اندازه‌ی کف دریا باشد»^۳ و بهشت برایش واجب می‌شود.^۴

همچنین کسی که بر رضا بگیرد، بهشتی است و از خود وی نقل شده که گفت: «هر مؤمنی که مرا زیارت کند و قطره اشکی صورتش را خیس کند، خداوند متعال آتش جهنم را بر وی حرام می‌کند».^۵

اما کسی که قبرش را زیارت کند، به نقل از پسرش، محمد ملقب به جواد - امام نهم شیعیان - درباره‌ی او گفته‌اند: «کسی که قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناهان اول و آخر او را می‌بخشد و در روز قیامت منبری هم سطح منبر پیامبر ﷺ برای او گذاشته می‌شود تا اینکه خداوند از حسابرسی بندگان فارغ شود».^۶

از پدرش موسی بن جعفر - امام هفتم شیعه - نقل کرده‌اند که گفت: «کسی که قبر فرزندم، علی را زیارت کند، هفتاد حج مقبول برایش نوشته می‌شود. راوی گوید، گفتم:

۱ - مفید، الإرشاد، قم، بصیرتی، ص ۲۵۲.

۲ - همان.

۳ - مجلسی، جلاء‌العیون، ج ۲، ص ۴۶۸.

۴ - جلاء‌العیون (باب گریه بر حسین)، ص ۴۶۴.

۵ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲۷.

۶ - همان، ص ۲۵۹.

هفتاد حج؟ گفت: آری، هفتاد هزار حج. -خدایا، از دروغ‌های این قوم به تو پناه می‌بریم. چقدر زشت‌اند و چقدر پستند-. سپس افزود: چه بسیار حج‌هایی که قبول نمی‌شوند، اما کسی که او را زیارت می‌کند و شب در کنار قبر او می‌خوابد، مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است. (پناه بر خدا از نقل این خرافات) گفتم: مانند کسی که خدا را در عرشش زیارت کند؟ گفت: آری».^۱

از رضا نقل کرده‌اند که گوید: «روزی خواهد آمد که شما قبر مرا در طوس زیارت می‌کنید. هان! آگاه باشید هرکس قبر مرا زیارت کند و قبل از آن غسل کرده باشد، تمام گناهانش زوده می‌شود درست مانند آن موقعی که متولد شده است».^۲

«هر مؤمنی او را زیارت کند، خداوند بهشت را بر او واجب و جهنم را بر او حرام می‌کند».^۳

همچنین کسی که قبر خواهرش، فاطمه بنت موسی را زیارت کند بهشتی است؛ همچنان که از سعد بن سعد روایت شده که گفت: «از ابوالحسن رضا علیه السلام درباره‌ی

۱- همان .

۲- عیون أخبار الرضا، ج ۲ ص ۲۶۰. [شیعه در دروغ خیلی زیاده روی کرده‌اند به گونه‌ای که هیچ‌یک از امت‌های گذشته و حال به آن درجه نرسیده‌اند. هریک از علما و فقها و محدثانشان در ساختن دروغ مسابقه می‌دهد و می‌خواهد بیشتر از دیگران دروغ گوید تا جایی که فراموش کرده دیگران در این زمینه چه گفته‌اند. همه می‌دانند که شیعه منزلت و جایگاهی که برای حسین، نوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله قایل‌اند به احدی نمی‌دهند، ولی ابن بابویه موقعی که شروع به سخن گفتن از رضا می‌نماید، در دروغ زیاده روی می‌کند و خیلی دروغ می‌گوید تا جایی که مذهب و اعتقاد خود را فراموش کرده و در دریای دروغ غوطه ور می‌شود تا جایی که رضا را بر حسین برتری می‌دهد؛ چون مفید در الإرشاد اظهار داشته که زیارت قبر حسین برابر با صد حج و صد عمره است. ولی وقتی از رضا سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد که زیارت قبر رضا برابر با هزار حج است. (نگاه: عیون أخبار الرضا، ص ۲۵۷). فراتر از آن می‌گوید: زیارت قبر رضا از زیارت قبر حسین برتر است؛ همچنان که از علی بن مخرباء نقل کرده‌اند که گفت: به ابن ابی جعفر، یعنی امام رضا گفتم: «فدایت شوم! زیارت قبر رضا برتر است یا زیارت قبر حسین؟ گفت: زیارت قبر پدرم برتر است» . (عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۶۱). فراتر از آن گفته است: «زیارت قبر وی از زیارت کعبه برتر است» . (عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۵۵) ..

۳- همان، ص ۲۵۵ .

زیارت قبر فاطمه، دختر موسی بن جعفر، سؤال کردم که گفت: کسی که او را زیارت کند، بهشتی است».^۱

این مذهب شیعه است که مبنی بر زیارت قبور و گریه و حبّ و دوستی است نه انجام دادن عمل نیک و ادای فرایض و واجبات و رعایت حدود الهی و دوری از منکرات و گناهان.

اَئِمّه:

شیعه با دروغ سرشته شده و با دروغ خلق شده‌اند گویی که با دروغ دوقلو‌اند. دروغ‌شان اقتضا می‌کند که امامان‌شان دارای اوصاف الهی و در امور و تقدیرات خداوند با وی شریک هستند - پاک و منزّه است خداوند از چنین غلوهایی -.

کلینی آن‌ها - که مانند بخاری اهل سنت است - بر علی بن ابی طالب دروغ بسته که گویا علی علیه السلام می‌گوید: «به من خصلت‌هایی داده شده که به هیچ‌یک از افراد قبل از من - حتی پیامبران - داده نشده است. من نیت و نسب‌ها و امور مخفی را می‌دانم و چیزی از چشم من پنهان نیست».^۲

در حالی که آنچه در کتاب خدا ثابت شده، این است:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴]. این از اوصاف خداوند است که: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبا: ۳].

و او پیامبرش را امر کرده که بگوید: ﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]. اما این قوم به نسبت دادن صفات ربانی خداوند به علی علیه السلام اکتفا نکرده‌اند بلکه برخلاف کتاب خدا و سنت رسولش آن را برای تمام امامانشان اثبات کرده‌اند. کلینی باب مستقلی را تحت عنوان «ائمه به گذشته و آینده علم دارند و چیزی از دید آن‌ها پنهان نمی‌ماند» آورده است.

سپس از جعفر صادق نقل کرده که گفت: «من به آنچه در آسمان‌ها و زمین می‌گذرد، علم دارم و به آنچه در بهشت و جهنم و گذشته و آینده می‌گذرد، علم

۱- همان، ص ۲۶۷.

۲- الأصول من الکافی، ج ۱۹، ص ۱۹۷.

دارم».^۱

چنان‌که بر پدرش محمد باقر دروغ بسته‌اند که گفت: «خداوند بسیار بالاتر و گرامی‌تر از آن است که اطاعت از بنده‌ای را فرض گرداند و علم آسمان و زمین را از او منع کند. پس گفت: آن را از او منع نکرده است».^۲

بر ابو الحسن، علی دروغ بسته‌اند که «او نزد اسحاق بن عمار نشسته بود و یک مرد شیعی بر او وارد شد و به او گفت: ای فلانی، توبه‌ات را تازه کن و عبادتت را تازه کن؛ چرا که یک ماه بیشتر از عمرت باقی نمانده است. اسحاق گفت: با خودم گفتم: چه عجب او از اجل شیعه خبر دارد. با عصبانیت به من نگریست - چون آنچه فکر کردم، او فهمید - و گفت: ای اسحاق، چرا انکار می‌کنی ... تو، خانواده‌ات را دچار سردرگمی می‌کنی و به شدت مفلس و بی‌چیز می‌شوی».^۳

در حالی که خدای حق می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۵۹].

جعفر نیز، به آن اقرار و علم غیب را از خود و از اهل بیت انکار کرده است، چنان‌که در کتاب‌های شیعه از «سدیر» روایت شده که گفت: «من و ابوبصیر و یحیی بزار و داود بن کثیر در مجلس ابوعبدالله علیه السلام بودیم که او با عصبانیت گفت: تعجب می‌کنم از گروهی که می‌پندارند ما علم غیب می‌دانیم. هیچکس جز خداوند متعال علم غیب نمی‌داند. من کنیزم را زدم و او از دست من گریخت، و نمی‌دانم که او در کدام خانه است؟»^۴

مانند آن در رجال کشی است که از وی سؤال شد که «ابوالخطاب - یکی از شاگردانش - می‌گوید: تو علم غیب می‌دانی و تو این را گفته‌ای؟ جعفر گفت: اما اینکه می‌گوید که من علم غیب می‌دانم، قسم به خدایی که معبود برحق جز او نیست، علم غیب نمی‌دانم. اگر من این را گفته باشم، خدا مردگانم را نبخشاید و در بازماندگانم برکت قرار ندهد! باغی بین من و عبدالله بود که میان هم تقسیم کردیم و قرعه‌کشی کردیم. دشت و چشمه نصیب او شد و کوه نصیب من شد. اگر علم غیب می‌دانستم

۱- الأصول من الکافی، کتاب الحجة (ج ۱ ص ۲۶۱).

۲- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۳- رجال الکشی (شرح حال اسحاق بن عمار)، کربلاء، ص ۳۴۸.

۴- الحجة من الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

دشت و جلگه نصیب من می‌شد و کوه نصیب او می‌شد».^۱

بر محمد بن باقر دروغ بسته‌اند به طوری که ابوبصیر از او روایت کرده که گفت: به ابوجعفر علیه السلام گفتم: «شما قادرید مردگان را زنده و کور مادرزاد و جذامی و پیس را مداوا کنید؟ گفت: آری، به اذن خدا. سپس به من گفت: نزدیک شو ای ابو محمد، پس به او نزدیک شدم و او دستی بر صورت و چشمانم کشید، من خورشید و آسمان و زمین و منازل و همه چیز را دیدم. آنگاه گفت: آیا دوست داری که چنین باشی و در روز قیامت بینا باشی و مردم کور؟ گفت: می‌خواهم به حالت اول برگردم. پس دستی بر چشمانم کشید و من به حالت اول بازگشتم».^۲

از جمله دروغ‌هایی که به ائمه نسبت داده‌اند این است که آن‌ها تمام کتاب‌های آسمانی را دارند و با وجود اختلاف زبان‌ها آن را می‌فهمند.^۳

ائمه می‌دانند کی می‌میرند و حتی با اختیار خود می‌میرند.^۴

امامان اگر بخواهند می‌توانند به هر کسی خبر دهند که چه چیزهایی به نفعش و چه چیزهایی به ضررش مقدر شده است.^۵

ملائکه وارد خانه‌های ائمه می‌شوند و اخبار را برای آن‌ها می‌آوردند.^۶

ائمه علمی دارند که هیچ فرشته‌ی مقرب و هیچ پیامبر مرسل ندارد.^۷

کلام هیچ‌یک از مردم و هیچ پرنده و حیوان و جاننداری بر امام پوشیده نیست.^۸

ظهور مهدی قائم:

از جمله دروغ‌هایی که به اهل بیت نسبت می‌دهند، روایات و اقوالی درباره‌ی ظهور مهدی قائم از اولاد حسن عسکری است که هرگز متولد نشده است. بر حسب پندار شیعه، مهدی در آخر زمان ظهور می‌کند و دشمنان اهل بیت را زنده و آنان را

۱- رجال الکشی، ص ۲۴۸.

۲- الحجة من الکافی، ج ۱، ص ۴۷۰.

۳- همان، ص ۲۲۷.

۴- همان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۵- همان، ص ۲۶۴.

۶- همان، ص ۳۹۳.

۷- همان، ص ۴۰۲.

۸- حمیری، قرب الاسناد، تهران، نینوی، ص ۱۴۶.

می‌کشد. همچنان که کلینی، -محدث شیعیان- از سلام بن مستنیر آورده که گفت: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «وقتی مهدی قائم ظهور کند، ایمان را به هر ناصبی عرضه می‌کند و اگر ایمان نیاورد، گردنش را می‌زند یا مانند اهل ذمه از او جزیه می‌گیرد و آن‌ها را از شهرها به بیابان بیرون می‌راند».^۱

تنها این نیست و بس، بلکه صافی - مفسر شیعه - نیز روایتی از جعفر نقل کرده که گفت: «وقتی که مهدی قائم ظهور کند، نوادگان قاتلان حسین را به دلیل کاری که پدرانشان کردند، می‌کشد».^۲

تنها به قتل نوادگان آن‌ها کفایت نمی‌کند بلکه پدرانشان را نیز، زنده می‌کند و می‌کشد؛ چنان که مفید به دروغ از جعفر بن باقر روایت کرده که گفت: «وقتی که مهدی و قائم آل محمد، ظهور کند پنجمصد نفر از قریش را گردن می‌زند و دوباره پنجصد نفر دیگر را زنده می‌کند و گردنشان را می‌زند و تا شش بار این کار را تکرار می‌کند».^۳

عیاشی آورده که او یزید بن معاویه و اصحابش را می‌کشد؛ چنان که می‌گوید: ابوعبدالله علیه السلام گفت: «اولین کسی که به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی علیه السلام و اصحابش و یزید بن معاویه و اصحابش است که آن‌ها را به توان قتل حسین می‌کشد».^۴ این قوم به این دروغ‌ها راضی نمی‌شوند و تا آخرین انتقام‌ها را نگیرند، دلشان آرام نمی‌گیرد. به محمد بن باقر افترا زده‌اند که گفت: «وقتی که قائم ما می‌آید، حمیراء (یعنی ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها) زنده می‌شود تا حد تازیانه بخورد و انتقام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه، را از او بگیرند. گفتند: چرا تازیانه بخورد؟ گفت: به خاطر تهمت‌هایی که به مادر ابراهیم زده است. گفتند: چرا خدا حد او را برای قائم به تأخیر انداخته است؟ گفت: همانا خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان رحمت و مهدی قائم را به عنوان عذاب برای جهانیان فرستاده است».^۵

۱- الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۲۷.

۲- تفسیر الصافی (سوره بقره)، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳- مفید، الإرشاد، ص ۳۶۴.

۴- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۰ ذیل آیهی ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ [الإسراء: ۶]. البرهان،

ج ۲، ص ۴۰۸؛ الصافی، ج ۱، ص ۹۵۹.

۵- تفسیر الصافی (سوره انبیاء)، ج ۲، ص ۱۰۸.

همچنان که روایت‌های زیاد و باطلی را آورده و آن‌ها را به امامان خود نسبت داده‌اند. یکی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم که ابوجعفر باقر گفت:

«گویی من قائم را در نجف کوفه دیدم که به طرف مکه می‌رفت و پنج هزار ملائکه همراه وی بودند و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و مؤمنان جلوی او بودند و او لشکریان را در سرزمین‌های مختلف تقسیم می‌کرد و اولین کسی که با او بیعت کرد، جبرئیل بود».^۱

مسائل شگفت‌انگیز:

از جمله دروغ‌های زشتی که درباره‌ی اهل بیت گفته‌اند، این است که به دروغ از ابوعبدالله جعفر بن باقر نقل کرده‌اند که گفت: «اگر مدی یا ودی در حال نماز از آلت خارج شد، لازم نیست که غسل انجام بدهی و نمازت را قطع کنی؛ زیرا وضو را نقض نمی‌کند و به منزله‌ی خلط است و هر چیزی که بعد از وضو از تو خارج شد، مثل یک دام است یا مانند بواسیر است که چیزی نیست».^۲

چنان که بر پدرش، محمد باقر بن علی، زین العابدین دروغ بسته و گفته‌اند:

«درباره‌ی مدی که از آلت خارج شود و بر ران جاری شود از او سؤال شد؟ گفت: نماز را باطل نمی‌کند و لازم نیست که ران را بشویی».^۳

از عمر بن زید روایت کرده‌اند که گفت:

روز جمعه در مدینه غسل کردم و پاک شدم و لباس تمیز پوشیدم و صفیه از کنار من گذشت و ران‌هایم را به ران‌هایش مالیدم و ارضا شدم و او نیز، ارضا شد، اما دچار مشکل شدم و از ابوعبدالله پرسیدم، او گفت: وضو بر تو لازم نیست و او نیز، غسل نمی‌خواهد».^۴

از جمله‌ی این دروغ‌ها این است که جعفر، حنان بن سدید را دید که کفش‌های مشکی پوشیده است، گفت: «چرا کفش مشکی پوشیده‌ای؟ آیا می‌دانی که کفش مشکی سه ویژگی دارد؟ گفتیم: آن سه ویژگی چیست فدایت شوم؟ گفت: باعث ضعف

۱- روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۶۴ و ۳۶۵. الإرشاد، ص ۳۶۴.

۲- الفروع من الکافی، ج ۳، ص ۳۹. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۱. الاستبصار، ج ۱، ص ۹۴.

۳- الفروع من الکافی (کتاب الطهارة)، ج ۳، ص ۴۰.

۴- حر عاملی، وسائل الشیعة (کتاب الطهارة)، ج ۱، ص ۱۹۸.

بینایی چشم و سستی آلت تناسلی و ایجاد غم و غصه می‌شود و لباس انسان‌های متکبر است. تو باید کفش زرد بپوشی که سه ویژگی دارد. گفتم: آن سه ویژگی کدامند؟ گفت: چشم‌ها را تقویت و آلت تناسلی را محکم و غم و اندوه را می‌زداید».^۱ کسی نیست که بگوید رابطه‌ی کفش با محکمی و سستی آلت تناسلی چیست؟ از ابوالحسن الاول - امام هفتم شیعه - روایت کرده‌اند که گفت: «نگریستن به صورت زیبا باعث روشنی چشم می‌شود».

از پدرش جعفر آورده‌اند که گفت: «چهار چیز از یکدیگر سیر نمی‌شوند: زمین از باران، چشم از دیدن، مؤنث از مذکر».^۲

همچنین از او روایت کرده‌اند که گفت: «ده چیز باعث نشاط و سرمستی می‌شود: خوردن، نوشیدن، نگریستن به زن زیبا و جماع».^۳

همچنین روایت شده که از او پرسیده شد: «آیا نگریستن مرد به زن لخت جایز است؟ گفت: اشکالی ندارد. آیا لذتی فراتر از این وجود دارد؟»^۴

همچنین از ابوالحسن درباره‌ی مردی که فرج زنش را ببوسد، سؤال شد؟ گفت: اشکالی ندارد.^۵

ما نمی‌دانیم که امامان این‌ها چه ارتباطی با این مسائل دارند و هدف آن‌ها از بیان این مطالب چه بوده است؟ علاوه بر این، چه دینی اینگونه پیروانش را به محکم کردن آلت تناسلی و خوردن و نوشیدن و جماع و خرافات تشویق می‌کند که حتی انسان عادی از گفتن آن‌ها شرم دارد چه برسد به امامان و معتمدان؟

همچنین از جعفر روایت کرده‌اند که گفت: «نگریستن به عورت غیر مسلمان مانند نگریستن به عورت الاغ است».^۶

درباره‌ی عورت مسلمان از ابوالحسن موسی کاظم روایت شده که گفت: «عورت دو نوع است: جلو و پشت، عورت پشت توسط لگن‌ها پوشیده می‌شود و عورت جلو را با

۱- ابن بابویه قمی، الخصال، ج ۱، ص ۹۹.

۲- الخصال، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳- همان، ص ۴۴۳.

۴- الفروع من الکافی، هند، ج ۲، ص ۲۱۴.

۵- الفروع من الکافی، ج ۲، ص ۲۱۴.

۶- الفروع من الکافی، تهران، ج ۶، ص ۵۰۱.

دستت بپوشان».^۱

به این‌ها کفایت نکرده‌اند، بلکه فضایل بیشتری را آورده‌اند و گفته‌اند: ابوجعفر - محمد باقر - می‌گوید: «کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد بدون پیش بند وارد حمام نمی‌شود. پس گفت: روزی بدون پیش بند وارد حمام شد. سپس برده‌ی او گفت: پدر و مادرم فدایت باد! تو ما را به بستن پیش بند توصیه می‌کنی اما خودت آن را می‌اندازی؟ گفت: آیا می‌دانی که نور، عورت را می‌پوشاند؟»^۲.

همچنین از عبیدالله دابقی روایت کرده‌اند که گفت: در مدینه وارد حمامی شدم، دیدم که پیرمردی که سرپرست حمام بود، آنجا حضور داشت. گفتم: ای شیخ! این حمام مال کیست؟ گفت: مال ابوجعفر، محمد بن علی بن حسین - (علیه السلام) - گفتم: او وارد این حمام می‌شد؟ گفت: بله. گفتم: چکار می‌کرد؟ گفت: وارد می‌شد و شروع به شستن خود می‌کرد. آلت خود را می‌مالید و آن را نشان نمی‌داد. سپس به طرف یکی از نشمینگاهش قرار می‌گرفت و مرا صدا می‌زد. من هم سایر بدنش را می‌مالیدم. روزی به او گفتم: چیزی که دوست نداشتی ببینم، دیده‌ام. گفت: نه هرگز! چون نور آن را پوشانده است».^۳

چیزهای عجیب و غریب:

از جمله مسائل عجیب و دروغ‌های شگفت انگیز این است که از محمد باقر نقل کرده‌اند که گفت: «مردی که با مادرزنش یا دخترش یا خواهرش زنا کند، زنش بر وی حرام نمی‌شود».^۴

همچنین از او روایت کرده‌اند که گفت: «اگر شخصی با زن پدرش یا کنیز وی زنا کند، آن زن برای شوهرش حرام نمی‌شود و آن کنیز نیز، بر صاحبش حرام نمی‌شود».^۵

امثال این روایات، بسیار زیادند.

۱- همان.

۲- همان، ج ۶ ص ۵۰۲، ۵۰۳.

۳- همان، ص ۵۰۳.

۴- الفروع من الکافی، ج ۵ ص ۴۱۶.

۵- همان، ص ۴۱۹.

از دیگر مسائل بسیار زشت و عجیب این است که می‌گویند: «نماز جنازه بدون وضو نیز، جایز است همچنان که بر جعفر دروغ بسته‌اند که او در جواب کسی که درباره‌ی نماز خواندن بدون وضو بر جنازه سؤال کرد؟ در جواب گفت: درست است».^۱

در حاشیه‌ی آن می‌نویسد: علمای ما بر عدم طهارت در این نماز اجماع دارند، و از کتاب «التذکره» نقل کرده که طهارت شرط آن نیست بلکه برای بی‌وضو و حائض و جُنُب جایز است تا بر جنازه نماز بخوانند حتی اگر آب و خاک نیز، موجود باشد. علمای ما بر آن اجماع دارند.^۲

از جعفر بن محمد باقر نقل کرده‌اند که گفت: «زن حائض می‌تواند بر جنازه نماز بخواند».

همچنین اظهار می‌دارند که از ابوجعفر محمد باقر و پسرش جعفر سؤال شد: «ما لباسی می‌خریم که شراب روی آن ریخته و شهوت خوک نیز، به آن خورده است، آیا بعد از ستردن آن جایز است که قبل از شستن با آن نماز بخوانیم؟ گفتند: آری، اشکالی ندارد؛ زیرا خداوند فقط خوردن آن را حرام کرده نه پوشیدن و لمس کردنش و نماز خواندن با آن».^۳

همچنین درست کردن طناب از موی خوک و کشیدن آب چاه برای وضو جایز است؛ همچنان که از زراره نقل شده که گفت: «از ابوعبدالله درباره‌ی طنابی که با موی خوک درست شده و با آن از چاه آب کشیده می‌شود، پرسیدم که آیا جایز است که با آن وضو گرفت؟ گفت: اشکالی ندارد».^۴

همچنین از جعفر روایت کرده‌اند که گوید: «از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام درباره‌ی دیگری که پخته شده و موشی در آن است، سؤال شد، در جواب گفت: شوربایش ریخته می‌شود و گوشت، شسته و سپس خورده می‌شود».^۵

۱- همان، ج ۲، ص ۱۷۸. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲- الفروع من الکافی، ص ۱۷۸ (حاشیه).

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴- تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۴۰۹.

۵- الفروع من الکافی، ج ۳، ص ۷.

همچنان که از جعفر روایت شده که «از او سؤال شد: اگر موش یا سگی در روغن بیفتد و زنده بیرون آورده شود، [آن روغن حلال است؟] گفت: خوردن آن روغن اشکالی ندارد».^۱

از طرف دیگر سخت‌گیری کرده‌اند و گفته‌اند: رسول الله ﷺ از خوردن گوشت حیوان نر هنگام شهوتش، نهی کرده است.^۲
این تکلیف ما لایطاق است چرا که کسی نمی‌داند که این حیوان نر هنگام ذبح در حال شهوت بوده است یا خیر؟

البته سهل‌گرفتن و آسان‌گیری بیشتر از سخت‌گیری در میان شیعیان وجود دارد. به طوری که از جعفر بن باقر نقل کرده‌اند که «از او سؤال شد: اگر موش یا گربه یا مرغ یا پرنده یا سگ در چاهی بیفتد، حکمش چیست؟ گفت: مادام که رنگ و طعم آب تغییر نکرده باشد، ریختن پنج دلو کافی است».^۳

همچنین از جعفر درباره‌ی چاهی که کیسه نجاستی خشک یا تر درون آن بیفتد، سؤال شد که حکمش چیست؟ گفت: در صورتی که آب زیاد در چاه باشد، اشکالی ندارد».^۴

از صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که «درباره‌ی پوست مردار از او سؤال شد که آیا می‌تواند در آن آب و روغن بریزند؟ گفت: اشکالی ندارد که چیزی را در آن قرار دهند و با آن وضو بگیرند یا از آن بنوشند».^۵

همچنین گفته‌اند که اگر در مسیر آبی، موش یا کرم یا پشه خاکی مرده‌ای بیفتد و متلاشی شود، نوشیدن آن و وضو گرفتن با آن جایز نیست، و اگر متلاشی نشود، نوشیدن آن و وضو گرفتن با آن اشکالی ندارد، و مردار در صورتی که تازه مرده باشد، دور انداخته می‌شود. همچنین است کوزه و مشک و دیگر ظروف آب.^۶

از جعفر بن باقر روایت کرده‌اند که گفت: «اگر دو ناودان موجود باشد، یکی مربوط به آب و دیگری مربوط به ادرار باشد و آن دو قاطی شوند سپس به تو اصابت کنند،

۱- همان، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۶۰.

۳- همان، ج ۳، ص ۵.

۴- تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۴۱۶. الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲.

۵- ابن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱.

۶- همان، ج ۱، ص ۱۴.

اشکالی ندارد».^۱

همان طور که از جعفر روایت کرده‌اند که یکی از شیعیان به او گفت: «در ظرفی که ادرار در آن ریخته شده و غسل جنابت در آن انجام گرفته، غسل می‌کنم، در این ظرف آب به مقداری که روی زمین بریزد، وجود دارد. حکمش چیست؟ گفت: اشکالی ندارد».^۲

قمی در کتاب خود روایت کرده که «ابوجعفر باقر علیه السلام وارد دستشویی شد و لقمه نانی را دید که بر روی مدفوع افتاده است. آن را برداشت و شست و به برده‌اش که همراهش بود، داد و گفت: آن را نگه دار تا بیرون بیایم. وقتی که بیرون آمد به برده گفت: لقمه کجاست؟ گفت: آن را خوردم ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله، گفت: آن لقمه در شکم هرکس که قرار گیرد، بهشتی است. برو که تو آزادی، چرا که من خوشم نمی‌آید کسی که بهشتی است، خادم من باشد».^۳

این‌ها دروغ‌های این قوم بود که سند مغفرت را در برابر خوردن کثافت روی نان می‌بخشند.

چیزهای خنده‌آور و گریه‌آور:

از دروغ‌های خنده‌دار و گریه‌آور شیعیان، این است که از جعفر روایت کرده‌اند که گفت: «وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شد چند روز شیر نداشت که بخورد. ابوطالب او را به پستان‌های خود بست و خداوند شیر را در آن‌ها قرار داد. چند روزی از این طریق شیر نوشید تا وقتی که ابو طالب او را به حلیمه سعدیه سپرد».^۴

همچنین می‌گویند: «حسین از فاطمه و هیچ زن دیگری شیر نمی‌خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و انگشت ابهام خود را در دهانش قرار داد و او دو یا سه روز آن را می‌مکید».^۵

بنگرید که این قوم چگونه این داستان‌ها و قصه‌ها و اسطوره‌ها را می‌سازند، آن‌هم تنها برای کسی که بخواهند او را تمجید کنند حتی اگر دلیلی برای آن نیابند، و چون

۱- الفروع من الکافی، ج ۳، ص ۱۲ و ۱۳؛ تهذیب، ج ۱، ص ۴۲.

۲- الفروع من الکافی، ج ۳، ص ۱۴.

۳- من لا یحضره الفقیه (باب احکام التخلی)، ج ۱، ص ۲۷.

۴- الأصول من الکافی (کتاب الحجة)، تهران، ج ۱، ص ۴۵۸.

۵- همان، ج ۱، ص ۴۶۵.

به خوبی آن را نمی‌بافند، فسادش روشن و زشتی آن آشکار می‌شود. پس چه وقت این قوم می‌فهمند و به خود می‌آیند؟

مانند این دروغ‌ها را از باقر بن زین العابدین نقل کرده‌اند که گفت: «به رسول الله ﷺ گفته شد: تو فاطمه را می‌بوسی و با او زیاد رفت و آمد می‌کنی، با دیگر دخترانت این کار را نمی‌کنی؟

فرمود: جبرئیل سیبی از سیب‌های بهشت به من داد و من آن را خوردم و آب آن در پشتم متغیر شد سپس با خدیجه نزدیکی کردم و او به فاطمه آبستن شد، پس من بوی بهشت را از او احساس می‌کنم».^۱

وقتی فاطمه اینگونه است ناچار باید علی نیز، مثل وی باشد. درباره‌ی علی ﷺ و ولادت وی قصه‌ای مشابه آن خلق کرده‌اند. فتال^۲ در کتابش آورده که یک سینی میوه‌ی بهشتی مثل خرما و انار برای ابوطالب آوردند و ابوطالب از انار خورد و شاد و خوشحال به خانه برگشت. وقتی آن را خورد و آب آن در پشتش متغیر شد با فاطمه، دختر اسد، نزدیکی کرد و او به علی حامله شد.^۳ همچنین به دروغ به جعفر نسبت داده‌اند که از او سؤال شد:

«چرا فرزندی برای رسول الله ﷺ باقی نماند؟ گفت: چون خداوند حضرت محمد ﷺ را نبی خلق و علی ﷺ را وصی خلق کرده است. اگر رسول الله ﷺ فرزندی داشت، فرزندش برای خلافت بر امیر المؤمنین، علی اولویت داشت و دیگر وصیتی برای امیر المؤمنین نمی‌شد».^۴

مادام که شیعیان به افترا بستن و دروغ گفتن شروع کرده‌اند، لیاقتشان است که به او جش برسند. به رسول الله ﷺ دروغ بسته‌اند که گویا آن حضرت فرمودند: «حلقه‌ای

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- محمد بن حسن بن علی، فتال نیشابوری. قمی درباره‌اش می‌گوید: او حافظ و واعظ و صاحب کتاب «روضه‌ الواعظین» بوده است. از علمای سده‌ی ششم و از اساتید ابن شهر آشوب بوده است. (الکنی و الألقاب).

حلی می‌گوید: او متکلم گران قدر و فقیه و عالم و زاهد بوده است که ابوالمحاسن عبدالرزاق رئیس نیشابور او را کشت. (رجال، الحلی، ص ۲۹۵، ۵۰۸).

۳- فتال، روضه‌ الواعظین، قم (ایران)، ج ۱، ص ۸۷.

۴- علل الشرائع، نجف، ج ۱، ص ۱۳۱.

در بهشت از یاقوت قرمز با صفحه‌ی طلایی است که هرگاه حلقه را بر صفحه می‌زنی، ندای یا علی بلند می‌شود».^۱

دیگری گفته است: اگر شمشیر ابن ملجم نبود علی در دنیا جاودان می‌ماند.^۲ وقتی برای چنین مقام والایی مبالغه می‌کنند، پس لازم است شیعیان وی نصیبی از این بزرگی و شرف داشته باشند. به رسول الله دروغ بسته‌اند که او به علی گفت: «خداوند گناهان شیعیان تو را بر دوش من انداخت سپس آن‌ها را به من بخشید».^۳

از جمله افتراهای دروغ آمیز شیعه بر اهل بیت این است که به ابوعبدالله دروغ بسته‌اند که درباره‌ی زمین از وی سؤال شد: «زمین بر روی چه چیزی است؟ فرمود: بر روی ماهی. گفتم: ماهی بر روی چه چیزی است؟ گفت: بر روی آب. گفتم: آب بر روی چه چیزی است؟ گفت: بر روی صخره. گفتم: صخره بر روی چیست؟ گفت: بر روی گاو. گفتم: گاو بر روی چیست؟ گفت: بر روی خاک. گفتم: خاک بر روی چیست؟ گفت: آن موقع علما سردرگم می‌شوند».^۴

از جمله دروغ‌های خنده دار شیعه این است که به علی بن حسین ملقب به زین العابدین نسبت داده‌اند که او گفت: «خداوند فرشته‌ای دارد به نام خرقائیل که دوازده هزار بال دارد و فاصله‌ی میان هریک از بال‌هایش پانصد سال است».^۵

ما این بحث را به اتمام می‌رسانیم زیرا اگر بخواهیم، ادامه بدهیم یک کتاب، دو کتاب و حتی چند کتاب کفایت نمی‌کند؛ زیرا این قوم با دروغ سرشته شده‌اند و بر آن افزوده‌اند و آن را در هر جا و مکانی به کار می‌برند.

ابن بابویه قمی از ابوالحسن درباره‌ی مسخ شده‌ها پرسید، او در جواب گفت: «فیل مسخ شده است؛ زیرا او در اصل پادشاه زناکار و لواط کار بوده است و خرس مسخ شده، چون یک مرد دیوث و بی‌غیرت بوده و خرگوش مسخ شده، چون یک زن است که به شوهرش خیانت کرده و از حیض و جنابت غسل نکرده است و خفاش مسخ شده، چون کسی است که خرما را دزدیده است و زهره مسخ شده، چون

۱- روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- أصل الشيعة وأصولها، بیروت، ۱۹۶۰، ص ۱۱۲.

۳- البرهان، قم (ایران)، ج ۲، ص ۴۴۲.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۹.

۵- البرهان، ج ۲، ص ۳۲۷.

زنی است که با هاروت و ماروت فتنه کرد. اما میمون و خوک، گروهی از بنی اسرائیل بودند که در روز شنبه گناه کردند. سوسمار و ملخ مسخ شده‌اند؛ چون گروهی از بنی اسرائیل هستند. عقرب مسخ شده؛ چون یک مرد سخن چین است. زنبور مسخ شده؛ چون قصابی است که گوشت را از ترازو می‌دزدید».^۱

این بحث را با گلایه و شکایت ائمه‌ی شیعه، از دست این انسان‌های دروغگو به پایان می‌بریم. البته هریک از اهل بیت چند نفر امثال این دروغگویان را در اطرافشان داشته‌اند و چنان افتراهایی می‌زنند که هیچگاه به ذهنشان خطور نکرده است. کتاب‌های شیعه مملو از شکایت و گلایه‌ی ائمه از ایشان است. از جمله کشی از ابن سنان روایت کرده که گفت:

ابوعبدالله گفت: «ما اهل بیت صادق هستیم و دروغگویانی هستند که بر ما دروغ می‌بندند و صدق و راستی ما به خاطر دروغ آنان نزد مردم ساقط می‌شود - سپس تک تک دروغگویان را بر می‌شمارد - رسول الله ﷺ صادق‌ترین مردم بود که مسیلمه بر او دروغ بست و امیر المؤمنین بعد از پیامبر ﷺ صادق‌ترین مردم بود که عبدالله بن سبا بر او دروغ بست - لعنت خدا بر او باد - و ابوعبدالله حسین بن علی، گرفتار مختار شد. سپس ابوعبدالله، حارث شامی و بنان را ذکر می‌کند که بر علی بن حسین دروغ بستند و سپس مغیره بن سعید و بزیع و سری و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه یزیدی و صائب نهدی - یعنی اصحابش - را ذکر می‌کند و می‌گوید: لعنت خدا بر آنها باد؛ ما از دست این دروغگویانی که بر ما دروغ می‌بندند، در امان نیستیم. خدا ما را از دست این دروغگویان در امان بدارد و آتش جهنم را به آنها بچشاند».^۲

نوه‌ی او ابوالحسن نیز، چنین گلایه‌ای را کرده و می‌گوید: «بنان بر علی بن حسین دروغ بست. پس خداوند آتش جهنم را به او چشاند و مغیره بن سعید بر علی بن جعفر دروغ بست و خداوند آتش جهنم را به او چشاند و محمد بن بشیر بر علی بن حسن علی بن موسی الرضا علیه السلام دروغ بست پس خداوند آتش جهنم را به او چشاند و ابوالخطاب بر ابوعبدالله دروغ بست و خداوند عذاب جهنم را به او چشاند. کسی که بر

۱- علل الشرائع، ص ۴۸۵ و ۴۸۶.

۲- رجال الکشی (شرح حال ابی الخطاب)، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

من دروغ می‌بست، محمد بن فرات بود».^۱

به همین دلیل جعفر بن باقر گفت: «وقتی که قائم ما بیاید، دروغگویان شیعه را می‌کشد».^۲

این بهترین سخنی است که جعفر گفته است: «ما شب می‌کنیم و هیچکس جز افرادی که ادعای محبت ما را دارند، دشمن سرسخت ما نیستند».^۳
آن چیزی بود که شیعه گفته‌اند و این چیزی است که ائمه‌ی آنان می‌گویند.
خداوند ما را از دروغ و دروغگویان حفظ کند!

۱- همان، ص ۲۵۶.

۲- رجال الکشی، ص ۲۵۲.

۳- همان، ص ۲۵۹.

باب چهارم:

شیعه و اهانت آن‌ها به اهل بیت

شیعه هیچگاه دوستدار اهل بیت و مطیع آن‌ها نبوده است و این امر با نصوص کتاب‌های خود شیعه ثابت شده است. آن‌ها از همان روز اول که به وجود آمده‌اند، هدفی جز فاسد کردن عقاید صحیح اسلامی و مخالفت با آن و ضربه زدن به مسلمانان و اهانت به بزرگان و پیشینیان اسلام نداشتند و در رأس آن‌ها به حامل شریعت پاک و امام این امت بزرگ و اصحاب وی و شاگردانش و جانشینان راشدش و اهل بیت پاکش تهمت زدند.

دلیل اینکه ما این کتاب را به اسم شیعه و اهل بیت نامگذاری کردیم، همین است که آن‌ها خود را نهالان کاشته شده توسط اهل بیت می‌دانند. ادعا می‌کنند که اهل بیت قواعد مذهبشان را بنا نهادند و اصول عقایدشان را ثابت کردند و علاوه بر این، آن‌ها کسانی بودند که شیعه را به وجود آورده و تربیت کردند. و این شیعیان چنان رابطه‌ای با اهل بیت دارند که هیچکس چنین رابطه‌ای با آن‌ها نداشته است.

درباره‌ی ادعاها و پندارهای آن‌ها به تفصیل سخن گفتیم و رابطه‌ی آن‌ها و اطاعت و حبّ‌شان را نسبت به اهل بیت در ابواب پیشین توضیح دادیم. اما در این باب و باب آخر، می‌خواهیم که یک جنبه‌ی دیگر از عقاید شیعه را پیش روی خواننده بگذاریم. این قوم به مخالفت و سرپیچی با اهل بیت و دروغ و افترا بر آن‌ها کفایت نکرده‌اند بلکه تا حد اهانت و بدگویی غلو کرده‌اند. اهانت صریح و آشکار نه اهانت مخفی و غیر ظاهری. گویی آن‌ها منظورشان از حبّ اهل بیت چیزی جز دشنام و فحش به خلفای رسول الله ﷺ و یارانش نیست و هنگامی که از این کار فراغت یافتند، آنچه در سینه دارند به اسم حبّ اهل بیت و به نام آن‌ها بیرون می‌ریزند چرا که هدف آن‌ها حبّ بعضی‌ها و بغض بعضی‌ها نیست بلکه تنها هدف آن‌ها ایجاد شک و تردید در میان مسلمانان و برانگیختن بغض و کینه در میان آن‌ها و نابودی کیان اسلام و امت اسلامی است. وگرنه آیا اهانت به اهل بیت پیامبر ﷺ و اهل بیت علی جایز است؟ و آیا اهانت به خود رسول الله ﷺ و خود علی ﷺ درست است؟

گستاخی شیعه نسبت به خاتم الأنبياء:

آری، پیامبر صادق خداوند که الله متعال او را بر تمام مخلوقاتش برتری داده و کسی که رسالتش بر دو عالم ادامه دارد و رهبری ایشان تا روز قیامت پایدار است و پرچم حمد و ستایش را در دستش دارد و حضرت آدم و سایر برگزیدگان در زیر پرچم او هستند. آری، اینان به این پیامبر عظیم الشأن که افضل انبیا و رسولان است، توهین کرده و صفاتی را به وی نسبت داده‌اند که هیچگاه نداشته است؛ از جمله درباره‌اش گفته‌اند: علی پیامبر را با خود مقایسه کرده و گفته است:

من تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم و فاروق اکبر و صاحب عصا هستم و تمامی ملائکه و رسولان به آنچه برای محمد اقرار کردند برای من نیز، اقرار می‌کنند و من نیز، مثل او یک مأموریت الهی دارم. رسول الله فرا خوانده شد و سپس خود را پوشاند و من نیز، فرا خوانده شدم و خود را پوشاندم. از او خواستند که حرف بزند و از من نیز خواستند که حرف بزنم - تا اینجا هر دو مساوی هستیم - و به من خصوصیات و ویژگی‌هایی داده شده که به هیچکس قبل از من داده نشده است؛ من آرزوها و نیات و نسب‌ها و مسائل مخفی را می‌دانم و کسی در این راه بر من پیشی نگرفته است و هیچ چیز از من مخفی نمی‌ماند.^۱

پس رسول الله ﷺ در بعضی صفات مثل علی است و بعضی صفات و ویژگی‌ها نیز، برای او حاصل نشده است؛ چرا که او بشر است: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الكهف: ۱۱۰]. و ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴] و ﴿يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]. اما علی بالاتر از پیامبر است چرا که او بالاتر از بشر است و شاید که ...؟ - پناه بر خدا - گفته‌اند که علی می‌گوید:

«من صورت خداوند و پهلوی او هستم و من اول و آخر و ظاهر و باطن و وارث زمین و راه خدا هستم».^۲

این امر از شیعه بعید نیست؛ چون آنان بر شأن پیامبر ﷺ جسارت کرده‌اند و او را در

۱- الأصول من الكافي (الحجة)، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲- رجال الكشي، ص ۱۸۴.

برابر علی کوچک کرده‌اند. ما روایت‌هایی را در این باب آورده‌ایم^۱ که نوادگان وی از این امر اعلام برائت نموده‌اند و روایت‌هایی را که پیش از این نیاورده‌ایم، در اینجا می‌آوریم. عیاشی و حویزی در تفسیرشان روایت‌هایی را آورده‌اند که بر بالاتر بودن جایگاه علی از جایگاه پیامبر ﷺ دلالت می‌کند که در ذیل این آیه آورده‌اند: ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَنِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸]. مراد از صلوات، رسول الله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین است و مراد از نماز وسطی امیر المؤمنین است.^۲

آیا توهینی بالاتر از این نسبت به سرور آفریدگان و رسول ثقلین وجود دارد؟ آنچه حویزی از صدوق نقل کرده، شنیع‌تر و قبیح‌تر است که گفته: پیامبر ﷺ فقط برای رساندن ولایت علی بر مردم فرستاده شده است و اگر آنچه به وی امر شده بود نمی‌رساند، کارش بیهوده بود و همه‌ی اعمالش ضایع می‌شد. - پناه بر خدا - نص عبارت این است که صدوق در «الأمالی» از رسول الله نقل کرده که آن حضرت به علی گفت: «اگر من به آنچه به آن امر شده‌ام؛ یعنی، ولایت تو را نمی‌رساندم، رسالتم باطل و بیهوده بود».^۳

چرا چنین نباشد، در حالی که ذکر پیامبر ﷺ فقط به وسیله‌ی علی بلند شده - امیدواریم خداوند، ما را به خاطر بیان کفرگویی‌های این قوم مؤاخذه نکند - و بار گناهش را جز به واسطه‌ی علی بر نداشته است؛ همچنان که بحرانی از ابن شهر آشوب در ذیل آیه‌ی: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ [الشرح: ۲]. می‌گوید: یعنی، سنگینی جنگ با کفار و اهل تأویل را به وسیله‌ی علی بن ابی طالب از دوش تو برداشتیم.^۴

از بررسی نقل شده که پیامبر این آیه را اینگونه خوانده است: «ورفعنا لك ذكرك بعلي صهرك» و ابن مسعود آن را آورده ولی عثمان آن را برداشته است.^۵

به همین دلیل پیامبر ﷺ به وسیله‌ی احترام حضرت علی از خداوند درخواست

۱- در باب دوم تحت عنوان «چه کسی برتر است؟ علی یا پیامبر؟».

۲- تفسیر العیاشی، تهران، ج ۱، ص ۱۲۸. نور الثقلین، قم، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۵۴.

۴- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۷۵.

۵- همان.

می‌کرد و او را به فریاد می‌طلبید. همچنان که بحرانی از سید رضی در کتابش «المناقب الفاخرة في العترة الطاهرة» از ابن مسعود نقل کرده که گفت:

«به طرف رسول الله ﷺ بیرون رفتم، دیدم که در حال رکوع و سجود است و می‌گوید: خداوندا، به خاطر احترام بندهات علی، گناهکاران امتم را بیخشای». به این نیز، اکتفا نکرده‌اند و بر غلو خود افزوده و گفته‌اند: از نور پیامبر ﷺ آسمان‌ها و زمین خلق شده و او برتر از آسمان‌ها و زمین است اما عرش و کرسی آن از نور علی خلق شده و علی بسیار بزرگتر از عرش و کرسی است.^۱

این پیامبر ﷺ از دیدگاه شیعه است و آن هم علی بود که از پیامبر برتر و والاتر است. برای پایین آوردن درجه‌ی پیامبر، به عمد درباره‌ی علی مبالغه کرده و از تمامی حدود تجاوز کرده‌اند تا جایی که گفته‌اند: وقتی پیامبر ﷺ به آسمان عروج کرد، علی و فرزندان او را دید که قبل از وی رسیدند پس بر آن‌ها سلام کرد و به سمت زمین از آن‌ها جدا شد.^۲

همچنین از صدوق در امالی‌اش روایت شده که رسول الله فرمود: «به آسمان عروج کردم و به پروردگارم نزدیک شدم، به گونه‌ای که میان من و او به اندازه‌ی دو کمان یا کمتر فاصله بود. فرمود: ای محمد، از میان مخلوقاتم چه کسی را بیشتر دوست داری؟ گفتم: پروردگارا، علی. گفت: بنگر ای محمد. به طرف چپم نگرستم، دیدم که علی بن ابی‌طالب است».^۳

تنها این نیست بلکه فراتر از این وقتی که از پیامبر ﷺ سؤال شد: پروردگارت با چه زبانی در شب معراج با تو صحبت کرد؟ فرمود: با زبان علی بن ابی‌طالب، تا جایی که گفتم: تو با من صحبت می‌کنی یا با علی؟^۴

علی در هر جایی، قبل از پیامبر ﷺ حضور دارد؛ در آسمان قبل از اوست و نزد پروردگار نیز، قبل از اوست و خداوند با زبان وی پیامبر را مخاطب قرار می‌دهد و با صدای او سخن می‌گوید و او از لحاظ خلقت بر پیامبر ﷺ افضل است و توسط علی

۱- همان، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲- تفسیر البرهان (به نقل از برسی)، ج ۲، ص ۴۰۴.

۳- تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۰۴.

۴- کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۰۶.

گناهانش زدوده می‌شود و به احترام وی دعای پیامبر اجابت می‌شود و به قدرت وی خود و روحش را محافظت می‌کند و قدرت و دینش را قوی می‌کند. یک شیعی معاصر همین را اظهار داشته و گفته است:

«دین را بنا نهاد و استوار کرد و اگر ضربه‌ی علی نبود، این بنا استوار نمی‌شد».^۱
دیگری گفته است: توسط شیعه، اسلام برجای ماند و به وسیله‌ی شمشیر امامشان، اسلام پایه‌گذاری شد و پایه‌هایش محکم و ثابت شد.^۲

قبل از این‌ها نیز، قمی به رسول الله ﷺ اهانت بزرگی کرده و این داستان باطل و جعلی را ساخته و می‌گوید:

«رسول الله ﷺ در مکه بود و تا زمانی که نزد ابوطالب بود کسی جرأت نداشت به او نزدیک شود و هنگامی که بیرون می‌رفت، بچه‌ها با سنگ و کلوخ به وی حمله می‌کردند؛ پس پیامبر شکایت آن‌ها را نزد علی برد - به این تعبیر زشت و اهانت آشکار به پیامبر ﷺ توجه کنید پیامبری که ناحق را باطل کرد و رهبر شجاعان بود - گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا، هر وقت بیرون رفتی من نیز، با تو می‌آیم. پس رسول الله بیرون رفت و علی همراهش بود و بچه‌ها طبق معمول به پیامبر ﷺ حمله کردند سپس علی به آن‌ها حمله برد و آن‌ها از ترس، صورت و بینی و گوش‌هایشان خُرد شد».^۳
می‌گویند: علی بود که از پیامبر ﷺ در غار محافظت کرد.^۴

پس علی همه چیز است و پیامبر ﷺ تنها برای دعوت مردم به سوی او و دوست داشتن او آمده است و خودش در مقابل علی چیزی نیست. - خدایا، از ذکر این اهانت‌ها و بیهوده‌گویی‌ها از تو آمرزش می‌طلبیم - همچنان که ابن بابویه قمی و دیگران از جعفر روایت کرده‌اند که گفت: «پیامبر ﷺ صد و بیست بار به آسمان بلند کرده شد و در هر بار خداوند درباره‌ی ولایت علی به پیامبر ﷺ وحی می‌کرد و بیشتر از سایر فرایض به پیامبر ﷺ سفارش می‌کرد».^۵

۱- محمد حسین آل کاشف الغطاء، أصل الشيعة وأصولها، چاپ نهم، ص ۶۸.

۲- محسن امین، أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

۴- نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۹.

۵- مقدمة تفسیر البرهان، ص ۲۲.

همچنین گفته‌اند که جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌کند و می‌فرماید: نماز را فرض کردم و آن را از دوش بیمار انداختم، و روزه را فرض کردم و آن را از دوش بیمار و مسافر انداختم، و حج را فرض کردم و آن را از دوش فقیر و ندار انداختم، و زکات را فرض کردم و آن را از دوش کسی که مالش به حد نصاب نرسیده، انداختم، و حب و دوست داشتن علی را فرض کردم و در آن رخصتی برای هیچکس قرار ندادم».^۱

بر خداوند متعال دروغ بسته‌اند که او می‌فرماید: «علی بن ابی‌طالب حجت من برای مردم و نور من در سرزمین‌هایم و امانتدار علم من است. کسی که علی را بشناسد، وارد جهنم نمی‌شود؛ حتی اگر از امر من سرپیچی کرده باشد و کسی که او را انکار کند، وارد بهشت نمی‌شود؛ حتی اگر مرا اطاعت کرده باشد».^۲

گستاخی نسبت به پیامبران:

شیعه امثال چنین گفته‌ها و تزهاتی را تنها بر ضد رسول الله ﷺ نمی‌گویند بلکه مانند آن را و حتی بیشتر از آن را درباره‌ی رسولان پیشین و پیامبران خدا گفته‌اند. نسبت به موسی و خضر علیهما السلام نیز، جسارت ورزیده و می‌گویند: جعفر از آن دو عالم‌تر بوده است. کلینی از سیف التمار روایت کرده که گفت:

«ما همراه ابوعبدالله و جماعتی از شیعه در یک اتاق نشسته بودیم، گفت: جاسوسی در میان ما نیست؟ به راست و چپ نگریستند و کسی را ندیدند و گفتند: کسی جاسوسی ما را نمی‌کند. گفت: قسم به خدای کعبه - سه بار تکرار کرد- اگر من میان موسی و خضر بودم به آن‌ها می‌گفتم که من از شما عالم‌ترم و نسبت به آینده به آن‌ها خبر می‌دادم».^۳

به پیامبران اولوالعزم اهانت کرده و داستان‌های عجیبی درباره‌ی آن‌ها ساخته‌اند و گفته‌اند: وقتی علی متولد شد، پیامبر ﷺ نزد او رفت و دید که او دراز کشیده و دست راستش را در گوش راست قرار داده و اذان و اقامه می‌گوید و به وحدانیت خداوند و رسالت وی شهادت می‌دهد. سپس به رسول الله گفت بخوانم؟ فرمود: بخوان. او با

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۳.

۳- الأصول من الکافی (کتاب الحجة)، ج ۱، ص ۲۶۱.

کتابی که خداوند بر آدم نازل کرده بود، شروع کرد. کتاب شیث را از اولین حرف تا آخرین حرف خواند تا جایی که اگر شیث حضور داشت، اعتراف می‌کرد که علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. تورات موسی را خواند تا جایی که اگر موسی حضور داشت، اعتراف می‌کرد که علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. سپس زبور داود را خواند تا جایی که اگر داود حضور داشت، اعتراف می‌کرد که علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. سپس انجیل عیسی را خواند تا جایی که اگر عیسی حضور داشت، اعتراف می‌کرد که علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. پس قرآن را خواند و دیدم که او در همان لحظه آن را مانند من حفظ دارد بدون اینکه آیه‌ای را برای او بخوانم.^۱

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الكهف: ۵]. «سخن بزرگی که از دهانشان در آمده جز یک دروغ بزرگ، چیزی نیست».

گفته‌اند که ندا دهنده‌ای در روز قیامت ندا می‌دهد:

خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین کجاست؟ داود عليه السلام بر می‌خیزد و ندایی از جانب پروردگار می‌آید که منظور ما تو نبودی، هرچند که تو نیز، خلیفه‌ی خدا بودی. سپس ندا می‌دهد که خلیفه‌ی خدا بر زمین کجاست؟ علی بن ابی‌طالب بر می‌خیزد و ندا از جانب پروردگار می‌آید ای گروه مردم، این علی بن ابی‌طالب خلیفه‌ی خداوند بر زمین است و حجت وی برای بندگانش است.^۲

به رسولان خدا و انبیای وی اهانت کرده و می‌گویند: نعمت خداوند برای ایوب، پیامبر خدا، تغییر نکرد مگر اینکه او ولایت علی را انکار کرده بود و یونس فقط به دلیل انکار ولایت علی در شکم ماهی حبس شد و همچنین یوسف و قبل از او آدم عليه السلام اینگونه بودند.

حویزی روایتی را در تفسیرش آورده که گوید: «عبدالله بن عمر بر زین العابدین وارد شد و گفت: ای ابن‌الحسین، تو بودی که می‌گفتی: یونس به این بلا دچار شد چون ولایت جدم را انکار کرده بود؟ متحیر ماند و گفت: آری. گفت: اگر راست می‌گویی دلیل و نشانه‌ای را به من نشان بده. پس امر کرد که چشمان خود را ببندم و بعد گفت: چشمانت را باز کن، دیدم که در ساحل دریا هستیم و موج آن به ساحل

۱- روضة الواعظین، ص ۸۴.

۲- كشف الغمة، ج ۱، ص ۱۴۱.

می خورد. ابن عمر گفت: خون من بر گردن توست، من می ترسم خدایا. گفت: آرام باش اگر راست می گویی. پس گفت: ای ماهی! ماهی مانند کوه عظیمی سرش را از آب بیرون آورد و گفت: گوش به فرمانم ای ولی خدا، گفت: تو کیستی؟ گفت: ماهی یونس ای سرورم. گفت: ماجرای آن را برای ما بازگو. گفت: خداوند هیچ پیامبری را نیافریده مگر اینکه ولایت شما اهل بیت به وی عرضه شده باشد. پس هرکس آن را قبول کند، رهایی یافته و هرکس آن را قبول نکند به مصیبتی مانند مصیبت آدم دچار می شود و گرفتار بلاهایی مانند بلاهای نوح و ابراهیم و یوسف می شود. ایوب و داود از خطا رهایی نیافتند چرا که ولایت علی را انکار کردند تا اینکه خداوند یونس را مبعوث کرد و خداوند به او وحی کرد که ای یونس، ولایت امیر المؤمنین را قبول کن.^۱

مانند آن را بحرانی در مقدمه‌ی تفسیرش، «البرهان» از سلمان آورده که وی به حضرت علی گفت: «پدر و مادرم فدایت باد! ای کشته شده‌ی کوفی‌ها! تو حجت خدا هستی که خدا به وسیله‌ی تو توبه‌ی آدم را قبول کرد و به وسیله‌ی تو یوسف را از زندان و از دست طاغوتیان نجات داد، و تو سبب تغییر نعمت خدا بر ایوب بوده‌ای».^۲ از کتاب «معانی الأخبار» نقل شده که از ابو عبدالله درباره‌ی این گفته‌ی علی: «همانا ولایت ما قضیه‌ی بسیار سختی است که تنها فرشته‌ی مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که خدا دلش را با ایمان آزمایش کرده باشد، بدان اعتراف می کند»، پرسیده شد در جواب گفت: همانا میان فرشتگان مقرب و غیر مقرب، میان پیامبران، مرسل و غیر مرسل و میان مؤمنان هم کسانی که خدا دلشان را با ایمان آزمایش کرده باشد و هم کسانی که خدا دلشان را با ایمان آزمایش نکرده باشد، وجود دارند. ولایت ائمه بر فرشتگان عرضه شد و تنها مقربین بدان اعتراف کردند و بر پیامبران عرضه شد و تنها مرسلین بدان اعتراف کردند و بر مؤمنان عرضه شد و تنها مؤمنانی که خدا دلشان را با ایمان آزمایش کرده، بدان اعتراف کردند».^۳

درباره‌ی پدر پیامبران، حضرت آدم نوشته‌اند که کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد، درخواست و دعایش به حق حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین بود.^۴

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۳۵.

۲- البرهان، ص ۲۷.

۳- مقدمه البرهان، ص ۲۶.

۴- کتاب الخصال، اثر ابن بابویه القمی، ج ۱ ص ۲۷۰، زیر عنوان: الکلمات التي تلقاها آدم من ربه.

این‌ها عقیده‌ی شیعه بود که در سینه و لابلائی کتاب‌های خود مخفی کرده‌اند و اهانت‌هایی بود که به انسان‌های پاک و نجیب و انبیاء و رسولان خداوند زده‌اند.

اهانت به اهل بیت:

در حالی که اهل بیت پیامبر و اهل بیت علی تقریباً یکی هستند، آن‌ها نیز، از بدزبانی و بدقلمی و بدسرشتی و پستی باطن شیعه در امان نمانده‌اند و شیعه به آن‌ها نیز، مانند انبیاء و رسولان الهی اهانت کرده‌اند. درباره‌ی عباس، عموی پیامبر ﷺ، گفته‌اند: این آیه:

﴿لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ﴾ [الحج: ۱۳]. درباره‌ی وی نازل شده است.^۱

همچنین آیه‌ی: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲]. و آیه‌ی: ﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ﴾ [هود: ۳۴]. درباره‌ی وی نازل شده است.^۲

اما درباره‌ی پسر عموهای رسول الله ﷺ و سروران بنی‌هاشم و کارگزار علی ﷺ و دوست صمیمی وی، عبدالله بن عباس و برادرش، عیدالله بن عباس، گفته‌اند:

امیر المؤمنین گفته است: «خداوندا، بر پسران فلانی؛ یعنی، عبدالله و عیدالله - چنان که در حاشیه گفته است - لعنت بفرست و چشمانشان را نیز، مانند قلب‌هایشان کور بگردان و کوری چشمانشان را دلیل کوری قلب‌هایشان قرار بده».^۳

درباره‌ی عقیل بن ابی طالب و برادر پدر و مادری علی به نقل از خود او گفته‌اند: «در میان اهل بیت من کسی قوی‌تر و زرنک‌تر از من نبود، جز حمزه که در جنگ احد شهید شد و جعفر که در جنگ مؤته کشته شد و من میان دو نفر ترسو و ذلیل و حقیر و پست مانده‌ام؛ یعنی، عباس و عقیل».^۴

کلینی نیز، مانند آن را از محمد باقر نقل کرده که گفت: «همراه من دو مرد ضعیف و ذلیل و تازه به اسلام گراییده بودند؛ عقیل و عباس».^۵ معروف است که عباس و

۱- رجال الکشی، ص ۵۴.

۲- همان، ص ۵۲ و ۵۳.

۳- همان، ص ۵۲.

۴- جزایری، الأنوار النعمانية ومجالس المؤمنین، ایران، ص ۷۸.

۵- الفروع من الکافی (کتاب الروضة).

عقیل و خاندان آن‌ها، جزو اهل بیت پیامبر ﷺ محسوب می‌شوند، همچنان‌که اربلی به آن اعتراف کرده که از رسول الله ﷺ سؤال شد: اهل بیت تو چه کسانی هستند؟ فرمود: «آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس».^۱

اهانت به پسر پیامبر ﷺ:

روایت باطل دیگری را آورده‌اند که باعث پایین آوردن شأن و منزلت پسر پیامبر ﷺ و تحقیر وی در مقابل نوه‌های پیامبر از فاطمه است. به طور خلاصه داستان اینگونه است که رسول الله ﷺ نشسته بود، روی ران چپش ابراهیم بود و در سمت راستش، نوه‌اش حسین بود. گاهی ابراهیم را می‌بوسید و گاهی حسین را. جبرئیل نگاه کرد و گفت: پروردگارت مرا فرستاده و سلام بر تو کرده و فرموده این دو در یک زمان با هم جمع نمی‌شوند. پس یکی از آن‌ها را بر دیگری ترجیح بده و دومی را رها کن. سپس پیامبر ﷺ به ابراهیم نگریست و گریه کرد و به سید الشهداء نگریست - به این عبارت دلسوزانه بنگرید که چگونه میان پسر علی و پسر خودش مقایسه می‌کند - و گریست و گفت: مادر ابراهیم، ماریه بود و هنگام مرگش کسی جز من ناراحت نشد اما مادر حسین، فاطمه و پدرش علی، پسر عمویم بود که به منزله‌ی روح من است و او گوشت و خون من است و اگر پسرش بمیرد او و فاطمه نیز، ناراحت می‌شوند. پس جبرئیل را مخاطب قرار داد و گفت: ای جبرئیل، ابراهیم را فدای حسین کردم و به مرگش راضی شدم تا حسین زنده بماند.^۲

توهین به دختران پیامبر ﷺ:

به سه دختر پیامبر ﷺ نیز توهین کرده‌اند به طوری که پدر بودن پیامبر ﷺ را از آن‌ها نفی کرده و گفته‌اند: آن‌ها از پیامبر به دنیا نیامده‌اند، بلکه آن‌ها دختر خوانده‌های وی بودند. حسن امین شیعی می‌گوید: مورخان گفته‌اند که پیامبر چهار دختر داشته و هنگام تحقیق در متون تاریخی دلیلی برای اثبات آن نیافته‌ایم بجز زهرا. ظاهر امر نشان می‌دهد که آن‌ها دختران خدیجه قبل از ازدواج با پیامبر ﷺ بوده‌اند.^۳

۱- کشف الغمة، ج ۱، ص ۴۳.

۲- مجلسی، حیات القلوب، ص ۵۹۳. ابن شهر آشوب، المناقب.

۳- دائرة المعارف الإسلامية الشیعة، بیروت، دارالمعارف للمطبوعات، ج ۱، ص ۲۷.

توهین به خود علی علیه السلام:

آن‌ها به حضرت علی - امام موهوم خود و اولین امام معصوم‌شان - نیز، مانند دیگران توهین کرده‌اند و او را تحقیر کرده و به ترس و ذلیلی منسوب کرده‌اند. گفته‌اند: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و علی از بیعت امتناع کرد، ابوبکر به قنفذ گفت: برو علی را بیرون بیاور و اگر بیرون نیامد، خانه را بر سرش خراب کن و اگر ممانعت کرد، خانه‌اش را آتش بزن. سپس قنفذ ملعون رفت و همراه یارانش بدون اجازه وارد شد و علی به طرف شمشیرش رفت و او جلوتر رفت و شمشیرها را جمع کرد و طنابی در گردنش انداخت و فاطمه میان آن‌ها مانعی ایجاد کرده بود و قنفذ ملعون او را با تازیانه زد و هنگامی که فاطمه در گذشت، اثر آن ضربه مانند دمل بر روی بازویش بود. سپس علی را به طرف ابوبکر کشاند، و علی قبل از اینکه بیعت کند در حالی که طناب در گردنش بود گفت: این قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک است که مرا بکشند.^۱

این همان علی بن ابی طالب است که شیعه او را در اینجا بسیار ترسو و بزدل معرفی کرده و او همان کسی است که اسطوره‌ها و داستان‌های بسیاری درباره‌ی شجاعت و جرأت وی گفته‌اند که پیش از این بیان کردیم. به این امر اکتفا نکردند، بلکه از زبان همسرش، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، او را به ترس و خواری وصف کرده‌اند.

فاطمه بعد از اینکه فدک را مطالبه و با ابوبکر و عمر مشاجره کرد، علی را سرزنش کرد و از دست او عصبانی شد که کسی در این راه به وی کمک نکرده است. به او گفت: ای پسر ابوطالب من سختی و رنج جنین را تحمل می‌کنم، حال آنکه تو در گوشه‌ی اتاق نشسته‌ای.^۲

فاطمه او را سرزنش کرد که چرا نسبت به این قضیه ساکت نشسته است.^۳ علاوه بر این، گفته‌اند که عمر بن خطاب دختر علی را غصب کرد و او چیزی نگفته و ممانعت نکرده است. کلینی گوید: «ابوعبدالله درباره‌ی ازدواج ام کلثوم، دختر علی، گفته است که: آن یک فرج غصبی بوده است».^۴

۱- سلیم بن قیس، ص ۸۴ و ۸۹.

۲- طوسی، الأمالی، ص ۲۵۹. مجلسی، حق‌الیقین، ص ۲۰۳ و ۲۰۴. طبرسی، الاحتجاج.

۳- أعيان الشیعة، ص ۲۶.

۴- الکافی فی الفروع، هند، ج ۲، ص ۱۴۱.

علی نمی‌خواست دخترش را به عمر بدهد اما از او می‌ترسید، پس عباس، عمویش، را وکیل ازدواج وی کرد.^۱

همین علی بود که خلافت و امارت را قبول نکرد، گفت: مرا رها کنید و دیگری را برای این کار برگزینید. با دروغ، به او توهین کرده‌اند و او را از جایگاه و مقامش پایین آورده و مانند یک شخص طامع تصور کرده‌اند که نسبت به چنین کاری حریص بوده و در پشت این مناصب هر چیزی را که بخواهد به دست می‌آورد. آری، او را مانند هواپرستان در نظر گرفته‌اند که با این کار حسب و نسب و حتی زن و فرزندان را به دست می‌آورد.

بنگرید که چگونه به سالار اهل بیت اهانت کرده‌اند و در کتاب‌های مهم و معتبرشان آن را ذکر کرده‌اند. هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و خبر آن به گوش علی رسید، گفت: «این اسم، تنها شایسته‌ی من است و آن روز ساکت شد و شب هنگام علی فاطمه را برداشت و دست حسن و حسین را گرفت و هیچ‌یک از اصحاب رسول الله ﷺ را فرا نخواند اما آن‌ها او را به منزلش رساندند و خداوند آن‌ها را برای یاری او ندا داده بود».^۲

آیا اهانتی بزرگتر از این وجود دارد که گفته شود: علی زنش را که دختر پیامبر ﷺ است، روی الاغ سوار کرده است و دست فرزندان را گرفته و جلوی خانه‌ی مردم رفته تا به او کمک کنند؟

پاک و منزّه است خداوند، چه دروغ‌های زشت و قبیحی!
سپس افزوده‌اند:

علی وقتی دید که مردم او را خوار کردند و یاری نکردند و با ابوبکر بیعت کردند، در خانه ماند.^۳

به این کلمات و عبارات بنگرید و نگاهی دوباره به این عبارات کوتاه بیندازید که خبر از اعتقاد اصلی و آرای حقیقی شیعه نسبت به علی می‌دهد که چگونه او را خوار و حقیر کرده‌اند و چگونه او را منزوی و مطرود از جمع دانسته‌اند.

۱- مقدس اردبیلی، حقیقة الشیعة، ص ۲۷۷.

۲- کتاب سلیم بن قیس، ص ۸۲ و ۸۳.

۳- همان، ص ۸۳.

محدث شیعیان، ابن بابویه قمی مانند این روایات را در کتابش آورده است. او داستانی طولانی را آورده که یاران و یاوران کم حضرت علی چگونه با ابوبکر مخالفت کردند و خلافتش را قبول نکردند و در حضور همه‌ی مردم آشکارا بر ضد وی سخن گفتند. وقتی یاران ابوبکر این را شنیدند، شمشیر به دست نزد علی رفتند و یکی از آنان گفت: به خدا قسم، اگر یکی از شما دوباره چنین سخنانی بگوید، بر او شمشیر می‌کشیم. یاران علی در خانه‌هایشان نشستند و بعد از آن دیگر کسی چیزی نگفت.^۱ از طرف دیگر، به گونه‌ای زشت و قبیح او را توصیف کرده‌اند که مفلس و فقیر بود و هیچ مالی نداشت.

«در خانه‌ای فقیرانه تمام فرزندان او را جمع می‌کرد تا اصحابش رنج وی را بدانند و بار سنگین آن را برای وی کم کنند».^۲ به همین دلیل، وقتی که پدر فاطمه، علی را پیشنهاد کرد، فاطمه ازدواج با او را رد کرد. نص روایت چنین است:

«وقتی رسول الله ﷺ می‌خواست، فاطمه را به عقد علی در بیاورد، فاطمه در گوش پیامبر گفت: ای رسول خدا، تو به آنچه ما می‌بینیم، بیناتری اما زنان قریش گفته‌اند که او مردی شکم‌گنده با دستانی دراز و شانه‌هایی قوی و سری طاس و چشمانی بزرگ و لبی خندان است اما مالی ندارد».^۳

اصفهانی از ابن ابی‌اسحاق روایت کرده که گوید: پدرم روز جمعه مرا به مسجد برد و مرا بلند کرد، علی را دیدم که روی منبر خطبه می‌خواند. او پیرمردی با دستانی دراز و شانه‌های پهن بود. ریشی داشت که تا سینه‌اش می‌آمد و چشمش کمی کج بود.^۴ و در یک وصف جامع گفته‌اند که علی:

گندمگون، با قدی متوسط نزدیک به کوتاه، شکمی بزرگ و انگشتانی منظم و بازوان محکم و پاهایی قوی و چشمانی مهربان و ریشی بزرگ و سری طاس و پیشانی پهن بود.^۵

۱- قمی، الخصال، ج ۲، ص ۴۶۵.

۲- ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ص ۲۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴- مقاتل الطالبین، ص ۲۷.

۵- همان.

کلینی در کافی، روایت کرده که فاطمه از علی راضی نبود، حتی بعد از ازدواج نیز، از او راضی نبود و او را با آرامش و اطمینان قلبی قبول نکرده بود. متن روایت این است: «وقتی رسول الله، فاطمه را به علی داد، بر آن‌ها وارد شد و دید که فاطمه گریه می‌کند. فرمود: گریه می‌کنی؟ قسم به خدا، اگر در اهل بیت من کسی بهتر از او بود، تو را به عقدش در نمی‌آوردم؛ من تو را به عقد علی در نیاورده‌ام، بلکه خداوند تو را به عقدش در آورده است.»^۱

اربابی از «بریده» نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود: ای بریده، برخیز تا فاطمه را برگردانیم. وقتی بر آن‌ها وارد شدیم، دیدیم که فاطمه گریه می‌کند. پیامبر گفت: چرا گریه می‌کنی دخترم؟ گفت: غذای کم و غم زیادی دارم.^۲ آری، این است آراء و نظرات این قوم. پس چه امیدی به کسانی که به اصحاب رسول الله ﷺ، صدیق و فاروق و ذی‌النورین و سایر اصحاب، و به رسولان و انبیای الهی گستاخی می‌کنند، وجود دارد؟ آیا آن‌ها علی و اهل بیتش را محترم می‌دانند؟ هرگز چنین نیست.

به علی و پیامبر ﷺ و همسرش در یک روایت باطل و خرافی توهین کرده‌اند، به طوری که گفته‌اند:

پیامبر ﷺ تنها یک لحاف داشت و عایشه نیز، همراه وی بود. پیامبر ﷺ میان علی و عایشه می‌خواست و لحاف دیگری نداشتند. وقتی که رسول الله ﷺ شب بر می‌خواست، با دستش لحاف را از وسط پایین می‌آورد.^۳

آیا اهانتی بزرگ‌تر از این اهانت وجود دارد؟

آری، بسیار بزرگ‌تر و بیشتر وجود دارد؛ از جمله، روایت کرده‌اند که علی نزد رسول الله ﷺ آمد و ابوبکر و عمر نزد وی بودند. علی می‌گوید: من میان پیامبر و عایشه نشستم و عایشه به او گفت: جایی غیر از ران من و ران رسول الله ﷺ پیدا نکردی؟ گفت: نه ای عایشه.^۴

۱- الفروع من الکافی.

۲- کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۳- کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۲۱.

۴- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۲۵.

باری دیگر آمد و جایی نیافت. رسول خدا ﷺ اشاره کرد که پشتش بنشیند، و عایشه پشتش نشسته بود و پوششی رویش بود. علی آمد و بین رسول خدا و عایشه نشست. عایشه عصبانی شد و گفت: تو را چی شده که غیر از اتاق من جایی نیافتی؟ رسول خدا ﷺ عصبانی شد و فرمود: ای حمیراء مرا به خاطر برادرم اذیت مکن.^۱ اینان اینگونه خود را خوار و ذلیل کرده‌اند.

بعد از اینکه علی حکومت را به دست گرفت، شیعیان در هیچ جنگی همراه وی نمی‌رفتند و همیشه بهانه می‌آوردند؛ گاه مخفیانه و گاه آشکارا از جنگ فرار می‌کردند. تاریخ پُر است از خوار شدن علی از جانب شیعیانش که او را در تمام جنگ‌ها تنها گذاشته‌اند. از این رو می‌گوید:

«خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین و از خشم پُر کردید و در هر نفس، پی در پی به من غم و اندوه می‌خورانید و به سبب نافرمانی و بی‌اعتنایی رأی و تدبیرم را فاسد و تباه ساختید تا اینکه قریش گفتند: پسر ابوطالب مرد دلیری است، اما علم جنگ کردن ندارد- تا آنجا که می‌گوید: - کسی که مورد اطاعت قرار نگیرد، رأی و تدبیر ندارد».^۲

در جایی دیگر می‌گوید: «آگاه باشید من شما را به جنگیدن در شب و روز و نهران و آشکار دعوت نموده‌ام. پیش از آنکه آن‌ها به جنگ شما بیایند، شما به جنگشان بروید. سوگند به خدا هرگز با قومی در میان خانه‌ی ایشان جنگ نشده است مگر آنکه دلیل و مغلوب گشته‌اند. پس شما وظیفه‌ی خود را به یکدیگر حواله نموده‌اید و همدیگر را خوار ساختید تا اینکه از هر طرف اموال شما غارت شد و دیار شما از تصرفتان بیرون رفت و این فرد غامدی است که با سواران خود به شهر انبار وارد گردید و حسان بن حسان بکری را کشت و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانید و به من خبر رسید که یکی از لشکریان ایشان بر یک زن مسلمان و یک زن کافر ذمی داخل شده و خلخال و دستبند و گردن‌بندها و گوشواره‌های او را می‌کند و آن زن نمی‌توانست از او ممانعت کند. باید صدا به گریه و زاری بلند می‌نمود و از خویشان کمک می‌طلبید. پس دشمنان با مال و دارایی بسیار بازگشتند در صورتی که به یک نفر از آن‌ها زخمی

۱- کتاب سلیم بن قیس عامری، ص ۱۷۹.

۲- نهج البلاغه، ص ۷۰ و ۷۱.

نرسید و خونی از آن‌ها ریخته نشد. اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حزن و اندوه بمیرد بر او ملامتی نیست حتی نزد من هم به مردن سزاوار است. بسیار جای حیرت و شگفتی است! سوگند به خدا، اجتماع ایشان بر کار نادرست و تفرقه و اختلاف شما در کار حق و درست، دل را می‌میراند و غم و اندوه ایجاد می‌نماید. پس چهره‌های شما زشت و دل‌هایتان غمگین گردد هنگامی که آماج تیرهای آن‌ها قرار گرفته‌اید. مال شما را به یغما می‌برند و شما غارت نمی‌کنید، با شما جنگ می‌کنند و شما جنگ نمی‌نمایید. خداوند را معصیت می‌کنید و راضی هستید، وقتی که به شما در ایام تابستان امر کردند که به جنگ ایشان بروید، گفتید: اکنون هوا گرم است ما را مهلت ده تا حرارت گرما کم شود. چون در ایام سرما شما را به جنگ با آن‌ها امر کردند، گفتید: در این روزها هوا بسیار سرد است به ما مهلت ده تا سرما برطرف گردد. شما که این همه عذر و بهانه برای فرار از گرما و سرما می‌آورید، پس سوگند به خدا از شمشیر زودتر فرار خواهید کرد».^۱

اهانت به فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله:

به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، مادر حسن و حسین و همسر علی، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نیز، اهانت کرده‌اند و چیزهایی را به او نسبت داده‌اند که ارتکاب آن از هیچ زن مؤمن مسلمانی قابل تصور نیست، چه برسد به پاره‌ی تن رسول الله صلی الله علیه و آله و سرور زنان اهل بهشت. از جمله گفته‌اند: فاطمه همیشه از دست علی عصبانی بود و به او اعتراض می‌کرد و شکایتش را نزد پدرش می‌برد و در بسیاری از مسائل کوچک و بی‌اهمیت از علی به پیامبر شکایت می‌کرد.

حتی نسبت به امور خیر نیز، از علی عصبانی می‌شد چنان‌که محدث شیعیان، ابن فتال نیشابوری روایت می‌کند^۲: پیامبر صلی الله علیه و آله باغی را برای علی داد و علی آن را فروخت و

۱ - نهج البلاغه، ص ۷۰ و ۷۱.

۲ - محمد بن حسن الفتال فارسی نیشابوری، متکلم جلیل القدر، فقیه، عالم، زاهد، باتقوا که ابوالمحاسن عبدالرزاق رئیس نیشابور او را به قتل رساند. (رجال الحلی، ایران، ص ۲۵۹) او از بزرگان شیعه، در سده‌ی پنجم بوده و کتاب «روضه الواعظین» از اوست. (تأسیس الشیعة ص ۳۹۵). او شیخی بزرگ از بزرگان شیعه و متکلم و فقیه و عالم و مفسر و متدین و زاهد بوده است. (به نقل از محمد مهدی خراسانی، ایران، مقدمه‌ی کتاب، ص ۱۱).

تمام حاصل آن را میان فقرای مدینه تقسیم کرد و چیزی از آن باقی نماند. وقتی به خانه آمد، فاطمه به وی گفت: پسر عمو، باغی را که پدرم کاشته بود، فروختی؟ گفت: آری. گفت: خوب به نقد یا به نسیه؟ پولش کجاست؟ گفت: آن را به فقرا دادم. فاطمه گفت: من گرسنه‌ام و پسرانم گرسنه هستند، و گمان نمی‌کنم گرسنه‌ای مانند ما وجود داشته باشد. تنها یک درهم داریم و آن را به طرف لباس علی پرت کرد. علی گفت: فاطمه، تنه‌ایم بگذار. گفت: قسم به خدا، باید پدرم میان من و تو داوری کند. پس جبرئیل بر محمد ﷺ نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند بر تو سلام کرد و گفت: سلام مرا به علی برسان و به فاطمه بگو: تو حق نداری به دست‌های علی ضربه بزنی.^۱

همچنین به فاطمه نسبت داده‌اند که او راجع به قضیه‌ی فدک نزد ابوبکر و عمر آمد و با آنان جر و بحث کرد و در حضور مردم سخن گفت و فریاد کشید، و مردم اطرافش جمع شدند.^۲

یک بار یقه‌ی عمر را گرفت و او را به طرف خود کشاند.^۳

یک بار ابوبکر را تهدید کرد که اگر دست از سر علی بر ندارید، موه‌ایم را آشکار می‌کنم و یقه‌ام را پاره می‌کنم.^۴ امثال این روایات زیادند.

اهانت به حسن بن علی:

به هیچکس به اندازه‌ی حسن بن علی از طرف شیعه توهین نشده است. آن‌ها بعد از وفات پدرش، علی ﷺ، او را خلیفه و امام خود قرار دادند اما مدت کوتاهی نگذشت که او را مانند پدرش خوار و به او خیانت کردند.

یعقوبی مورخ شیعی می‌گوید:

حسن بعد از پدرش دو ماه و بنا به گفته‌ی بعضی چهار ماه، حکومت کرد و عبیدالله بن عباس را همراه دوازده هزار نفر به جنگ با معاویه فرستاد. معاویه هزار هزار درهم به عبیدالله بن عباس داد و او همراه هشت هزار نفر از اصحابش به طرف معاویه رفت و معاویه، مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن ام‌الحکم را نزد حسن

۱- روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲- کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۵۳.

۳- الکافی فی الاصول.

۴- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۷. الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۳۸.

فرستاد که در مدائن بود. سپس از نزد او رفتند و مردم می‌گفتند: خداوند خون پسر رسول الله ﷺ را حفظ کرد و از فتنه در امان داشت و او با معاویه صلح کرد. لشکر آشفته شده بود و هیچکس در صداقت آن‌ها شک نمی‌کرد. سپس آن‌ها به حسن تاختند و مالیات وی را غارت کردند و حسین اسبی را برای او آماده کرد تا از تاریکی‌های سباط نجات یابد و جراح بن سنان اسدی در کمین او نشسته بود و با نیزه‌ای به رانش زد و او ریش جراح را گرفت و بلندش کرد و ضربه‌ای به گردن او زد. حسن به مدائن رفت در حالی که به شدت خونریزی می‌کرد، به همین دلیل مریض شد و مردم از او جدا شدند. معاویه به عراق آمد و حکومت را به دست گرفت در حالی که حسن به شدت مریض بود. وقتی حسن دید دیگر قدرتی ندارد و اصحابش از اطراف او پراکنده شدند، و با معاویه صلح کرد.^۱ و^۲

مسعودی شیعی در کتاب خود می‌گوید: که حسن در خطبه‌ای بعد از توافق با معاویه گفت:

ای اهل کوفه، اگر شما را فراموش کنم سه کار شما را فراموش نمی‌کنم: اینکه پدرم را کشتید و سنت و روش مرا از من سلب کردید و به شکم من خنجر زدید. من با معاویه بیعت کردم پس گوش دهید و اطاعت کنید.

۱- صلح حسن با معاویه؛ وقتی که این قوم این عبارت را می‌شنوند، خجالت می‌کشند و چیزهایی می‌گویند و آن را تأویل می‌کنند که عقل از آن حیرت می‌کند. خلاصه‌ی گفته‌ی آن‌ها این است که او با معاویه صلح کرد اما بیعت نکرد و امارت و خلافت را به معاویه نسپرد. در اینجا برای پرهیز از طولانی شدن بحث تنها یک روایت از کتاب‌های شیعه را می‌آوریم و فکر می‌کنیم که برای کسی که بصیرت داشته باشد، کافی است. بزرگ شیعیان در علم رجال، این روایت را از ابوعبدالله جعفر آورده که او گفت: معاویه نامه‌ای به حسن بن علی نوشت که تو و حسین و یاران علی اینجا بیایید. قیس بن سعد بن عبادہ انصاری همراهشان رفت و وارد شام شدند. معاویه به آنان اجازه‌ی ورود داد و خطیبان را برایشان جمع کرد و گفت: ای حسن! برخیز و بیعت کن. حسن برخاست و با معاویه بیعت کرد. سپس به حسین گفت: برخیز و بیعت کن. حسین نیز برخاست و بیعت کرد. سپس گفت: ای قیس! برخیز و بیعت کن. قیس به حسین نگاه کرد تا ببیند نظرش چیست. حسین گفت: ای قیس! او امام من است. در روایتی دیگر آمده که حسن نزد قیس رفت و گفت: ای قیس! بیعت کن. قیس هم با معاویه بیعت کرد. (رجال کشی ص ۱۰۲).

اهل کوفه چادر حسن را بر سرش خراب کردند و با خنجر به شکم او زدند. وقتی مطمئن شد چه بلایی سرش آمده، به صلح تسلیم شد.^۱

به وی اهانت کردند تا جایی که چادر را بر سرش خراب کردند و به او یورش بردند تا جایی که جانمازش را از زیرش درآوردند. سپس عبدالرحمن بن عبدالله جعال از دی به او حمله کرد و چادر را از روی سرش برداشت. پس حسن بدون شمشیر و بدون پوشش ماند و هیچ کاری از دستش برنیامد.^۲

مردی از طایفه‌ی بنی اسد، جراح بن سنان، به رانش زد و تا استخوانش را پاره کرد... و حسن را بر تختی تا مدائن بردند... او به معالجه‌ی زخمش پرداخت و گروهی از رؤسای قبایل مخفیانه به معاویه نامه نوشتند که از او اطاعت می‌کنند و تسلیم کردن حسن را برای او ضمانت کردند. این خبر به حسن رسید. حسن بیشتر متوجه شد که شیعیانش او را خوار کردند، و به فاسد بودن نیات آن‌ها و سب و تکفیرشان و حلال دانستن خونش و غارت اموالش، علم پیدا کرد.^۳

این شیعیان همان طور که با زبان به او توهین کردند، با دست نیز، او را آزرده‌اند. کشی از ابوجعفر نقل کرده که گفت: «مردی از اصحاب حسن علیه السلام که به او سفیان بن ابی لیلی می‌گفتند، نزد حسن آمد در حالی که او در گوشه‌ی اتاقش نشسته بود. به او گفت: سلام بر تو ای خوارترین مؤمنان، گفت: چطور فهمیدی؟ گفت: تو امارت امت را به دست گرفتی سپس آن را از گردن خود انداختی و به گردن این ظالم انداختی و به غیر حکم خدا، حکم کردی».^۴

سپس حسن توضیح می‌دهد که شیعیان وی و شیعیان پدرش چه بلاهایی بر سر آن‌ها آوردند و چه بدی‌ها و توهین‌هایی به آن‌ها کردند. با کلامی واضح می‌گوید:

«من معتقدم که معاویه بسیار بهتر از کسانی است که خود را شیعه‌ی من می‌پندارند؛ آن‌ها به کشتن من و غارت اموالم فکر می‌کنند. قسم به خدا اگر از معاویه عهد بگیرم که خونم محفوظ و خانواده‌ام در امان باشند، بهتر است از اینکه مرا بکشند و خانواده و اهل بیتم نابود شوند. قسم به خدا اگر با معاویه بجنگم، شیعیانم گردن مرا

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲- مفید، الإرشاد، ص ۱۹۰.

۳- کشف الغمة، ص ۵۴۰ و ۵۴۱. الإرشاد، ص ۱۹۰. الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة، تهران، ص ۱۶۲.

۴- رجال کشی، ص ۱۰۳.

می‌گیرند و مرا تسلیم معاویه می‌کنند. قسم به خدا اگر من با معاویه صلح کنم و عزیز باشم، بهتر از این است که مرا بکشند و اسیر باشم. اگر با معاویه صلح کنم، در آن صورت معاویه بر من منت می‌نهد و تا آخر زمان به بنی‌هاشم احترام می‌گذارد و معاویه برای همیشه به مرده و زنده‌ی ما احترام می‌گذارد»^۱.

به او توهین کرده‌اند به طوری که امامت را بعد از وی از فرزندانش قطع کرده‌اند، حتی فتوا داده‌اند که هر کسی از میان فرزندانش ادعای امامت داشته باشد، کافر است.

توهین به حسین بن علی:

حسین علیه السلام نیز، خوشبخت‌تر از برادر و مادر و پدرش نبود، هرچند که این قوم در حبّ و پیروی از وی مبالغه کرده‌اند اما قولاً و عملاً به او توهین کرده‌اند و گفته‌اند:

فاطمه علیها السلام از تولد حسین ناراحت بود و بارها بشارت ولادت وی را رد می‌کرد. همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌خواست که مژده‌ی ولادتش را قبول کند. فاطمه با روحیه‌ی بد و از روی اجبار او را به دنیا آورد و اینکه حسین از فاطمه شیر نخورد نشانه‌ی همین ناخوشایندی فاطمه بود. این روایات در مهم‌ترین و صحیح‌ترین کتاب‌های حدیثی شیعه روایت شده است. کلینی از جعفر روایت می‌کند که گفت: «جبرئیل نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: فاطمه فرزندی به دنیا خواهد آورد که امت تو بعد از تو او را خواهند کشت. پس وقتی که فاطمه به حسین آبستن شد از آن خوشش نیامد و هنگام به دنیا آمدنش نیز، خوشش نیامد. سپس ابوعبدالله گفت:

در دنیا مادری را ندیدم که پسری به دنیا بیاورد و خوشش نیاید. او خوشش نیامد؛ زیرا می‌دانست که کشته خواهد شد. وی گفت: این آیه درباره‌ی او نازل شده است:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ [الأحقاف: ۱۵]^۲.

اهانت! چه اهانتی؟! بدگویی! کدام بدگویی؟! دروغ! چقدر بزرگ!؟

حسین از فاطمه شیر نمی‌خورد و از هیچ زن دیگری نیز، شیر نمی‌خورد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و انگشت ابهامش را در دهانش گذاشت و او به اندازه‌ی دو یا سه روز از

۱- طبرسی، الاحتجاج، ص ۱۴۸.

۲- الأصول من الکافی، کتاب الحجّة، باب مولد حسین، ج ۱، ص ۴۶۴.

آن شیر می‌نوشید.^۱

اینگونه شیعیان همانند رفتاری که با برادر و پدرش کرده بودند با وی با وی نیز رفتار کردند. همچنان که مورخان گفته‌اند: کوفه که مرکز شیعیان بود هر آنچه خواستند درباره‌ی حسین گفتند. جعفر می‌گوید: «ولایت ما بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و سرزمین‌ها عرضه شد و هیچکدام جز اهل کوفه قبول نکردند».^۲

درباره‌ی کوفه گفته‌اند: خداوند چهار سرزمین را برگزید: و التین و الزيتون و طور سینین و هذا البلد الامین. تین، مدینه است، زیتون، بیت المقدس و طور سیناء، کوفه و هذا البلد الامین، مکه است.^۳

از همین کوفه حدود صد و پنجاه نامه به حسین ارسال شد که در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، از طرف شیعیان حسین و شیعیان پدرش به حسین: سلام بر تو، مردم منتظر تو هستند و رأیی غیر از تو ندارند، پس عجله کن. عجله کن ای پسر رسول خدا، والسلام علیکم ورحمة الله.^۴

در نامه‌ای دیگر می‌نویسد: اما بعد؛ باغ‌ها سرسبز و میوه‌ها رسیده‌اند. هرگاه خواستی به طرف سربازانت بیا.^۵

وقتی که نامه‌ها و فرستاده‌های شیعه را بررسی کرد، پسر عمویش، مسلم بن عقیل، را نزد آن‌ها فرستاد. آن‌ها نیز، همگی پیرامون وی جمع شدند و با او بیعت کردند و گریستند؛ در حالی که تعدادشان از هیجده هزار نفر بیشتر بود.^۶

بعد از چند روز مسلم بن عقیل به حسین نامه نوشت که: تو صد هزار سرباز شمشیر به دست داری، پس درنگ مکن.^۷

حسین علیه السلام در جوابشان نوشت: «من روز سه شنبه از مکه حرکت می‌کنم، وقتی که فرستاده‌ی من نزد شما آمد و از اوضاع جويا شد، بدانید که ما پیش شما می‌آییم».^۱

۱- همان، ص ۴۶۵.

۲- صفار، بصائر الدرجات، جزء ۲، باب ۱۰.

۳- مقدمة البرهان، ص ۲۲۳.

۴ - كشف الغمة ج ۲، ص ۳۲. الإرشاد، ص ۲۰۳. الفصول المهمة فی معرفة احوال الأئمة، ص ۱۸۲.

۵ - مفید، الإرشاد، ص ۲۰۳. طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۲۳.

۶ - مفید، الإرشاد، ص ۲۰۵.

۷ - همان، ص ۲۲۰.

اما اوضاع دگرگون شد و شیعه مانند قبل عوض شدند و مسلم بن عقیل را بدون هیچ یار و یاورى کشتند. هنگامى که حسین، خبر مرگ وی را شنید و با لشکر ابن زیاد کوفى مواجه شد، پس با کفش و رداء پیش آن‌ها رفت. پس از حمد و سپاس خدا گفت: «ای مردم، من هیچگاه نزد شما نمی‌آدمم تا اینکه نامه‌های شما را دریافت کردم و شما گفتید: نزد ما بیا که ما امامی نداریم، شاید خدا ما را بر راه راست و هدایت جمع کند. وقتی دیدم شما اینگونه هستید، نزد شما آمدم. پس به عهد و پیمانی که با من بستید، وفا کنید. اگر شما این کار را نکنید و از آمدن من خوشتان نیاید، من به همان جایی که از آن آمده بودم، بر می‌گردم».^۲

سپس او را خوار کردند و از او روی برگرداندند و او را به دست دشمن سپردند تا اینکه همراه چند نفر از اهل بیت و اصحابش کشته شد. همچنان که محسن امین می‌گوید:
پس حسن با بیست هزار نفر از اهالی عراق بیعت کرد اما آن‌ها به او نیرنگ زدند و بر او شورش کردند و او را کشتند.^۳

یعقوبی شیعه می‌نویسد: هنگامی که اهل کوفه او را کشتند، اموال وی را غارت کردند و حرم او را برداشته و به طرف کوفه بردند. وقتی که وارد کوفه شدند، زنان کوفه فریاد زنان و گریه کنان بیرون آمدند. علی بن حسین گفت: این‌ها برای ما گریه می‌کنند؟ پس چه کسانی ما را کشتند؟^۴

این‌ها همان شیعیان و آن‌ها همان اهل بیت هستند و این هم رابطه و رفتار آن‌ها با اهل بیت؛ همان کسانی که ادعای حبّ و پیروی از آن‌ها را دارند.

توهین به سایر اهل بیت:

سایر اهل بیت علی و اهل بیت پیامبر ﷺ از این آزار و اذیت و بدگویی و اهانت در امان نبودند، تا جایی که آن‌ها را تکفیر و تفسیق کرده و دشنام داده‌اند و تمام کسانی را که به خون خواهی حسین و طلب حق و حکومت برخاسته بودند، نفرین کردند و ادعای امامت و رهبری در غیر این هشت نفر از فرزندان حسین کردند؛ حالا خواه از

۱- همان .

۲- همان، ص ۲۲۴.

۳- أعيان الشيعة، ص ۳۴ .

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۵ .

فرزندان خود حسین باشد و خواه از فرزندان حسن و خواه از فرزندان علی باشد؛ از جمله: محمد بن حنفیه، پسرش ابو هاشم، زید بن زین العابدین و پسرش یحیی، عبدالله بن محض بن حسن دوم و پسرش محمد، ملقب به نفس زکیه و برادرش ابراهیم، پسران جعفر بن باقر: عبدالله الأفتح و محمد، نوه‌های حسن دوم: حسین بن علی و یحیی بن عبدالله، پسران موسی کاظم: زید و ابراهیم، پسر علی النقی جعفر بن علی و بسیاری افراد دیگر از علویان و طالبیان که اصفهانی در مقاتل الطالبین آورده است و از میان طالبی‌ها، اولاد جعفر بن ابی‌طالب و عقیل بن ابی‌طالب. آنان معتقدند که تمام عباسیانی که از اهل بیت بودند و ادعای امامت کردند، کافرند. همچنین پسر عموهای رسول الله ﷺ و فاطمیان مصر.^۱ روایت‌های زیادی را در این باره ساختند؛ از

۱- ما نمی‌دانیم که شیعیان معاصر بر چه اساسی می‌گویند که فاطمیان یک دولت شیعی و بانی شکوه و عظمت شیعه و داعی آن بوده‌اند و بانی علم و تمدن در مصر و مؤسس مساجد و کتابخانه و دانشگاه‌ها در آنجا بودند. (الشیعة فی المیزان، مغنیة، ص ۴۹ و ما بعد، اعیان الشیعة ص ۲۶۴، بخش دوم) با وجود این، آن‌ها را تکفیر کردند و بر خارج شدن آن‌ها از دایره‌ی اسلام اتفاق نظر دارند. آن‌ها در دوره‌ی خلیفه قادر عباسی در ربیع الآخر سال ۴۰۲، نامه‌ای نوشتند که امضای بزرگان این قوم و سران آنان را در برداشت، به خصوص کسی که ملقب به نقیب الأشراف و گرد آورنده‌ی نهج البلاغه بود؛ یعنی، سید رضی و برادرش مرتضی. برای حفظ تاریخ و اعتبار آن، در اینجا متن این نامه را می‌آوریم: منصور بن نزار ملقب به حاکم - خداوند حکم خواری و پستی به او بدهد - پسر سعد بن اسماعیل بن عبدالرحمن بن سعید - خداوند او را خوشبخت نگرداند - وقتی که به مراکش رفت، خود را عبیدالله، ملقب به مهدی نامید. او و پیشینیان کثیف و نجس او - لعنت خدا بر آن‌ها باد - داعیان خوارج بودند و هیچ نسبتی با فرزندان علی بن ابی‌طالب ندارند و این ادعایی باطل و دروغ است که خود را به علی نسبت داده‌اند. این شخص و پیشینیان وی، کافر و فاسق و زندیق هستند که پایبند به مذهب مجوسی می‌باشند. آن‌ها حدود الهی را تعطیل و فرج‌ها را مباح کردند و خون‌ها را ریختند و انبیاء را دشنام دادند و پیشینیان را لعن کردند و ادعای ربوبیت دارند.

امضاکنندگان:

شریف رضی، سید مرتضی برادرش، ابن ازرق موسوی، محمد بن محمد بن عمر بن ابی‌علی علوی، قاضی ابومحمد عبدالله بن اکفانی، قاضی ابوالقاسمی، ابوالقاسم جزری، امام ابو حامد اسفراینی و بسیاری دیگر (النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، جمال الدین تسغری بردی اتابکی، متوفای سال ۸۷۴ هـ، ج ۴ ص ۲۳۰-۲۲۹. شذرات الذهب و تاریخ الاسلام، ذهبی، مرآة العقول، المنتظم و عقد الجمال).

جمله: از ابوجعفر باقر سؤال شد: اینکه خداوند می‌فرماید: روز قیامت کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، صورتشان سیاه می‌شود، چه کسانی هستند؟
گفت: کسی که بگوید من امام هستم در حالی که امام نیست، هرچند که علوی باشد؟
گفتم: حتی اگر فرزندان علی بن ابی‌طالب باشد؟
گفت: آری. در یک روایت از پسرش، جعفر آمده که گفت: حتی اگر فاطمی علوی باشد.^۱

همچنین کسی که ادعای امامت کند و شایسته‌ی آن نباشد، کافر است.^۲
شیعیان، لقب امام را از هشت نفر از فرزندان حسین خلع کردند اما کمترین توهین و تحقیرها و توهین‌های زیادی به حسن و اولادش نمودند و در عوض برای امام خیالی (مهدی) داستان‌ها بافته‌اند. آن‌ها را خوار و ذلیل کردند و مورد تمسخر قرار دادند و تهمت‌هایی به آن‌ها زدند که اینان از آن مبرا و به دورند. همان کاری که با پدرانشان و با حسن و حسین و علی بن ابی‌طالب و رسول الله ﷺ و سایر پیامبران کردند.

توهین به علی بن حسین:

شیعه به علی بن حسین ملقب به زین العابدین و کسی که او را امام مطاع دانستند و بعد از پدرش با او بیعت کردند، نیز، توهین کردند. درباره‌اش می‌گویند: او از یک شخص عادی و عامی ترسو تر است و او به بردگی برای یزید، قاتل حسین، اعتراف کرده است. روایتی در کتاب کافی آن‌ها از پسر زین العابدین محمد باقر آمده که گفت: «یزید بن معاویه وارد مدینه شد و می‌خواست که حج انجام دهد، دنبال فردی از قریش فرستاد و او را آوردند. یزید به وی گفت: آیا اعتراف می‌کنی که تو برده‌ی من هستی، اگر بخواهی تو را می‌فروشم و اگر بخواهی، تو را آزاد می‌کنم. آن مرد گفت: قسم به خدا ای یزید، تو از لحاظ حب در قریش از من برتر نیستی و پدرت در جاهلیت و اسلام نیز، از پدر من برتر نبوده است و خودت نیز، در دین از من بهتر نیستی، پس چطور می‌گویی که خواسته‌ات را برآورده کنم. یزید گفت: اگر اعتراف نکنی، قسم به خدا تو را می‌کشم. آن مرد گفت: کشتن من بزرگ‌تر از کشتن حسین بن علی نیست. پس دستور داد که او را بکشند.

۱- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۷۲.

۲- همان.

سپس دنبال علی بن حسین فرستاد و همان درخواست را از او نیز، کرد؛ علی بن حسین به او گفت: اگر اعتراف نکنم مانند آن مرد مرا می‌کشی؟ یزید گفت: آری. علی بن حسین گفت: من اقرار کردم به چیزی که خواسته بودی و من برده‌ی اجباری هستم. پس اگر خواستی مرا ننگه دار و اگر خواستی مرا بفروش»^۱.

این چنین به فرزند و مادرش نیز اهانت کردند و او را آزرده‌اند. می‌گویند: «از یکی از امامان معصوم‌شان سؤال شد: دو همسایه دارم که یکی‌شان ناصبی و دیگری زیدی است و ناچارم با آنان رفت و آمد کنم، با کدام یک از این دو نفر رفت و آمد کنم؟ گفت: هر دو مثل هم هستند. هرکس آیه‌ای از کتاب خدا را تکذیب نماید، اسلام را پشت سرش انداخته و او قرآن و تمام پیامبران و رسولان را تکذیب کرده است. راوی گوید: سپس امام گفت: این ناصبی، آشکارا با تو دشمنی کرده و این زیدی آشکارا با ما دشمنی کرده است»^۲.

مادرش هم مورد اذیت و آزار و اهانت شیعیان قرار گرفت؛ به گونه‌ای که گفته‌اند: تمام مردم بعد از قتل حسین مرتد شدند جز پنج نفر: ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل، جبیر بن مطیع، جابر بن عبدالله و شبکه همسر حسین بن علی^۳. ما نمی‌دانیم که مادر علی بن حسین، شهربانو کجا رفته که از شبکه نام بردند و او را نام نبردند.

توهین به محمد باقر و پسرش:

محمد باقر و پسرش جعفر، مظلوم‌های حقیقی هستند؛ چرا که هیچ قباحت و زشتی باقی نمانده که به آن‌ها نسبت ندهند. با نام آن‌ها مذهبی را اختراع و مسلکی را ایجاد کردند که خود آن‌ها خبر ندارند. آن‌ها گفته‌اند: باقر از ترس، آنچه را خدا حرام کرده بود، حلال کرده است؛ مثلاً فتوا داده است: هرچه باز و عقاب بکشند، حلال است، حال آنکه حرام می‌باشد.

زراره بن اعین از راویان و بزرگان شیعه و مدار مذهبشان، درباره‌ی محمد باقر

۱- الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۲- الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۳۵.

۳- شوستری، مجالس المؤمنین، تهران، ص ۱۴۴.

می‌گوید: او پیرمردی است که از خصومت و فصل دعاوی آگاهی ندارد.^۱ آورده‌اند که زراره بن اعین گفت: «از محمد باقر مسأله‌ای را پرسیدم و او جوابم را داد سپس مردی نزد وی آمد و همان سؤال را پرسید و او بر خلاف جواب من، به او جواب داد. سپس مرد دیگری آمد و بر خلاف جواب من و آن مرد جوابش داد. وقتی که بیرون رفتند، گفتم: ای پسر رسول الله، این دو فرد، عراقی و از شیعیان شما بودند و شما به هر کدام جواب‌های متفاوتی دادید؟»

گفت ای زراره، این برای ما بهتر است و باعث بقای ما و شما می‌شود. اگر همگی بر یک جواب اتفاق داشته باشیم، مردم شما را علیه ما تصدیق می‌کنند و این بقای ما و شما را کمتر می‌کند.

زراره گفت: سپس به ابوعبدالله گفتم: شیعیان شما طوری هستند که اگر کوچکترین آزاری به آنان برسد از اطراف شما پراکنده می‌شوند. زراره گوید: او مانند پدرش جواب مرا داد.^۲

همچنین درباره‌ی جعفر گفته‌اند که او از ابوحنیفه که در حضورش بود، تمجید کرد و پس از آنکه از نزدش رفت، او را مورد مذمت و نکوهش قرار داد؛ همان طور که کلینی از محمد بن مسلم روایت کرده که گوید: «بر ابوعبدالله وارد شدم در حالی که ابوحنیفه پیشش بود. به او گفتم: فدایت شوم خواب عجیبی دیدم. به من گفت: ای ابن مسلم! خوابت را تعریف کن؛ چون کسی که بر تعبیر خواب علم و آگاهی دارد، اینجا نشسته است. با دستش به ابوحنیفه اشاره کرد. محمد بن مسلم گوید: گفتم: در خواب دیدم که وارد خانه‌ام شدم، دیدم که همسرم به روی من بیرون می‌آید، وسایل زیادی را شکستم و همسرم آن‌ها را به طرف من پرتاب کرد. از این خواب درشگفتم. ابوحنیفه گفت: تو مردی هستی که راجع به ارث همسرت خیلی جر و بحث و مجادله می‌کنی. پس از تلاش و زحمت فراوان به خواسته‌ات می‌رسی. محمد بن مسلم گوید: ابوعبدالله گفت: ای ابوحنیفه به خدا قسم که خوب و درست، خوابش را تعبیر کردی. سپس ابوحنیفه از نزدش رفت. آنگاه گفتم:

فدایت شوم! من از تعبیر خواب این ناصبی خوشم نیامد. ابوعبدالله گفت: ای مسلم! ناراحت نشو؛ چون تعبیر خواب آنان با تعبیر خواب ما خیلی فرق دارد و تعبیر خوابت

۱- الدصول من الکافی.

۲- الأصول من الکافی (کتاب فضل العلم)، تهران، ص ۶۵.

این نبود که او گفت. به او گفتیم: فدایت شوم! تو که به او گفتی درست تعبیر کردی و بر آن قسم خوردی حال آنکه اکنون می‌گویی اشتباه کرده است؟ گفت: آری، قسم خوردم که او به خطا، اصابت کرد».^۱

همچنین به او نسبت داده‌اند که گفت: «من با هفتاد زبان حرف می‌زنم و مخرج تمام آن‌ها را به خوبی ادا می‌کنم».^۲

پیش از این خرافات و بدگویی‌هایی را که انسان از ذکر آن‌ها شرم دارد، ذکر کردیم^۳ و در اینجا فقط یک روایت را که کشی از زراره نقل کرده است، می‌آوریم. در این روایت زراره می‌گوید: قسم به خدا، اگر تمام آنچه از ابوعبدالله شنیده‌ام، بازگو کنم؛ آلت تناسلی مردان مانند چوب باد می‌کند.^۴

اهانت به موسی بن جعفر:

به موسی بن جعفر و مادرش نیز اهانت کرده و گفته‌اند:

«پسر عکاشه بر ابوجعفر وارد شد و ابوعبدالله نزد وی ایستاده بود. انگوری را به او تقدیم کرد و گفت: پیرمرد و کودک یکی یکی می‌خورد و کسی که تصور می‌کند سیر نمی‌شود، سه تا سه تا و چهار تا چهار تا می‌خورد. اما دو تا دو تا بخور؛ چون این مستحب است. به ابوجعفر گفت: چرا ابوعبدالله ازدواج نمی‌کند، وقت ازدواجش رسیده است؟ یک کیسه پول جلویش بود و گفت: کنیز فروشی از اهل بربر می‌آید و در خانه‌ی میمون می‌نشیند و با این کیسه پول کنیزی برای او می‌خریم. گفت: بروید و هر وقت آمد، خبر بدهید. سپس روزی ما پیش ابوجعفر رفتیم و از کنیز فروشی که گفته بود او را خبر کردیم. گفت: بروید و با این کیسه پول، کنیزی بخرید. گفت: نزد کنیز فروش آمدیم و او گفت: جز دو کنیز مریض، کنیز دیگری ندارم. گفتیم: آن‌ها را بیرون بیاور تا ببینیم. سپس آن‌ها را بیرون آورد و گفتیم: این دو را چقدر به ما می‌فروشی؟ گفت: به هفتاد دینار. گفتیم: خوب است. گفت: کمتر از هفتاد دینار نمی‌دهم. گفت: ما آن‌ها را در مقابل این کیسه پول می‌خریم و نمی‌دانیم که چقدر پول

۱- الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۹۲.

۲- بصائر الدرجات، جزء ۶.

۳- نگاه کنید به باب سوم «شیعه و دروغ‌هایشان بر اهل بیت» از این کتاب.

۴- رجال الکشی، شرح حال زراره بن اعین، ص ۱۲۳.

در آن است. مردی با موهای سفید نزد وی بود و گفت: آن‌ها را جدا کن و بشمار. کنیز فروش گفت: اگر یک درهم کم داشته باشد، معامله نمی‌کنم. هنگامی که کیسه پول را شمرند، درست هفتاد دینار بود و کم و زیاد نداشت. ما کنیز را برداشتیم و او را پیش ابوجعفر بردیم؛ در حالی که جعفر نزد وی ایستاده بود و ماجرا را برایش تعریف کردیم. سپس خدای را شکر کرد و گفت: اسمت چیست؟ گفت: حمیده. گفت: در دنیا حمیده و در آخرت محمود هستی. بگو آیا باکره هستی یا بیوه؟ گفت: باکره هستم. گفت: چطور ممکن است کنیزی در دست این کنیز فروشان سالم بماند و او را خراب نکنند. کنیز گفت: از پشت با من نزدیکی می‌کردند. سپس او گفت: ای جعفر! بگیر که او بهترین فرد روی زمین، موسی بن جعفر را برایت به دنیا می‌آورد».^۱

درباره‌ی علم و عقل موسی بن جعفر سخن گفته‌اند؛ از جمله می‌گویند: راجع به زنی که با مردی ازدواج می‌کند در حالی که شوهر دارد، از او سؤال شد، در جواب گفت: زن سنگسار می‌شود مرد هیچ گناهی ندارد و حدی بر او اجرا نمی‌شود. ابوبصیر را دیدم و به او گفتم: از ابوالحسن درباره‌ی زنی که با مردی ازدواج می‌کند در حالی که شوهر دارد، پرسیدم در جواب گفت: زن سنگسار می‌شود و مرد هیچ گناهی ندارد و حدی بر او اجرا نمی‌شود. ابوبصیر سینه‌اش را دست کشید و گفت: تصور می‌کنم دوستان (یعنی موسی بن جعفر) حکمش درست نیست. در روایتی دیگر می‌گوید: تصور نمی‌کنم دوستان علمش کامل باشد.

ابوبصیر مرادی این چنین موسی بن جعفر را متهم می‌کند که او مرد دنیاست؛ همان طور که کشی از حماد بن عثمان روایت کرده که گوید: من و ابن ابی‌یعفور و مردی دیگر به حیره یا به جایی دیگر رفتیم و از دنیا سخن می‌گفتیم. ابوبصیر مرادی گفت: اگر این دوستان بر دنیا مسلط شود، آن را برای خود بر می‌گزینند.^۲

اهانت به علی بن موسی:

اما علی بن موسی بن جعفر کسی است که درباره‌اش گفته‌اند که او معتقد به نزدیکی مرد با زنش از پشت بود.^۳

۱- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۷۷.

۲- همان، ص ۱۵۴.

۳- الاستبصار، ج ۳، ص ۳۴۳.

همین داستان را درباره‌ی پدرش، موسی بن جعفر گفته‌اند.

از هاشم بن احمد نقل شده که گفت: ابوالحسن علیه السلام گفت: «آیا می‌دانی که فردی از مغرب آمده است؟ گفتم: خیر. گفت: آری، مردی سرخ پوست آمده است، همراه ما بیا. پس همراه او سوار شدیم تا نزد آن مرد رفتیم. دیدیم که مردی از مغرب هست و برده‌هایی همراه داشت. به او گفت: برده‌ها را به ما نشان بده. او نه کنیز را به ما نشان داد. ابوالحسن گفت: ما نیازی به این‌ها نداریم. پس گفت: بقیه را نشان بده. گفت: دیگر چیزی ندارم. گفت: بقیه را به ما نشان بده. گفت: به خدا قسم، جز یک کنیز مریض چیزی نداریم. گفت: چرا آن را نشان نمی‌دهی؟ خودداری کرد. پس ابوالحسن روانه شد و فردا ما را نزد او فرستاد و گفت: بگو که حد اکثر چقدر می‌فروشی؟ وقتی گفت: این قدر و آن قدر، بگو: حُب قبول دارم. پس نزد او رفتم و گفتم: نمی‌خواهم از این مقدار کمتر بفروشم. گفتم: حُب قبول دارم و کنیز را برمی‌دارم و این مقدار پول را به تو می‌دهم. او قبول کرد و گفت: این کنیز برای تو، اما مردی که دیروز با تو بود، چه کسی بود؟ گفتم: مردی از بنی‌هاشم. گفت: کدام بنی‌هاشم. گفتم: از بزرگان و سران آن‌هاست. گفت: بیشتر از این مقدار می‌خواهم. گفتم: بیشتر از این ندارم. گفت: ماجرای این کنیز را برایت بازگو کنم؟ این کنیز را من از دورترین نقطه برای خودم خریده‌ام، با زنی که اهل کتاب بود، ملاقات کردم و او گفت: ماجرای این کنیزی که با توست، چیست؟ گفتم: آن را برای خودم خریدم. گفت: شایسته نیست که کنیزی با این اوصاف نزد کسی مثل تو باشد. شایسته است که نزد بهترین مرد روی زمین باشد. پس زیاد پیش او نمی‌ماند تا اینکه پسری از او به دنیا می‌آید که شرق و غرب زمین مدیون اوست. راوی گوید: پس کنیز را بردم و پس از مدت کمی که پیش وی بود، علی را به دنیا آورد»^۱.

آیا عاقلانه است که امثال موسی بن جعفر و جعفر بن باقر، زنی از بنی‌هاشم یا سایر اشراف برای ازدواج پیدا نکنند و مجبور به خرید کنیز از کنیز فروشان شوند. این مطالب خنده‌دار و گریه‌آور مایه‌ی شگفتی است.

۱- ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸. کلینی، الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶.

همچنین به رضا نسبت داده‌اند که او عاشق دختر عموی مأمون بود و دختر عموی مأمون نیز، عاشق رضا بود؛ همچنان‌که ابن بابویه قمی در بیان روابط ذو‌الریاستین (فضل) و رضا می‌گوید:

«فضل دشمنی شدیدی را با امام رضا اظهار می‌کرد و به خاطر اینکه مأمون برایش احترام قائل بود، به او حسادت می‌ورزید. اولین چیزی که برای فضل از جانب ابوالحسن آشکار شد، این بود که دختر عموی مأمون رضا را دوست می‌داشت و رضا هم او را دوست می‌داشت و در اطاق وی به مجلس مأمون باز می‌شد و او از آنجا به رضا می‌نگریست و او را دوست می‌داشت. فضل این مسأله را به مأمون تذکر داد و گفت: شایسته نیست که در خانه‌ی زنان به مجلس تو باز باشد. سپس مأمون دستور داد که آن را ببندند. روزی مأمون نزد رضا می‌آمد و روزی رضا نزد مأمون می‌آمد. منزل ابوالحسن کنار منزل مأمون بود. وقتی ابوالحسن نزد مأمون رفت، دید که در بسته است، گفت: ای امیر مؤمنان! این در چرا بسته است؟ گفت: نظر فضل بود. گفت: انا لله و انا الیه راجعون؛ فضل چه کاری به امیر المؤمنین و حرمش دارد؟

مأمون گفت: نظر تو چیست؟ رضا گفت: آن را باز کن و بگذار که دختر عمویت وارد شود و سخن فضل را قبول نکن. مأمون به باز کردن در و وارد شدن دختر عمویت امر کرد. وقتی این خبر به فضل رسید، ناراحت و غمگین شد»^۱.

ترسویی و خواری را به رضا نسبت می‌دهند و می‌گویند: وقتی جلودی -یکی از فرماندهان رشید- کسی را پیش وی فرستاد تا خانه‌اش را غارت کنند و اموالش را ببرند، رضا به جای اینکه از خانواده و شرف و آبرو و حیثیتش دفاع کند، اموال را به او می‌داد: «ابوالحسن، رضا داخل شد و همه‌ی اموال را به فرستاده‌ی جلودی داد و چیزی برای خانواده‌اش باقی نگذاشت حتی گردنبند و گوشواره و جامه‌هایشان را برای خانواده‌اش باقی نگذاشت و همه را از آنان گرفت و با تمامی آنچه که در خانه بود، به او داد»^۲.

توهین به امام نهم:

محمد، پسر رضا، ملقب به قانع کنیه‌ی ابوجعفر دوم است. مردم در اینکه او پسر

۱- عیون اخبار الرضا، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۶۱.

رضا باشد، به شک افتادند و همچنین در قبول امامت وی تردید داشتند؛ چون صورتش سیاه بود و رنگش تغییر کرده بود. می‌گویند: کسانی که پیش از همه درباره‌ی او به شک افتادند، عموها و برادرانش بودند؛ همان طور که از علی بن جعفر بن باقر نقل کرده‌اند که او به برادرش، یعنی رضا گفت:

«هیچ گاه امامی سیاه پوست^۱ در میان ما نبوده است. رضا به آنان گفت: او پسر من است. گفتند:

رسول الله ﷺ با کمک یک قیافه‌شناس حکم می‌کرد. باید یک قیافه‌شناس میان ما و شما حکم کند. گفت: شما را به دنبال او می‌فرستم.

وقتی آمد، ما را در باغ نشانند و عموها و برادران و خواهرانش را به صف کردند و رضا را آوردند و پشمینه‌ای بر تن او کردند. کلاهی بر سرش نهادند و به قیافه‌شناس گفتند: وارد باغ شو. پس ابوجعفر را آوردند و گفتند: این پسر را به پدرش ملحق کن. گفتند:

در اینجا کسی پدر وی نیست اما این عموی پدرش است و این هم عمویش و این هم عمه‌اش، و اگر کسی در اینجا پدرش باشد، صاحب باغ است؛ چون پاهای این و پاهای او مثل هم است. وقتی ابو الحسن برگشت، گفتند: این پدرش است».^۲

به این نمایشنامه نگاه کنید که چگونه آن را به نمایش می‌گذارند؟ و در آنچه بی‌ادبی‌هایی به اهل بیت علی وجود دارد؟

درباره‌ی امام نهم می‌گویند که او فردی ترسو بود و آنگاه که وقتی معتصم عباسی برای بار دوم او را احضار کرد، گریه کرد تا جایی که ریشش خیس شد سپس به سمتی رو کرد و گفت: علی هم از این شخص می‌ترسید.^۳

توهین به امام دهم:

درباره‌ی پسرش، علی می‌گویند او هشت ساله بود که پدرش درگذشت. پس در امامت وی اختلاف داشتند و پیرامون آن بسیار سخن گفته‌اند تا اینکه امامت وی با شهادت مردی از غیر خودشان و با مجبور کردن وی برای این شهادت، ثابت شد.^۴

۱- کسی که رنگش سیاه شود و تغییر کند.

۲- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.

۳- همان.

۴- همان، ج ۱، ص ۳۲۴.

شیعیان می‌گویند: او با وجود امامتش چیزی از میراث پدرش، از اموال و نفقه و برده به او تحویل داده نشد و عبدالله بن مساور را از طرف پدرش مأمور آن کردند تا وقتی که به سن بلوغ برسد و آن موقع تحویلش داده شود.^۱

با این وجود از پدرش نقل می‌کنند که جماعتی از شیعیان از مناطق دور و بر اجازه خواستند تا پیش وی بروند. او به آنان اجازه‌ی ورود داد. آنان وارد شدند و در یک جلسه سی هزار سؤال پرسیدند و او آنها را جواب داد با اینکه ده سال سن داشت.^۲

نمی‌دانم چرا آن قدر او را کوچک می‌کنند تا مجبور باشند سرپرستی تعیین کنند تا هنگام رسیدن به سن بلوغ او را سرپرستی کند. سپس او را متهم می‌کنند که نمی‌دانست امام بعد از خودش چه کسی است. حتی علی بن محمد امامت را به پسر بزرگترش، یعنی ابوجعفر، محمد واگذار کرد و ندانست که ابوجعفر بعد از وی زنده نمی‌ماند بلکه در زمان حیات خودش فوت می‌کند. وقتی وفات یافت، گفت: من اشتباه نکردم، بلکه خدا نمی‌دانست که امام بعد از من چه کسی خواهد بود. نص روایت این است: «برای خدا روشن شد^۳ که محمد - یعنی پسر دوش، حسن عسکری - پس از ابوجعفر - یعنی پسر بزرگش، محمد - امام خواهد بود و خدا قبلاً این را نمی‌دانست همچنان که درباره‌ی موسی بعد از وفات اسماعیل یعنی پسران جعفر - این امر برای خدا روشن شد».^۴

توهین به امام یازدهم:

امام یازدهم حسن بن علی ملقب به عسکری می‌باشد که درباره‌اش گفته‌اند: وقتی خبر مرگ برادر بزرگش را شنید، پس از آنکه پیراهنش را پاره کرد و صورتش را خراشید، خداوند را شکر کرد وقتی شنید امامت به او می‌رسد؛ همانگونه که مفید در کتاب «الإرشاد»^۵ و اربلی در کتاب «کشف الغمّة» آن را اظهار داشته‌اند.^۶

۱- همان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۴۹۶.

۳- به معنای فراموشی و جهل نسبت به خداوند. برای تفصیل آن به کتاب «الشیعة والسنة»، باب اول، مسأله‌ی «بدا» مراجعه کنید.

۴- مفید، الإرشاد، ص ۳۳۷.

۵- همان، ص ۳۲۶.

۶- همان، ص ۴۰۵.

توهین به امام دوازدهم:

امام دوازدهم موهوم همین بس که آن‌ها در کتاب‌هایشان تصریح کرده‌اند که او به دنیا نیامده و با وجود بررسی‌ها و تحقیقات زیاد اثری از او دیده نشده است. سپس حکایات و اسطوره‌های زیادی درباره‌ی وی گفته‌اند و داستان‌های باطلی را درباره‌ی ولادت و اوصافش ساخته‌اند. حالا یا او وجود داشته و به دنیا آمده و یا وجود نداشته و به دنیا نیامده است. مولود و غیر مولود و معدوم و موجود چه معنایی دارد؟! چه بی‌ادبی‌ای بالاتر از این وجود دارد؟ و چه توهینی بیشتر از این وجود دارد؟ متن آن را از مهم‌ترین کتاب‌های شیعه ذکر می‌کنیم. آن‌ها از احمد بن عبیدالله بن خاقان روایت می‌کنند که او در یک داستان طولانی می‌گوید: وقتی حسن عسکری مریم شد، حاکم وقت دنبال پدرش فرستاد که ابن رضا مریم شده است. او با عجله همراه پنج نفر از خادمان امیرالمؤمنین به دار الخلافه بازگشت که همه از افراد مورد اعتماد وی بودند.

دستور داد به خانه‌ی حسن بروند تا حالش را بپرسند. دنبال چند نفر از طبیبان فرستاد و آن‌ها را به مراقبت همیشگی از او امر کرد. پس از سپری شدن دو یا سه روز، خبر دادند که او خیلی ضعیف شده است. از این رو طبیبان را به مراقبت بیشتر از وی امر کرد. و دنبال قاضی القضاة فرستاد تا در مجلس وی حاضر شود و او را امر کرد تا ده نفر از اصحاب مورد اعتمادش را برگزیند. پس آن‌ها را احضار کرد و آنان را به خانه‌ی حسن فرستاد و دستور داد شبانه روز از وی مراقبت و پرستاری کنند. آنان پیوسته در آنجا ماندند تا اینکه درگذشت. صدای گریه و زاری بلند شد. سلطان چند نفر را به خانه‌اش فرستاد تا اتاقش را برای یافتن پسرش بگردند و زنانی را که حامله هستند، بیاورند. بعضی از زنان اظهار داشتند که کنیزی از وی حامله بوده است. او را در اتاق گذاشتند و خادمی را برای مراقبت از او گماشتند و زنانی را نزد او گذاشتند. سپس به تشییع جنازه‌ی او پرداختند و بازارها تعطیل شد و بنی‌هاشم و سایر مردم در تشییع جنازه‌ی وی شرکت داشتند. آن روز شبیه قیامت بود. وقتی که از تشییع جنازه‌ی وی فارغ شدند، سلطان به دنبال ابوعیسی بن متوکل فرستاد و دستور داد که بر وی نماز بخوانند. وقتی جنازه را بر زمین گذاشتند تا نماز بر وی بخوانند، ابوعیسی به او نزدیک شد، صورتش را آشکار کرد و آن را به بنی‌هاشم و علویان و عباسیان و نزدیکان و قاضیان نشان داد و گفت:

این حسن بن علی بن محمد بن رضا بود که درگذشت و بینی‌اش را بر خاک

گذاشت. امیر المؤمنین تمام معتمدان وی و قاضیان و طبیبان را حاضر کرد؛ سپس صورتش را پوشاند و دستور داد او را ببرند. او را از خانه‌اش برداشتند و در همان خانه‌ای که پدرش دفن شده بود، به خاک سپردند.

وقتی به خاک سپرده شد، حاکم وقت و مردم شروع به جستجو درباره‌ی فرزندش کردند و خانه‌ها و منازل را بیشتر جستجو کردند و از تقسیم میراثش دست برداشتند. کسانی که مراقب کنیز باردار بودند، همچنان از او مراقبت می‌کردند تا اینکه بطلان حمل روشن شد. وقتی باردار بودن او منتفی شد، میراثش را میان مادرش و برادرش، جعفر، تقسیم کردند و مادرش ادعا کرد که او برایش وصیت کرده، و این امر نزد قاضی ثابت شد.^۱

چه زیبا نوشته است یکی از نویسندگان سنی که می‌گوید: مهدی شیعه و قائم آن‌ها ساختگی و معدوم و موهوم بوده است و قرآن آن‌ها نیز، معدوم و غیرموجود است و مذهبشان نیز، اختراعی و ساختگی است. و به امید خدا از بین خواهد رفت.

این روایتی بود که بسیاری از مورخان شیعه و مؤلفان و محدثان آن‌ها جمع کرده‌اند و قصد ساختن اسطوره و داستان ولادت امام دوازدهم و امامت وی را داشتند اما در واقع آن را نابود کرده‌اند. منظور آن‌ها از ذکر این روایات و داستان‌ها جز اهانت و توهین به آن‌ها نیست به طوری که می‌گویند: مهدی موجود نیست اما از طرف دیگر می‌گویند: به دنیا آمده و موجود است. انصاف خوب چیزی است.

مفید و دیگران می‌گویند: «ولادت مهدی در زمان حیات حسن عسکری تحقق نیافت و پس از وفاتش همه‌ی مردم او را نشناختند. از این رو جعفر بن علی، برادر ابومحمد امامت را به عهده گرفت، و ترکه‌ی او را گرفت و سعی کرد کنیزهای ابومحمد را زندانی و همسرانش را بازداشت کند... جعفر تمام ترکه‌ی ابومحمد را از آن خود کرد و کوشید تا جانشین وی شود».^۲

این هم امام دوازدهم آن‌ها بود؛ اگر دوازدهمی داشته باشند. اکنون شیعه معتقد به امامت وی هستند و به جعفریه مشهورند، اما شیعه طبق عادت خویش با دیگران،

۱- الحجة من الکافی، ص ۵۰۵. مفید، الإرشاد، ص ۳۳۹ و ۳۴۰. کشف الغمة، ص ۴۰۸ و ۴۰۹.

الفصول المهمة، ص ۲۸۹. جلاء العیون، ج ۲، ص ۷۶۲. طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۷۷ و ۳۷۸.

۲- الإرشاد، ص ۳۴۵. اعلام الوری، ص ۳۸۰.

جعفر را نیز سبّ و نفرین کرده‌اند و درباره‌ی او؛ یعنی، جعفر بن محمد گفته‌اند: او فسقش را آشکار کرد و فاجر و دیوانه و شراب‌خوار و پست و حقیر بود.^۱ و او را جعفر کذاب نامیده‌اند و امثال چنین صفت‌های زشت و قبیحی را به وفور به او نسبت داده‌اند.

۱ - الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۵۰۴.

اهل بیت و شیعه

قبل از اینکه این مطلب را به اتمام برسانیم، می‌خواهیم اینجا بیان کنیم که اهل بیت از رفتار و کردار این قوم و برخوردشان با آنان شناخت داشتند، و بر این اساس در عصر خود هیچگاه در بیان حقیقت این قوم و روشن شدن نظر عموم و سنجیدن لعن و نفرین‌ها علیه خودشان کوتاهی نکرده‌اند.

اولین کسی که گرفتار شیعیان شد، خود علی بن ابی‌طالب بود. او به آن‌ها به عنوان یک مجرم پست و دشمن می‌نگریست.

می‌گفت: «خدا را سپاس می‌گزارم برای امری که واجب و لازم نمود و برای کاری که مُقَدَّر فرمود و برای آزمایش نمودن من توسط شما ای گروهی که هر زمان فرمان دادم، پیروی نکردید و دعوت مرا نپذیرفتید. اگر شما را مهلت دهند به سخنان بیهوده می‌پردازید و اگر جنگی پیش آید، ضعف و سستی نشان می‌دهید و مردمی را که نزد یک امام جمع می‌شوند، طعن زده و سرزنش می‌نمایید و اگر به سختی و مصیبت گرفتار شوید به عقب بر می‌گردید. در پیروزی و مبارزه علیه حَقَّتَن، چه چیزی را در انتظار دارید؟ مرگ یا خواری برای شما؟ سوگند به خدا اگر اجل من برسد - و البته خواهد رسید - بین من و شما جدایی می‌افکند در حالی که از بودن با شما بیزارم، حساب شما با خداست! آیا دینی نیست که شما را گرد آورد و غیرتی نیست که شما را آماده سازد. آیا شگفت‌انگیز نیست که معاویه، عده‌ای را می‌خواند و آن‌ها از او پیروی می‌کنند بدون اینکه ایشان را کمک و بخششی نماید ولی من شما را در حالی که باقی مانده‌ی مردم مسلمانید با بخشش فراوان دعوت می‌نمایم اما شما از دور من پراکنده می‌شوید و مخالفت می‌کنید؟! هر کار رضایت بخشی که انجام می‌دهم شما بدان راضی نیستید و هر ناراحتی‌ای که از من سر می‌زند، بر آن جمع نمی‌شوید. برای من عزیزترین چیزی که آرزوی ملاقاتش دارم، مرگ است. قرآن را به شما یاد دادم و با حجت و دلیل بین شما حکم کردم و شما را به آنچه نمی‌شناختید، آشنا گردانیدم و آنچه از دهن بیرون می‌افکنید بر شما گوارا ساختم. کاش کور، می‌دید یا خفته بیدار

می‌گشت».^۱

باری دیگر آن‌ها را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

«من از شما متنفرم و از ملامت کردن شما رنجیده گشتم. آیا در مقابل زندگانی همیشگی بر زندگانی موقت دنیا خشنود هستید و به جای عزت و بزرگی، تن به ذلت و خواری دادید؟ وقتی شما را به جنگ کردن با دشمن می‌خوانند، چشم‌هایتان دور می‌زند گویا به مرگ و رنج بیهوشی مبتلا شده‌اید که راه گفت و شنود شما با من بسته شده و در پاسخ به سخنانم حیران و سرگردانید. گویی عقل از شما زایل گشته و دیوانه شده‌اید که نمی‌فهمید. هیچ وقت شما برای من امین و درستکار و یاران توانایی نبودید. شما مانند شترهایی هستید که ساریان‌شان ناپیدا هستند چون از طرفی گرد می‌آیند و از طرف دیگر پراکنده می‌شوند. سوگند به خدا، شما برای جنگ، مردم بدی هستید. با شما مکر و حيله می‌کنند و شما چاره‌ای نمی‌اندیشید و شهرهای شما را تصرف می‌نمایند و شما خشمگین نمی‌شوید. دشمن به خواب نمی‌رود و شما را خواب غفلت فرا می‌گیرد و فراموش کار هستید. سوگند به خدا، مغلوبند کسانی که با یکدیگر همراهی نکردند. گمان می‌کنم اگر جنگ شدت یابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود، شما مانند جدا شدن سر از بدن، از پسر ابو طالب جدا خواهید شد».^۲

یک بار دیگر ترس و پستی و فساد آن‌ها را بیان کرده و می‌گوید:

«تا چه مدت با شما مدارا کنند چنان‌که با شترهای جوانی که سنگینی بار کوهان، آن‌ها را کوبیده کرده است یا با جامه‌های کهنه که پی در پی دریده شده‌اند و هر بار که از سمتی بدوزند از طرف دیگر پاره می‌گردد، مدارا می‌نمایند. هرگاه گروهی از لشکر شام به شما نزدیک شوند، مردان شما در خانه، همچون سوسمار و کفتار در لانه‌ی خود، خویشان را پنهان می‌کنند. سوگند به خدا، کسی که شما او را یاری می‌کنید، ذلیل و خوار است و کسی که با یاری شما تیر اندازد با تیر سر شکسته‌ی بی‌پیکان تیر انداخته است. سوگند به خدا، شما در خانه‌ها بسپارید و در زیر پرچم‌ها کم و من آنچه شما را اصلاح نماید و کجی شما را راست نماید، می‌دانم اما سوگند به خدا اصلاح شما را با فساد و تباه ساختن خود جایز نمی‌بینم. خداوند شما را خوار گرداند و حظ و بهره‌ی شما را ناقابل نماید. حق را نمی‌شناسید آن‌طور که با باطل آشنا هستید و در

۱- نهج البلاغه، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۲- همان، ص ۷۸.

صدد ابطال باطل نیستید چنان که حق و حقیقت را باطل می‌کنید».^۱

همچنین می‌گوید:

می‌بینید که پیمان‌های خدا شکسته شده اما به خشم نمی‌آیید در حالی که برای شکستن پیمان‌های پدرانتان حاضر نیستید و آن را ننگ می‌دانید. احکام خدا بر شما وارد و از شما صادر می‌گشت و به شما باز می‌گشت. پس مقام و منزلت خود را به ستمگران واگذار کردید و زمام کارهایتان را به دست ایشان سپردید و در احکام الهی به آن‌ها تسلیم شدید. از آنان پیروی کردید در حالی که کارهای شبهه را انجام می‌دهند و در پی شهوات و خواهش‌های نفسانی می‌روند.^۲

وقتی شما سر و صدا راه می‌اندازید مانند صدای پوست سوسمارها در وقتی که به هم مالیده می‌شوند [تو خالی هستی] حقی را نمی‌گیرید و از ظلم و ستم جلوگیری نمی‌کنید. شما را در راه آزاد گذاشته‌اند پس نجات و رستگاری برای کسی است که خود را در آن راه بیفکند و هلاکت و بدبختی برای کسی است که توقف کند».^۳

با حالت تأسف و ناامیدی از آنان می‌گوید:

«اگر استقامت ورزید، شما را هدایت می‌نمایم و اگر کج شوید، راستان می‌کنم و اگر امتناع ورزید، باز سراغتان می‌آیم تا بالاخره هدایت‌تان کنم. این ریسمان محکم است اما به وسیله‌ی چه کسی و برای چه کسی؟

می‌خواستم به وسیله‌ی شما دردها را مداوا کنم اما خودتان درد من هستید؛ مانند کسی که به وسیله‌ی خار به دنبال خار است و او می‌داند که تیزی خار با خار است. طبیبان این درد کشنده می‌خواهم تا درمانش کنند. کجایند کسانی که وقتی به اسلام فرا خوانده شدند، این دعوت را پذیرفتند و وقتی قرآن خواندند، به خوبی آن را خواندند و بدان عمل و مطابق آن حکم کردند و وقتی به جهاد تشویق شدند، مشتاقانه به سوی جهاد رفتند و به خوبی شمشیر کشیدند و آرام آرام و صف به صف، اطراف زمین را گرفتند. عده‌ای از بین رفتند و عده‌ای نجات پیدا کردند. به زندگانی دلخوش نمی‌بودند و در عزای مردگان نمی‌نشستند. چشم‌هایشان بر اثر گریه سفید شده و

۱- همان، ص ۹۸ و ۹۹.

۲- همان، ص ۱۵۴.

۳- همان، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

شکمشان بر اثر روزه تهی شده و لب‌هایشان بر اثر دعا خشک شده و رنگ چهره‌شان بر اثر شب زنده‌داری زرد شده، و بر صورتشان، علامت خشوع کنندگان هست. آنان برادران من بودند که از این دنیا رفتند. برماست که تشنه‌ی دیدارشان باشیم و دست‌هایمان را به خاطر فراق‌شان گاز بگیریم».^۱

بالآخره راز دل خود را برای آن‌ها می‌نویسد و آن‌ها را فرا می‌خواند و می‌گوید: «تنها کوفه در تصرف من است که اختیار قبض و بسط آن را دارم. ای کوفه، اگر برای من گردبادهای تو نباشد که بوزد، پس خدا تو را زشت گرداند ... بار خدایا، من از ایشان بیزار و دلتنگ شده‌ام و ایشان هم از من ملول و سرگشته‌اند. پس بهتر از ایشان را به من عطا کن و به جای من شری را به آن‌ها عوض ده. بار خدایا، دل‌های ایشان را آب کن، همان طور که نمک در آب، ذوب می‌شود».^۲

حسن بن علی هم می‌گوید:

«به خدا قسم که معاویه برای من از شما که خود را شیعه‌ی من می‌پندارید، بهتر است. شما اقدام به قتل من و دزدی اموال من کردید».^۳

همچنین می‌گوید:

مردم کوفه و حماقت‌شان را می‌شناختم. هرکدام از آن‌ها که فاسد و بد است، به درد من نمی‌خورد؛ چون آنان بی‌وفا و بدقولند، و در گفته و عمل هیچ تعهدی ندارند. آنان از هم زیاد فاصله دارند و دل‌هایشان از هم دور است و به ما می‌گویند که دل‌هایمان با شماست اما در واقع علیه ما شمشیر کشیده‌اند».^۴

حسین بن علی که در کربلاء ایستاده بود می‌گفت:

«ای شیث بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث (نام‌های شیعیان وی)، آیا شماها نبودید که به من نامه نوشتید که چشمه‌ها جوشیده و درختان سرسبز و همه منتظر تو هستند، و وقتی رسیدم، با یک لشکر شکست خورده مواجه شدم».^۵

۱- همان.

۲- همان، ص ۶۶ و ۶۷.

۳- طبرسی، الاحتجاج، ص ۱۴۸.

۴- همان، ص ۱۴۹.

۵- مفید، الإرشاد، ص ۲۳۴. طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۴۲.

حر بن یزید تمیمی به نیابت از او در کربلا می‌گوید:

ای اهل کوفه، تمام انسان‌ها، شما را سرزنش می‌کنند. این بنده‌ی صالح را فرا خواندید تا نزد شما بیاید اما او را تسلیم کردید و پنداشتید که بدون او با خودتان جهاد می‌کنید، سپس بر او تاختید که او را بکشید اما او خشم خود را فرو خورد و صبر کرد. از هر طرف او را محاصره کردید تا نتواند در این سرزمین پهناور خداوند، به جایی روی آورد و او مانند اسیری در دست شما بود که صاحب هیچ نفع و ضرری برای خود نبود. او و خانواده‌اش را از آب فرات که یهودی و مسیحی و مجوسی از آن می‌نوشند و خوک‌ها و سگ‌های سیاه نیز، به آن دهن می‌زنند، منع کردید. پس تشنگی آن‌ها را هلاک کرد. شما بد امتی برای محمد بودید خداوند شما را در روز قیامت آب ندهد.^۱

این‌ها همان کسانی هستند که فرزدق شاعر، درباره‌شان گفته است:

ای پسر رسول خدا، چگونه به این کوفیان اعتماد می‌کنی در حالی که آن‌ها بودند که پسر عمویت، مسلم بن عقیل، را کشتند.^۲
مفید نقل کرده که وی گوید:

«سال ۶۰ هجری همراه مادرم به حج رفتم، در حالی که شتر مادرم را می‌راندم موقعی که داخل حرم مکه شدم، ناگهان حسین بن علی را خارج از حرم مکه همراه با شمشیرها و سپرهایش دیدم. گفتم: این‌ها مال چه کسی است؟ گفتند: مال حسین بن علی. پیشش رفتم و به او سلام کردم و گفتم: ای پسر رسول خدا، پدرم و مادرم فدایت باد! خداوند آرزویت را برآورده کرده و آنچه که دوست می‌داشتی بدان رسیدی چرا این قدر برای حج عجله می‌کنی؟ گفت: اگر عجله نمی‌کردم، من را از اینجا بر می‌داشتند. سپس به من گفت: تو کیستی؟ گفتم: یک نفر عرب. به خدا قسم، بیشتر از آن از من پرس و جو نکرد. سپس به من گفت: از مردمان پشت سرت به من بگو. گفتم: از یک نفر آگاه پرسیدی. دل‌های مردم همراه تو ولی شمشیرهایشان علیه تو کشیده شده، و قضا و تقدیر از آسمان فرود می‌آید و خدا هرچه بخواهد می‌کند».^۳

اما حسین وقتی دید تنها مانده و خانواده‌اش را رها کرده‌اند و او را یاری نکردند بر اسب خود سوار شد و با آن‌ها روبرو شد و به آنان گفت:

۱- الإرشاد، ص ۲۳۴ و ۲۳۵. طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۴۳.

۲- کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۸

۳- الإرشاد، ص ۲۱۸.

«ای اهل کوفه، زشت باد بر شما وقتی که ما را به فریاد می‌خواندید و ما نزد شما آمدیم و شما شمشیرهای خود را علیه ما آخته کردید و آتش افروختید و ما آن را بر شما و دشمنان شما انداختیم. شما به اولیای خود پشت کردید و یاور دشمنانتان شدید. ما نسبت به شما گناهی نکردیم. وای بر شما روزی که ما را نپذیرفتید و با شمشیر بر ما تاختید. شما با سرعت برای بیعت با ما آمدید و مانند پروانه‌ها گرد ما جمع شدید، سپس از روی نادانی و سفاهت پیمان خود را شکستید و به اطاعت از طاغوت پرداختید. سپس ما را خوار کردید و ما را کشتید. آگاه باشید که خدا بر ظالمان لعنت فرستاده است. سپس اسبش را به طرف آن‌ها حرکت داد و شمشیر در دستش خشک شد در حالی که او از خودش ناامید شده بود».^۱

در پایان همین کسانی که حسین علیه السلام و یارانش را به کربلا کشانند، حسین همچون پدرش که شیعیانش را نفرین کرد، آنان را نفرین می‌کند. مفید می‌گوید:

«سپس حسین دستش را بلند کرد و گفت: بارالها! اگر تا مدتی اینان را از زندگانی دنیا بهره‌مند می‌کنی، آنان را از هم جدا کن و جمع‌شان را از هم بپاش، و والیان و حاکمان را از آنان خشنود نگردان؛ چون آنان ما را فرا خواندند تا ما را یاری کنند، سپس دشمن ما شدند و ما را کشتند».^۲

اما علی بن حسین ملقب به زین العابدین ننگ آن‌ها را آشکار کرد و ماهیتشان را برملا ساخت و گفت:

«یهودیان، عَزیر را دوست داشتند تا جایی که درباره‌اش هرچه خواستند، گفتند؛ اما عَزیر از آن‌ها نبود و آن‌ها از عَزیر نبودند. مسیحیان، عیسی را دوست داشتند و هرچه می‌خواستند به وی گفتند ولی عیسی از آن‌ها نبود و آن‌ها نیز، از عیسی نبودند، و من نیز، بر این سنت هستم. گروهی از شیعیان ما، ما را دوست خواهند داشت تا جایی که آنچه یهود درباره‌ی عَزیر و مسیحیان درباره‌ی عیسی گفتند، در حق ما می‌گویند؛ نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان هستیم».^۳

۱- کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹.

۲- الإرشاد ص ۲۴۱. إعلام الوری، طبرسی ص ۹۴۹.

۳- رجال الکشی، ص ۱۰۷.

شیعیان حسین، او را خوار کردند و او را تنها گذاشتند و جز پنج نفر کسی از آنان باقی نماند؛ همان طور که در روایتی که قبلاً آوردیم و نیز روایتی که فضل بن شاذان روایتش کرده، آمده است.^۱

یا بنا به روایتی دیگر که جعفر بن باقر می‌گوید، تنها سه نفر از شیعیان حسین همراه وی ماندند و همه او را تنها گذاشتند. در این روایت جعفر بن باقر گوید:

«مردم بعد از قتل حسین مرتد شدند به جز سه نفر: ابوخالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن مطعم. -یونس بن حمزه مانند آن را روایت کرده و این عبارت را بدان اضافه کرده است: و جابر بن عبدالله انصاری».^۲

محمد بن باقر نیز از شیعیان خود ناامید شده بود و می‌گوید:

«اگر همه‌ی مردم، شیعه‌ی ما شوند، سه چهارم آن‌ها به ما شک دارند و یک چهارم باقی مانده، احمق هستند».^۳

جعفر اشاره می‌کند که پدرم، باقر جز چهار یا پنج نفر شیعه‌ی مخلص و وفادار نداشت؛ همان طور که روایت شده است:

«هرگاه خدا امر بد و ناخوشایندی را برای شیعیان اراده کند، به وسیله‌ی این چند نفر آن را از شیعیان برمی‌دارد. آنان ستارگان شیعیان من چه آنانی که زنده‌اند و چه آنانی که مرده‌اند، می‌باشند. آنان یاد پدرم را زنده می‌کنند و خدا به وسیله‌ی آنان هر بدعتی را کشف و از بین می‌برد. عقیده‌ی باطل‌گرایان و تأویل‌گلوکنندگان را از این دین دور می‌کنند. سپس گریه کرد و گفتم: آنان چه کسانی‌اند؟ گفت: کسانی‌اند که درود و رحمت خدا چه در حال حیاتشان و چه پس از مرگشان، شامل حالشان می‌شود، که عبارتند از: برید عجلی، زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم».^۴

باقر به هیچکدام از این شیعیان اعتماد نکرد؛ همچنان که از هشام بن سالم از زراره نقل شده که گفت: از ابوجعفر درباره‌ی جایزه‌ی کارگزاران سؤال کردم، گفت:

«اشکالی ندارد. سپس گفت: اگر منظور زراره، هشام باشد، من کارهای سلطان را

۱- همان، ص ۱۰۷.

۲- همان، ص ۱۱۳.

۳- همان، ص ۱۷۹.

۴- رجال الکشی، ص ۱۲۴.

حرام می‌دانم».^۱

به علاوه، همین چند نفر چگونه بودند؟ آنان را از زبان جعفر بشناس. مسموع روایت کرده که از ابوعبدالله شنید که می‌گفت: «لعنت خدا بر برید و زراره».^۲

درباره‌ی ابوبصیر گفته‌اند: سگ‌ها در صورت ابوبصیر بول می‌کرد.^۳

جعفر بن باقر به طور بارزتری از شیعیان خود می‌نالد و خطاب به آنان می‌گوید: «اما قسم به خدا، اگر از میان شما سه مؤمن را می‌یافتم که حدیث مرا پنهان می‌کنند، حلال نمی‌دانستم که یک حدیث را از آنان کتمان بکنم».^۴

به همین دلیل یکی از مریدانش، عبدالله بن یغفور می‌گوید: «به ابوعبدالله گفتم: من با مردم معاشرت می‌کنم و از سخنان آن‌ها تعجب می‌کنم که از شما تبعیت نمی‌کنند و از فلانی و فلانی تبعیت می‌کنند و به آن‌ها وفادار و صادق هستند. اما اقوامی از شما تبعیت می‌کنند که امانت و وفا و صدق ندارند».^۵

بالتر از آن، جعفر نسبت به همه‌ی شیعیانش شک می‌کرد. به همین خاطر جز با فتواهای مختلف، به آنان فتوا نمی‌داد تا از فتوهایش سوءاستفاده نکنند. همان طور که قبلاً بیان شد.

او بسیار می‌گفت:

«هیچکس را نیافتم که وصیتم را قبول کند و مطیع امر من باشد، بجز عبدالله بن یغفور».^۶

بار دیگر شیعیان را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

«شما را چه شده که مردم را بر من می‌شورانید؟ قسم به خدا، کسی را نیافتم که از من اطاعت کند و سخن مرا گوش دهد بجز عبدالله بن یغفور. من به او امر کردم و به او وصیت کردم، وی از دستورم تبعیت کرد و به وصیتم عمل کرد».^۷

۱- همان، ص ۱۴۰.

۲- همان، ص ۱۳۴.

۳- همان، ص ۱۵۵.

۴- الأصول من الکافی، هند، ج ۱، ص ۴۹۶.

۵- همان، تهران، ج ۱، ص ۳۷۵.

۶- رجال الکشی، ص ۲۱۳.

۷- الأصول من الکافی، ص ۲۱۵.

پسرش، موسی آن‌ها را با وصفی جامع و مانع توصیف می‌کند. سخن را با همین مطلب خاتمه می‌دهیم. او می‌گوید:

«اگر شیعیانم را جدا کنم، از آن‌ها کسی جز مدّاحان نمی‌بینم و اگر آن‌ها را بیازمایم، مرتدانی بیش نیستند و اگر آن‌ها را خالص گردانم، از هزار نفر یکی باقی می‌ماند و اگر آن‌ها را غربال کنم، کسی از آن‌ها باقی نمی‌ماند. آن‌ها مدام بر تخت‌ها نشسته و می‌گویند: ما شیعه‌ی علی هستیم».^۱

این‌ها اهل بیت علی علیه السلام بودند و این هم سخنان و آرای ایشان درباره‌ی کسانی بود که ادعا می‌کنند شیعیان و پیروان و دوستداران آنان هستند ولی اهل بیت این چنین بر آن‌ها نفرین و لعن می‌فرستند و حقیقت آن‌ها را به مردم نشان می‌دهند و آنچه در سینه دارند، ابراز می‌کنند. لعن و نفرین آن‌ها و برائت از این شیعیان بسیار بیشتر از این‌ها است اما ما به این مقدار کفایت کردیم؛ چون برای کسی که بصیرت داشته باشد، کافی است؛ همچنان‌که ما حقیقت شیعه‌ی اهل بیت علی و اهل بیت پیامبر را از کتاب‌های خودشان ابراز کردیم، باشد که عاقلان تدبر کنند؟

در این سخنان بهره و عبرتی است برای کسی که قلبی سالم یا گوش‌ی شنوا داشته باشد. از خداوند می‌خواهم که حق را به صورت حق به ما بنمایاند و سعادت پیروی از آن را به ما عطا کند و باطل را به صورت باطل به ما بنمایاند و دوری از آن را روزی ما کند و اوست که هدایتگر به راه راست است و بر او توکل می‌کنیم و به سوی او باز می‌گردیم.

مصادر و منابع كتاب

قرآن الكريم

منابع شيعه / روافض :

- ١- نهج البلاغة با تحقيق صبحى صالح.
- ٢- نهج البلاغة با تحقيق محمد عبده.
- ٣- شرح نهج البلاغة: ابن أبى الحديد.
- ٤- شرح نهج البلاغة: ابن الميثم.
- ٥- شرح نهج البلاغة: دنبلى.
- ٦- شرح نهج البلاغة: على النقى.
- ٧- شرح نهج البلاغة: كاشانى.
- ٨- الصحيفة الكاملة: زين العابدين.
- ٩- تفسير العياشى.
- ١٠- تفسير العسكرى.
- ١١- تفسير القمى.
- ١٢- تفسير فرات الكوفى.
- ١٣- مجمع البيان: طبرسى.
- ١٤- تفسير الصافى: فيض كاشانى.
- ١٥- تفسير البرهان: بحرانى.
- ١٦- تفسير نور الثقلين للحويزى.
- ١٧- تفسير منهج الصادقين لفتح الله الكاشانى.
- ١٨- تفسير الميزان للطباطبائى.
- ١٩- تفسير الكاشف للمغنية.
- ٢٠- تفسير البصائر لرستكار.
- ٢١- متشابه القرآن ومختلفه لابن شهر آشوب.
- ٢٢- الكافى للكلىنى.

- ٢٣- الاستبصار للطوسي.
- ٢٤- التهذيب للطوسي.
- ٢٥- من لا يحضره الفقيه لابن بابويه القمي.
- ٢٦- الشافي للشريف المرتضى.
- ٢٧- تلخيص الشافي للطوسي.
- ٢٨- مرآة العقول للمجلسي.
- ٢٩- الصافي للقزويني في شرح أصول الكافي.
- ٣٠- قرب الإسناد للحميري القمي.
- ٣١- الشعثيات للأشعث الكوفي.
- ٣٢- الأمالي لابن بابويه القمي.
- ٣٣- معاني الأخبار لابن بابويه القمي.
- ٣٤- عيون أخبار الرضا لابن بابويه القمي.
- ٣٥- علل الشرائع لابن بابويه القمي.
- ٣٦- الأمالي للطوسي.
- ٣٧- بحار الأنوار للمجلسي.
- ٣٨- وسائل الشيعة للحر العاملي.
- ٣٩- الفصول المهمة للحر العاملي.
- ٤٠- المحاسن للبرقي.
- ٤١- كتاب الخصال لابن بابويه القمي.
- ٤٢- الغارات للثقفى.
- ٤٣- كتاب سليم بن قيس العامري.
- ٤٤- الاحتجاج للطبرسي.
- ٤٥- كتاب الغيبة للطوسي.
- ٤٦- كتاب التوحيد لابن بابويه.
- ٤٧- كتاب كمال الدين والنعمة.
- ٤٨- الاعتقادات لابن بابويه.
- ٤٩- حديقة الشيعة للمقدس الأردبيلي.
- ٥٠- تنزيه الأنبياء للمرتضى.

- ٥١- كتاب الخرائج والجرائح للراوندى.
- ٥٢- الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف لابن طاؤس.
- ٥٣- روضة الواعظين للفتال النيسابورى.
- ٥٤- الأنوار النعمانية للجزائرى.
- ٥٥- قصص الأنبياء للراوندى.
- ٥٦- الصراط المستقيم للنباتى.
- ٥٧- المراجعات لشرف الدين الموسوى.
- ٥٨- قصص الأنبياء للجزائرى.
- ٥٩- إحقاق الحق للشوشترى.
- ٦٠- مصائب النواصب للشوشترى.
- ٦١- حياة القلوب للمجلسى.
- ٦٢- حق اليقين للمجلسى.
- ٦٣- مجالس المؤمنين للشوشترى.
- ٦٤- أجمع الفضائح للملا كاظم.
- ٦٥- رياحين الشريعة للمحلاتى.
- ٦٦- نجم الثاقب للنورى الطبرسى.
- ٦٧- معراج السعادة للتراقى.
- ٦٨- حق اليقين فى معرفة أصول الدين لعبد الله الشير.
- ٦٩- أسرار الشهادة للديندى.
- ٧٠- إثبات الهداة للحر العاملى.
- ٧١- عين الحياة للمجلسى.
- ٧٢- المناقب للخوارزمى.
- ٧٣- منار الهدى لعلى البحرانى.
- ٧٤- ذرائع البيان للنجفى.
- ٧٥- حلية المتقين للمجلسى.
- ٧٦- كتاب المناقب لابن شهر آشوب.
- ٧٧- المجالس السنوية لمحسن الأمين.
- ٧٨- الإيقان للحلى.

- ٧٩- كتاب الخلاف للطوسي.
- ٨٠- تبصرة المعلمين لابن المطهر الحلبي.
- ٨١- شرائع الإسلام للحلي.
- ٨٢- مسالك الإيفهام شرح شرائع الإسلام للعاملي.
- ٨٣- علل الشرائع للصدوق.
- ٨٤- معالم الأصول لجمال الدين.
- ٨٥- فقه الشيعة للقزويني.
- ٨٦- منهاج الكرامة للحلي.
- ٨٧- تحرير الوسيلة للخميني.
- ٨٨- الإمام الصادق والمذاهب الأربعة لأسد حيدر.
- ٨٩- أدوار علم الفقه لآل كاشف الغطاء.
- ٩٠- أصل الشيعة وأصولها لآل كاشف الغطاء.
- ٩١- الشيعة في عقائدهم وأحكامهم للقزويني.
- ٩٢- رجال الكشي.
- ٩٣- رجال النجاشي.
- ٩٤- فرق الشيعة للنوبختي.
- ٩٥- الفهرست للنجاشي.
- ٩٦- الفهرست لابن النديم.
- ٩٧- الخلاصة للحلي.
- ٩٨- تنقيح المقال للمامقاني.
- ٩٩- روضات الجنات للخوانساري.
- ١٠٠- مستدرك الوسائل.
- ١٠١- نهاية الدراية.
- ١٠٢- الكنى والألقاب للعباسي القمي.
- ١٠٣- تتممة المنتهى للعباسي القمي.
- ١٠٤- تحفة الأحباب.
- ١٠٥- نقد الرجال للتفرشي.
- ١٠٦- الذريعة إلى تصانيف الشيعة لآقا بزرك الطهراني.

- ١٠٧- أعيان الشيعة لمحسن الأمين.
- ١٠٨- كتاب الشيعة والسنة فى الميزان.
- ١٠٩- تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام للسيد حسن الصدر.
- ١١٠- الفوائد الرضوية للقمي.
- ١١١- رياض العلماء.
- ١١٢- أمل الآمل.
- ١١٣- نقد الرجال.
- ١١٤- معالم العلماء.
- ١١٥- معاشر الأصول.
- ١١٦- معجم المؤلفين للكهالة.
- ١١٧- مروج الذهب للمسعودي.
- ١١٨- تاريخ اليعقوبى.
- ١١٩- الإرشاد للمفيد.
- ١٢٠- إعلام الورى للطبرسى.
- ١٢١- الفصول المهمة فى معرفة الأئمة لابن الصباغ.
- ١٢٢- كشف الغمة للأربلى.
- ١٢٣- مقاتل الطالبين للأصفهانى.
- ١٢٤- الأخبار الطوال للدينورى.
- ١٢٥- ناسخ التواريخ للمرزا تقى.
- ١٢٦- منتهى الآمال للعباسى القمي.
- ١٢٧- دائرة المعارف الشيعية لحسن الأمين.
- ١٢٨- حملة حيدرى للمرزاه بازل.
- ١٢٩- التنبيه والأشراف للمسعودي.
- ١٣٠- تاريخ طراز مذهب مظفرى.
- ١٣١- كتاب صفين لابن مزاحم.
- ١٣٢- عيون الأخبار وفنون الآثار للقرشى.
- ١٣٣- جلاء العيون للمجلسى.
- ١٣٤- الغدير للأمينى.

- ١٣٥- صلح الحسن لآل ياسين.
 ١٣٦- فضائل أمير المؤمنين لمحمد حسن المظفر.
 ١٣٧- أمير المؤمنين لمحمد جواد الثرى.
 ١٣٨- ذخائر العقبي.
 ١٣٩- عمدة الطالب فى أنساب آل أبي طالب.
 ١٤٠- دلائل الصدق للمظفر.
 ١٤١- الشيعة فى الميزان للمغنية.
 ١٤٢- الشيعة بين الحقائق والأوهام لمحسن الأمين.

منابع اهل سنت و جماعت:

- ١٤٣- صحيح البخارى.
 ١٤٤- صحيح مسلم.
 ١٤٥- الموطأ للإمام مالك.
 ١٤٦- سنن أبي داود.
 ١٤٧- سنن الترمذى.
 ١٤٨- سنن النسائى.
 ١٤٩- سنن ابن ماجه.
 ١٥٠- السنن الكبرى للبيهقى.
 ١٥١- سنن سعيد بن منصور.
 ١٥٢- مسند أحمد بن حنبل.
 ١٥٣- مسند أبي داود الطيالسى.
 ١٥٤- مسند أبي عوانة.
 ١٥٥- مسند الحميدى.
 ١٥٦- المستدرک للحاكم.
 ١٥٧- مصنف ابن أبى شيبة.
 ١٥٨- المصنف لعبد الرزاق.
 ١٥٩- مجمع الزوائد للهيثمى.
 ١٦٠- موارد الظمان للهيثمى.

- ١٦١- جامع الأصول في أحاديث الرسول.
- ١٦٢- مشكاة المصابيح.
- ١٦٣- التفسير الكبير للرازي.
- ١٦٤- تفسير ابن جرير الطبري.
- ١٦٥- تفسير ابن كثير.
- ١٦٦- جامع البيان للقرطبي.
- ١٦٧- المدارك للنسفي.
- ١٦٨- المعالم للخازن.
- ١٦٩- تفسير أبي السعود.
- ١٧٠- الكشاف للزمخشري.
- ١٧١- فتح القدير للشوكاني.
- ١٧٢- أضواء البيان للشنقيطي.
- ١٧٣- التاريخ الكبير للبخاري.
- ١٧٤- التاريخ الصغير.
- ١٧٥- كتاب الكنى والأسماء للدولابي.
- ١٧٦- كتاب الجرح والتعديل للرازي.
- ١٧٧- كتاب الضعفاء والمتروكين للنسائي.
- ١٧٨- كتاب المجروحين لابن حبان.
- ١٧٩- تاريخ بغداد للخطيب.
- ١٨٠- تذكرة الحفاظ للذهبي.
- ١٨١- ميزان الاعتدال.
- ١٨٢- سير أعلام النبلاء.
- ١٨٣- تهذيب التهذيب.
- ١٨٤- لسان الميزان.
- ١٨٥- تقريب التهذيب.
- ١٨٦- خلاصة تهذيب الكمال.
- ١٨٧- الإكمال لابن ماكولا.
- ١٨٨- السيرة لابن هشام.

- ١٨٩- الطبقات لابن سعد.
- ١٩٠- الاستيعاب لابن عبد البر.
- ١٩١- تاريخ ابن عساكر.
- ١٩٢- أسد الغابة لابن الأثير.
- ١٩٣- الإصابة لابن حجر.
- ١٩٤- كتاب دول الإسلام للذهبي.
- ١٩٥- البداية والنهاية لابن كثير.
- ١٩٦- الكامل لابن الأثير.
- ١٩٧- تاريخ الأمم والملوك.
- ١٩٨- تاريخ ابن خلدون.
- ١٩٩- النجوم الزاهرة.
- ٢٠٠- تاريخ الخلفاء للسيوطي.
- ٢٠١- تاريخ خليفة بن خياط.
- ٢٠٢- الرياض النضرة.
- ٢٠٣- فتوح البلدان للبلاذري.
- ٢٠٤- سيرة عمر س.
- ٢٠٥- دائرة المعارف الإسلامية أردو.
- ٢٠٦- نسب قريش لمصعب الزبيرى.
- ٢٠٧- كتاب المحبر للبغدادى.
- ٢٠٨- أنساب الأشراف.
- ٢٠٩- جمهرة الأنساب لابن حزم.
- ٢١٠- المعارف للدينورى.
- ٢١١- الإسعاف فى أحكام الأوقاف للطرابلسى.
- ٢١٢- كتاب الأموال لأبى عبيد بن سلام.
- ٢١٣- كتاب الآثار.
- ٢١٤- كتاب الخراج لابن آدم.
- ٢١٥- كتاب الخراج لأبى يوسف.
- ٢١٦- منهاج السنة لشيخ الإسلام ابن تيمية.

- ٢١٧- المنتقى للذهبي.
- ٢١٨- العواصم من القواصم لابن العربي.
- ٢١٩- تحفه اثناعشرية للشاه عبد العزيز.
- ٢٢٠- الشيعة والسنة للمؤلف.
- ٢٢١- إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء للشاه ولي الله.
- ٢٢٢- الصواعق المحرقة لابن حجر المكي.
- ٢٢٣- لسان العرب لابن منظور الأفریقی.
- ٢٢٤- تاج العروس للزبيدي.
- ٢٢٥- القاموس للفيروز آبادی.
- ٢٢٦- الصحاح للجوهري.
- ٢٢٧- معجم مقاييس اللغة لابن فارس.
- ٢٢٨- المخصص لابن سيده.
- ٢٢٩- جمهرة اللغة لابن دريد.
- ٢٣٠- أساس البلاغة للزمخشري.